

حدیث امتِ محاصرہ



سمیع اللہ ملک

حدیثِ امتِ محاصرہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ، وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْنِي صَغِيرًا (بنی اسرائیل: 23-24)

و پروردگارت فرمان قاطع داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید؛ هرگاه یکی از آنان یا دو نفرشان در کنارت به پیری رسند [چنانچه تو را به ستوه آورند] به آنان اف مگوی و بر آنان [بانگ مزین و] پرخاش مکن، و به آنان سخنی نرم و شایسته [و بزرگوارانه] بگو، و برای هر دو از روی مهر و محبت، بال فروتنی فرود آر و بگو: پروردگارا! آنان را به پاس آنکه مرا در کودکی تربیت کردند، مورد رحمت قرار ده۔

انتساب

هويت من در زمان

نام والدين

"پدر" اسطوره ای از آسمان است
 پدر افسانه ای در این جهان است
 پدر معنای هستی ، رمز بودن
 چو خون در بستر جانم روان است
 پدر صندوقی از اسرار پنهان
 پدر سنگ صبور و امتحان است
 سیه فامش نموده تیغ خورشید
 خمیده پیکرش همچون کمان است
 سپیدش کرده موی و صورتش چین
 گذرگاهی که عنوانش زمان است
 پدر در عکس خود بر طاق ایوان
 سیه موی است و زیبا و جوان است
 پدر نجوای ذکر شامگاهی
 صلاتی هم نشین با کهکشان است
 به عرش سجاده اش فرش است و دائم
 خدایش جاری و ورد زبان است
 پدر در دیده ام زیباترین شعر
 پدر در باورم یک قهرمان است
 بدیدم خویش در آئینه ای نیک
 به رخ دیدم که تصویرش عیان است
 نظر کردم به دقت خویش و وی را
 دو جسمی دیدم و روحی در آن است
 ندیدم جز پدر در گنه ذاتم
 که وصفش خارج از شرح و بیان است
 پدر زیباترین تصویر دنیا
 میان قاب قلبم در نهان است

فہرست حدیثِ امتِ محاصره

شماره	عنوان	تاریخ انتشار	صفحہ
0	حدیثِ امتِ محاصره — دیباچہ		9
1	خیزش و خرد: داستان خاموش شرق و غرب	دوشنبہ، ۱ دسامبر ۲۰۲۵ء	17
2	کنفرانس کویتہ و تجدیدِ روشن فکری	جمعہ، ۵ دسامبر ۲۰۲۵ء	24
3	از کابل تا کعبہ، سرگذشتِ اخوت، ایثار و	سہ شنبہ، ۹ دسامبر ۲۰۲۵ء	33
4	ریگ های خیانت: میانجی گری آمریکا و جہا۔۔۔	پنج شنبہ، ۱۱ دسامبر ۲۰۲۵ء	36
5	از تاریکی تا روشنائی: داستان یک سرزمین	شنبه، ۱۳ دسامبر ۲۰۲۵ء	40
6	اندیشہ اقبال در غرب- ضرورت و اہمیت	سہ شنبہ، ۱۶ دسامبر ۲۰۲۵ء	48
7	زنگ خطر یا پرچم شجاعت؟	جمعہ، ۱۹ دسامبر ۲۰۲۵ء	54
8	آنگاہ کہ ظلم سخن می گوید و جہان خاموش	یک شنبہ، ۲۱ دسامبر ۲۰۲۵ء	60
9	از عشقِ رومی تا خودیِ اقبال: سیر بیداری	چہار شنبہ، ۲۴ دسامبر ۲۰۲۵ء	62
10	قدرت، سلاح و لیبیا؛ پاکستان در پیچ	جمعہ، ۲۶ دسامبر ۲۰۲۵ء	66
11	سیاست و عدالت بر ترازوی تاریخ	سہ شنبہ، ۳۰ دسامبر ۲۰۲۵ء	72
12	سقوطِ تدبیر و طلوعِ تقدیر	جمعہ، ۲ ژانویہ ۲۰۲۶ء	77
13	حادثہ یا تقدیر — حقیقتی گم شدہ در ابرہا	یک شنبہ، ۴ ژانویہ ۲۰۲۶ء	80
14	پیشروی بی صدای چین	پنج شنبہ، ۸ ژانویہ ۲۰۲۶ء	88
15	پس از جدایی، موسمِ وصل دوبارہ	شنبه، ۱۰ ژانویہ ۲۰۲۶ء	93
16	طلوعِ امید از دلِ شبِ جنگ	چہار شنبہ، ۱۴ ژانویہ ۲۰۲۶ء	102
17	«تاریخ در مقام بازخواست»	یک شنبہ، ۱۸ ژانویہ ۲۰۲۶ء	108
18	تاریخ ہرگز خاموش نمی ماند	سہ شنبہ، ۲۰ ژانویہ ۲۰۲۶ء	112
19	یک رویا، یک فریاد و یک مرثیہ یک ملت	شنبه، ۲۴ ژانویہ ۲۰۲۶ء	119
20	وحدت، قدرت و سرنوشت امت	سہ شنبہ، ۲۷ ژانویہ ۲۰۲۶ء	125
21	قدرت در جامہ سکوت: روایت تازہای از۔۔۔	پنج شنبہ، ۲۹ ژانویہ ۲۰۲۶ء	129
22	شرمساری حقیقی: افولِ آموزش در ہند	دوشنبہ، ۲ فوریه ۲۰۲۶ء	133
23	قدرت، سیاست و احتیاط	چہار شنبہ، ۴ فوریه ۲۰۲۶ء	137
24	از فراق تا وصال: سیر روح انسان	شنبه، ۷ فوریه ۲۰۲۶ء	141
25	حرمین، اتحاد و دفاع	چہار شنبہ، ۱۰ فوریه ۲۰۲۶ء	163
26	پاکستان کجای این جہان ایستادہ است؟	جمعہ، ۱۳ فوریه ۲۰۲۶ء	168

نمبر	عنوان	تاریخ انتشار	صفحه
27	هیئت صلح؛ عدالت یا سلطه؟	دوشنبه، ۱۶ فوریه ۲۰۲۶ء	174
28	قدرت و مسئولیت: اسمیش و اندیشه دفاع در	پنجشنبه، ۱۹ فوریه ۲۰۲۶ء	183
29	یک ملت، یک محاسبه، یک سرنوشت	شنبه، ۲۱ فوریه ۲۰۲۶ء	188
30	آواز صلح در هیاهوی قدرت	دوشنبه، ۲۳ فوریه ۲۰۲۶ء	194
31	وقتی تاریخ نفسش بند آمد	پنجشنبه، ۲۶ فوریه ۲۰۲۶ء	201
32	قدرت در سکوت: نشانه‌ای از نظم نوین نظامی	یکشنبه، ۱ مارس ۲۰۲۶ء	206
33	همسایگی در آتش سیاست	سه‌شنبه، ۳ مارس ۲۰۲۶ء	212
34	قدرت، تدبیر و تقدیر	شنبه، ۷ مارس ۲۰۲۶ء	220
35	از کابل تا تهران: طرحی در تاریکی	سه‌شنبه، ۱۰ مارس ۲۰۲۶ء	226
36	نجوای قدرت و مسئولیت	جمعه، ۱۳ مارس ۲۰۲۶ء	232
37	آینده منطقه در آینه یک توافق	یکشنبه، ۱۵ مارس ۲۰۲۶ء	237
38	وقتی تاریخ نفس خود را حبس می‌کند	سه‌شنبه، ۱۷ مارس ۲۰۲۶ء	243
39	بازی پنهان در شطرنج جهان	جمعه، ۲۰ مارس ۲۰۲۶ء	248
40	خون در سایه دموکراسی	چهارشنبه، ۲۵ مارس ۲۰۲۶ء	255
41	آسیه اندرابی: پرسشی بی‌پاسخ	شنبه، ۲۸ مارس ۲۰۲۶ء	259
42	جهان پنهان در پس سراب	سه‌شنبه، ۳۱ مارس ۲۰۲۶ء	266
43	داوری تاریخ	پنجشنبه، ۲ آوریل ۲۰۲۶ء	272
44	نقاب دروغ، کشف حقیقت	دوشنبه، ۶ آوریل ۲۰۲۶ء	278
45	جستجوی حقیقت گمشده	چهارشنبه، ۸ آوریل ۲۰۲۶ء	282
46	قمار پاکستان: میانجی در طوفانی در حال شکل	جمعه، ۱۰ آوریل ۲۰۲۶ء	286
47	جستجوی صلح در سایه جنگ	دوشنبه، ۱۳ آوریل ۲۰۲۶ء	292
48	جهان بر لبه تاریخ	پنجشنبه، ۱۶ آوریل ۲۰۲۶ء	298
49	طنین دیپلماسی خاموش	سه‌شنبه، ۱۲ مه ۲۰۲۶	304

حدیثِ امتِ محاصره — دیباچه

(مقدمه‌ای مفصل برای کتاب)

از روزگار ازل در سینهٔ عالم سرگوشه‌ای نهفته می‌جوشد؛
ندایی ناگفته که گاهی در نسیم صبا، آرام‌آرام می‌خزد؛
گاه در هیبتِ رعد و برق می‌غرّد؛
گاه در دعا‌های پیامبران طنین می‌افکند؛
-و گاه در خونِ سرخ شهیدان، چون آهی بلند، گوشِ جان را می‌لرزاند

این ندا، این پیام، این نکتهٔ پنهان - که عارفان آن را «حدیثِ امتِ محاصره» نام نهاده‌اند -
-برای وجودِ انسان همان است که نخستین پرتو سپیده‌دم برای تاریکی شب

در گذرگاه‌های هستی، آوازی از خاموشی‌های ازل سر برمی‌دارد
و در عمقِ دلِ روزگاران می‌نشیند؛
نجوایی که گاه چون آهملی بر ضمیر آدمی می‌نشیند،
گاه چون آیتی در صحیفهٔ تقدیر ثبت می‌گردد،
-و گاه در تاریخِ امت‌ها، رنگِ خون و اشک می‌پراکند

نام این نجوای ازلی «حدیثِ امتِ محاصره» است؛
پیامی لطیف که آدمی را از مسئولیت خویش، از آزمونِ خویش،
-از خطاها و احوالِ زمانه‌اش آگاه می‌سازد

آنگاه که نخستین خط بر پیشانیِ کون و مکان کشیده شد،
تقدیر آهی در حاشیهٔ تاریخ نگاشت
که هر فریادِ ستم را می‌شکافد
-و در قلبِ هر عصر فرو می‌نشیند

این آه نه تنها در شکوهِ پیامبران بود
و نه فقط در خونِ شهیدان،
بلکه در ژرفای روحِ انسان فرود آمده،
-راز بودنِ او را بر وی می‌گشاید
-و همین راز است که اربابِ بصیرت آن را «حدیثِ امتِ محاصره» می‌خوانند
این دیباچه در همین راز را می‌گشاید؛
دری که غبارِ زمان آن را پوشانده،
-اما چوبِ کهنه‌اش هنوز از طُرفِ آسمان گرم است

کتاب «حدیثِ امتِ محاصره» پیام همین سرگوشهٔ ازلی است؛
پیامی که بر زخم‌های امتِ مسلمان مرهمی نهاده،
و در آینهٔ دل‌هایشان پرسشی ژرف می‌نگارد

در میدان‌های خون‌آلودِ تمدن‌ها،
در شبستان تاریخ،
در غبار قافلهٔ انسانیت،

پیوسته پرسشی در گردش است:
تقدیر، آدمی را به کدام سوی می‌کشاند؟
و انسان در میان امواج تقدیر، مسئولیتِ خویش را کجا می‌نهد؟
در اینجا است که دیباچه دیگر تنها در آمدی بر کتاب نیست،
— بلکه چون نبضی در جان امت می‌تپد
— آهی، فریادی، ندایی، استقامتی، و التماسی

قرآن تقدیر را پیام جبر نساخته،
— بلکه اراده، عزم و کردار آدمی را در مرکز آن نهاده است
چنان‌که خدای متعال می‌فرماید:
(وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقْدَرَهُ تَقْدِيرًا)
«و هر چیزی را آفرید و برای آن اندازه و تقدیری درست مقرر فرمود»
این آیه گویا می‌گوید که هر پدیده، حدود و مراحل و اندازه‌های خویش دارد؛
اما انسان آن آفریده‌ای است که در دریای تقدیر،
— کشتی خویش را خویشتن می‌راند

از این رو می‌فرماید:
(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ)
«— همانا انسان را در رنج و محنت آفریدیم»
— و این محنت تنها جسمانی نیست
— بلکه روحانی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی نیز هست
تاریخ امتِ اسلام، هر چند بهارهای بنفشه‌گون نیز در دامان دارد،
— اما بر صفحاتش سرخی زخم‌ها و پژواکِ آه‌ها بیشتر نشسته است

در هر عصر، از گوشه‌ای موجی سوزان از ستم برمی‌خیزد:
گاهی از کوچه‌های بغداد،
گاهی از مناره‌های شکستهٔ اندلس،
گاهی از ریگزارهای بیت‌المقدس،
و گاه بر چهرهٔ کشمیر و غزه،
— تلخی تقدیر انسان را نقش می‌زند

همین حقیقت است که قرآن کریم با این آیه آشکار ساخت:
(وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ)

«و این روزگار را میان مردمان می‌گردانیم»
این گردش ایام گاه نغمه پیروزی می‌نوازد،
و گاه تپش آزمون را تیزتر می‌سازد

و آزمون آن‌گاه کمال می‌یابد
که امت‌ها را وادار می‌کند
-در ژرفای روح خویش بنگرند
امروز که به پریشانیِ امتِ نگریم،
-طائف زخم‌خورده به یاد آمد
امتِ مسلمان در پیچِ خطر و جودی خویش ایستاده است؛
در هوایش خستگیِ قرن‌هاست؛
در دامنش سرخیِ شعله‌های بغداد،
غبارِ خردِ شکسته اندلس،
زخم‌های شاهزادگانِ دهلی،
-و خاکستر کتابخانه‌های بخارا و سمرقند
نالۀ کودکانِ غزه،
چشم‌های خسته جوانانِ کشمیر،
دیوارهای سردِ شام و ایران،
و ساحل‌های پریشانِ روئینگیا
-بابی نو در تقدیرِ جمعیِ امت می‌گشایند

هر شهر امتِ آیتی است،
هر قبیله پرستی،
و هر نسل آزمونی

—در نوشتن این کتاب تنها قلم بر کاغذ ننهادم
که دست بر زخم‌هایی ننهادم
-که سوز آن هر دلِ بیداری را بیدار تواند کرد

—و اما امروز غزه**

**-جایی که زیر هر ویرانه‌ای، دلِ تاریخ مدفون است
—غزه امروز تنها شهری نیست
بلکه کربلای روزگار است؛
-انسانیتی آویخته بر صلیبِ ستم
مادرانِ آن دیار چنان در سوگِ فرزندان خویش گریسته‌اند
-که دریاها اگر شرم داشتند، سر برمی‌افکندند

کودکان آن خاک، مشتِ غبار به دست گرفته،

از جهان می‌پرسند:
 «آیا در کتاب نصیب ما جز ملبه نوشته بودند؟»
 توخس نتانیا هو ...
 استمرار آتش باران ...
 خانه‌هایی که به خاکستر تبدیل می‌شوند ...
 مدرسه‌های که فرو می‌ریزند ...
 کودکان که پیکر والدین خویش را برمی‌دارند ...
 مادرانی که کودکان خود را بر دوش می‌کشند ...
 — هر یک از این مناظر، قیامتی است
 قیامتی که جهان آن را از دریچه پرده‌های تلویزیون می‌نگرد،
 اندکی تأسف می‌خورد
 -و سپس به برنامه روزانه خویش باز می‌گردد

اما در صحیفه‌های تقدیر چنین نیست؛
 — آنجا هر قطره خون غزه حرفی می‌شود
 -حرفی که تاریخ نسل‌های آینده را می‌نویسد

-غزه — زمینی که آسمان، غم آدمی را بر دوش می‌گیرد
 کجاست سرزمینی که ستم بر آن چنین نقوش سنگین نهاده باشد؟
 -خاک غزه فریاد انسانیت را در جان می‌گیرد و خاموش می‌ماند

کودکان آن دیار اشک‌های مادران خویش را می‌شمارند،
 -زیرا دیگر اسباب‌بازی برای شمردن نمانده است

هر صبح در آن دیار ویرانه‌ای فرو می‌افتد،
 -و هر شام جنازه‌ای آماده می‌گردد

— آنجا دیگر کسی در انتظار بهار نمی‌ماند
 -که هر چه درخت بود، توپخانه‌ها سوزاندند

جایی که هر روز در پس دود برخاسته از آتش،
 نفس کودکی خاموش می‌شود،
 زیر ملبه خانه‌ای خاک‌آلود، لایبی مادری می‌میرد،
 و جوانی بر دوش پدر،
 سؤال بر لب دارد

که:

«ضمیر جهان کی بیدار خواهد شد؟»
 در کوچه‌پس‌کوچه‌های غزه،
 در میان خاک و آهن فرو ریخته،

دخترکانِ معصوم چنان گام برمی‌دارند

که گویی با تمامِ انسانیت سخن می‌گویند:
«سرنوشتِ ما را در کدام کتاب نوشته‌اید؟»
—این تنها سوگِ غرّه نیست
—بلکه مرثیه‌ی تمامی محرومانِ زمین است

اما دردناک‌ترین بُعدِ این مرثیه آن است
که این فریادِ گاه به دیوارِ خاموشی در خانه‌ی دوستان نیز می‌خورد
—و باز می‌گردد

آنجا سرخیِ شام،
—سرخیِ غروبِ آفتاب نیست
—آتشِ انفجارهاست

و شگفت‌تر از شدتِ ظلم آن است
که بر چهره‌ی انسانیت،
—چینِ اندوهی پدید نمی‌آید

این همان پرسشی است
—که تقدیر نیز شاید با نگاهِ خاموش در آن می‌نگرد

حدیثِ امتِ محاصره

—بیانیه‌ی آزمونِ انسان و مسئولیتِ امت است
همان بیانیه‌ای که مرا در محاصره‌ی اندوهِ عصر
به نگارشِ این کتاب واداشت
—و در دلِ من شوق و امیدی نو برانگیخت
زیرا اسلام، تقدیر را نامِ جبر نمی‌گذارد،
—بلکه آمیزه‌ای از اراده و مسئولیت می‌شمارد

همین معناست که قرآن بدان چنین اشارت کرده است:
(وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ)
«—بگو: عمل کنید؛ و خداوند کردارِ شما را خواهد دید»
در همین مقام است
که دل‌های نومیدِ امت،
—چراغی از امید می‌یابد

آزمون‌های تقدیر،
آنگاه تمام می‌شود
—که انسان مسئولیتِ خویش را ادا کند

اگر امروز سیمای امت پر از زخم است،
—این زخم تنها درد نیست
بلکه اشارتی آسمانی است
-برای بیداری

—امروز چهره امت را بنگرید
سایه اندوه بر پیشانی اش
نه تنها سیاسی است،
بلکه روحانی؛
نه تنها دیپلماتیک،
بلکه تاریخی؛
نه تنها زمینی،
-بلکه یادآور آزمونی آسمانی

-و همین‌گونه است افق کشمیر
در دامنه‌های کوهساران پر برف کشمیر،
بیش از یک قرن است
-که فریاد انسانیت در سرمای ستم می‌لرزد

اگر کسی در وادی‌های منجمد آنجا
لحظه‌ای در سکوت فضا گوش بسپارد،
درمی‌یابد
-که گاه سکوت نیز فریاد می‌شود

در هوای آن دیار،
بادهای رنج در گردش است؛
در موج‌های رودها،
رگه‌های خون دیده می‌شود؛
و بر هر برگ و گل وادی،

انبوهی از پرسش‌ها نشسته است:
چه کسی وادی گل و لاله را
به گرداب باروت افکند؟
کدام روز است
که ناله مادران مظلوم
در سپیده دم امن فرو نشیند؟
این سرزمین قرن‌هاست
-که در شبستان ظلم آرمیده است
این چهره،

بر ضمیر جهان علامتی است پرسش‌گون
و بر طاق‌های قدرت،
-سایه‌ای لرزان
مادران کشمیر چنان جنازه‌های فرزندان خویش بدرقه کرده‌اند
-که گویی اشک را از یاد برده‌اند
خواهران آن دیار،
بر مزار برادران،
-هنوز از خداوند نور می‌طلبند
جوانان آنجا،
بار محرومیت را چندان برداشته‌اند
-که از تاریخ بزرگتر شده‌اند

غزه و کشمیر—دو حکایت، اما یک درد
فاجعه غزه و زندگی شکسته کشمیر
-دو چهره از یک رنج است

در هر دو جا،
انسان نه تنها آتش ستم را،
-بلکه سرمای بی‌مهری جهان را می‌چشد

در هر دو جا،
کودکان پیکر والدین خویش را برمی‌دارند؛
مادران،
عمر دعا‌های خویش را می‌شمارند؛
و جوانان،
-خواب‌هایشان را در مه قرون گم‌شده می‌بینند

در غزه گرمی آتش‌باران است،
-در کشمیر، سردی قوانینی بی‌پاسخ‌خواهی

در غزه خاکستری ویرانی است،
-در کشمیر دیوارهای خاموش زندان‌ها
در غزه سایه محاصره،
-در کشمیر تنگنای بی‌وقفه حصارها

و گویی بر هر دو خاک نوشته‌اند:
«آیا انسانیت، نامی برای قدرتمندان است؟»

و اما جهان ...
—جهان تنها تماشاگر است

و تماشاگر،
-همیشه ضعیف‌ترین نقش تاریخ را دارد

خاموشی حاکمانِ مسلمان**
**آزمونِ تقدیر یا لحظهٔ حسابِ تاریخ؟
تاریخ دیده است
— که ملت‌ها تنها با نیزهٔ دشمنان نمی‌شکنند
-بلکه با کاستی رهبران خویش نیز فرو می‌ریزند

— امروز بخش بزرگی از رهبری امت
— جز اندکی چون چراغ‌های روشن
در سکوتی آمیخته به مصلحت گرفتار است؛
سکوتی که با رفتار نوشته می‌شود،
-نه با کلمات

این همان سکوتی است
که در قصرهای قدرت،
مطمئن می‌نماید،
ولی در صفحاتِ تاریخ

پرسشی جاودان باقی می‌گذارد:
آیا ما مسئولیتِ زمانهٔ خود را ادا کردیم؟
آیا در برابر زخم‌های امت
تماشاگر ماندیم؟
آیا سیاست‌هایمان را
بر ایمان و اصولِ انسانی ترجیح دادیم؟
قرآن در این باب،

آیتی استوار پیش روی امت می‌نهد:
(إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ)
خداوند حالِ هیچ قومی را دگرگون نمی‌کند»
«تا آنکه آنان خود، حالِ خویش را دگرگون سازند
درهای تقدیر بسته نمی‌شود،
اما با دست‌هایی که بارِ بی‌حسی می‌کشند،
-گشوده نیز نخواهد شد

اما یاد باید داشت:

جلالِ تقدیر هرچه سخت‌تر باشد،
-امکان‌ها روشن‌تر می‌شود

قوم‌ها چون در تندباد امتحان می‌افتند،
 خونی نو در رگ می‌یابد،
 چشمی نو در بینش،
 -و عزمی نو در دل

این ابتلاء،
 این مصیبت،
 —این اندوه
 همه تنها نمی‌شکنند،
 -بلکه می‌سازند

تاریخ گواه است:
 هر جماعت که از آتش گذشت،
 -به صبحی نو رسید
 در بدر،
 عدد کم بود
 -ولی عزم چون کوه استوار
 در کربلا،
 آب کم بود
 -ولی غیرت آسمان را می‌سوزاند
 در غرّه ملبه بسیار است،
 -ولی صبر از آن بلندتر
 در کشمیر،
 زنجیرها فراوان است،
 -ولی شمع امید هنوز روشن
 —و اینها همه رموز تقدیر است
 -که تنها دل آگاهان می‌فهمند

خیزش و خرد: داستان خاموش شرق و غرب

چشم تاریخ: گفتگوی اژدها و عقاب

این نوشتار سخن از آن لحظه‌ای می‌گوید که در کتاب کبیر تاریخ، دو تمدن سترگ—مشرق و مغرب— چون دو کوهسار روبه‌رو ایستاده بودند. بانگ قدرت در پس‌زمینه فرو نشست، و سنگینی صبر، حکمت و فرهنگ، محور جهان را صورتی نو بخشید. در این مقام، تاریخ تنها شاهد نیست؛ اوبه مقام راوی می‌رسد و هر لحظه خاموش، با معنایی ژرف لب به بیان می‌گشاید. این عهد، عهدی بود که امپراتوری‌ها با باروت بنا نمی‌شدند؛ با تدبیر و درنگ آفریده می‌شدند، و جریان زمان، حکم نهایی را در سکوت سنگین خویش رقم می‌زد.

این نوشتار آن لحظه را در مشت معنا گرفته است؛ آن‌گاه که دو تمدن عظیم—صبر شرقی و شتاب غربی— در برابر یکدیگر صف کشیده بودند و سکوت، رگ‌های تاریخ را به مسیر تازه‌ای می‌برد. داستان عروج و سقوط سلطنت‌ها وقتی نه با تیغ، بلکه با طرح‌ریزی و حکمت نوشته شد، آشکار گردید که تداوم و زوال ملت‌ها تنها از قدرت نیست؛ از صبر، ژرف‌بینی و دوراندیشی‌ست؛ و تاریخ، در پس پرده سکوت، حکم خود را صادر می‌کند.

این سطور گواهی آن‌دماند که دو قدرت جهانی—چین و ایالات متحده— چون «اژدها» و «عقاب» نه فقط در میدان سیاست، بلکه در عرصه فرهنگ‌ها، فلسفه‌ها و معیارهای زمان به مکالمه نشستند.

در سینه تاریخ گاه لحظاتی می‌روید که دیدارها را از سطح سیاست به مغز تمدن می‌برد. آن لحظه‌ها نادرند، اما چون طلوعی ناگهانی، حجاب از اوراق پنهان امت‌ها برمی‌گیرند. آن‌ها لحظاتی‌اند که جریان زمان را دگرگون می‌کنند؛ جایی که قدرت صورت خویش را عوض می‌کند و فرهنگ، معنای تازه می‌یابد. گویی زمان، پیمان‌های کهن را می‌شکند و ترازوهای نو می‌نهد—ترازوهای که روزگاری خون می‌سنجیدند، امروز شعور، خرد و صبر اقتصادی را وزن می‌کنند.

این همان لحظاتی بود که اسکندر را بر کناره گنگا به تفکر نشاند، سفیران روم را در دربارهای راه ابریشم گنگ کرد، و ستم اسبان مغول را نیز در برابر حکمت، به خضوع آورد. امروز نیز کشمکش چین و آمریکا، نه ستیز دو دولت؛ بلکه مکالمه دو عصر، دو فلسفه و دو جریان تاریخی‌ست: یکی تمدنی که در تندباد سرعت جهان را فتح می‌جوید، و دیگری که زمان را با صبر هزارساله به شاگردی می‌نشاند.

چنین لحظه‌ای در افق تاریخ سر برآورد آن‌گاه که دو جهان متضاد—جهان تیزگام آمریکا و جهان بردبار چین— رویاروی ایستادند. این دیدار، صرفاً رویدادی سیاسی نبود؛ آینه‌ای بود که در آن طرح و بافت آینده آشکار شد.

در برابر قدرت جوان اما پرهیبت آمریکا، تمدن چین چون کوهساری پنج‌هزارساله قد برافراشته بود—تمدنی که وراثت حکمت‌هان، بصیرت جنگی سون‌تزو و اخلاق ژرف کنفوسیوس در رگ‌هایش جاری بود. این رویارویی انفجار جنگ سرد نبود؛ شبیه همان دیدارهای قرون وسطی بود که اروپا در برابر مشرق، دیده به زیر می‌فکند و مشرق در سکوت، پاسخ می‌داد.

در فریاد ترامپ همان لرزشی بود که امپراتوری بریتانیا در ۱۸۵۷ احساس کرده بود؛ همان اضطرابی که روم را در هنگامه‌ای گرفت که حکمت بیزانس جایگاهش را به چالش کشید. و هنگامی که همان ترامپ در پرده ستایش و نرمی سر به زیر آورد، منظره همانند صفحات تاریخ شد که در آن زبان فاتحان عوض می‌گردد، اما لحن صاحبان حکمت نه.

سکوت رهبری چین، همان سکوت سنگین چو این‌لای در ژنو بود؛ همان آرمیدگی تودار دنگ شیائوپینگ در آغاز اصلاحات—سکوتی که در ژرفای خود، ضربان آینده را پنهان داشت.

اکنون قدرت جهان نه بر گلوله، بلکه بر ذخایر معدنی می‌چرخد که چین چون گنج کهن با صبر بسیار پاس داشته است. وقتی آمریکا—سلطان تکنولوژی—در مشرق را می‌کوبد تا خام‌مال می‌طلبد، این صحنه یادآور روزگاریست که کشتی‌های غرب نخستین‌بار در بندرهای چین لنگر انداختند—نه برای حکمرانی؛ برای درس گرفتن.

این نوشتار مکالمه همین سفر است؛ سفری که در آن سیاست نقش دارد، اما راوی، تمدن است. آنگاه که هیاهو فرو می‌نشیند، سکوت لب به گفتن می‌گشاید که قدرت راستین در انعطاف زمان است، نه در درخشندگی لحظه‌ها.

روایت پرشتاب دویست و پنجاه‌ساله آمریکا در برابر تمدنی ایستاده است که پنج هزار سال تجربه آن را چون گل سفال به صبر ورز داده؛ تمدنی که زمان را دشمن ندانسته، بلکه استاد پنداشته، و فلسفه‌اش در گردش روزگار نه، بلکه در تداوم نسل‌ها دمیده است. این همان رویارویی همیشگی «شتاب» و «ژرفا» است—یکسو ملتی با بازوان آماشیده از غرور قدرت، سوی دیگر تمدنی که در سکوتش گنجینه‌های حکمت هزارساله نهفته است.

در این صحنه، تاریخ تنها تماشاچی نبود؛ داور هم بود. می‌نگریست که اکنون بانگ قدرت ضعیف می‌شود و نفس آرام حکمت، مزاج جهان را دگرگون می‌کند. در برابر تهدیدهای بلندآواز آمریکا، سکوت دیرپای چین قوی‌ترین ضربه قدرت، از هیاهو نمی‌جوشد؛ از سکوت سر برمی‌آورد. حقیقتی را برملا کرد این جدال نه ستیز دو مدل اقتصادی بود و نه نزاع دو نظام سیاسی؛ این برخورد دو زمان بود—زمان شتابناک و بی‌صبری آمریکا و زمان ژرف، گسترده و بردبار چین. و آیت کریمه قرآن این معنا را به لطافت می‌پروراند:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾

همانا خداوند حال هیچ قومی را دگرگون نمی‌کند، مگر آن‌که آنان خود را دگرگون سازند.

این پس‌زمینه، چشم‌انداز این نوشتار را می‌سازد—داستانی که در آن سیاست تنها بازیگر است، اما راوی، تمدن است. حکایتی که در آن معنای قدرت دگرگون می‌شود و بنیان آینده نه بر گلوله، بلکه بر حکمت استوار می‌گردد. اکنون پرسش این نیست که کدام قدرت برتر است؛ پرسش آن است که کدامیک توان همراهی با زمان را دارد—و زمان، همیشه با آنان است که صبر را می‌شناسند.

این نوشتار، این دگرگونی‌ها و این دمه‌دم تغییر زاویه‌ها را در آغوش گرفته است—جایی که چین خاموش است اما جهان سخن می‌گوید؛ و آمریکا سخن می‌گوید اما تاریخ، بی‌صدا، دست بر شانه او نهاده است.

در افق تاریخ، گاه لحظاتی طلوع می‌کنند که تنها دیدار دو انسان نیست؛ مکالمه دو تمدن است — لحظاتی که ضربان زمان را دگرگون می‌کنند و رنج قرون را در یک پلک‌زدن، معنایی تازه می‌بخشند

چین و آمریکا در کشاکش این روزگار، چو دو موج متقابل، در برابر هم ایستاده‌اند؛ یکی امتی که به شتاب و غوغای صنعت نازان است، و دیگری ملتی که در سایه حلم و صبر، سال‌های دراز را به گنجینه‌های حکمت بدل کرده است. در یک سوی عالم، هیاهوی آهن و آتش تمدن غرب است، و در سوی دیگر، سکوت فرزاندگی و طمأنینه شرق.

آنگاه که تاریخ ۲۴۹ ساله آمریکا در برابر ۵۰۰۰ ساله شعور چینی قد علم کرد، این تنها آزمایش قدرت نبود؛ بلکه تقابل دو فلسفه زمان بود — چنان‌که گویی تاجدار مغرب به دیوان مشرق قدم نهاده باشد و دوران، در محکمه دیرینه خویش، پرونده‌ای نو گشوده باشد. جهان دید که عقاب مغرب بال در هم کشید، و ازدهای شرق بی‌آن‌که غرشی کند، سر برداشت. تاریخ بار دیگر همان حکایت کهن را نوشت: قدرت فانی است، لیکن پژواک تمدن باقی می‌ماند.

این نوشتار روایت همان گفت‌وگوست — گفت‌وگویی که در آن کلمات، جامه سیاست ندارند بلکه نفس فرهنگ اقوام‌اند؛ جایی که خاموشی نیز سخن می‌گوید و تبسم، صفحه‌ای از تاریخ می‌نگارد.

چون تمدنی دو سده‌ای جرأت کند با اندیشه‌ای که پنج هزار سال، چون کوه خرّوب بر جای است، چشم در چشم شود، تاریخ تنها تماشا نمی‌کند؛ لبخندی پنهان نیز بر لب می‌آورد. در این لحظه، ترازوی زمان مساوی نمی‌ماند — در یک کفه، غرب تندرو اما خسته، و در دیگر کفه، شرق خاموش اما ژرف‌نگر. و پرسش دیگر این نیست که چه کسی غالب است، بلکه این است که چه کسی باقی می‌ماند. در این روزگار، کمتر دیده شد که تمدنی جوان چون آمریکا، با همه ناز تکنیک و صنعت، در برابر امتی بایستد که وارث پنج هزار سال حکمت و نظم است.

این، رزم «سرعت» با «ژرفا» بود؛ برخورد «درخشندگی جدید» با «ریشه‌های کهن». و این تنها کشاکش قوت نبود، بلکه مکالمه دو دوران بود — غرور غرب در برابر حلم شرق. تمدن چین، پرورش یافته تعالیم کنفوسیوس، شکوه دودمان هان، و خرد همگانی قرون، از بحران‌های تندسالی معاصر نه‌راسد؛ که این ملت، تاریخ را نه با ساعت غرب، بلکه با نسل‌های پی‌درپی می‌سنجد. در این جاست که تکبر آمریکا — که زاده انقلاب صنعتی و میراث استعمار بود — برای نخستین بار از ژرفای زمان بیمناک گشت.

ترامپ، روزی بر فراز برج غرور ایستاده گفت «اقتصاد چین را ویران خواهم کرد؛ دیگر بر نخواهد خاست.» این همان لحنی بود که اربابان استعمار با شرق سخن می‌گفتند — غرشی که بیشتر نشانه ترس است تا قدرت. گویی پژواک روم در نبرد با قرطاج، یا فریاد انگلیس در هند، دوباره در گوش تاریخ تکرار شد. ولی تاریخ خوب می‌داندست:

قوی هرگز نمی‌تهدید؛ او مطمئن است. و ترامپ آخرین شعله آن اعتماد به نفس آمریکایی بود که پس از جنگ جهانی دوم بر دنیا سایه افکند. اما هر قدرتی که به قله رسد، بذری زوال نیز در دلش می‌روید.

چون روزگار دگرگون شد، همان مردی که روزی کوه تهدید بود، اکنون در پناه نرمی سخن می‌گریخت. ترامپی که دیروز آتش می‌بارید، امروز به تحسین و ستایش پناه می‌برد — نه از سر محبت، بلکه از بیم فروریختن.



این صحنه تنها دیداری سیاسی نبود؛ بلکه روان‌شناسی قدرت را برهنه می‌کرد. چنین حالتی را ناپلئون در آستانه روسیه یافت، و امپراتوری انگلیس در ۱۹۴۷ هنگام وداع با هند.

تحسین، نخستین آستانه عجز است. ترامپ لبخندی لرزان زد و گفت: «شما عظیم هستید؛ شما یک ویژنری هستید.» این ستایش، تاج افتخار نبود؛ حجاب شکست بود.

سکوت شی جین پینگ، سکوت ضعف نبود؛ سکوت پختگی تمدن بود. چین آموخته است که قومی که صبر بداند، زمان را به بندگی می‌گیرد. این همان آرامشی است که در تبسم «چو ان لای» بود و همان حلمی که در سخن «دینگ شیائو پینگ» جاری بود: «رنگ گریه مهم نیست؛ این مهم است که موش بگیرد.» ژئی، چو نان تصویری از صبر — چهره آرام، چشم‌ها آکنده از اعتماد زمان. نیازی به فریاد نبود؛ تاریخ خود از زبان او سخن می‌گفت.

آمریکایی که روزگاری پادشاه خوراک بود، اروپا را با «طرح مارشال» نجات داد و بانک جهانی را در — مشت داشت

امروز از چین طلب می‌کرد: به ماسویاییین دهید تا کشاورزان مازنده بمانند. و نیز خواستار تخفیف تعرفه‌ها بود. این تنها بحران تجارت نبود؛ بلکه تغییر صحنه تمدن بود. ژئی آرام گفت: اما باطناً «خواهیم دید که چگونه رفتار می‌کنید. این سخن، ادب ظاهری بود. اهدار تمدن بود — نه جمله‌ای ساده، بلکه اقرار برتری فرهنگ در این لحظه، سخن غالب بی‌اختیار به یاد می‌آید: سکوت نیز جوابی دارد، چون حکم دل بر لب جاری نشود.

آمریکا — وارث سلطه تکنولوژی — امروز محتاج همان چیزی شد که رگ حیات جهان مدرن است: عناصر نایاب خاک. از آنهاست که موبایل، هواپیما، تراشه‌ها و ابزارهای هوش مصنوعی ساخته می‌شود — همه آنها در دامن خاک چین نهفته است. اینجا تاریخ حکمش را نوشت: «اکنون قدرت از باروت بر نمی‌خیزد؛ از خاک بر می‌خیزد.»

ترامپ گفت: «به ما عناصر نایاب دهید تا هواپیماهایمان ببرد و کارخانه‌هایمان بگردد.» این اعتراف بود که قلب صنعت غرب در خاک مشرق می‌تپد.

چهار کلمه ژئی، دو قرن زبان استعمار را خاموش کرد: «در این باره می‌اندیشیم.» آنجا که دیروز غرب فرمان می‌داد، امروز شرق می‌اندیشد. جهان فهمید که اکنون مرکز دآوری نه نیویورک است، نه لندن — بلکه پکن است. قدرت زبانش را عوض کرده است: نه با فریاد، بلکه با سکوت.

آنگاه که مغرب با هر قومی سخن گفت، زبان تحریم و تهدید به کار برد؛ و چین در پاسخ، لهجه همکاری و تجارت اختیار کرد. افریقا، آمریکای لاتین و آسیا این تفاوت را با جان و دل دریافتند؛ و رفت‌ورفته مرکز ثقل جهان، از چنگال عقاب به آغوش اژدها منتقل شد. این همان اصلی است که حکیمان سلجوقی قرن‌ها پیش گفته بودند: «دستی که شمشیر گیرد، دلستان نگردد.

مغرب هنوز زخم غرورش را می‌لیسید و حربه تحریم بر می‌کشید؛ اما چین دست دوستی گشود و با وعده مشارکت،

با ضمانت تجارت، با صبری که ریشه در هزاران سال حکمت دارد. اروپا گوش فرا داد، افریقا نزدیکتر شد، و جهان — بی آنکه طبل جشن بکوبد — خاموش و آرام جهت خویش را تغییر داد.

نظام نوین جهانی فرونریخت؛ تنها محور خود را دگرگون ساخت. امروز مسیر تولید، معادن، و گذرگاه‌های ترابری، همه از مشرق می‌گذرد. چنان‌که روزگاری کاروان‌های ابریشم اقتصاد جهان را تغذیه می‌کردند، امروز «یک کمر بند، یک راه» همان میراث را در جامه نو زنده کرده است. این بازگشت تاریخ بود — اما در هیأت تازه، چنان‌که خورشید هر بامداد از نو متولد می‌شود. اکنون گنجینه‌های نایاب زمین، کوره‌های صنعت، و ستون‌های پایداری اقتصادی همه در دست چین است.

آزادی، «دموکراسی»، «رهبری» — این واژگانی که زمانی در عهد ویلسون، روزولت و کندی معنا داشت، امروز پژواکیست از دستگاه تبلیغ سرمایه‌داری جهان دیگر به شعار گوش نمی‌دهد؛ بلکه توازن عرضه و تولید را نمی‌نگرد. این عصر، دوره حکمت کارخانه‌هاست، نه فلسفه منابر. آمریکا هنوز سرود آزادی و رهبری می‌خواند، اما این نغمه‌ها چون آوای رادیوی قرن گذشته است؛ جهان نورا نه نعره‌ها، بلکه زنجیره تأمین می‌گرداند.

ترامپ از این دیدار فاتح بازنگشت، بلکه چون ناظری که به حقیقتی تازه آگاه شده باشد. چهره‌اش همان حیرتی را بازتاب می‌داد، که سفیران رُم در دربارهای شرق دیدند — جایی که دریافتند جنگ را نه شمشیر، بلکه زمان پیروز می‌کند. او شاهد عروج تمدنی بود، که با نظم و تدبیر می‌برد، نه با نخوت و غلبه.

نیرومندترین سرمایه رهبری چین، رفتار غیرعاطفی و حساب‌شده اوست. این مردمان کمتر سخن می‌گویند، اما بسیار می‌کنند. در فلسفه دیرین تائو آمده است: «آرام‌ترین، ژرف‌ترین است.» سکوت شی جین‌پینگ نه از ضعف، بلکه از بلوغ تمدنی بود؛ مَه‌ری خاموش بر صفحه پیروزی، که بی آنکه گامی استوار بردارد، فضا را از حضور خویش آکنده ساخت. این همان قدرتی است که نمی‌دود، اما جهان بی آن از حرکت باز می‌ماند.

چین باخشم برنخاست، بلکه با مهارت برخاست. عقاب — آمریکا — هنوز به پرواز خویش می‌نازد، اما مسیر باد دگرگون شده است. این صحنه یادآور روزگاریست که رُم در شکوه خویش مست بود و بیزانس در مشرق با بصیرتی نو سر برمی‌آورد. اژدها نه با هیاهو، بلکه با جرئت بیدار شد؛ و عقاب، آن سلطان آسمان، امروز در مهی بی‌جهت پرسه می‌زند — نه دشمنی پیش رو، نه اعتمادی پشت سر.

این دیدار داستان شکست نبود، بلکه نشانه دگرگونی آگاهی جهانی. آمریکا شاید نخستین بار دریافت که قدرت تنها در باروت نیست، در بردباری نیز هست. چین برای پیروزی بازی نکرد؛ برای ماندگاری بازی کرد — و همین حکمت، پیروزی او شد. تاریخ این لحظه را حفظ خواهد کرد — نه به عنوان شکست، بلکه به عنوان «لحظه فهم». آمریکا فروتن نشد — دریافت. چین پیروز نشد — زیرا اساساً در میدان رقابت نبود.

تاریخ گواهی می‌دهد: رُم، اسپانیا، بریتانیا — هیچ‌یک با ضربه شمشیر سقوط نکردند، بلکه با فرسودگی زوال امپراتوری‌ها هرگز با غرش آغاز نمی‌شود، بلکه با سکوت؛ چنان‌که برگ‌های خزان، نه با صدا که با آرامی فرو می‌ریزند. چنین است که سلطنت‌ها نابود نمی‌شوند، بلکه دگرگون می‌گردند — نه با جنگ، با حکمت؛ نه با قدرت، با صبر؛ نه با آتش، با خاموشی.

اژدها عقاب را شکست نداد؛ تنها تصویر او را از کنار زمان زدود. بازی قدرت پایان نیافته — تنها میدانش

تغییر کرده است. ازدها نه دشمنی را سرکوب کرد، بلکه رؤیای عقاب را، به سنگینی واقعیت سنجید. این افول نبود؛ جابه‌جایی مقام بود—با ادب، با وقار—چنان‌که خورشید در مغرب نمی‌میرد—بلکه در مشرق دوباره می‌شکند. نقشه جهان شاید همان باشد، اما معنای آن دگرگون شده است. مرکز قدرت اکنون در جایی نشسته، که صبر عبادت است و سکوت، تدبیر. و این است عدالت تاریخ که چون هیاهو فرو نشیند، سکوت سخن می‌گوید؛ چون عقاب خسته شود، ازدها برمی‌خیزد؛ و چون جهان از رفتن باز ماند، مشرق روانه می‌شود.

عظمت تاریخ در این است، که حکم آینده را در یک روز یا یک جنگ نمی‌نویسد، بلکه از صبر زمان، وقار تمدن‌ها، و کردار ملت‌ها استخراج می‌کند. روی‌آرویی آمریکا و چین نیز از همان دست، دگرگونی‌های خاموش بود—چونان دآوری نجاشی در حبشه که توازن عرب و عجم را تغییر داد، یا افول عثمانی که مسیر اروپا را دگرگون ساخت.

این نبرد نه در میدان، بلکه در رفتار هاو نگرش هارقم خوردنه باروت داور شد، بلکه بصیرت. آمریکا با گرز خطابه آمد، و چین با وقار سکوت پاسخ داد—و جهان دریافت که قدرت نه در دود توپ، که در جریان جهانی کالا، در تصمیم‌های خاموش، و در تداوم صنعت نهفته است. در برابر خطیبان سیاست آمریکا، سکوت تمدنی چین، همان حقیقتی را بازگفت که چنگیزخان نیز در پایان دریافت—که هر سرزمین را با شمشیر فتح نتوان کرد؛ بعضی را باید با صبر مسخر ساخت.

ترامپ از آن دیدار نه به هیأت فاتحی بازگشت و نه به صورت قیصری مغرور؛ بلکه همچون سالکی و نظاره‌گری باز آمد که نخستین بار دریافت باشد که تاریخ مشرق را نه از شمشیر و تاج، بلکه از خلق و تدبیر و وزن تهذیب می‌سازند. در آن لحظه، گویا پرده‌ای از برابر چشمانش فرو افتاد؛ و او آن حقیقت کهن را دریافت که قدرت در مشرق، فریاد نیست—فطانت خاموش است. همچنان که روزگاری سفیران رومی در دربار های شرق درمی‌یافتند که یهان نیروی سلطنت با تیغ سنجیده نمی‌شود؛ بلکه با میزان زمان—و زمان همیشه با کسانی‌ست که با او رفتار همراهی می‌کنند، نه ستیز.

چین نه بانگ برداشت و نه عالم را در هیاهوی تهدید پیچید؛ بلکه با آداب دیرین، با سنت خویش، با قدرت صنعت، و با حکمت اقتصاد، عرصه جهان را در سکوتی ژرف دگرگون ساخت—سکوتی که گاه از هزاران سپاه کارگزر است. همان سخن حکیمان سلجوقی را تکرار کرد: «قدرت آن کس را زیبد که حاجت به فریاد ندارد.» و این همان معنای آیت کریمه است:

﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ﴾

«و ما برخی را برای برخی آزمون ساختیم؛ آیا شکیبا خواهید بود؟»
چین آزمون قدرت را با صبر بُرد، نه با صریخ و صولجان.

آمریکا امروز نیز ترانه «آزادی» و «رهبری» و «دموکراسی» را تکرار می‌کند، اما گوش جهان دیگر با این نغمه‌ها شنان نیست. اکنون روزگار آن گذشته که شعارها تقدیر می‌آفریدند؛ امروز، نتایج سخن می‌گویند؛ راه‌ها، بندرها و زنجیره‌های رسد حکم می‌رانند. آرمان‌های ویلسون دیگر در کتاب‌هایمانند؛ جهان اکنون به کانتینر هایی می‌نگرد که از بندرهای بیجینگ به افق‌های دور می‌روند. «کمر بند و جاده» تنها طرحی اقتصادی نیست—بلکه همان لحظه است که روزگاری شاهراه ریشم مسیر عالم را برگردانده بود.

عقاب هنوز در آسمان است، اما پرتو خورشید مشرق تیزتر گشته. از دبا عقاب را در هم نشکست؛ فقط نقشه آسمان را از نو نوشت. این دگرگونی چنان خاموش بود که جهان نخست آن را حس کرد و بعد فهمید. قدرت دیگر با طبل نمی گردد؛ بلکه با سکوت، با تدبیر، و با آن صبر پنهان که در رگ های تهذیب جاری ست.

این حکایت شکست نیست، بلکه بیداری شعور است. لحظه ای است که تاریخ، شمشیر را نیام کرد و قلم را بر گرفت. امروز خاموشی مشرق، آواز عصر نوین است؛ و غرب، در تکرار پژواک خویش سرگردان. نقشه جهان شاید دگرگون نشود—اما معانی آن دگرگون گشته اند. سلطنت ها امروز با آتش نه، بلکه با دانایی برپا می شوند. تصمیم از آن کسانی است، که کلید منابع و گوهر صبر را در مشت دارند. دور فریاد سپری شد؛ عهد فهم فرا رسیده است. و چون کفه زمان برگردد، نه فتوحات صدا می کنند، نه زوال؛ تنها سکوت است، که تاریخ را رقم می زند.

چین به عالم آموخت که عظمت از آن کسی نیست که فریاد زند؛ بلکه از آن کسی است که با متانت و مهلت گام بردارد. آمریکا؟ هنوز تسبیح شعارهای دیرین را می گرداند، اما دانش قرون، اکنون گوش به نغمه نمی دهد—به نتیجه می نگرد. این داستان زوال نیست—بلکه ادراک است. مشرق، بی آنکه تیغ برکشد، مرکز جهان را جا به جا کرد؛ و مغرب، بی آنکه شکست خورد، جایگاه خود را دگرگون دید. سلطنت ها دیگر با خنجر نوشته نمی شوند؛ با حکمت نوشته می گردند. و چون پاندول زمان دگرسو شود، نه پیروزی فریاد می کشد و نه شکست؛ بلکه پرده ها بی صدا کنار می روند.

از دهانه به حمله، که به بیداری برخاست؛ و عقاب نه شکست خورد، که خسته شد. از دهانتان نشان داد که افلاک بر سر کدامین قوم گشوده تر است. و زمان؟ بار دیگر به سوی مشرق روان است—به آن سمت که سکوت در آن قرن ها حکمت آفریده و تدبیر را دین کرده است. و همان سخن ”سون تزو“ را حقیقت بخشید: «پیروزی کامل آن است که بی جنگ حاصل گردد.» امروز جهان بر همین اصل دگرگون می شود.

دوشنبه، ۱ دسامبر ۲۰۲۵ء

کنفرانس کویته و تجدید روشن فکری

باز اقبال: پرواز فکری امت مسلمان

آنگاه که لحظه‌های تاریخ دگرگون می‌شوند، آوای قدمشان تنهادر ایوان سلطنت‌ها طنین نمی‌افکند؛ بلکه در ژرفای روح ملت‌ها فرو می‌رود و تقدیرشان را افقی نو می‌بخشد. جهان امروز که در گردباد آشوب، اضطراب و بی‌سمتی تمدنی گرفتار آمده است، در برابر دو بُت قدرت—عُقاب و اژدها—ایستاده که نقشه‌های زمین را رنگ می‌زنند، اما وجدان بشریت هنوز در انتظار آن ندایی است که او را از غوغای این طوفان مادی به ساحلِ باطن راهنمایی کند.

نقشه‌هایی که بر صفحه سیاست جهانی آفریده و از میان برده می‌شوند، تنها داستانِ نبردِ قدرت نیستند؛ اینها خواب‌های تمدن‌ها، سده‌هایی‌اند که در روح ملت‌ها تنیده شده‌اند و آن لحظه‌های تاریخی‌اند که مسیر تقدیر انسانیت را دگرگون می‌کنند. امروز که جهان در کشاکش عُقاب و اژدها می‌سوزد، پایه‌های قدرت جهانی می‌لرزد و ریشه‌های تمدن‌ها در برابر پرسش‌های نوین به تزلزل افتاده‌اند، در چنین هنگامه‌ای امت مسلمان بار دیگر بر سر دو راهی ایستاده است؛ چنان‌که روزگاری در ریگزار بدر، بر دروازه‌های قسطنطنیه، و در کوچه‌های خاموش غرناطه ایستاده بود.

در همین آشوب روزگار، شهر کویته—این گواه خاموش قرن‌ها و پاسبان آمیزمگاه تمدن‌ها—ناگهان به نوری تازه روشن گشته و کانونی از روشنایی فکری شده است که در آن، جهان اندیشه اقبال از نو شعله‌ور گردیده است. کنفرانس بین‌المللی سه روزه اقبال، که در این شهر برگزار شد، گویی تداوم همان نغمه معرفت است که روزگاری در مدارس بغداد و قرطبه، و سپس در دهلی و لاهور، پژواک داشته است. این اجتماع نه تنها تپش فکری عالم اسلام را در یک نقطه گرد آورد، بلکه در میان آشفته‌گی اندیشه عصر، بشارت بیداری دوباره روح اقبال را نیز اعلام کرد.

این گردهمایی فقط انجمن اهل علم نبود؛ بلکه گفت‌وگوی زمان با جان انسان بود—آن مکالمه‌ای که به جوانان می‌آموزد نه در تندخویی عُقاب آمریکایی نجاتی هست و نه در حکمت اژدهای چینی راهی بی‌لغزش. راه آن است که اقبال نمودار کرد: پرواز آزاد شاهین، آتش خودی، حرارت ایمان و جهان خدمت به انسان. این کنفرانس کوبیدن مشتی بر سینه تاریخ بود؛ جرأتی برای بیدار کردن شعور خفته امت، و اعلامی روشن که اقبال امروز نیز زنده است، پیامش هنوز راه‌ها را نشان می‌دهد و باز هم می‌تواند چراغ تقدیر ملت‌ها گردد.

در چنین ساعتی، تاریخ و تمدن و اندیشه چون رودهایی که از چهار سو می‌آیند، در هم می‌ریزند؛ و این اجتماع کویته دلیل تابناک آن است که هرگاه ملت‌ها به مرکز فکری خویش باز می‌گردند، سرنوشتشان دوباره نوشته می‌شود.

و این همه عظمت به همت صافی دلان و جان‌سپاران شکل یافت؛ و پیشاپیش همه، حافظ طاهر صاحب و یاران مخلصش که نه تنها به اقبال عشق می‌ورزند، بلکه این عشق را جامه عمل می‌پوشانند. مشعل اقبال‌شناسی را چنان افروخته‌اند که نه تنها بلوچستان، بلکه سراسر پاکستان و عالم اسلام مروه احسان ایشان است.

در افق سیاست جهان نقش‌هایی که پدیدار می‌شوند، تنها حکایت جابه‌جایی مراکز قدرت نیستند؛ بلکه بازتاب گرایش‌های درونی تمدن‌ها، جریان‌های فکری و آن دگرگونی‌های عمیق تاریخی‌اند که گاه سرنوشت ملت‌ها را می‌چرخانند. تاریخ جهان تنها تکرار واقعیه‌ها نیست؛ بلکه امواج خفیف اما سرنوشت‌ساز روح تمدن‌هاست که جهت حرکت جامعه‌ها را تعیین می‌کند. هرگاه ملتی از نگرستن در درون خود بازماند، نشانه‌های بیرونی بر فکرش نقش می‌زنند.

آنگاه که بر ورق‌های تاریخ نظر می‌افکنیم، می‌بینیم که قدرت و تمدن همواره در زبان نمادها اندیشیده و در پرده استعاره‌ها سخن گفته‌اند. گاه شیر نشانه هیبت بود، گاه اسب مظهر چابکی، گاه باز علامت رعب شاهانه و گاه اژدها نماد خوف و تدبیر. نمادها کشتی روانی و اجتماعی ملت‌ها را در مسیر می‌نهند. از همین رو، جهان جدید نیز داستان سیاسی خود را با نمادها نوشت: عُقاب آمریکا نشانه سلطه نظامی شد، و اژدهای چین جلوه حکمت تمدنی، صبر دیرپا، گسترش اقتصادی و تدبیر طولانی.

در روزگار ما، عُقاب آمریکا را مظهر قدرت و برتری، و اژدهای چین را علامت حکمت سیاسی و نفوذ اقتصادی می‌شمارند؛ و این دو نماد در حقیقت بازتاب دو سنت بزرگ‌اند که هر یک راهی جداگانه برای چیرگی بر جهان می‌پوید. اما اقبال، جوان مسلمان را نه با این دو، بلکه با موجودی آسمانی‌تر پیوند داد؛ شاهین. پرنده‌ای که در گستره آفاق پرواز می‌کند و در نگاهش نور بصیرت جاری است

از یکسو نیروی نظامی و برتری سیاسی و مالی؛ از سوی دیگر صبر، تدبیر و توانایی بهره‌گیری از زمان. اما اقبال آنگاه که جوانش را شاهین خواند، نمادی آورد که نه در کشاکش قدرت، بلکه در ملکوت خودی معنا می‌گیرد. شاهین اقبال نه عُقاب امپریالیستی است و نه اژدهای حکمت‌اندوز. اصل او نه غلبه است و نه حيله؛ بلکه شعله خودی است که در آن انسان آگاهی نیابت الهی را در خویشتن بیدار می‌سازد:

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُنْصِرُونَ﴾

«و در وجود خود شماست، آیا نمی‌نگرید؟»

عُقاب آمریکا نماد قدرت و چیرگی است، اما مدار پروازش در جاذبه زمین بسته است؛ در پیچ‌وخم سیاست، حرص اقتصاد و غرور قدرت نظامی. نگاهش تیز است، اما در پس آن خودخواهی‌ای نهفته است که از ویران کردن آشیانه دیگران ابا ندارد.

... اما شاهین اقبال

او از خاکبازی رهاست، از قید و بند فراتر، و از بهره‌های ناچیز دنیا بی‌نیاز. در جستجوی رزق حلال چو نچی خویش را به مردار نمی‌آلاید. در تندبادهای کوهستان می‌بالد و در خلوت‌های بلندپایه قلعه‌ها خویشتن را باز می‌شناسد.

شاهین اقبال نشانه تسلط دنیوی نیست؛ بلکه بشارت عظمت خودی، آزادی روح و رفعت اخلاق است. در جهان او معیار پیروزی و شکست آن نیست که قدرت‌های سامراج بر آن حکم می‌رانند. او راه را آن‌جا می‌بیند که برای دیگران سکوتی چون صحرای محشر گسترده است.

گویی اقبال جوان مسلمان را به آن همت والا می‌خواند که در آن، قدرت بدون آن‌که از آستانه اخلاق بگذرد، به جمال بدل می‌شود.

شاهین اقبال نه به نیروی اژدهای شرق اقصی پرواز می‌کند و نه به بال‌وپر عقاب غرب بعید؛ همه قدرت‌ش در باطن اوست—در خودی او، در تربیت روحانی او. اقبال به‌درستی فرمود که رزق شاهین، مردار نیست و آشیانه‌اش در بلندی‌هاست. این تنها صفتی حیوان‌شناختی نیست، بلکه اشاره‌ای است به آن تزکیه‌کردار که در جوان مسلمان، بلندهمت، پاکیزگی خیال، قوت اراده و استقامت اخلاق را با هم درمی‌آمیزد و او را از نمادهای متعارف قدرت جدا می‌سازد.

و اگر برای این تمثیل اقبال به سرچشمه‌های تاریخی بازگردیم—مکاتیب، خطبات و آثار فکری او—آشکار می‌شود که این استعاره را از سر ذوق شاعرانه نیاورد، بلکه از همان گنجینه حکمت اسلامی که از آغاز اسلام تا غروب دولت عثمانی، امت را به عزم بلند و همت عالی فرا می‌خواند در «تشکیل جدید الهیات اسلامی» (1930)، اقبال تصریح می‌کند که نیروی مسلمان در استقلال اخلاقی و پاسخ‌گویی‌اش در پیشگاه خالق است، نه در تصرف منابع زمین. همین مضمون است که در «ضرب کلیم» و «بال جبریل» در تمثیل شاهین روشن‌تر جلوه می‌کند.

شاهین اقبال تنها صورت شعری نیست؛ ریشه‌های آن در تاریخ اسلامی، رمز و راز صوفیانه، و در نگرش قرآنی به انسان جای دارد.

در سنت اسلامی، پرندۀ همیشه رمز صفات بلند بوده است. قرآن مجید در مواردی چند به پرندگان اشاره می‌کند:

﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ﴾ (الملك: 19)

«آیا به پرندگانی که در آسمان رام شده‌اند نمی‌نگرند؟ هیچ‌کس جز خدا آنان را نگه نمی‌دارد.»

و نیز در داستان ابراهیم—علیه السلام—که پرندگان را برای اثبات احیای الهی مثال می‌آورد:

﴿فَصَرَّهِنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا﴾ (البقرة: 260)

«آنها را به سوی خود مایل گردان و بر هر کوهی بخشی از آنان را بگذار، سپس فراخوان که شتابان به «سوی تو آیند.»

در حدیث شریف، مؤمن به پرندۀ ای مانند شده که صبحگاهان با توکل بر خدا بیرون می‌رود و شامگاهان با رزق باز می‌گردد—رمزی از توکل، اعتماد و طلب حلال. اقبال از همین روایت بود که شاهین را برگزید.

در تاریخ ترک و تاتار، شاهین نماد شجاعت، شکار، زیرکی و وقار شاهانه بوده است؛ در دربارهای عثمانی و مغولی نیز این علامت بسیار دیده می‌شود. اقبال در «بال جبریل» همین سنت ترک و اسلامی را با حکمت جدید درآمیخت.

در تصوف نیز شاهین نماد پرواز روحانی است. ابن عربی، مولوی و عبدالکریم جیلانی، انسان کامل را پرندۀ ای می‌دانند که به اصل خویش پرواز می‌کند. اقبال همین معنا را با حیات عملی ترکیب کرده و تمثیل شاهین را آفریده است.

چنان‌که گفت:

«آنچه تو را بلند کند، خودی است؛ و آنچه پست کند، خواهش.»

اما عقاب آمریکا از سال 1782 مظهر قدرت دولتی شد. نمادی از غلبه نظامی، مداخله جغرافیایی، تمنای سیطره جهانی و نمایش پیوسته قدرت. همین عقاب است که در ویتنام، عراق، افغانستان، آمریکای لاتین و خاورمیانه، به نام «آزادی» بازی تسلط را پیش می‌برد.

اقبال این خوی سامراجی را خوب شناخت. در خطبات پس از دهه 1920، در «تشکیل جدید» و در گفتارهای سیاسی‌اش، او به نقد عمیق این ذهنیت پرداخت.

رمز کهن هزارساله—نماد قدرت، حکمت، صبر است؛ نیرویی که به‌جای تهاجم نظامی، —اما ازدهای چین بر تدبیر تزویراتی، نظم اقتصادی و صبر تاریخی استوار است. سلسله‌های هان، تانگ، مینگ و چنگ، همه ازدها را نشانه حکمت شاهانه و قوام ملی می‌شمردند.

چین امروز—از طرح یک‌راه یک‌کمر بند تا نفوذ آرام اقتصادی—تصویری سیاسی از همان سنت است.

اما شاهین اقبال چرا از این دو متفاوت است؟

زیرا نه چون عقاب سامراجی، اسیر غرور غلبه است؛ و نه چون ازدهای چینی، فرزند حکمت زمینی. نیروی، او از درون می‌جوشد—از خودی، ایمان، فراست روحانی، رزق طیب، آزادگی پرواز و بی‌باکی باطن.

شاهین اقبال بلندی‌جوست، بر قلعه‌ها منزل‌گزین؛ آزادمنش است، از قید بیزار؛ پاکیزه‌سرشت است، از مردار گریزان؛ نشان جرأت است، و از هیچ خطر نمی‌هراسد. خلوتش در بلندی‌هاست که او را به تفکر و تنزیه می‌رساند. و مهم‌تر از همه، شاهین اقبال بنده قدرت نیست؛ امین اخلاق است. و این صفاتی است که نه در عقاب آمریکایی یافت می‌شود و نه در ازدهای چینی.

اینجاست که پرسش بزرگ رخ می‌نماید

در این کشمکش جهانی عقاب و ازدها، خودی اقبال به جوان مسلمان چه نقش می‌دهد؟ در «جاویدنامه» (1932)، «ارمغان حجاز» (1938) و «بال جبریل» (1935)، خودی را چنین می‌نماید که سرمایه حقیقی مسلمان قدرت بیرونی نیست؛ تعمیر درون است—همان که آدمی را به مقام خلافت الهی می‌رساند

(إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)

«من در زمین جانشینی مقرر می‌کنم.»

اگر امروز دولت‌های مسلمان میان دو مرکز قدرت—آمریکا و چین—فشرده شوند، این نتیجه ضعف فکری آنهاست. اقبال درمان این ضعف را در خودی می‌بیند؛ خودی همان نیروست که انسان را به آزادی آگاه می‌سازد؛ به مقاومت در برابر ظلم، به ایستادگی در برابر قدرتمندان جهان، و به جرأت سربلندی. اگر امت مسلمان این پیام را دریابد، نه سایه عقاب او را بهراسد؛ نه حکمت ازدها او را مغلوب سازد.

تاریخ گواهی می‌دهد که هرگاه مسلمانان بر نیروی روحانی و اخلاقی خویش تکیه زدند، از پس نیرومندترین قدرت‌های جهان برآمدند. دره‌های بدر و احد، مناره‌های قسطنطنیه، حصارهای غرناطه و



تنظیماتِ دولتِ عثمانی—همه چنان اسنادِ روشن تاریخ—گویای آن حقیقت‌اند که قوتِ بیرونی آن‌گاه پدید می‌آید که در درون، آتش «خودی» شعلهور باشد.

از مکتوباتِ مجددِ الفِ ثانی تا حجةُ اللهِ البالغه شاه ولی‌الله دهلوی، و از خطبات و تفهیم‌القرآن مولانا مودودی تا سرودهای بلند اقبال—همه یک نغمه را تکرار می‌کنند: امتیاز حقیقی مسلمان، اخلاق رفیع و استقلال فکری اوست. و اقبال، در این کاروان نور، همان مشعل بلند است که قرن بیستم آن را به چشم خویش دیده است.

امروز که جهان میان تهاجم «عقاب» و سیاست پیچیده «اژدها» تقسیم شده است، شاهین اقبال هنوز نیز می‌تواند راه بنماید؛ اگر جوانان، در درون خویش، همان شراره خودی را برافروزند که در پرتو آن، همه سراب‌ها رنگ می‌بازند.

و اگر امتِ مسلمه بار دیگر با میراث علمی، شعور دینی و وقار تمدنی خویش پیوند استوار کند، مقصدِ گم‌شده نه رویایی خام، که حقیقتی زنده خواهد شد؛ همان حقیقت که اقبال بانگ برآورد «نفس را مسخر نکنید، آفاق را نیز درنیابید».

زیرا در فلسفه او، تا انسان بر نفس خویش حکم نراند، بر جهان چیرگی‌اش معنایی ندارد. این همان سرّی است که قرآن کریم در بیان قاطع خویش فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ همانا خدا حالِ هیچ قوم را دگرگون نمی‌سازد تا آنان آنچه را در دل‌هایشان است دگرگون کنند. «اقبال» در این آیت، رمز بزرگ خودی را می‌دید؛ آن‌گاه که انسان راه درون را ببیماید، راز آفاق نیز بر او گشوده می‌شود.

استعاره‌های اقبال—خواه شاهین باشد یا عقاب و اژدها—صرفاً آرایه‌های شعری نیست، بلکه دعوتی است به بنای تمدن. امروز که عقاب و اژدها دو مرکز قدرت شده‌اند، عالم اسلام همچون تماشاگر در میان آنان ایستاده است.

اما اقبال باز هم راه را نشان می‌دهد: قوتِ مسلم، نه در حمله عقاب است و نه در حيله اژدها، بلکه در آتشی است که «خودی» در جان می‌افروزد.

این خودی است که انسان را در برابر خالق مسؤول می‌سازد، او را در برابر ظلم سینه‌سپَر می‌کند، قدرتش می‌بخشد تا در برابر قدرت‌های جهان دستِ درخواست دراز نکند، و جرأت می‌دهد تا مقام گم‌شده آزادی، عزّت و استقلالِ تمدنی را بازستاند.

اگر جوان مسلمان، چون شاهین اقبال، بر قله‌های خودی آشیان گیرد و در درون، روشنایی ایمان، دانش و عمل را زنده کند، نه هراس عقاب می‌ماند و نه سایه هیبت‌ناکِ اژدها.

آن‌گاه امت، بار دیگر، درخور مقام بلند خویش خواهد شد؛ همان مقامی که اقبال گفت:

حق بات کو لیکن میں چھپا کر نہیں رکھتا

تو ہے، تجھے جو کچھ نظر آتا ہے، نہیں ہے!

حق را نهان نمی‌کنم، اگرچه تو آنچه می‌بینی، حقیقت نیست.

فکر خودی اقبال ادامه همان رشته زرین تاریخ اسلام است که از عدالت عمر، عزیمت خالد بن ولید، حلم صلاح‌الدین، مقاومت ثیو سلطان، پرهیزگاری نورالدین زنگی و شجاعت عثمانیان گذشته است.

در اسرار خودی، قوت درون را بنیاد می‌نهد.

در رموز بے خودی، آن را به وحدت امت پیوند می‌دهد.

در جاویدنامه، آن را به وسعت عالم روحانی می‌پیوندد.

و در ارمغان حجاز، آن را به عشق پیامبر ﷺ سپرده کامل می‌سازد.

تمام این مفهومی، در پرواز شاهین متجلی می‌شود.

امروز جهان در چنگال کشاکش دو قدرت گرفتار است؛ اما اقبال هشدار داده بود:

اگر مسلمان، خودی را زنده کند، مرکز فکر خویش را باز یابد، قوت روحانی را بیدار سازد و وحدت ایمانی و علمی خویش را بازیابد، نه سایه استعمار عقاب می‌تواند او را بترساند و نه هجوم تمدنی ازدها او را در محاصره اندازد.

در بال جبریل، در مناجات «خدا کے حضور»، نسخه‌ای عرضه می‌کند:

اے انفس و آفاق میں پیدتری آیات

حق یہ ہے کہ ہے زندہ و پاینده تری ذات

ای آنکه در انفس و آفاق آیات آشکار است،

حق آن است که ذات تو زنده و پاینده است.

چه جنگ‌ها اقتصادی باشد، نظامی باشد یا تزویر سیاسی، اقبال در پرتو تاریخ، راه مقصد گمشده امت را نشان می‌دهد: هرگاه امت از مرکز خود دور شد، زوال در پیش آمد.

از سقوط اندلس تا ویرانی بغداد، از ضعف عثمانیان تا شکست سیاسی مسلمانان هند—همه یک پیام داشتند: ملتی که از باطن خویش غافل شود، قدرت‌های بیرونی بر آن مسلط می‌شوند.

اقبال ما را به همان اصل بازمی‌گرداند:

خودی کو کر بلند اتنا کہ ہر تقدیر سے پہلے

خدا بندے سے خود پوچھے بتا تیری رضا کیا ہے

خودی را چنان بلند کن کہ پیش از نوشتن تقدیر**

**خدا خود از تو بپرسد کہ چه می‌خواهی؟

اگر جوانان مسلمان، شاهین اقبال را الگوی خویش سازند، خودی را بسازند، ایمان را حرارت دهند، با میراث علمی پیوند یابند و وحدت جمعی را زنده کنند، هیچ قدرتی بر آنان چیره نخواهد شد.

تاریخ گواه است: قومی که از درون استوار شود، طوفان‌های بیرون هرگز شکستش نمی‌دهند.

اقبال این یقین را در آینه تاریخ و دین و انسانیت می‌بیند و می‌گوید:

افراد کے ہاتھوں میں ہے اقوام کی تقدیر

ہر فرد ہے ملت کے مقدر کا ستارہ

سرنوشت قوم‌ها در دست افراد است؛

هر فرد ستاره تقدیر ملت است.

و چون این ستاره بدرخشد، امت حتی در جنگِ عقاب و اژدها نیز راهِ خویش را باز می‌کند و از سخن اقبال، سپیده‌ای دوباره می‌دمد.

در این زمینه، اگر به کنفرانس بین‌المللی سہروزہ «تعمیر نو ٹرسٹ» در کوئٹہ بنگریم، نام حافظ طاہر — کہ در دستگاهِ حکومتِ بلوچستان، به عنوان یک بیوروکرات در مقامِ سکرتری خدمت می‌کنند — چونان مشعل‌بانی بر افقِ اندیشه پدیدار می‌شود. او و یارانش با تلاش شبانه‌روزی، این ہمایش عظیمِ جهانیِ اقبال شناسی را برپا کردند و با اخلاص و عزمِ استوار خویش ثابت نمودند کہ فکرِ اقبالِ هنوز زنده، فعال و در سخت‌ترین لحظاتِ امت، چونان نورِ هدایت است.

حافظ طاہر، حقیقتی را بار دیگر روشن کرد:

اگر جهان در تاریکیِ آشوبِ سیاسی، تصادم و گمراهیِ فکری فرو می‌رود، پیامِ حیات‌بخشِ اقبال — خودی، عمل، شجاعت و خدمتِ انسانیت — همچنان چراغی است کہ می‌تواند نشانیِ صبح نو دهد.

آنان کہ دردِ دل در سینه دارند و چراغِ اندیشهٔ اقبال را با تمامِ روشنی و فروغ در دل نگه داشته‌اند، در حقیقت از رُمرةٔ همان دانایانی هستند کہ زمانه را با نورِ حقیقت روشن می‌کنند. حافظ طاہر صاحب، از این سلسلۂ اصحابِ بصیرت‌اند؛ همانان کہ در پناه «تعمیر نو ٹرسٹ کوئٹہ» نخستین بار با عزمِ استوار و ارادۂ خلل‌ناپذیر، ہمایشی سہروزہ و بین‌المللی برپا کردند؛ ہمایشی کہ تنها اجتماعِ ظاہری نبود، بلکه تلاشی بود برای بازآوردنِ فکرِ اقبال به مرکزِ گفت‌وگو و محورِ حیاتِ فکریِ امت.

از گوشه‌گوشهٔ پاکستان و از کشور‌های گوناگون، اقبال‌شناسان گرد آمدند و با ضربانِ یک دل اعتراف کردند کہ در این عصرِ توفانی، نیازِ امت به اقبال بیش از هر زمانِ دیگر است.

حافظ طاہر صاحب نہ تنها یک دانش‌پژوهِ اقبال‌شناس‌اند، بلکه در سینهٔ ایشان چراغیِ فروزان از حرارتِ فکرِ اقبال می‌تپد؛ چراغی کہ در تاریکی‌هایِ فکریِ عصرِ ما راه می‌نماید. کوشش‌هایِ او گواهی می‌دهد کہ اگرچه جهان در گردبادِ فناوریِ شتابان، آشوبِ سیاست و کشمکشِ میان‌قدرتیِ سرگردان است، اما تعلیماتِ اقبال هنوز ہم می‌تواند مرکزِ ثقلِ امت را بازیابد و به آن نیرویِ حیاتی دهد.

در این حقیقتِ شکی نیست کہ حافظ طاہر صاحب در کوئٹہ سنگلاخ، با برگزاریِ نخستین کنفرانسِ بین‌المللی

اقبال‌شناسی، ندایِ زمان را به هنگامِ پاسخ دادند و چراغی بلند کردند کہ امروز در ظلماتِ سیاست، به‌ویژہ برای جوانانِ بلوچستان، راهنماست. این تنها کامیابیِ اداری نبود؛ این یک احیا و بیداریِ فکری بود. در این بزمِ علمی، محققانی از پاکستان، ایران، مالدیو، بنگلادش، عراق، مغرب، آسیای میانه و جهانِ عرب شرکت جستند. دانشمندی کہ از بنگلادش آمده بود، بی‌پرده اعتراف کرد کہ انقلابِ معاصرِ بنگلادش ریشه در اندیشه‌هایِ اقبال دارد؛ و چگونه اشعار او در دلِ جوانانِ آن سرزمینِ حرارتی از خودیِ دمید کہ حکومتِ

ستمگر حسینه واجد را به فرار مجبور ساخت. این خود دلیل است بر آنکه فکر اقبال هنوز هم در عرصه بین‌المللی زنده و پویاست.

در این اجتماع، بر کتاب‌هایی چون «تشکیل جدید»، «جاویدنامه»، «اسرار و رموز»، و «شعریات اقبال» مقالات بس دقیق و علمی ارائه گردید. این لحظه‌ای بود که در آن آواز شاهین اقبال یک بار دیگر در سطح جمعی طنین‌انداز شد.

اقبال‌شناسان کشورهای مختلف نه تنها تحقیقاتی نو ارائه کردند، بلکه متون بنیادی—چون «اسرار خودی» (۱۹۱۵) و «رموز بیخودی» (۱۹۱۸)—را در پرتو نیازهای عصر حاضر از نو فهمیدند. همچنین «خطبه اله آباد» (۱۹۳۰) و «پس چه باید کرد» (۱۹۳۶) را با نگاهی تاریخی بازخوانی کردند؛ آثاری که پیامشان این است: امت اگر به مرکز فکری خویش متصل شود، طوفان‌های زمانه نه تنها او را نمی‌لرزانند، بلکه او را استوارتر می‌سازند.

گرچه نقشه‌های سیاسی جهان دگرگون شوند و توازن قدرت‌ها پیوسته جابه‌جا گردد، اما شاهین اقبال، این رمز جاوید خودی و آزادی، هیچ‌گاه کهنه نمی‌شود. امروز نیز، آنگاه که جهان میان «عقاب» و «اژدها» گرفتار است، اقبال الشان یادآور می‌شود که سرچشمه قدرت، در پرواز روح است نه در سیاست بی‌دین زمین.

تا وقتی امت مسلمه پرواز این شاهین را احساس نکند، تقدیرشان در مه‌آلودگی حیرت فرو خواهد ماند. و چون این پرواز بیدار شود، نه چنگال عقاب کارگر ماند و نه حکمت زمینی اژدها؛ چه آنکه دیده شاهین، هر سرابی را بی‌درنگ رسوا می‌کند.

این همایش اگرچه روزهای خویش را به پایان رسانید، اما نور اندیشه‌اش چون شفق در آسمان امت گسترده است. این پایان نبود؛ آغاز صبحی نو بود. این سه روز تنها گفتگو نبود؛ تجدید عهد با تاریخ بود. افکاری که اینجا عرضه شدند، همان حرارتی داشتند که روزی ریگزارهای بدر را قوت بخشید؛ همان بصیرتی که دروازه‌های قسطنطنیه را گشود؛ همان وقار و نورانبی که غرناطه را قرن‌ها روشن داشت؛ همان استقامتی که شاهین اقبال را از هیبت عقاب و اژدها بلندتر نگاه می‌دارد.

و در این جهان بی‌رحمانه، که بت‌های قدرت برپا می‌شوند و بنیادهای اخلاق لرزان است، کوئته اعلان کرد که تقدیر مسلمان نه در میزهای واشنگتن رقم می‌خورد و نه در طرح‌های بیجنگ؛ سرنوشتش در درون خویش است—در خودی او، در استقلال روحش، در حرارتی که اقبال آن را در پرواز شاهین مجسم دیده است.

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ)

بی‌گمان خداوند حال هیچ قومی را دگرگون نکند تا ایشان آنچه در درونشان است دگرگون کنند.

(خداوند سرنوشت هیچ ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر آنگاه که آنان خود دگرگون گردند)

کارنامه حافظ طاهر صاحب و «تعمیر نو ترست» تنها کوشش علمی نیست؛ نغمه‌ای است که در تاریخ طنین می‌افکند و نسل‌ها را بیدار می‌کند. آنان ثابت کردند که در سنگلاخ بلوچستان نیز پیام اقبال به همان قوت طنین‌انداز است که روزی بر مناره‌های مسجد بادشاهی لاهور و در و دیوار دهلی طنین داشت.

و این همه از آن رو ممکن شد که حافظ طاهر صاحب با محبت، بصیرت و خلوص نیت این چراغ را برافروختند. اما این چراغ تنها در دست او نبود؛ این ثمره کوشش شبانه‌روزی یک تیم فداکار و صادق بود که در وادی‌های کوئته مناری علمی برافراشتند و نور آن اکنون در سراسر منطقه می‌تابد.

آنچه در این محفل گفته و نوشته شد، گواهی است بر آنکه شاهین اقبال هنوز هم می‌تواند اختر پیشانی امت باشد—به شرط آنکه ما حرمت پرواز او را نگاه داریم. جهان دگرگون می‌شود، مراکز قدرت جابه‌جا می‌گردند؛ اما پیام اقبال نه کهنه می‌شود و نه توان فروغش کاهش می‌پذیرد.

تا زمانی که جوان مسلمان خودی خویش را بیدار نکند، فکرش را روشن نسازد و پاسدار خلق و اخلاق نشود، نقشه‌های جهان برخلاف او خواهند بود. اما اگر این شراره خودی فروزان گردد، نه چنگال عقاب حریف آن است و نه فریب حکمت ازدها.

در پایان، دعا می‌کنیم که این سعی مشکور حافظ طاهر صاحب—این تلاش عاشقانه و آگاهانه—مایه کامیابی دنیا و آخرتشان گردد. خداوند کوشش ایشان و یارانشان را بپذیرد، و نور این کنفرانس را به خورشیدی فکری بدل کند که جهت‌دهنده سفر جدید امت گردد.

حافظ طاهر صاحب و «تعمیر نو ترست کوئته» این پیام را زنده نگه می‌دارند؛ و همین پرتو امید است که اقبال هنوز زنده است، و شاهین او هنوز پیام‌آور صبحی نو برای امت است. می‌گوید
و الحمد لله رب العالمین

جمعه، ۵ دسامبر ۲۰۲۵ء

از کابل تا کعبه — سرگذشت اخوت، ایثار و جستجوی صلح زخم اخوت و فروغ امید

در دفتر تاریخ ملت‌ها صفحاتی هست که گذر زمان توان زدودن آنها را ندارد؛ صفحاتی که با مرکب ایمان و خون برادری نگاشته شده‌اند، نه با جوهر قلم. رابطه پاکستان و افغانستان از همان زمره است — پیوندی زاده از عقیده‌ای مشترک، رنجی واحد، و برادری‌ای که در بوته آزمون‌ها آبدیده شد. اما امروز این روایت مقدس در غبار سوءظن و گله و ملامت پوشیده شده، و آن خط زرین تاریخ با غم بی‌اعتمادی تیره گشته است.

در سال ۱۹۷۹، آنگاه که ارتش شوروی به کوه‌های افغانستان تاخت، جهان در سکوت تماشا می‌کرد. اما کشوری بود — پاکستان — که خاموش نشست. مرزهایش را گشود، خانه‌هایش را آغوش پناهندگان ساخت، و دل خود را وقف آنان نمود. بیش از چهار دهه، پاکستان مأوای بیش از پنج میلیون آواره شد، نان و زمین و اندک سرمایه خود را با آنان قسمت کرد؛ بخششی که هیچ ملتی در آن زمان یارای همسنگی با آن نداشت.

در سال‌های دشوار جهاد، پاکستان موجودیت خود را در راه هدفی برتر به خطر افکند. او بار وجدان امت اسلامی را بر دوش گرفت. هزاران پاکستانی جان باختند و میلیون‌ها تن بار اقتصادی جنگ را بر دوش کشیدند. اما هدف یکی بود: آزادی افغانستان، بازگشت حاکمیتش، و افول مدّ سرخ تجاوز روسی. چنین قربانی‌هایی با معیار انسانی سنجیده نمی‌شوند.

پیوند پاکستان و افغانستان در همان کوره ایمان و مبارزه شکل گرفت — اتحادی از خون و دعا و یقین. وقتی چکمه‌های شوروی حرمت خاک افغان را لگدمال کردند، بیشتر دنیای اسلام روی گردانید، ولی پاکستان برخاست، نگهبان باور و عقیده شد. صلح و اقتصاد و نسل‌های آینده خود را فدای آزادی کابل و عزت اسلام کرد.

چهل سال تمام، پاکستان ملت افغان را چون مادری در آغوش گرفت که کودک زخمی خود را در آغوش می‌فشارد. بازارهایش را گشود، نان خود را بخشید، و بازوانش را پناه داد. هیچ کشور دیگری چنان صبر و سخاوت و از خودگذشتگی نشان نداد. گویی آیه قرآن در رفتار او تجسم یافته بود:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ
همانا مؤمنان برادرند. (الحجرات: ۱۰)

به رهنمونی همین فرمان الهی، پاکستان کوشید تا گروه‌های متفرق افغان را آشتی دهد — از مذاکرات پیشاور تا پیمان‌های مکه و نشست‌های پی‌درپی اسلام‌آباد. بارها میان برادران پلی شد تا از خون، صلح بسازد.

چون خروج نیروهای شوروی در فوریه ۱۹۸۹ فرا رسید، جهانیان انتظار آرامش داشتند. اما به زودی امید به نومیدی بدل شد. اختلافات قومی و زبانی و سیاسی، مجاهدین را به اردوگاه‌های رقیب پاره کرد. وحدت پیمان پیشاور در آوریل ۱۹۹۲ — که برای تشکیل حکومت اسلامی جهاد در آتش جنگ داخلی سوخت. موقت بسته شد — از امید زاده شد، ولی با جاه‌طلبی خفه گردید. در سایه کعبه رهبران افغان سوگند یاد

کردند که دیگر خون یکدیگر را نریزند. نام‌های صبغت‌الله مجددی، برهان‌الدین ربّانی، و احمدشاه مسعود نماد اتحاد شد، اما این سوگندهای مقدّس به زودی شکسته شدند؛ پیمانی که در مکه بسته شد در خون کوچه‌های کابل غرق گردید.

تاریخ گواهی می‌دهد که آزمندی قدرت، مداخله بیگانگان و جاه‌طلبی شخصی بار دیگر آرامش افغانستان را بر باد داد. شهری که زمانی از تکبیر می‌لرزید، اینک از ناله برادران به خون نشسته پر بود. از تهران تا ریاض، از دهلی تا واشنگتن، سیاست منفعت‌جویانه صلح را به سراب بدل کرد. پیمان‌ها روی کاغذ زنده ماندند، اما در کوچه‌های کابل تفنگ سخن می‌گفت.

سپس سال‌های سرخوردگی فرا رسید. هر گروه دیگری را به خیانت متهم می‌کرد و پایتختِ افغان صحنه طوفان برادرکشی شد. پاکستان، که روزی پاسدار آزادی‌شان بود، اینک درمانده و دل‌شکسته نظاره‌گر گشت. جهان اسلام، خسته از منازعه، به سکوت فرو رفت. اما پاکستان همسایه‌اش را وانگذاشت. با دستان زخمی و دلی استوار، همچنان پیام‌آور امید ماند.

چشم بی‌طرف تاریخ می‌بیند که تنها پاکستان شریکِ رنج افغانستان بود. آنگاه که جهانیان پشت کردند، پاکستان استوار ماند. بهای سنگین اقتصادی و سیاسی و انسانی پرداخت، ولی رشته برادری را نگه‌داشت. اما طنز زمان تلخ است: امروز همان رهبران افغان، فریب نرمی هند را خورده، کشوری را متهم می‌کنند که روزی پناهشان داد. دست‌هایی که نان دادند، اکنون با انگشت شک نشان داده می‌شوند. با این همه، پاکستان نه با کینه که با شکیبایی پاسخ می‌دهد و فرمان قرآن را به یاد می‌آورد

وَإِنْ جُنَحُوا لِلْإِسْلَامِ فَأَجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ:

و اگر آنان به صلح گرایند، تو نیز به آن گرای و بر خدا «توکل کن.» (الأنفال: ۶۱)

پاکستان همواره بر این باور بوده است که صلح از غرور شریف‌تر و صبر از انتقام نیرومندتر است. اما مثل تلخی که از تجربه استعمار زاده شد هنوز در سیاست افغان سایه افکنده است:

افغان‌ها را نمی‌توان خرید، اما می‌توان خدمت‌شان را اجیر «کرد».

این جمله، خواه افسانه باشد یا حقیقت، در خود حکمتی تلخ نهفته دارد: وفاداری خریده‌شده به زودی با سکه‌ای که خریداری‌اش کرده می‌پژمرد. قدرت‌های بیگانه بارها این درس را با رنج آموخته‌اند. وفاداری‌های مصلحتی سرداران جنگ، که با اسلحه و کمک تغذیه شد، افغانستان را به زخمی از جنگ بی‌پایان بدل کرد.

امروز این طنز عمیق‌تر شده است. رهبری طالبان، که روزی نماد ایستادگی بود، اکنون به سوی دهلی گرایش یافته و با همانانی مشورت می‌کند که دیروز در صف مهاجمان بودند. سفر ملا امیرخان متقی به هند، برای بسیاری، جدایی از زهد و صلابت ملا عمر بود. ایمان بار دیگر در برابر مصلحت سر خم کرده است. تاریخ افغانستان کهن‌ترین تراژدی خود را تکرار می‌کند — در میدان قدرت، ایمان و برادری نخستین قربانیان‌اند.

از این رو شکوه پاکستان تنها سیاسی نیست، درد یک خویشاوندِ سوء تفاهم شده است؛ اندوه برادری است که



از خیانتِ برادر می‌نالد، نه از دشمنی. با این همه، صدای پاکستان هنوز ندای صلح سر می‌دهد. او به کابل یادآور می‌شود که پاکستان دشمن نیست، بلکه قدیمی‌ترین یار است — همان کشوری که در هر طوفان دستش را گرفت. اگر امروز افغانستان برای هند مهر می‌ورزد و به پاکستان بدگمان است، این نه تنها لغزش سیاسی، بلکه زخم اخلاقی است — ضربه‌ای بر پیکر وحدتِ اسلامی.

چهل سالِ قربانی، میلیون‌ها جان، میلیاردها اعانه — اینها حاشیه‌های تاریخ نیستند، گوهرهای آن‌اند. پاکستان برای برادران افغان خون و اشک ریخت، و با وجود ملامتِ جهان از ایشان روی نگرداند. حتی اکنون که کابل در آغوش بیگانه نشسته، دلِ پاکستان، هر چند مجروح، هنوز روشن است. آن شعله‌ی جاویدان ما هرگز شما را بیگانه ندانستیم؛ شما را از خویش دانستیم. اگر گم‌گشته‌اید، بر شما: در کوه‌ها نجوا می‌کند گله‌ی خواهیم کرد، اما هرگز کینه‌ی نه.

پاکستان هنوز همان است — دیروز در سایه‌ی کعبه‌ی پلی میان برادران، و امروز در سایه‌ی زمان نگهبانِ ایمان و اخوت. او همچنان می‌کوشد برای آنچه تاریخ دریغ کرد ولی ایمان می‌طلبد: صلح، برادری، و یادآوری.

باشد روزی که آسمانِ کابل نه با غرش توپ، که با ندایِ اذانِ طنین‌انداز شود؛ سوگندهایی که در مکه یاد شد بار دیگر بنیادِ صلح افغان گردد. باشد که این دو ملتِ برادر، یکدیگر را نه از چشم دشمنان، بلکه در آیینهِ امت بنگرند.

افغانستان باید به یاد داشته باشد که قربانی‌هایِ پاکستان برای همیشه در سینه‌ی تاریخ نگاشته است؛ و پاکستان نیز بداند که برادری یک‌سویه پایدار نمی‌ماند. میانِ امید و شکوه، ایثار و بخشش، این است سرگذشتِ ما؛ این است پیام، رؤیا، و ندایِ جاودانِ پاکستان.

ریگ‌های خیانت: میانجی‌گری آمریکا و جهان اسلام در سایه‌ی قدرت‌ها: پاکستان و فریب صلح

در جنگ کارگل ۱۹۹۹ نیز، سرانجام پاکستان تحت فشار مستقیم امریکا ناگزیر به عقب‌نشینی شد. در آن هنگام هر دو کشور به توان هسته‌ای دست یافته بودند، اما امریکا بار دیگر به نام «صلح» دست پاکستان را بست، در حالی که حمایت غیرمستقیم آن کشور از هند همچنان ادامه داشت. پس از حوادث یازده سپتامبر، فرمانده فاسق و نخوت‌پیشه پاکستان، پرویز مشرف، تنها با یک تماس تلفنی از سوی امریکا به زانو درآمد و کشور را چنان در جنگ موسوم به «مبارزه با تروریسم» در اختیار واشنگتن نهاد که حتی دو فرودگاه پاکستان به‌طور رسمی به امریکا سپرده شد؛ جایی که هیچ نهاد پاکستانی حق ورود نداشت.

هزار حمله هوایی بر افغانستان انجام شد، براساس گزارش‌های ایالات متحده، از همین پایگاه‌ها بیش از ۵۷ و همان فرودگاه‌ها برای پرتاب «مینی‌اتم‌بم» بر تورابورا نیز به کار رفت. در برابر کمک‌های لجستیکی، بیش از اطلاعاتی و میدانی، پاکستان اندکی کمک مالی دریافت کرد، اما بهای این وابستگی بسیار سنگین بود از هفده هزار شهید و نزدیک به ۱۱۰ میلیارد دلار خسارت اقتصادی. افزون بر آن، پاکستان بار چندین صد هزار مهاجر افغان را نیز بر دوش کشید تا شاید رضایت واشنگتن حاصل شود—رضایتی که هرگز به واقعیت نپیوست.

در همان حال امریکا با هند قرارداد هسته‌ای غیرنظامی بست و مشارکت راهبردی خود را تحکیم کرد. امروز نیز به پشتگرمی امریکا، هند در خاک پاکستان به عملیات پنهانی و تروریستی دست می‌زند؛ اسنادی که بارها به جامعه جهانی و سازمان ملل ارائه شده، با این همه، سازمان مللی که سال‌هاست نقش «کنیز» قدرت‌های بزرگ را بازی می‌کند، در برابر شواهد سر برگر بیان فروبرده است.

در سال ۲۰۱۹، زمانی که ترامپ، با وعده میانجی‌گری در مسئله کشمیر، عمران خان را فریفت و به او گفت: «می‌توانی بار دیگر شادی‌ای همچون پیروزی در جام جهانی به ملت هدیه کنی»، عمران خان این وعده را کورسوی امید پنداشت. تاریخ بار دیگر بر در ما کوفت، اما «فرعون کاخ سفید» آشکارا گفت که مودی چک سفید برای اقدام یک‌جانبه در کشمیر دریافت کرده است و اکنون شما هستید که باید برای ماندن در قدرت، نمایش دیگری برای ملت خود بازی کنید.

در همان روزها، فرمانده وقت ارتش، ژنرال قمر باجوه، نیز به پنتاگون فراخوانده شد و با ظاهری پرطمطراق، از جمله شلیک ۱۸ گلوله سلام، از او استقبال کردند، اما آنچه در باطن جریان داشت، ابلاغ حکم اجرای تصمیم هند در کشمیر بود. باجوه نیز با گردآوردن چندین روزنامه‌نگار، عملاً به ناتوانی و کوتاهی خویش اعتراف کرد.

مودی نیز با حمایت آشکار امریکا، ماده ۳۷۰ قانون اساسی را لغو کرد و کشمیر را بخشی «جدایی‌ناپذیر» از هند خواند. عمران خان برای آنکه سفر امریکا را «پیروزمندانه» جلوه دهد، رؤسای محلی حزب را واداشت تا برای استقبال از او به چکالاه بیایند، و چنین وانمود کرد که گویا فتحی بزرگ نصیب شده است. اما تنها چند هفته بعد، با اقدام مودی در لغو ماده ۳۷۰، آن پیروزی پوشالی به شکستی جانکاه بدل گشت. امریکا خاموش ماند، و کشمیر در غبار سیاست فرو رفت.

این بود میانجی‌گری آمریکا: از یک سو وعده دآوری، و از سوی دیگر، دعای خیر برای غصب کشمیر! اگر این «میانجی‌گری» است، پس نسخه آنان برای فلسطین نیز روشن است: غزه را خالی کنند، به آمریکا بپارند، و سپس آمریکا آن را به گردشگاه جهانی بدل کند و فلسطینیان را در کشورهای عربی اسکان دهند! این چه دآوری است که جز جبر نوین نیست؟

تاریخ نشان می‌دهد که آمریکا پس از جنگ جهانی دوم در بیش از سه دهه کشورها به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم مداخله کرده است؛ کره، ویتنام، افغانستان، عراق، لیبی، شام و یمن تنها نمونه‌هایی از این فهرست‌اند. اما سرانجام در بسیاری از این سرزمین‌ها، آمریکا یا با خواری برگشت یا شکست خود را در جامه «نیم‌پیروزی» پنهان کرد. صحنه‌های سقوط سایگون و بازگشت طالبان، گواهی روشن بر این حقیقت است.

ترامپ که در کارزار انتخاباتی نوید دوری از «جنگ‌های بیهوده» را می‌داد، پس از رسیدن به قدرت، نه تنها بر آتش خصومت با چین، کانادا و گرینلند دمید، بلکه بر اروپا و ناتو نیز خرده گرفت. در مسئله فلسطین نیز دست اسرائیل را باز گذاشت و بر کشتار غزه مهر خاموشی زد—این همه، نمونه آشنایی از دوگانگی اخلاقی و نقض آشکار وعده‌ها.

ترامپ در جنگ اقتصادی با چین به عقب نشست. توان اقتصادی چین و گسترده‌گی جهانی آن، آمریکا را به زانو درآورد. در جنگ اخیر پاکستان و هند نیز افسانه برتری تسلیحات غربی فرو ریخت. پاکستان نه تنها پهپادهای هاروپ اسرائیل را ساقط کرد، بلکه مراکز عملیاتی آن‌ها را در خاک هند درهم کوبید. بازگشت مخفیانه ۱۸ کارشناس اسرائیلی کشته‌شده، پرده از افسانه «برتری نظامی» اسرائیل و هند برداشت.

پس از این شکست، آمریکا به درخواست اسرائیل و هند فوراً برای آتش‌بس مداخله کرد تا متحدانش را از رسوایی بیشتر نجات دهد. اما برای پاکستان، این داستان تازه‌ای نبود. از ۱۹۶۲ تا ۲۰۱۹، هر بار آمریکا وعده‌های میانجی‌گری داد، اما جز «لالی‌پایی» مقطعی، حقیقتی در میان نبود؛ کشمیر همچنان در برزخ باقی ماند.

امروز نیز آمریکا همان «لالی‌پای میانجی‌گری» را به پاکستان می‌دهد تا هند را همچون «کارت جوکر» در برابر چین تقویت کند. پیوستن هند به اتحاد کواد دقیقاً بخشی از همین نقشه است. اما آمریکا فراموش می‌کند که هند نه در ۱۹۶۲ توان مقابله با چین را داشت و نه امروز دارد.

نقش آمریکا در ویتنام، افغانستان، لیبی، شام، عراق، و اکنون در اوکراین و غزه، پرسش‌های جدی بر درصد خاک خود را به اعتبار میانجی‌گری این کشور وارد می‌کند. ترامپ به اوکراین توصیه کرد که ۲۰ روسیه واکزار کند تا «صلح» برقرار شود. در غزه نیز معنای میانجی‌گری چنین بود: فلسطینیان منطقه را تخلیه کنند تا جنگ پایان یابد! این کدام دآوری است جز صورتی تازه از تحمیل و اجبار؟ تهدیدهای مداوم مودی علیه پاکستان در کارزار انتخاباتی، همان بازتولید مکرر قومپرستی هندو است؛ ابزاری برای پیروزی انتخاباتی و نیز تقویت نقش هند در طرح امریکایی «کواد» علیه چین. اما آمریکا این حقیقت را نمی‌بیند که هند نه در ۱۹۶۲

توان رویارویی با چین را داشت و نه اکنون. این «اسب‌لنگان» نه توان نظامی دارد و نه قدرت راهبردی—تنها مهره‌ای در بازی قدرت است.



سیاست‌های گذشته و امروز آمریکا نشان می‌دهد که این ابرقدرت جز اسیر منافع زود گذر نیست. وعده‌ها، معاهده‌ها و پیشنهادهای میانجی‌گری آن همه در خدمت منافع خویش است. اکنون زمان آن رسیده که پاکستان سیاست خارجی خود را بازسازی کند و بر خوداتکایی تکیه نماید. تکیه بر میانجی‌گری ترامپ یا هر رئیس‌جمهور آمریکایی، جز فریبی دیگر نیست؛ همان سایه‌ای که «چون منزل پنداشته شد، سراب از کار» درآمد.

طرح سی‌پک، نماد جهت‌گیری نوین پاکستان است. چین در هفته‌های اخیر نیز در مسئله کشمیر از پاکستان حمایت کرد، گرچه اشرافیت پاکستان همچنان چشم به معجزه میانجی‌گری آمریکا دوخته است.

اگر فرض کنیم آمریکا طرحی برای حل مسئله کشمیر پیشنهاد کند—تقسیم کشمیر، واگذاری گلگت بلتستان، یا غیرنظامی‌سازی کامل منطقه—آیا هیچ‌یک از این نسخه‌ها برای هیچ طرف قابل قبول خواهد بود؟ و اگر نشود، خشم «خرس صفتانه» ترامپ بر سر چه کسی خواهد شکست؟ پاکستان باید بداند که داور خارجی—به‌ویژه آمریکایی—سرابی است که همیشه بر صخره واقعیت فرومی‌پاشد. مسائل ملی نه بر بخشش دیگران، بلکه بر حکمت، استقلال و اراده ملت‌ها حل می‌شود. مسئله کشمیر یا هر مسئله دیگری باید بر پایه توان ملی، دیپلماسی حکیمانه و وحدت درونی حل شود، وگرنه خوش‌باوری‌های مربوط به میانجی‌گری، روزی در برابر شأن ملی فرو می‌ریزد.

داستان واشنگتن همان است که بارها با چهره‌ای تازه تکرار شده است: روزی ضیاءالحق برای مشروعیت کودتا دست آمریکا را گرفت؛ امروز کسانی دیگر برای بقا در سیاست به استقبال واشنگتن می‌روند. اما آن‌کس که دست در دست «عمو سام» نهد، سرانجام در بازار سیاست عریان می‌شود، جایی که بها را تنها قدرت تعیین می‌کند.

اگر امروز نیز بر میانجی‌گری ترامپ تکیه شود، نسخه‌اش روشن است: «هرچه در دست هر کس هست، همان را بپذیرید؛ یا کشمیر را به ما واگذارید و بیست سال بعد سخن بگویید!» آیا چنین سخنی برای یک کشور مستقل پذیرفتنی است؟ و اگر پذیرفته نشد، آیا خشم ترامپ همان «آغوش خرس» خواهد بود که رهایی از آن دشوار و نفس‌کشیدن در آن محال است؟ اگر بهای آن، even—آمریکا میانجی‌گری نیست؛ سوداگری است که تنها معامله‌اش سود خویش است تباهی همه مسلمانان جهان باشد.

کسانی که با سراب سرگرم‌شان می‌کنند، یا اسیر توهم‌اند یا از تاریخ بی‌خبر. پاکستان باید بپذیرد که مسئله کشمیر نه با میانجی‌گری آمریکا و نه هیچ نهاد بین‌المللی حل خواهد شد، مگر آنکه ملت به خوداتکایی، عزم و وحدت بازگردد.

هر وعده آمریکا، منفعتی نهفته دارد؛ هر میانجی‌گری، معامله‌ای پنهان. اکنون زمان آن است که پاکستان بر بنیاد موقعیت جغرافیایی، توان دفاعی و بنیان‌های فکری خویش مسیر مستقل خود را برگزیند—وگرنه تاریخ بار دیگر فریبی تازه بر دفتر ما خواهد افزود.

و سخن آخر — و شاید تلخ‌ترین: ملت‌هایی که یک رویا را بارها تکرار می‌کنند، یا به اعتیاد آن خو می‌گیرند یا بر آستانه یأس می‌نشینند. ما هر بار پنداشتیم که کسی خواهد آمد، از حق ما دفاع خواهد کرد، شاه‌رگ ما را نجات خواهد داد؛ اما شاه‌رگی که به دست خود زخمی شده باشد، بیگانه چگونه مرهم نهد؟

بر پیشانی تاریخ نوشته است: رویای میانجی‌گری، رویای کسانی است که به استدلال، قدرت و حکمت خویش باور ندارند. اکنون وظیفه آن است که از گذشته درس گیریم، دوستان و دشمنان را با معیار حقیقت بسنجیم، و منافع ملی را بر هر چیز مقدم داریم — وگرنه بار دیگر همان آب‌نبات فریب در لاف‌افه رنگین به کام ما زهر خواهد شد.

امریکی سیاست کی و بی داستان است که ما بارها با چهره‌های نو تکرار می‌کنیم؛ دیروز ضیاءالحق برای آن‌که بر حکومت نظامی خویش رنگ مشروعیت زند، دست نیاز به سوی واشنگتن دراز کرد، و امروز سیاست‌مدارانی دیگر با لبخند استقبال واشنگتن، پرده از چهره حقیقی سیاست خود برمی‌دارند. اما هر رهروی که انگشت «عمو سام» را گرفت، سرانجام در بازاری یافت شد که در آن تنها متاع مقبول، «قدرت» است و بس.

اگر امروز نیز بر میانجی‌گری ترامپ تکیه شود، چه بسا باز همان نسخه پیش رو نهاده جائی: «آنچه کشمیر در دست هر طرف است، همان را رسمیت دهید، یا آن سرزمین را به امانت به ما بسپارید و پس از بیست سال سخن از آینده رانید!» آیا چنین پیشنهادی برای یک دولت صاحب‌اختیار پذیرفتنی است؟ و اگر پاکستان نپذیرد، آنگاه چه؟ خشم ترامپ — که جهان بارها آن را دیده — همچون آغوش خرس است؛ فشاری که رهایی از آن دشوار و نفس‌کشیدن در آن تنگ است. آمریکا چنان میانجی است که تنها در اندیشه سود خویش است، هرچند برای آن مجبور شود تا نابودی همه مسلمانان جهان را نیز روا شمارد.

کسانی که با سراب فریفته می‌شوند و در رویای میانجی‌گری گرفتار می‌آیند، یا اسیر خیال‌اند یا بی‌خبر از تاریخ. اکنون پاکستان باید این حقیقت را به صراحت دریابد که حل مسئله کشمیر نه در گرو هیچ میانجی آمریکایی است و نه در گرو هیچ نهاد بین‌المللی، تا زمانی که ملت در سیاست خارجی خویش استقلال، عزم و اتحاد درونی پدید نیآورد. در هر وعده آمریکا سودی نهفته است، و در هر میانجی‌گری، معامله‌ای پنهان. اکنون زمان آن فرارسیده است که پاکستان بر پایگاه جغرافیایی خویش، توان دفاعی خویش، و بنیاد عقیدتی خویش تکیه کند، و راه مستقل خود را برگزیند، وگرنه تاریخ بار دیگر برگ تازه‌ای بر دفتر فریب‌ها خواهد افزود.

و آخرین سخن — هرچند تلخ‌تر از دیگران — این است که ملت‌هایی که یک خواب را بارها می‌بینند، یا بدان خو می‌کنند چنان مستی افیون، یا بر آستانه یأس رها می‌شوند. ما هر بار پنداشتیم که کسی خواهد آمد، داد ما ستاند، شریان حیات ما را آزاد کند؛ اما رگی که با سستی خود ما آزرده شده باشد، از غیر چه انتظاری تواند داشت؟ آنچه بر پیشانی تاریخ نوشته است روشن‌تر از آن است که پنهان ماند: میانجی‌گری را تنها کسانی می‌جویند که بر منطق خویش، بر قدرت خویش و بر حکمت خویش یقین ندارند.

اکنون وقت آن است که از گذشته عبرت گیریم، دوستان و دشمنان را نه با احساس، بل با میزان واقعیت بسنجیم، و منافع ملی را برتر شماریم؛ وگرنه هر بار در بسته‌بندی رنگین لالی‌پاپ، زهر تلخ نصییمان خواهد شد.

از تاریکی تا روشنایی: داستان یک سرزمین قدرت، جنگ و سرنوشت ملت

امروز این محفلِ اندیشه از آن رو آراسته است که زمانه برگِ نود در دفترِ ایام می‌گشاید و جهان در آستانه دگرگونی قدرت، نفَس در سینه حبس کرده است. این عصر، دورانی است که سرنوشتِ کشور هاتنهادرتالارهای حکمرانی رقم نمی‌خورد، بلکه در کور راه‌های فشار جهانی، تازیانه اقتصاد و آتش‌دان جبر سیاسی صیقل می‌یابد و صورتِ نوین می‌گیرد.

گاه سرنوشتِ ملت‌ها بر یک قطره نفت بسته می‌شود، و گاه خطای یک تصمیم، قوم را صد سال به پس می‌راند. منظری که امروز پیش چشم ماست، تنها نقش سیاستِ هند نیست، بلکه سپیده‌دم و شامگاهِ تمامی این خطه را در بر می‌گیرد.

جهان دید که چون ابرهای گمان مغرب بر آسمانِ دهلی سایه افکند و برقِ تردید در دیدگان و آشننگتن درخشیدن گرفت، هند گام‌های خویش را بر جاده نفتِ روس همچون مستانی لغزان یافت. آن خریداری که دیروز همچون نیلِ روان می‌گذشت، امروز قطره قطره رو به نقصان نهاد. گزارش بلومبرگ آینه‌ای بود که در برابر جهانیان نهاده شد و در آن اجبارِ نوینِ دهلی آشکار گشت؛ و چنین بود که داستان «هند و نفتِ روس» چون شمعی خاموش‌شونده بر لبان روزگار جاری شد.

چون سرخی شک در چشم غرب فزونی گرفت و در تالارهای و آشننگتن زمزمه تحریم‌ها اوج یافت، نبضِ سیاستِ هند پریشان و ناموزون تبیدن گرفت. ابرهای تیره غرب، بیم تحریم‌ها، و نگاهِ سرد و آهنین و آشننگتن، چون سایه‌ای سنگین بر صحنِ دهلی فرو افتاد، تا آنجا که هند خاموشانه چراغِ خویش را در نهرِ نفتِ روس فرو نشاند.

نفتِ روس که تا دیروز روح اقتصادِ هند بود، امروز همچون گناهی احساس می‌شد که باید از آن گریخت. آن خریداری که روزگاری روان بود و نرم، چون آیینِ شامگاهی بر کران‌های گنگ، این بار کم‌سو و فرومانده شد؛ و جهانیان دریافتند که دهلی آهنگِ مسکو را با سستی و بی‌رمقی باز می‌خواند. هند در میان پیچاپیچ تصمیماتِ خودساخته، گام از جاده مسکو پس کشید و آن سیلابِ خرید که دیروز همچون رودی توفنده بود، امروز چون جویباری لاغر شد. این تنها تجارت نبود، بل شعری از قدرت بود که بی‌صدا وزن تازه‌ای می‌یافت.

بلومبرگ، آن روزنامه آمریکایی، پرده از لرزه نهانِ اقتصادِ دهلی برداشت؛ لرزه‌ای که حکومتِ مودی با هزار کوشش نتوانست پنهانش سازد. بلومبرگ به رسمِ خویش آینه‌ای بی‌غبار پیش نهاد و گفت که هند در قراردادهای نفتِ خامِ روس برای ماهِ دسامبر، کاهش چشمگیر روا داشته است؛ گویی در بازار سیاست، هر اسی پنهان در پایِ دهلی رخنه کرده است. خریدِ دسامبر که همیشه در شمار اولویت‌ها بود، اینک همچون چوبِ برافروخته‌ای از دستِ هراسان کسی رها شد. جهانیان دریافتند که تصمیماتِ دهلی دیگر مستقل نیست؛ دستی دیگر قلم او را می‌گرداند.

پنج پالایشگاه بزرگ هند که هر صبح همانند زنبوران مُجدّه فرمان به سوی مسکو می‌بردند، این بار در سکوتی مرگبار فرو رفتند. این خاموشی، خاموشی بازار نبود؛ فریاد سیاست بود. تکبر مودی چون غرش توفانی چنین می‌نمود که دیگر رای هند آزاد نیست.

در برابر این آینه شفاف، حقیقت دیگری نیز نمایان شد: پنج پالایشگاه بزرگ هند که همواره تا پیش از دهم هر

ماه بی‌درنگ سفارش‌های تازه به روسیه روان می‌کردند، این بار چون دست بریده در آغوش سکوت افتادند؛ گویی قلم از انگشتانشان ربوده شده یازندگی پرجنب‌وجوش‌شان در چنگال مرگ خفه گشته باشد. این خاموشی، مصلحت تجارت نبود؛ شهادتی بود از بیم و اجبار. در زبان سیاست، گاه خاموشی بلندترین فریاد است.

در همین هنگامه، پالایشگاه دولتی «آی او سی» اعلام کرد که از این پس تنها از آن دسته از عرضه‌کنندگان روسی خرید خواهد کرد که از دایره تحریم‌ها بیرون باشند. گویی کشتی‌ای در گرداب سیاست، از بیم آنکه توفان توازن او بر هم زند، سینه کشتی را سوی ساحلی دیگر گردانیده باشد.

این اعلان نبود؛ اعتراف بود. آن لحظه‌ای بود که دولتی بزرگ سایه دست بیگانه را بر لوح تصمیمات خویش احساس کرد. و در این میان، تعرفه پنجاه درصدی آمریکا—همچون تازیانه آتشین—نه تنها پایه‌های دهلی را لرزاند، که استخوان او را نیز سوزاند.

در این فضا، سخنان رئیس‌جمهور ترامپ چون غرش طوفانی در سپهر سیاست طنین انداخت. او گفت که هند شریک خوبی در تجارت نیست و خرید نفت از روسیه، آتشی است که میدان جنگ اوکراین را شعله‌ور می‌کند.

اینجا مناسب بود که آیت کریمه‌ای بر زبان تاریخ جاری شود:

(وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاوُلَهَا بَيْنَ النَّاسِ)

"و این روزها را میان مردم می‌گردانیم."

(روزگار میان اقوام دست‌به‌دست می‌شود؛ هیچ قدرتی ابدی نیست.)

سخنان ترامپ تنهادرگوش دهلی نیچید؛ دررگ و پی سیاست او نفوذ کرد. این گفتار، تنها جمله نبود؛ حکمی سیاسی و اخلاقی بود که جهانیان چشم بر آن دوختند. او گفت: در جهان اقتصاد نمی‌توان بر دو کشتی نشست؛ یکی کشتی واشنگتن با فشار آهنینش، و دیگری رود خروشان انرژی مسکو. هند میان این دو، همچون پر کاج در میان دو باد گرفتار آمد.

بیانیه «آی او سی» که گفت تنها از عرضه‌کنندگان غیرتحریمی نفت خواهد خرید، در حقیقت اعترافی سیاسی بود؛ نه انکار، بل نیم‌قبولیت. گویی مودی که دیروز در پوست شیر بر همسایگان خویش می‌غرید، امروز در برابر بیانه ترامپ همچون شغالی دم‌بیا نهاده باشد؛ نه تنها به زانو در آمده، که به خاک افتاده، همچون سپاهی که سپر نگاه دارد اما شمشیر در قدم دشمن افکنده باشد.

تعرفه پنجاه درصدی آمریکا بر هند، سخت‌ترین فصل این داستان اقتصادی بود؛ نه اعلامیه‌ای ساده، بل تازیانه‌ای بود که در هنگامه‌ای فرود آمد که هند خویشتن را قدرتی نوخاسته در بازارهای جهان می‌پنداشت. چنین می‌نمود که واشنگتن در گوش دهلی همان ندایی را زمزمه کرد که فرمان‌روایان عهد بندگی در گوش

فرمان برداران می‌خواندند:

«حکم از ماست؛ تو را جز اطاعت نصیبی نیست.»

ضربه این تعرفه، کاخ‌های هند را بلرزاند؛ و سرانجام مودی ناچار شد به واشنگتن اطمینان دهد که شاهراه‌های نفت روس، اندک‌اندک بسته خواهد شد. گویی شریک کوچک برای جلب خشنودی حلیف بزرگ، دامن از گرد و غبار می‌شوید.

سخنان رئیس‌جمهور ترامپ تنها هشدار نبود؛ تیشه‌ای بود که بر تنه سیاست‌های هند فرود آمد و جهانیان بانگ آن را شنیدند. آن جملات، همچون داغی بر حاشیه دفتر دیپلماسی هندوبرچهره مغرور مودی نشست اینجابر سشی.

بنیادین رخ می‌نماید: آیا فراز و نشیب سیاست‌های دولت مودی خود هند را در آستانه زلزله‌ای اقتصادی نهاده است؟ در محافل اندیشه این زمزمه بلند است که خطاهای تصمیم‌گیری، بی‌تدبیری دیپلماتیک، و لحن مهاجم آکنده از حماقت، بساط اقتصاد هر ملتی را برچیده می‌تواند.

در زیر فشار تعرفه‌های سنگین، هند کاری نکرد مگر همان که هر دولت ناتوانی چاره‌ای جز آن ندارد: وعده سپرد که دروازه‌های نفت روس بسته خواهد شد. این موضع، نه استقلال، که مشاوره از سر اجبار بود. و از همین بطن، آن وضعیت هولناک سر برآورد که در تنش نظامی ماه مه ۲۰۲۵ آشکار شد. جنگ، چه کوتاه باشد چه بلند، سیلی‌ای است بر چهره غرور سیاسی و اعتماد نظامی هر دولت.

سقوط جنگنده‌های هند و تفسیرهای جهانی—از هر زاویه که نگرسته شوند—پرسش‌هایی جانکاه در برابر طراحان نظامی دهلی نهادند. با این همه، باز هم آتش خصومت با پاکستان را افروخته نگه‌داشتن، نشان از آن دارد که مودی و مافیای جنگ‌طلب او، همان سیاست‌مداران هندو که در تعصب می‌سوزند، هنوز به آن درسی که مدرسه تاریخ با شکست و رسوایی نگاشته است، گوش فرا نداده‌اند.

این همان پرسشی است که امروز ذهن هر پژوهشگر و هر مفسر اقتصادی در دهلی را درگیر کرده است: چرا در سیاست‌های دولت مودی غلبه با تند است و نه تدبیر؟ آیا همین نادانی‌ها هند را به تب اقتصادی و سراشیبی سقوط کشانده است؟ آیا خود سیاست‌های مودی، هند را در گرداب اقتصادی فرو نبرده است؟

ناآرامی در بازارها، بی‌اعتمادی در میان سرمایه‌گذاران، و تسلیم مکرر در برابر فشارهای سیاسی—همه سایه طوفانی نزدیک را نوید می‌دهد. مستی تهجم، ضعف دیپلماسی، و اصرار بر گشودن جبهه‌های تازه با همسایگان، راهی است که رهروانش دیر یا زود فرسوده می‌شوند و سرانجام به کام نابودی فرو می‌غلطند.

و اما امروز، ثمره همین رفتارها را دهلی در هیأت شک، بیم و درماندگی اقتصادی می‌چشد. ملت‌ها زمانی به ورطه تباهی می‌افتند که رهبران‌شان به جای حقیقت، بر تخت رؤیا بنشینند.

در چنین شرایطی، اگر مافیای جنگ در دولت مودی بار دیگر به حماقتی دیگر دست یازد، این کار نه تنها لغزش سیاسی، بلکه همسنگ خودکشی ملی خواهد بود. اعتراف صریح ژنرال‌های بازنشسته هند که گفتند «اگر هند جنگی نو آغاز کند، هم خواهد شکست و هم فرو خواهد پاشید»

آیین‌های است در برابر دهلی که تصویر شکست فردا را امروز در آن می‌توان دید.

ولی افسوس که برخی حکمرانان به جای دیدن چهره خود در آینه، بر آن پرده می‌افکنند و خود را آسوده می‌نمایانند.

سیاست جهان هرگز ساکن نبوده است؛ نسیمی در کاخ‌های قدرت کافی است تا نقشه‌های قاره‌ها دگرگون شود. و گاهی تنها یک جمله از دهان یک رئیس‌جمهور، لرزه بر اندام اقتصادها می‌اندازد. در همین گرداب‌هاست که شطرنج سیاست هند امروز به چنان دگرگونی رسیده که ذهن چانکیایی دهلی را نیز مبهوت و مضطرب کرده است.

جنگ — کتابی است که هر صفحه‌اش با خون نگاشته می‌شود. تحلیل‌ها و هشدارهایی که این روزها شنیده می‌شود، آینده تقابل‌ها را برجسته جلوه می‌دهد. فصل جنگ همیشه تلخ است — برای هر کشور؛ و خبر شکست‌ها، هر چند اغراق‌آمیز یا محصول پژوهش، لرزه‌ای در دل‌ها می‌افکند که ملت‌ها را به اندیشیدن وامی‌دارد.

و فصل سال ۲۰۲۵ — آن تصادم نظامی — داغی است که بر صفحه تاریخ نشسته است. سقوط هواپیماها، رسوایی جهانی، و ملامت حامیان قدرتمند، ضعف طرح‌های نظامی دهلی را برملا کرد و با این همه، شگفت آنکه پس از شکست نیز دولت هند آن فروتنی را پیش نگرفت که عقلای دنیا را از تباهی می‌رهاند.



آیا دولت مودی بار دیگر به ورطه حماقت جنگ خواهد افتاد؟ این پرسش امروز نه تنها در کوچه‌بازار پاکستان، بلکه در محافل جدی و اندیشه‌وران خود هند همچون نسیمی ناآرام

می‌گردد. هر رهبری که گرفتار ضعف درون، فشار بیرون و اضطراب اقتصادی گردد، گاه برای پوشاندن ناکامی‌های خویش، آتش جنگ می‌افروزد و در تاریخ، این شعله همیشه آغاز ویرانی ملت‌ها بوده است. چون در کشوری «مافیای جنگ» بر سریر سیاست بنشیند، بدان که در بلا به تق ضربه زدن می‌کنند؛ و چون عقل و حکمت از دیار سیاست هجرت کنند، آنگاه در پی جوش احساسات، چیزی جز آشک ندامت در دامن ملت نمی‌ماند.

ناظران عسکری جهان بارها گفته‌اند که در جنوب آسیا جنگ نه علاج، بلکه خود بیماری است. و جنرالان باز نشسته هند، با مهر تصدیق خویش، انعکاس یافته‌اند که امروز حتی «پدر هند» نیز یارای فائق آمدن بر پاکستان ندارد؛ بل اگر آتشی نو بر افروخته گردد، بیم آن است که هند از هم بشکافد و دولت، به قطعاتی از هم فرو بریزد.

چنان‌که اکنون بیش از سی‌ودو جنبش تجزیه‌طلب در هند، همچون اخگری زیر خاکستر، به سبب سیاست‌های مودی شعله می‌کشند؛ و محتمل است که هند به دو دوجین بخش فرو افتد؛ و این همان تصویری است که تاریخ در آینه خویش از زوال امپراطوری‌ها نشان داده است. مگر نه اینکه «اتحاد جماهیر شوروی» — روزی ابرقدرت شرق — در چند پاره فرو ریخت؛ پس حقیقت هند در برابر آن چه وزنی دارد؟ آری، این سخنان صرف مبالغه نیست؛ بازتاب تجربه‌های تاریخ است.

جنگ‌ها کشور را بزرگ نمی‌کنند... فقط قبرها را بزرگ می‌کنند.

اعترافات صریح جنرالان هند، رأی شخصی نیست؛ حقیقت محکم نظامی است. جنگ‌ها با شعار فتح نمی‌شوند؛

— با عقل، حکمت و تدبیر فتح می‌شوند

و این هر سه امروز از افق رهبری دهلی چون خورشیدی غروب کرده پنهان است.

اگر مافیای جنگ در دولت مودی بار دیگر سر برآورد، این تنها حماقت سیاسی نخواهد بود؛ بلکه خودکشی ملی است، آن هم خودکشی‌ای که اثراتش تا نسل‌ها بر شانه‌های تاریخ سنگینی خواهد کرد. راه ملت‌ها از دود جنگ نمی‌گذرد؛ از نور صلح می‌گذرد.

این سرزمین ما — سرزمینی که سال‌ها زخم دیده و داغ کشیده — امروز نه آتش، بلکه آب حیات آرامش و تدبیر می‌طلبد. جنگ خطی است که ملت‌ها را دو نیم می‌کند؛ اما صلح، رودی است که دل‌ها را در یک پل پیوند می‌زند.

رهبران می‌آیند و می‌روند، قدرت‌ها می‌چرخند، اما حیات ملت‌ها با آن نوری روشن می‌شود که از آسمان عدالت، حکمت و صلح فرو می‌ریزد — و امروز از همیشه بیشتر، همین پیام ضروری است.

به یاد داشته باشید: اگر رهبری از تدبیر خالی باشد، اگر عقل را از خود براند، اگر در نشئه قدرت مست گردد، اگر جنگ را بازی پندارد و مردم را به آتش اندازد تا تاج قدرت‌ش را نگاه دارد، چنین رهبری سرمایه ملت نیست — قهر ملت است.

و تاریخ می‌گوید:

جنگ‌ها را سرداران نمی‌برند... ملت‌ها می‌بازند.

مرزها نمی‌سوزند... خانه‌ها می‌سوزند.

امروز زمان ما را صدا می‌زند؛

تاریخ بر در می‌کوبد؛

و آینده این خطه، بر عقل، حوصله و بصیرت ما آویخته است.

جنگ راه نمی‌سازد، راه می‌بندد.

صلح دروازه می‌گشاید.

حکمت ملت‌ها را می‌سازد و عقل ملت‌ها را می‌رهاند.

پس امروز بر هر یک از ما واجب است که آینده را در دود جنگ نجویم؛

بل در روشنائی صلح ببینیم.

این سرزمین، سزاوار جنگ نیست؛

سزاوار صلح است.

امروز هر خردمند، هر ژنرال، هر ناظر عالمی می‌گوید:

جنگ بساط نو نمی‌افکند؛

بساط کهنه را هم واژگون می‌سازد.

تصمیم جنگ در اتاق‌های بسته گرفته نمی‌شود؛

در وجدان ملت‌ها گرفته می‌شود.

و وجدان می‌گوید:

«به عقل بازگردید؛ آتش فتنه را برنیزید.»

و اکنون من می‌خواهم مستقیم با مافیای جنگ مودی و مردم ستمدیده هند سخن بگویم:
تاریخ از شما پیمان می‌خواهد؛
آینده دست به سوی شما دراز کرده است.

امروز انتخاب در برابر شماست:
یا به راه تکبر و آتش؛
یا به راه عزت، حکمت و صلح.
... ملت‌ها با جنگ ساخته نمی‌شوند
با اتحاد ساخته می‌شوند.
... سرزمین‌ها با توپ حفظ نمی‌شوند
با عدالت حفظ می‌شوند.
... رفاه با خون نمی‌روید
با عقل می‌روید.
این خطه را جنگ نه؛
صلح باید.
نه زخم‌های نو؛
بل مرهم.
نه ظلمت؛
بل نور.

این عصر، عصر جنگ نیست؛
عصر صلح با غیرت است.

اما اگر مودی هنوز در پی افروختن تنور جنگ باشد، بداند که ملت پاکستان، در کنار سپاه دلیرش، چون دیواری از پولاد ایستاده است؛ و ملتی که غران به پا خیزد را هیچ طوفانی توان شکست نیست.
و اکنون، در همان افق سخن، رو به جوانان غیور و پاکسرشت بلوچستان می‌گویم
ای نونهالان بلوچستان،

شما آن چراغید که شعله‌اش از بلندی کوه برتر و از ژرفای دریا عمیق‌تر است. در رگ‌های شما هم خنکای نسیم این خاک می‌دود و هم حرارت خون غیرت‌بار آن. تاریخ شما چون درختی کهن در میان صحرای قرون است—بادها بر او تاخته‌اند، اما خم‌ناپذیر مانده؛ ریشه‌هایش در صبر و عزت و وقار فرو رفته است.

جهان امروز دگرگون می‌شود؛ قدرت‌ها دایره‌های نو می‌کشند؛ و گاه طوفان زمان، مرز میان حق و فریب را محو می‌کند. در چنین هنگامه، آزمون بر دوش جوانان است؛ اینجاست که شعور شمشیر می‌شود و بصیرت سپر. بدانید—ملت‌هایی که چراغ راه خویش به دست بیگانگان بسپارند، در بیابان تاریخ گم می‌شوند. راه را آنان می‌بینند که گوش بر تپش دل خاک خود دارند.

ای جوانان بلوچ،

سرزمین شما به گنج‌ها آراسته است؛ آینده شما، هنر شما، دانش شما همان کلیدی است که دروازه‌های نسل‌های فردا را می‌گشاید. قدرت حقیقی شما در وحدت شماست—آن وحدتی که ریگ‌های صحرا را نیز نیروی طوفان می‌بخشد. قوت شما در تعمیر است؛ اندیشه شما معراج شماست؛ و صلح‌طلبی شما هویت شما.

این خاک دیگر زخمی نمی‌خواهد؛ مرهم می‌طلبد—و مرهم، علم، هنر، محبت و اعتماد به خویشتن است. دشمن این ویژگی‌ها را از آن رو هدف گرفته که خود، به سبب ۳۲ جنبش تجزیه‌طلب در هند، در آتش هراس می‌سوزد؛ و برای پنهان کردن زخم‌های خویش، برای فریب مردم خود، می‌خواهد شما را در رؤیاهای کاذب گرفتار کند.

ای جوانان امروز، شما آن نسلی هستید که در سینه‌تان غیرتی به بلندای کوه، وسعتی به پهنای دریا و آزادی‌ای به سبک‌رویی نسیم صحرا موج می‌زند. تاریخ شما داستانی است از دلیری، وفاداری و عزت نفس، داستانی که همواره به این خطّه، وقار و شکوه بخشیده است.

اما امروز جهان از همیشه پیچیده‌تر، تندتر و بی‌رحم‌تر است. دنیا دگرگون می‌شود، قدرت‌ها مسیر تازه می‌گیرند، و سیاست جهانی دایره‌هایی می‌کشد که اثرش تا دورترین آبادی‌ها می‌رسد. در چنین روزگاری، مسئولیت شما از هر دوران بیشتر است؛ چه تصمیم باید با دانش و بصیرت گیرد، نه صرف جوش احساسات.

اگر جوان امروز می‌خواهد معمار فردای خویش باشد، نخست باید بداند که هر اشاره‌ای از بیرون، چراغ خیر نیست. ملت‌ها آن‌گاه سست می‌شوند که در دل جوانانشان بذر شک افشانند؛ و آنان به جای آنکه راه خویش یابند، در پژواک گفتار بیگانگان قدم نهند.

با عقل، با ضمیر، و با خیر جمعی در برابر چشم—راه خویشتن را **خود باید برگزینید** هیچ ملتی در جهان با اشارت دیگران پیش نمی‌رود؛ ترقی نصیب آنان است که گام خویش را به نیروی **خویشتن** بر زمین می‌نهند.

ای جوانان بلوچ، سرزمین شما گرانبار از نعمت، سرشار از فرهنگ و آکنده از استعدادهای روشن فرداست. دست‌های شما باید به زیور دانش آراسته باشد؛ اندیشه‌تان سرشار از آبادانی؛ و تلاش‌تان آن بنایی که فردا را بر زمین محکم بایستاند.

قدرت شما در اختلاف نیست؛ در **وحدت، دانش و کردار** شماست. زمان شما را می‌خواند که ظلمت درون را در هم شکنید، همت‌تان را هم‌قدم آسمان کنید، و برای این خاک مسیری بتراشید که فردا چراغ‌هایش روشن گردد.

نیرومند آن نیست که شمشیر برکشد، بل آن‌که برای نسل‌های آینده **دروازه امید** بگشاید. برخیزید—که گام‌های شما قوت این خاک است. برخیزید—که اندیشه شما بنیاد فرداست. برخیزید—که بلوچستان از شما نور می‌طلبد؛ و نور از دل‌هایی می‌جوشد که **جرات دیدن خواب و ساختن آن** را دارند.

این خاک از شما روشنایی می‌خواهد، و روشنایی همیشه در دست کسانی می‌زید که فردا را با چشمان امید

می‌بینند این خطّه را دیگر طاقتِ نزاع، پراکندگی یا بازی‌های بیگانه نیست زخم‌های آن بسیار است؛ اکنون —مرهم می‌خواهد

و مرهم، دانش است، هنر است، گفت‌وگو است، صلح است، و آن احترامی که انسان به انسان می‌بخشد. شما آن نسلی هستید که اگر اراده کند، بلوچستان را به نمونه‌ای از پیشرفت، صلح و خودباوری بدل می‌سازد.

قوی‌ترین جوان هر عصر آن نیست که دشمن بیرون را شکست دهد، بل آن‌که ترس و جهل و آشوبِ درون را فرو کوبد.

و امروز، زمان بر شما ندا سر می‌دهد که:

دانش را یار خویش سازید،

فردا را میدانِ کوشش سازید،

و برای مردمِ خود آن چراغ شوید که راه‌ها را روشن می‌کند.

شنبه، ۱۳ دسامبر ۲۰۲۵ء

اندیشه اقبال در غرب-ضرورت و اهمیت

(سخنرانی تاریخی، پژوهشی و ادبی)

خانم‌ها و آقایان

جلسه امروز فقط یک بحث آکادمیک نیست، بلکه یک سفر معنوی نیز هست. شخصیتی که ما اینجا با چراغ اندیشه در دست نشست‌ایم، صدایی است که در تاریکی قرن‌ها نور می‌گستراند، اشعارش قلب ملت‌های برده را با گرمی پر کرده و اندیشه‌های جوانه‌های جدیدی از پرسش‌ها را در تالارهای فکری متفکران غربی جوانه زده است. این همان مرد فرزانه‌ای است که جهان او را به عنوان دکتر محمد اقبال می‌شناسد، شاعر، متفکر، مبارز راه اندیشه و حقیقت.

در جلسه امروز، ما گرد هم آمده‌ایم تا درباره اهمیت فکری چنین مرد فرزانه‌ای، چنین روح درخشانی و چنین شاعر فرزانه‌ای که ذکرش نه تنها اشاره‌ای به تاریخ، بلکه اساس فکری اعصار آینده است، بحث کنیم. دکتر محمد اقبال - شاعری که چراغ‌های امید را در انحطاط ملت‌ها روشن کرد، پایه‌های توخالی تمدن‌ها را لرزاند و آن پژواک را در وجدان بشری ایجاد کرد که هنوز آثارش پاک نشده است.

عظمت اقبال نه تنها در این واقعیت نهفته است که او شاعر بزرگی در ادبیات اردو یا فارسی است، بلکه در این واقعیت نیز نهفته است که او فلسفه، تاریخ، دین، سیاست، تمدن و معنویت را در یک صدای واحد و فراگیر متحد می‌کند که زاویه جدیدی از تفکر را برای شرق و غرب ارائه می‌دهد. نوشته‌های اقبال صدایی است که امکانات پنهان درون انسان را بیدار می‌کند. او گفته بود: «هزار ترس ممکن است وجود داشته باشد، اما زبان همراه قلب است.» این از دیرباز روش قلندران بوده است. این فقط چالش یک شاعر نیست، بلکه پیامی برای بازسازی یک تمدن است. چرا اندیشه اقبال در تالارهای فکری غرب مورد نیاز است؟ این سؤال به ظاهر ساده و از درون یک تحول تمدنی است. پاسخ به این سؤال صرفاً ادبی یا فلسفی نیست، بلکه در کل متن تاریخ بشر پنهان است. غرب با وجود علم، فناوری و سلطه سیاسی خود، از خلاء فکری، بی‌قراری معنوی و بی‌وزنی تمدنی رنج می‌برد. در چنین شرایطی، صدای اقبال پژواکی نیست که در بیابانی دور دست طنین‌انداز شود، بلکه چراغی است که انسان را به اصل خود فرا می‌خواند. این پرسش که چرا غرب به اندیشه اقبال نیاز دارد؟ ساده به نظر می‌رسد، اما در درون آن پژواک کل تاریخ بشریت نهفته است. اگر به تاریخ اروپا نگاه کنیم، به دوره‌ای نیز برمی‌خوریم که اندیشه یونانی بر دوش آن سوار بود، سپس کلیسای مسیحی بر آن حکومت کرد و سپس علم، دین را به خواب برد. استعمار بریتانیا در اوج خود بود، آلمان در زمینه فلسفه پیشرو بود و فرانسه در حال تبدیل شدن به آزمایشگاهی برای اندیشه سیاسی بود. اقبال نه تنها کل این سفر فکری غرب را دید، بلکه به روح آن نیز نگریست. او می‌دانست که بذر پیشرفت و انحطاط غرب در اندیشه مادی آن نهفته است.

اقبال - مردی خردمند که در چهارراه فکری شرق و غرب ایستاده است!

وقتی اقبال به اروپا رسید، اروپا در گیر و دار انقلاب صنعتی بود. در اینجا، انسان یک ماشین است و روح، اصطلاحی بی‌معنی است. اینجا، معیار زندگی سود و قدرت است، نه انسانیت. اینجا، شعار آزادی است، اما روح زندانی است. در این فضا، اقبال فقط پیشرفت ظاهری غرب را ندید، بلکه به اعماق آن رفت. او می‌نویسد:

این تحلیل یک فیلسوف، مشاهده‌ای صرفاً توریستی است. "من روح واقعی اروپا را نه در کتابخانه‌هایش، بلکه در بازارهایش دیدم - جایی که ارزش انسان حتی از ارزش کالاها پایین‌تر بود."

نه، اقبال بارها می‌گوید که کل تمدن غرب "انسان" را از دست داده است. انسانی که قرآن درباره او می‌گوید که خداوند او را خلیفه خود در زمین قرار داده است.

اقبال این بحران را اینگونه توصیف می‌کند:

بسیار خب، شما چیزی جز یک پرستنده مکان نیستید."

من دغدغه انسانیت دارم، اما از توجه شما محروم هستم."

اینجاست که اقبال به غرب مسیر جدیدی را از طریق خود، عشق، تکامل معنوی و انسان محوری نشان "می‌دهد. سوال این است که چرا در غرب به اقبال نیاز است؟

"و این موضوع امروز نیز هست."

سه نکته برای درک وضعیت فکری فعلی غرب بسیار مهم است»

خلاء معنوی

سردرگمی تمدنی

تنهایی فردی و بحران وجودی

فناوری دستان انسان را تقویت کرده اما قلب را ضعیف کرده است. علم جهان را گشوده اما روح را بسته است. دموکراسی آزادی داده اما هدف را نه. سرمایه‌داری ثروت را افزایش داده اما ارتباط را از بین برده است. اقبال این وضعیت را اینگونه توصیف کرد:

درخشش تمدن مدرن چشم را خیره می‌کند.

این نابودی چشمان مصنوعی اما دروغین است.

این جمله‌ای نیست که صرفاً انتقادی از یک شاعر شرقی باشد - بلکه تحلیلی از بحران درونی تمدن غرب است که حتی خود متفکران آمریکایی و اروپایی معتقدند که امروزه پیشرفت کرده‌اند.

صلح وجود ندارد، ثروت وجود دارد، عشق وجود ندارد، قدرت وجود دارد، هدف وجود ندارد، آزادی

وجود دارد، روح وجود ندارد. اقبال نام این گنجینه‌های گمشده است. اقبال انسان، روح را دوباره متمرکز

می‌کند. آنها جهان را می‌سوزانند، به تمدن اخلاق می‌دهند و عقل و عشق را متحد می‌کنند. به گفته اقبال، کل این بحران... بحران ناپدید شدن انسان - و اینجاست که سفر فکری اقبال در غرب آغاز می‌شود.

اقبال گفته بود:

تمهاری تهذیب اپنے خنجر سے آپ ہی خود کشی کرے گی

جوشاخ نازک پہ آشیانہ بنے گا، ناپائدار ہوگا

تمدن شما با خنجر خود خودکشی خواهد کرد

آن که بر شاخه‌ای شکننده لانه می‌سازد، ناپائدار خواهد بود

وقتی اقبال این شعر را سرود، اروپا در حال التیام زخم‌های جنگ جهانی اول بود۔ امروز، که غرب در میان طوفانی از هرج و مرج سیاسی، برخورد فرهنگی، سردرگمی اجتماعی و انزوای ذهنی جوانان قرار دارد، این اشعار اقبال چیزی کمتر از یک پیشگویی به نظر نمی‌رسد۔

1- تشنگی معنوی و خود اقبال

غرب، دور از دین، در بیابانی ایستاده است که عقل در آن حضور دارد اما قلب گم شده است۔ انزجار از دین، انسان را تنها کرده است۔ روح انسان در غرب تشنه است۔ زوال کلیسا، دین را تضعیف کرده و فلسفه نتوانسته جایگزین آن شود۔ روانشناسی، انسان را به یک مدل آزمایشگاهی تبدیل کرده و هنر راه‌هایی برای فرار از واقعیت یافته است۔ در مقایسه، مفهوم خود اقبال، نفس تازه‌ای برای ذهن غربی است۔ اقبال می‌گوید: «این چهره پاییز است و این چهره بهار۔ نه جستجوی خدا و نه من از خودم خبر دارم۔» و سپس او به این بحران پاسخ می‌دهد: «خود را چنان بالا ببر که پیش از هر سرنوشتی، خود خدا از بنده بپرسد: «به من بگو رضایت تو چیست؟» این مفهومی است که تمام سوالات اگزیستانسیالیسم را در یک پاسخ ضربان‌دار در بر می‌گیرد۔» اقبال تنها پاسخ به این عطش را دارد: «فلسفه خود اقبال، آن مرکز معنوی است که انسان را با پروردگارش پیوند می‌دهد و او را به موجودی زنده تبدیل می‌کند۔» این پیامی است که با معنایی جدید در گوش جوانان، اساتید و متفکران غرب فرو می‌رود۔ زیرا وقتی شخصی اصل خود را گم می‌کند، اولین سوال این است: من کیستم؟ اقبال می‌گوید:

میں ہے رُخِ خزاں، اور یہی ہے رُخِ بہار

نه خدا کی جستجو، نه مجھے اپنی خبر

خودت را چنان بالا ببر که پیش از هر سرنوشتی
خود خدا از بنده بپرسد: به من بگو اراده تو چیست
خودی کو کر بلند اتنا کہ ہر تقدیر سے پہلے

خدا بندے سے خود پوچھے، بتا تیری رضا کیا ہے

این شعر، دریچه‌ای به سوی جهانی جدید برای آن دسته از ذهن‌های غربی است که امروزه زیر بار نژادپرستی و اگزیستانسیالیسم له می‌شوند۔

2- بحران اجتماعی غرب و نظام اخلاقی اقبال

نظام خانواده از هم پاشیده است، نسل‌ها با یکدیگر غریبه شده‌اند و انسان همنشین ماشین‌ها شده است۔ سرمایه‌داری خانواده را به اصول بازار کشانده است۔ اقبال این وضعیت را می‌بیند و هشدار می‌دهد:

جلالِ پادشاهی ہو کہ جمہوری تماشا ہو

جدا ہو دیں سیاست سے تورہ جاتی ہے چنگیزی

چه شکوه سلطنت باشد و چه نمایش دموکراسی
اگر خود را از سیاست جدا کنید، به چنگیز خان خواهید رسید۔

یعنی بدون اخلاق، دموکراسی نیز به استبداد تبدیل می‌شود۔ به گفته اقبال، جامعه تنها زمانی شکل می‌گیرد که فرد خودآگاه، بر پایه‌های اخلاقی بنا شده، به هدفی متصل و از نظر معنوی زنده باشد۔ اینها چهار ستونی هستند که غرب امروز به شدت به آنها نیاز دارد۔



شکست نظام خانواده در غرب، فاجعه‌ای بزرگ در تاریخ بشر است. سادگی و الحاد، اخلاق را فرا گرفته است. سرمایه‌داری، انسان را برده اشیا کرده است. در این راستا، اقبال طرحی برای بازسازی نظام اجتماعی بر پایه‌های انسانی ارائه می‌دهد. برای او، انسان فقط یک واحد اقتصادی نیست، بلکه موجودی اخلاقی، معنوی و اجتماعی است. او ملت خود را خطاب قرار می‌دهد، اما پیامی برای تمام بشریت می‌دهد

نگاه بلند، سخن دلنواز، جال پر سوز

یہی ہے رختِ سفر میر کارواں کے لیے

نگاه بلند، گفتار دلگرم‌کننده، شفقت برای روح

این سفر میر کاروان است

این معیاری است که می‌توان پایه هر تمدنی، از جمله تمدن غربی، را بر آن بنا کرد.

3- مقاومت فکری و شورش علیه استعمار

شاهکار اقبال همچنین شگفت‌آور است که او در برابر دنیای آکادمیک غرب ایستاد و نقاط ضعف غرب را آشکار کرد. یکی از جنبه‌های اهمیت اقبال در غرب این است که او صدایی است که استعمار فکری غرب را به چالش می‌کشد، اما بدون خصومت، بدون نفرت، بدون تلخی، با حقیقت و کرامت، بلکه با کرامت فرهنگی.

او می‌گوید:

نہ ستاروں میں ہے پنہاں، نہ تقدیر میں ہے

جو ہمارے ہاتھ میں ہے، وہ ہماری ہمت ہے

نه در ستارگان پنهان است و نه در سرنوشت

آنچه در دست ماست شجاعت ماست

این پیام نه تنها برای بردگان آسیا یا آفریقا بود، بلکه این پیام انگیزه‌ای برای ملت‌های برده بود، اما امروزه در غرب، حتی آن ملت‌هایی که در چنگال نظام سرمایه‌داری گرفتار شده‌اند، از این پیام قدرت می‌گیرند. آنها از شعر اقبال قدرت تازه‌ای می‌گیرند.

جایگاه اقبال در محافل دانشگاهی غرب - گواهی بر جهان دانشگاهی غرب

هر کجا که بروید، بحث‌هایی در مورد افکار اقبال خواهید یافت. مطمئناً جای تعجب نیست که امروزه، در مؤسساتی مانند آکسفورد، هاروارد، سوربن، برلین، وین و کمبریج، مقالات تحقیقاتی در مورد اقبال نوشته می‌شود. دوره‌هایی تدریس می‌شود و ترجمه‌های اشعار او در کتابفروشی‌های غربی جایی پیدا می‌کند. ریموند داوسون، محقق بریتانیایی، گفت:

"اقبال صدای احیای شرق است."

آن ماری شیمیل، فیلسوف آلمانی، گفت:

"او یکی از معدود شاعرانی است که به نظر می‌رسد سخنانش فراتر از قرن‌ها سخن می‌گوید."

این صدا، صدای معمولی نیست، آهنگی است که از اعصار فراتر می‌رود.

در این جای تعجب نیست. اقبال فقط به اروپا نگاه نکرد، او ذهن آن را خواند. او نقاط قوت آن را درک کرد و نقاط ضعف آن را آشکار کرد. او گفته بود

من از چهره اروپا شگفت‌زده شدم اما از قلب آن غافل نشدم. به همین دلیل است که متفکران غربی، اقبال را منتقد تمدنی می‌دانند که با عدالت عمل می‌کرد. نه ستایش غیرضروری و نه انتقاد بی‌مورد.

اقبال - صدایی که مسیر آینده را تعیین می‌کند

انسان قدرت دارد اما مقصد را نه. جهان در آستانه عصری جدید ایستاده است. جهان وارد عصر هوش مصنوعی، ژنومیک، رباتیک و انرژی هسته‌ای شده است. سوال این نیست که انسان چه کاری می‌تواند انجام دهد، سوال واقعی این است که چه باید کرد؟ این سوالی است که غرب هنوز نتوانسته پاسخ آن را پیدا کند. اما اقبال سال‌ها پیش گفته بود

عقل عاقل است، پس لباس مبدل خود را تغییر می‌دهد.

عشق درمانده نیست، زاهد و حکیم هم درمانده نیستند.

اقبال عقل را رد نمی‌کند، بلکه خواهان هماهنگی عقل و عشق است. یعنی عقل به تنهایی نمی‌تواند راه را نشان دهد، آگاهی معنوی ضروری است. اگر غرب این تعادل اقبال را درک کند، نه تنها می‌تواند از بحران معنوی خود خارج شود، بلکه می‌تواند بُعد جدیدی به بشریت ببخشد.

به گفته اقبال، تمدن حقیقی تمدنی است که در آن دانش و روح با هم هماهنگ باشند. اگر غرب این پیام را بفهمد، نه تنها می‌تواند از بحران خود بیرون بیاید، بلکه می‌تواند به بشریت جهت جدیدی نیز بدهد.

اقبال پنج آموزه اصلی به غرب می‌دهد:

انسان هدف جهان است، انسان جانشین او در زمین خداست - نه یک اتم سرگردان و بی‌هدف.

آزادی بدون هدف، ویرانی است و آزادی بدون اخلاق، فریب است.

علم یک ضرورت است، اما روح، راهنمای آن است. علم بدون ثبات معنوی خطرناک است.

دموکراسی بدون اخلاق، فریب است. هم سرمایه‌داری و هم سوسیالیسم بدون انسان ناقص هستند. سوسیالیسم بدون سرمایه‌داری، استبداد است و آزادی بدون سوسیالیسم، بردگی است.

زندگی نام تکامل است - حرکت، جستجو و آفرینش مداوم. زندگی نام تلاش مداوم، حرکت، جستجو و آفرینش مداوم، تکامل مداوم و اوج گرفتن مداوم است.

اقبال می‌گوید:

فراتر از ستارگان، هنوز آزمایش‌های بیشتری برای عشق وجود دارد. "این پیامی برای غرب است که " سفر پیشرفت به پایان نرسیده است، و هنوز باید مسیر درست را پیدا کرد. این درس‌ها مورد نیاز هر تمدنی است، اما غرب به آنها بسیار بیشتر نیاز دارد. بنابراین، نیاز به اندیشه اقبال در غرب هرگز به اندازه امروز نبوده است، و این در محافل دانشگاهی غرب اذعان می‌شود که

غرب بر سر یک دوراهی است. علم دارد، اما آرامش نیافته است. آزادی دارد، اما ارتباط نیافته است. ثروت دارد، اما عشق نیافته است. قدرت دارد، اما هدف نیافته است. اقبال نام این هدف است. او انسان را به مرکز بازمی‌گرداند. او دوباره به روح زندگی می‌بخشد. او دوباره به تمدن اخلاق می‌بخشد. او با پیوند دادن عقل و عشق، راه پیش رو را نشان می‌دهد. به گفته او

فراتر از ستارگان، هنوز آزمون‌های عشق بیشتری وجود دارد. " این پیام به غرب می‌گوید که سفر پیشرفت به پایان نرسیده است، اما اصلاح جهت آن ضروری است.

خانم‌ها و آقایان!

اقبال شاعر شرق نیست - افکار اقبال صرفاً میراث مسلمانان نیست، او شاعر بشریت است. نگاه او به اقصی نقاط زمین محدود نمی‌شود، بلکه تا آسمان‌ها امتداد دارد.

درد او جهانی است، بینش او کیهانی است، پیام او جاودانه است. وقت آن رسیده است که غرب اقبال را صرفاً "محور شرق" نداند، بلکه او را به عنوان "معمار بشریت" بشناسد.

اقبال گفته بود:

بیایید این بحث را با چند شعر از اقبال به پایان برسانیم:
چشمانتان را باز کنید، زمین را ببینید، آسمان را ببینید، فضا را ببینید
فقط به خورشیدی که از شرق طلوع می‌کند نگاه کنید
این شکوه آشکار پنهان در پرده‌ها را ببینید
روزهای جدایی را ببینید، سختی‌ها را ببینید

جای دیگر اقبال می‌گوید:

عصری نو، صبح‌ها و عصرهایی نو بیافرینید.
در خود فرو روید و موجی از کلمات بیافرینید.
اگر عشق باشد، کفر و اسلام هم هست.

اگر عشق نباشد، حتی مردان مسلمان هم کافر و بدعت‌گذارند.

غرب امروز به این حقایق نیاز دارد و اقبال نام این حقیقت بزرگ است. این اندیشه نه از زمین، بلکه از آسمان نیز هست - و شاید به همین دلیل است که غرب امروز بیش از همه به آن نیاز دارد.

زنگ خطر یا پرچم شجاعت؟

حماسه جدید هندوپاکستان در سایه پهلگام

وقتی تاریخ قلم به دست می‌گیرد، صرفاً مجموعه‌ای از وقایع را به نظم در نمی‌آورد، بلکه ضربان‌های تپنده زمان را در قالب کلمات می‌ریزد. وقتی بوی خون در تاروپود تاریخ حل شده و خط باروت برپیشانی سیاست پدیدار شده است، آنگاه حتی یک حادثه کوچک مسیر تاریخ را تغییر می‌دهد. حمله پهلگام که دو کشور را به نقطه حساسی از تنش رساند، فقط یک درگیری نظامی نیست، بلکه لایه‌های بسیاری در پس زمینه خود پنهان دارد. لحظه انفجاری پهلگام بار دیگر دو همسایه هسته‌ای شبه قاره - هند و پاکستان - را به نقطه‌ای رساند که یک کلمه، یک گلوله یا حرکت یک پرچم می‌تواند آرامش کل جهان را به لرزه درآورد. این فقط غرش مرزها نبود، بلکه فصلی از قلب‌های تپنده، ذهن‌های سوزان و شکل‌گیری و زوال روایت‌ها بود. هر نکته از این گزارش نه تنها زمینه فعلی را پوشش می‌دهد، بلکه گواهی بر گذشته نیز هست.

در این درگیری چهار روزه در آغاز سال ۲۰۲۵، ارتش پاکستان نه تنها به دشمن خود پاسخ داد، بلکه این تصور را نیز ایجاد کرد که دیگر یک نیروی دفاعی صرف نیست، بلکه یک نهاد نظامی منسجم و مجهز به استراتژی است. این نمایش برای اولین بار نبود. جنگ‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۹۹ گواه روشنی بر این واقعیت است که ارتش پاکستان می‌تواند حتی در برابر دشمنی با تعداد بیشتر، به طور مؤثر از خود دفاع کند.

این بار نیز، سرعت برق‌آسا، فناوری و پاسخ غیرمنتظره‌ای که هندبآن مواجه شد، به عنوان "عملکرد خیره‌کننده در مهارت‌های رزمی" از نظر نظامی ثابت شده است، که اعتماد به نفس نظامی ارتش پاکستان را افزایش داده است، در حالی که هند و اسرائیل را ترسانده است، متحدان آن را نیز شگفت‌زده کرده است. همین استراتژی توسط مصر و سوریه در جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ استفاده شد.

قدرت نظامی پاکستان در این درگیری چیزی را نشان داد که اغلب فقط در کتاب‌های درسی تئوری نظامی تصور می‌شود. اگرچه پاکستان در مقیاس جهانی موازنه نظامی از مزیت عددی برخوردار نیست، اما شجاعت، چابکی و استراتژی که با آن حضور خود را به طور همزمان در چندین جبهه احساس کرد، برای هند غیرقابل تصور بود. این نفوذ نظامی همچنین بُعد جدیدی را در داخل کشور ایجاد کرد.

ژنرال عاصم منیر، که زمانی در مه غلیظ سیاسی مورد انتقاد قرار می‌گرفت، امروز به لطف این موفقیت نظامی به عنوان یک نماد ملی محبوب ظهور کرد. تحت رهبری او، نیروهای پاکستانی نه تنها در متوقف کردن پیشروی نظامی دشمن موفق شدند، بلکه رهبری کمپین برجسته کردن جایگاه پاکستان در صحنه جهانی را نیز به دست گرفتند.

روح اساسی سیاست خارجی چین بر "گسترش، نه سلطه" متمرکز است. این کشور قدرت را از طریق متحدان خود به نمایش می‌گذارد تا مداخله مستقیم. پاکستان بزرگترین سلاح استراتژیک آن در این سیاست است. پیامدهای ژئوپلیتیکی این حادثه محدود به دهلی و اسلام آباد نیست. چین که پیش از این در درگیری‌های لداخ با هند درگیر بود، اکنون به عملکرد دفاعی پاکستان به عنوان یک استدلال قوی به نفع خودنگاه می‌کند. تنش‌ها با همدرد لداخ، جنبش استقلال‌طلبانه تحت حمایت آمریکا در تایوان و رزمایش‌های دریایی

در دریای چین جنوبی-در تمام این جبهه‌ها، چین اکنون به عنوان یک "قدرت فناوری نظامی" جدید در حال ظهور است.

چین که در تلاش است تارویای هژمونی خود در منطقه را به واقعیت تبدیل کند، قدرت نظامی پاکستان را به عنوان یک نقطه قوت برای خود می‌بیند. این کشور در حال حاضر در لاداخ و گالوان با هند در تنش است. در چنین شرایطی، واکنش دفاعی شجاعانه، دلیرانه و باتجربه نیروهای پاکستانی، قدرت چین را به عنوان یک متحد استراتژیک تقویت کرده و آن را در جایگاه پیروزی در صف‌بندی جدید قدرت‌های جهانی قرار داده است. استراتژی دفاعی پاکستان، این فرض چین را تقویت می‌کند که برتری نظامی هند در جنوب آسیا اکنون یک رویای واهی است.

چه ابتکار کمربند و جاده باشد و چه "سی پیک"، تفکر چین از کریدوهای اقتصادی به کریدورهای نظامی تغییر یافته است.

آمادگی پاکستان در این مناقشه اخیر، یک "مرز" دفاعی برای چین فراهم کرده است که نه تنها توسعه‌طلبی هند را به چالش می‌کشد، بلکه پیامی به ایالات متحده می‌فرستد که آسیا دیگر تک‌قطبی نیست.

این همان مثالی است که در سال ۱۹۷۱، زمانی که هنری کیسینجر از طریق پاکستان از چین بازدید کرد، بین ایالات متحده، چین و پاکستان قابل مشاهده بود. همین رابطه امروز نیز به شکلی جدید وجود دارد. بنابر این، این اختلاف نه تنها یک تنش موقت بین دو کشور همسایه، بلکه آینده‌ای از صف‌بندی قدرت‌های جهانی است.

باید به خاطر داشت که هند در چند سال گذشته سیاست حفظ فاصله دیپلماتیک از پاکستان را در پیش گرفته بود. اما تنش اخیر بار دیگر آن را به دایره‌ای کشانده است که باید مستقیماً به پاکستان پاسخ دهد. این یک لغزش در سیاست خارجی است که حتی در زمان نهرنیز پیش‌بینی می‌شد، زمانی که هند مجبور شد تصمیمات عجولانه‌ای برای جلب حمایت جهانی در جنگ چین و هند در سال ۱۹۶۲ بگیرد.

در سیاست، کلمات نیز سلاح هستند و روایت‌ها موشک‌هایی هستند که قلب‌ها و ذهن‌ها را هدف قرار می‌دهند. در این درگیری، در حالی که نارندرا مودی، نخست‌وزیر هند، در سخنرانی‌های خود با سوگند خوردن به "سیندور" خدای ناسیونالیسم را فرا می‌خواند، پاکستان موضع خود را در برابر جامعه جهانی مبنی بر اینکه خود دهلی منطقه را به آستانه جنگ می‌رساند، ارائه داد.

بیانیه مودی مبنی بر اینکه "سیندور در رگ‌های من جریان دارد" چیزی بیش از یک نماد مذهبی بود، بلکه یک سلاح سیاسی بود که سیاست داخلی هند را داغ‌تر کرد. اما سوال این است که آیا سخنان احساسی، سلاحی مطمئن در دست مدافعان منافع ملی است؟

اظهارات مودی در یک تجمع انتخاباتی مبنی بر اینکه «سیندور در رگ‌های من جریان دارد... از سیک‌های چین روتی بخور و گرنه گلوله من را خواهی خورد» فقط یک شعار سیاسی نیست، بلکه سیلی آشکاری به صورت امنیت هسته‌ای منطقه است که از طریق آن پرچم ناسیونالیسم با تحریک احساسات مذهبی برافراشته شد. اما این سبک گفتار در تاریخ جدید نیست، بلکه پایان شرم‌آور آن توسط تاریخ حفظ شده است.

تا جهان بتواند از آن درس عبرت بگیرد. چنین زبان تهدیدآمیز، تجاری و خصمانه‌ای نه تنها توهین به آداب سیاسی بین‌المللی است، بلکه خلاف روح منشور سازمان ملل متحد نیز می‌باشد.

چنین زبانی، چنین جدیتی، در زمانی که منطقه در حال حاضر در شعله‌های تنش فرو رفته است، به نگرانی فوق‌العاده‌ای تبدیل شده است. رسانه‌های جهانی، محافل دیپلماتیک و ملت‌های صلح‌دوست از این سبک گفتار متعجب هستند که نخست وزیر یک کشور هسته‌ای با چه جسارتی سرود جنگ می‌خواند.

اگرچه سیاستمداران در تاریخ سخنان جسورانه‌ای گفته‌اند، اما هرگز آتش انتقام شخصی تا این حد به عنوان سوخت انتخاباتی استفاده نشده است. اندراگانندی پیش از جنگ علیه پاکستان شرقی در سال ۱۹۷۱ سخنرانی‌های تحریک‌آمیز مشابهی ایراد کرده بود و ایندیرا گاندی در سال ۱۹۷۱ در مورد بنگلادش اظهارات تلخی بیان کرده بود، اما او نیز از استفاده از چنین زبان تهدیدآمیزی اجتناب می‌کرد. برعکس، سخنرانی‌های مودی به تبلیغ ایدئولوژی هندوتوا، نفرت و غرور شخصی تبدیل شده است. این نمایش جدید مودی برای پیروزی در انتخابات چیز جدیدی نیست، حتی قبل از آن او به عنوان قصاب گجرات شناخته می‌شد، زمانی که نه تنها به عنوان سرور گجرات هند دستور قتل عام مسلمانان را داد، بلکه همچنان آشکارا از حذف مسلمانان در هند به عنوان یک توطئه صحبت می‌کند. تهدید گلوله مودی نه تنها بخشی از این سناریوی سیاسی است، بلکه نشان دهنده حیل‌گری و بیماری روانی اوست، اینکه چنین رهبر رادیکال یک کشور هسته‌ای چقدر می‌تواند تهدیدی جدی برای جهان باشد.

در هند، احزابی مانند کنگره در حال انتقاد از سیاست خارجی حزب بهاراتیا جاناتا در این مورد هستند و کل وضعیت را به عنوان شکست سیاست خارجی حزب بهاراتیا جاناتا تفسیر می‌کنند. آنها ادعا می‌کنند که دیپلماسی هند، که زمانی نمونه‌ای جهانی بود، اکنون به سمت واکنش و تحریک حرکت می‌کند و سیاست تهاجمی هند در واقع منجر به انزوای جهانی آن می‌شود. این اعتراض گواهی بر این واقعیت است که مسئله فقط نظامی یا دیپلماتیک نیست، بلکه بازتابی از پویایی سیاست داخلی نیز هست. شکست سیاست خارجی در واقع نمودی از درگیری سیاسی داخلی است. حتی پس از شورش‌های گجرات در سال ۲۰۰۲، هند مجبور بود در سطح دیپلماتیک با مشکلاتی روبرو شود و تا به امروز، این موضوع به عنوان بدترین لکه ننگ بر چهره هند در تاریخ ثبت شده است.

هم پاکستان و هم هند قدرت‌های هسته‌ای هستند و تنش فزاینده بین آنها لحظه‌ای تأمل‌برانگیز برای کل جهان است. حتی در طول جنگ کارگیل، جامعه بین‌المللی به موقع مداخله کرد تا دو کشور هسته‌ای دچار حماقت نشوند.

آیا ما امروز هنوز در همان آستانه ایستاده‌ایم؟ آیا شبه قاره بار دیگر به کوره تاریخ انداخته خواهد شد؟

مقایسه "رافائل" در مقابل "جے ۱۰ سی" فقط مربوط به هواپیما نیست، بلکه مربوط به دو ایدئولوژی است. جنگنده‌های رافال خریداری شده از فرانسه و جے ۱۰ سی خریداری شده از چین، نشانه‌ای از تعهد هر دو کشور به متحدان مربوطه در حوزه فناوری است.

در حالی که چشمان جهان به درگیری‌های هوایی "رافال" در مقابل "جے ۱۰ سی" دوخته شده است، این سوال نیز مطرح می‌شود که آیا همه اینها گامی به سوی آستانه جنگ هسته‌ای است؟ آیا غرش جنگ که در آسمان شبه قاره طنین‌انداز می‌شود، کبوتران صلح آینده را برای همیشه ساکت خواهد کرد؟

چه پهپادهارپون ساخت اسرائیل باشد که در پاکستان سرنگون شد و چه گمراه شدن موشک بر اهوموس - همه اینها بخشی از استراتژی جدید جنگ هستند، جایی که انسانها کمتر صحبت می کنند و ماشینها بیشتر. این در واقع نسل چهارم جنگ (جنگ نسل چهارم) است که در آن چهره دشمن در مه پنهان است و حمله در سکوت انجام می شود. پهپادهای هارپون دیگر فقط جاسوسی نمی کنند، بلکه «مهمات پرسه زنی» هستند که در هوا در جستجوی طعمه می چرخند. این استراتژی نه تنها برای دفاع، بلکه برای برتری روانی نیز به ابزاری تبدیل شده است. شکست ناپذیری این پهپادها ضربه محکمی به مافیای جنگی اسرائیل وارد کرده است، زمانی که تمام غرور جنگی آنها از بین رفت و پاکستان نه تنها دهها پهپاد را سرنگون کرد، بلکه شش پهپاد را نیز مسدود و سرنگون کرد و اکنون عرق تهدید بر پیشانی آنها خشک نمی شود زیرا این فناوری آنها نیز به دست پاکستان افتاده است.

اسرائیل و هند معتقد بودند که این پهپادها خسارات جبران ناپذیری به دشمن وارد می کنند و آن را تضعیف می کنند، اما این ادعای اسرائیل نیز به مضحکه ای برای تحلیلگران دفاعی جهان تبدیل شده است.

پهپادهای ساخت اسرائیل که توسط پاکستان سرنگون شدند، انحراف موشک بر اهوموس و نقض حریم هوایی فقط مسائل نظامی نیستند، بلکه بخشی از این جنگ فناوری مدرن هستند که جبهه های آینده را ترسیم می کند.

در علم نظامی، اکنون می توان حمله یا نفوذ را با استفاده از فناوری الکترونیکی تأیید کرد. امضا. این روش توسط نیروهای ناتو در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ مورد استفاده قرار گرفت. ادعاهای پاکستان و هند بر اساس این اصل مدرن در حال آزمایش است.

باید به خاطر داشت که نیروی هوایی پاکستان نه تنها پس از نبرد هوایی بالاکوت، بار دیگر تاریخ هوایی جدیدی را رقم زد، بلکه به مرکز توجه رسانه های جهانی نیز تبدیل شد. پیش از این، در درگیری بالاکوت، نیروی هوایی پاکستان نه تنها دو هواپیمای مهم نیروی هوایی هند را سرنگون کرده بود، بلکه برتری آشکاری را در حریم هوایی خود نشان داده بود. منابع مستقل، تصاویر ماهواره ای و گزارش های ناظران مستقل تأیید کرده بودند که هند متحمل خسارات سنگینی شده است.

اکنون بار دیگر، هند بسیار بیشتر از گذشته متحمل خسارت شده است. مودی در رسانه های جعلی خود مدام شعار پیروزی دروغین خود را سر می داد، گاهی خبر پیروزی کامل بر لاهور و تصرف بندر کراچی و گاهی خبر جدایی بلوچستان و دستگیری سیاستمداران مهم دولت فعلی از جمله رئیس ارتش پاکستان را پخش می کرد. اما وقتی حمله پاکستان روز بعد، بادکنک تبلیغاتی مودی را ترکاند و رافائل و سایر هواپیماها را در خاک خود فرود آورد، مودی و اسرائیل مجبور شدند جلوی ارباب خود، رئیس جمهور آمریکا، ترامپ، را بگیرند و سپس حتی خود شرکت رافائل نیز مجبور شد به نابودی هواپیماهای خود اعتراف کند.



مقامات هندی هنوز در مورد این درگیری هوایی ادعایی اظهار نظری نکرده اند، در حالی که معاون رئیس عملیات هوایی نیروی هوایی پاکستان، معاون مارشال اورنگ زیب، گفت: «این یک درگیری بی وی آر (فراتر از بردبصری) بود که در آن ۷۰ جت جنگنده هندی و ۴۰ جت جنگنده

پاکستانی شرکت داشتند، به این معنی که در مجموع بیش از ۱۰۰ هواپیما در آن حضور داشتند که اولین «بار در تاریخ هوانوردی است».

او گفت که هواپیماهای ایف ۱۶، جے ایف ۱۷ و جے ۱۰ در این عملیات نیروی هوایی پاکستان شرکت داشتند، اما در مورد اینکه آیا پاکستان از "پی ایل ۱۵" ساخت چین استفاده کرده است یا خیر، اظهار نظری نکرد.

او گفت که سیستم دفاع هوایی پاکستان بسیار مؤثر است و «به دلیل این (حمله زمین به هوا) یک هدف می توانست هدف قرار گیرد». او ادعا کرد که این عملیات «به مدت یک ساعت ادامه داشت».

معاون مارشال هوایی اورنگ زیب احمد گفت که پس از ظاهر شدن هواپیمای هندی، نیروی هوایی پاکستان «عملیات چند دامنه‌ای خود را آغاز کرد».

او ادعا کرد که ۱۴ هواپیمای رافائل از ۷۲ هواپیمای نیروی هوایی هند در نبرد هوایی که شب ۶ مه به مدت یک ساعت ادامه داشت، به صورت الکترونیکی شناسایی شدند. در حالی که به گفته او، پاکستان در این عملیات از ۴۲ جت جنگنده استفاده کرد.

او گفت که «مسیر آن برای محافظت از ترافیک هوایی غیرنظامی در لاهور، اسلام آباد و سایر حریم‌های هوایی تغییر کرد».

به گفته معاون مارشال هوایی اورنگ زیب احمد، به محض اینکه هواپیمای هندی از سلاح‌های خود استفاده کرد، هواپیمای نیروی هوایی پاکستان «قوانین بازی در هوا را تغییر داد».

هند دفعه قبل گفته بود که اگر رافائل داشتند، نتیجه متفاوت می‌بود. بنابراین ما جت‌های رافائل را هدف «قرار دادیم. می‌توانستیم تعداد بیشتری داشته باشیم، اما خویشتنداری نشان دادیم».

نیروی هوایی پاکستان ادعا کرد که سه جت رافائل در نزدیکی باتیندا، جامو و سرینگر سرنگون شدند، در حالی که یک میگ-۲۹ و یک سوخو-۳۰ در نزدیکی سرینگر سرنگون شدند. بعداً، ویدیوی نابودی آنها در رسانه‌های جهانی، رسانه‌های اسکله هند را مجبور به سکوت کرد.

جالب اینجاست که این خسارت در سطح خود مارشال ارشد نیروی هوایی هند پذیرفته شد. او گفت: "ما قطعاً متحمل خساراتی شده‌ایم که در حال بررسی هستند." به نظر می‌رسید این اعتراف، نشان دهنده تحقیری است که نیروی هوایی هند پیش از بالاکوت متحمل شده بود. در آن زمان نیز، پاکستان نه تنها دو جت هندی را سرنگون کرده بود، بلکه فرمانده بال، آبهیناندان، را زنده دستگیر کرده و در سطح جهانی برتری اخلاقی و نظامی به دست آورده بود.

به یاد داشته باشید، پس از بالاکوت، هند شکایت کرده بود که اگر ما هواپیمای رافال داشتیم، نتیجه متفاوت می‌بود. اما امروز، با وجود حضور رافال، نتایج یکسان باقی ماند، بلکه این بار هواپیماهای "جے ۱۰ سی" پاکستان نه تنها جنگیدند، بلکه نیات دشمن را در حریم هوایی به طور کامل نابود کردند. این موفقیت جدید، مدالی برای نیروی هوایی پاکستان است که ما را به یاد شاهکار ام. ام. عالم در سال ۱۹۶۵ می‌اندازد.

مجلات دفاعی بین‌المللی «هفته‌نامه دفاعی جینز» و «نیویورک تایمز» و سایر سازمان‌های بین‌المللی اذعان کرده‌اند که پاکستان از نظر نظامی، استراتژیک و فناوری در نبرد هوایی پیروز شده است.

ایالات متحده همیشه نقش یک ناظر بی‌میل را در جنوب آسیا ایفا کرده است. استراتژی آینده ایالات متحده مطمئناً پیش روی ماست و قطعنامه‌ای که در شورای امنیت برای جلوگیری از حمله اسرائیل به ایالات متحده ارائه شد، توسط ایالات متحده و تو و رد شد که در سراسر جهان محکوم می‌شود. در حال حاضر، هند از حمایت کامل اسرائیل برخوردار است، یا به عبارت دیگر، با آمدن به هند، همسایه پاکستان شده است. با این حال، در شرایط فعلی، توجه واشنگتن نیز به سمت تایوان، اوکراین و خاورمیانه معطوف شده است. این بدان معناست که نقش آن در منطقه دیگر صرفاً میانجی یا تماشاگر نخواهد بود، بلکه سلاح‌های دفاعی، داده‌های ماهواره‌ای و همکاری نظامی را تحت عنوان «مهار استراتژیک» علیه چین در اختیار هند قرار خواهد داد و اسرائیل نیز با فروش سلاح‌های مدرن به هند، به کسب درآمد خود ادامه خواهد داد. همین استراتژی در طول جنگ سرد با پاکستان اتخاذ شد و امروز نیز همین دیدگاه با هند تکرار می‌شود. ایالات متحده قدرت نظامی هند را برای متوقف کردن چین ضروری می‌داند، اما نتیجه ممکن است این باشد که پاکستان کاملاً به بلوک چین بپیوندد. بنابراین، منطقه در آستانه یک جنگ سرد جدید قرار دارد.

این سوال هنوز باقی است: آیا شبه قاره از تراژدی‌های تاریخ خود چیزی خواهد آموخت؟ یا مانند گذشته، لحظه‌ای، سیاسی، عبارتی دوباره جنگی را آغاز خواهد کرد که برنده‌ای نخواهد داشت؟ وقتی ملت‌ها با ایدئولوژی‌ها، بینش نظامی و آگاهی فرهنگی خود در مسیر تاریخ گام برمی‌دارند، نه تنها در جنگ‌ها پیروز می‌شوند، بلکه نسل‌ها نیز نجات می‌یابند. این درگیری بار دیگر به ما یادآوری می‌کند که قدرت نه تنها در غرش تفنگ‌ها، بلکه در عمق خرد و فصاحت کلام نیز نهفته است.

آیا این منطقه که زمانی مهد نغمه شاعران، لطافت صوفیان و خرد متفکران بود، دوباره غرق در خون خواهد شد یا به عنوان امیدی برای صلح خواهد درخشید؟ پاسخ در روایت ما، در رهبری ما و در دعا‌های ما نهفته است. نیاز زمانه، برچیدن خیمه‌های دشمنی و روشن کردن چراغ‌های صلح است. زیرا اگر خون با رنگ قرمز آمیخته شود، هر دعایی برای صلح رد می‌شود.

بگذارید اردوگاه‌های دشمنی جمع شوند و چراغ‌های صلح از نو روشن شوند. زیرا وقتی خون، سرخاب را لکه‌دار می‌کند، حتی پاکترین دعا هم رد می‌شود. انتخاب با ماست. دیگر سوال این نیست که «چه کسی در «جنگ پیروز خواهد شد؟» بلکه این است که «چه کسی جرأت جلوگیری از آن را خواهد داشت؟ بگذارید خرد، نه خشم، فصل بعدی سرنوشت این سرزمین را رقم بزند».

اما چرا صلح‌دوستان بی‌شماری مانند من از این می‌ترسند که امیدهای بسته شده برای خلاص شدن از شر دشمنان بدنام صلح در این دنیای زیبا، در حال از بین رفتن است؟ اما سوال این است که چه پیامی برای نسل‌های آینده خود به جا خواهیم گذاشت؟

آنگاه که ظلم سخن می‌گوید و جهان خاموش است

فتنه قدرت و آزمون امت‌ها

در افق سیاست جهانی، همواره سرزمین‌هایی وجود داشته‌اند که در هر پیچ تاریخ، در کوره آزمون گذاخته شده‌اند. جنوب آسیا یکی از همین سرزمین‌هاست؛ جایی که مرزها دیگر صرفاً خطوط جغرافیایی نیستند، بلکه استعاره‌ای زنده از ایدئولوژی‌ها، عقاید و تاریخی خون‌آلود از احساسات جمعی‌اند. در چنین صحنه‌ای، هنگامی که رهبر متعصب و افراطی یک دولت—که هم دکمه هسته‌ای را در اختیار دارد و هم غرور قدرت—در یک تجمع سیاسی، به‌صراحت میلیون‌ها شهروند پاکستانی را به «گلوله بستن» تهدید می‌کند، مسئله دیگر صرفاً اخلاق یا دیپلماسی نیست؛ بلکه پرسشی است درباره وجدان جمعی تمدن بشری، حقوق بین‌الملل و بقای نهادهای جهانی.

این اظهارات اخیر نارندرا مودی که از خاک گجرات طنین‌انداز شد، نه یک شعار انتخاباتی ساده، بلکه تجلی نوعی جنون ایدئولوژیک است—جنونی که در آینه تاریخ خودشمرسار می‌نماید، اما با تحریک دشمنان پیرامونی می‌کوشد بقای خویش را تضمین کند. چنین تهدیدی دیگر قابل تمسخر نیست، زیرا تلاشی آگاهانه برای به بازی گرفتن آینده صدها میلیون انسان در میان دو قدرت هسته‌ای است.

تهدید به نابودی شهروندان پاکستان در یک تجمع عمومی، نه تنها نقض آشکار آداب دیپلماتیک بین‌المللی است، بلکه ذهنیتی را عیان می‌سازد که به‌طور فعال در پی نابودی امکان صلح در منطقه است. این سخنان که مغایر با اصول اخلاقی و حقوق بشری‌اند، نشانه جنون جنگی و بازتابی از وضعیت داخلی هند هستند؛ جایی که پرخاشگری به سرمایه‌سیاسی بدل شده است. چنین بیانی، که با ارزش‌های انسانی در تضاد است، نماینده ذهنی است که به تفرقه و خصومت ایمان دارد و تهدیدی جدی برای امنیت منطقه‌ای و جهانی محسوب می‌شود.

شکست غرور، توازن قدرت و بازیگران پنهان:

در حقیقت، پشت این لفاظی‌های خشن، وجدانی شکست‌خورده نهفته است که صاحبش را به سوی نیرنگ‌های سیاسی سوق داده است. جهان به‌خوبی آگاه شده است که در سرزمین هند—جایی که شعله ناسیونالیسم افراطی در تالارهای قدرت زبانه می‌کشد و غرور در دهلی جامه اقتدار به تن کرده—پرنندگان «رافال» که با ثروت ملت خریداری شدند، در برابر خلبانان مصمم پاکستان به خاک و خون کشیده شدند.

وقتی شرکت فرانسوی سازنده، نابودی چند فروند را تأیید کرد، سکوتی سنگین بر دیوارهای غرور دهلی حاکم شد؛ سکوتی شبیه اشک‌هایی که بر قلعه‌ای تاریخی فرو می‌ریزند. همان فرماندهانی که پیش‌تر با لحن آتشین سخن می‌گفتند، اکنون شکست را در لفافه واژگان عادی جلوه می‌دادند. اما تاریخ، چشمی تیزبین دارد؛ زخم را می‌بیند و فریاد را می‌شنود.

شاهین‌های پاکستانی، که در آسمان خود پرواز کردند اما فولادشان آسمان دشمن را درنوردید، صرفاً نمایش مهارت نظامی نبودند؛ بلکه تبلور تدبیر مشترک پاکستان و چین بودند. این پیروزی، بیش از آن‌که صرفاً محصول شجاعت باشد، اعلام نانوشته حکمت راهبردی چین نیز بود.



در همین حال، در حالی که نگاه هند به غرب دوخته شده بود، پکن در شرق نام بیست و هفت نقطه در آرونچال پرادش را به زبان‌های چینی و تبتی تغییر داد—پیامی روشن: نقشه‌ها تنها بر کاغذ ترسیم نمی‌شوند، بلکه در ذهن‌ها، ادعاها و اراده‌ها حک می‌گردند. این اقدام نه بازی زبانی، بلکه اعلام ادبی مالکیت سرزمین بود.

امروز هند در میان سه دیوار تنش محصور شده است: چین، پاکستان و نپال. نپال با وجود کوچکی، با عزت نفس خود در دیوار غرور هند ترک انداخت؛ پاکستان نه تنها قدرت نظامی، بلکه نیروی فکری است؛ و چین، تمدنی است که قدرتش صرفاً نظامی نیست، بلکه تاریخی و فرهنگی است. وضعیتی شبیه پروانه‌ای ضعیف که خود را میان آشیانه سه شیر می‌افکند.

حقوق بین‌الملل، مسئولیت جهانی و داوری تاریخ

تهدید آشکار مودی به قتل شهروندان پاکستانی، نقض صریح حقوق بین‌الملل، منشور سازمان ملل و اصول بنیادین حقوق بشر است. این سخن، نه اختلاف سیاسی، بلکه اعلان ترور دولتی از سوی کشوری مجهز به سلاح هسته‌ای علیه غیرنظامیان کشور دیگر است. ماده ۲(۴) منشور ملل متحد، تهدید به استفاده از زور را ممنوع می‌سازد و اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون‌های ژنو، چنین اظهاراتی را مصداق تحریک به جنگ و جنایت می‌دانند.

پرسش اساسی این است: آیا جامعه جهانی واکنشی عملی نشان خواهد داد؟ تجربه نشان می‌دهد که هنگامی که چنین تهدیدهایی از سوی متحدان بزرگ تجاری و نظامی غرب مطرح می‌شود، وجدان جهانی غالباً قربانی مصلحت می‌گردد. با این حال، راه‌ها بسته نیست: شورای امنیت، پارلمان اروپا، نهادهای حقوق بشری و دیوان بین‌المللی دادگستری همگی می‌توانند وارد عمل شوند—مشروط بر آن‌که دیپلماسی، رسانه و جامعه مدنی پاکستان هماهنگ و مصمم عمل کنند.

سخنان اخیر مودی صرفاً لفاظی انتخاباتی نیست؛ بلکه طرحی ذهنی و ایدئولوژیک است که صلح منطقه را تهدید می‌کند. اگر جهان واقعاً به ثبات علاقه‌مند است، باید این تحریک را جدی بگیرد؛ چراکه جنگ میان دو قدرت هسته‌ای، تنها جنوب آسیا را نخواهد سوزاند، بلکه جهان را در آتش خواهد کشید.

راه آینده نه از نفرت و تجاوز، بلکه از حکمت، خویشتن‌داری و گفت‌وگو می‌گذرد. رهبری واقعی در کاستن از تنش‌ها و یافتن راحل‌های مشترک است. واژه‌های تهدیدآمیز شاید لحظه‌ای هیجان بیافرینند، اما تاریخ آن‌ها را یا به عنوان نماد غرور زودگذر به یاد خواهد آورد، یا چون رنگین‌کمانی که پس از طوفان ناپدید می‌شود.

و سرانجام، حکمت تاریخ چنین می‌گوید:
زمان، آنگاه که سخن می‌گوید، ملت‌ها را به تاریخ بدل می‌کند؛
و آنان که صدای آن را نادیده می‌گیرند، به افسانه عبرت تبدیل می‌شوند.
—پاکستان و چین آن لحظه را شناختند
و آن‌که لحظه را بشناسد، فرمانروای عصر خویش می‌شود.

از عشق رومی تا خودی اقبال: سیر بیداری روح (ترجمه فارسی سه بخش مقاله فکری - ادبی)

بانوان و آقایان، صاحبان اندیشه و امینان بصیرت نظری، تاریخ بشر صرفاً روایت صعود و سقوط امپراتوری‌ها، غوغای جنگ‌ها و کشاکش سیاست نیست؛ بلکه حکایت جست‌وجوی پیوسته روح انسانی است که از خاک برمی‌خیزد و افلاک را می‌نگرد. گاه این جست‌وجو در جامه عشق جلوه می‌کند و گاه در هیئت خودآگاهی و خودی، بنیاد جهانی نو را می‌نهد. موضوعی که امروز بدان می‌پردازیم نه خاطره‌ای از گذشته، بلکه پاسخی به اضطراب حال و نشانه‌ای برای جهت آینده است. سخن از رومی و اقبال است، اما مخاطب نهایی ما خود ما هستیم: دل ما، عقل ما و روح جمعی ما.

این مجلس نه برای سرمستی زودگذر وجدانی برپا شده و نه برای تکرار حکایات شکوه گذشته به قصد گریز از مسئولیت امروز. این نشست، حساب‌کشی فکری است؛ هم از آگاهی فردی و هم از فهم جمعی. پرسش محوری آن است که آن روح زنده اندیشه اسلامی که روزگاری از عشق می‌جوشید و به خودی می‌انجامید، کجا نهان شده است؟

پاسخ این پرسش را باید در نسبت فکری میان عشق مولانا جلال‌الدین رومی و خودی علامه محمد اقبال جست. این نسبت، صرف ارادت شاعرانه نیست، بلکه سیر تکامل نظری پیوسته‌ای است که انسان را از ژرفای باطن برمی‌کشد و او را برای ایفای نقشی مسئولانه در متن تاریخ آماده می‌سازد. این سیر از عشق حقیقی رومی آغاز می‌شود و به دژ استوار خودی اقبال می‌انجامد.

داستان این بیداری روحانی نخست در قونیة قرن هفتم هجری به صورت عشق پدیدار شد و سپس در شبه‌قاره قرن بیستم، در قالب آگاهی خودی، به جنبشی فکری بدل گشت. سفری که از کوچه‌های خاموش قونیة آغاز می‌شود و تا افق‌های فکری شرق مسلمان امتداد می‌یابد؛ سفری که در آن، وجد صوفیانه، شعور تاریخی، اندیشه اسلامی و زیبایی‌شناسی ادبی در هم می‌آمیزند.

انسان امروز گرفتار آشفتگی فکری عمیق است: از سویی ماده‌پرستی و از سوی دیگر دینداری صرفاً احساسی. رومی و اقبال راه سومی پیش روی ما می‌گذارند: راه عشق و خودی. راهی که نه به گریز می‌انجامد و نه به ستیز، بلکه به سازندگی، توازن و معنا می‌رسد.

اگر تاریخ را تنها مجموعه‌ای از رویدادها بدانیم، به حافظه‌ای سرد فروکاسته می‌شود؛ اما اگر آن را سیر پیوسته اندیشه و روایت جست‌وجوی روح بخوانیم، هر قرن به انسانی زنده بدل می‌گردد. رومی و اقبال دو مناره روشن در این مسیرند. میان آنان قرن‌ها فاصله است، اما پرسش یکی است: انسان چگونه حقیقت خویش را بازشناسد؟

رومی به انسان آموخت که در صحرای درون، چشمه محبت بجوشاند؛ و اقبال نشان داد که از همان چشمه می‌توان نهری از خودی روان ساخت و تمدن را سیراب کرد.

نام مولانا که می‌آید، حالتی نادیدنی بر دل می‌نشیند. او نه صرفاً شاعر است و نه فقط صوفی؛ او معلم عشق است که انسان را با باطن خویش آشنا می‌سازد. عشق در نزد رومی هیجان زودگذر نیست، بلکه اصلی کیهانی است؛ نیرویی که خاک را زر می‌کند و انسان را به انسان کامل می‌رساند.

اوراق مثنوی معنوی را که ورق می‌زنیم، گویی نه تاریخ، که خود روح به سخن آمده است. عشق در نگاه رومی آتشی است که همه چیز را می‌سوزاند، اما زنده نگاه می‌دارد؛ نیرویی که انسان را از خودفراموشی به خداشناسی می‌کشاند.

امروز نیز قونیه دل جویندگان جهان را می‌رباید. مزار رومی مدرسه‌ای خاموش اما گویاست؛ جایی که مرزهای دین و نژاد و زبان فرو می‌ریزند و انسان درمی‌یابد که حقیقت عبادت، فروتنی دل است. همین قونیه بعدها در تخیل اقبال به نمادی روحانی بدل شد؛ مرکزی که از آن، نور عشق راه خودی را روشن می‌کند.

از بحران تاریخی تا نوزایی فکری

در روزگار رومی، جهان اسلام دستخوش پراکندگی سیاسی و رکود فکری بود. پژواک جنگ‌های صلیبی، هراس یورش مغولان و سنگینی رسمیت دینی، افق حیات روحانی را تنگ کرده بود. ایمان به آیین بدل می‌شد و دانش به تکرار. رومی در چنین فضایی عشق را در مرکز هستی‌شناسی تا این جمود را درهم شکند.

در عصر اقبال، بحران چهره‌ای دیگر داشت: استعمار، بردگی فکری و مرعوبیت تمدنی. اقبال دریافت که ملت‌ها پیش از آنکه به زور شمشیر مغلوب شوند، در اندیشه شکست می‌خورند. از همین رو، ندای خودی را سر داد.

برخی پنداشته‌اند که عشق رومی و خودی اقبال در تقابل‌اند، حال آنکه حقیقت خلاف این است. عشق به خودی معنا می‌بخشد و خودی به عشق جهت می‌دهد. عشق بی‌خودی به احساس صرف فرو می‌کاهد و خودی بی‌عشق به خودپرستی می‌انجامد. جمع این دو، شخصیت متوازن اسلامی را می‌سازد.

اگر رومی شاعر عشق است، اقبال حکیم عشق است. اقبال از رومی تقلید نکرد، بلکه چراغ خویش را از آتش او افروخت. نزد اقبال، غایت عشق فنا نیست، بلکه بقاست؛ بقایی که انسان را به عمل، جسارت و آفرینش فرا می‌خواند.

از همین رو اقبال رومی را مرشد معنوی خویش می‌خواند: «پیر رومی خاک را اکسیر کرد / از غبارم جلوه‌ها تعمیر کرد» این ارادت، پیوندی فکری است. رومی عشق را به اقبال سپرد و اقبال آن عشق را در قالب خودی ریخت تا پیام عمل به امت دهد.

خودی نزد اقبال نیروی درونی انسان است؛ نیرویی که او را نه بنده تقدیر، بلکه معمار آن می‌کند. این خودی، انسان را به مسئولیت آگاه می‌سازد. اقبال در اینجا از تصوفی که انسان را از عمل جدا کند فاصله می‌گیرد. انسان او هم سجده می‌کند و هم جهاد؛ هم دعا می‌کند و هم تدبیر.



میان رومی و اقبال قرن‌ها فاصله است، اما گفت‌وگوی روحانی آنان پیوسته جاری است. عشق رومی در خودی اقبال به روحی تمدنی بدل می‌شود و می‌آموزد که عشق بی‌شعور، احساس است و شعور بی‌عشق، عقل خشک.

مثنوی معنوی سندی فکری است که نسبت انسان، جامعه و کیهان را روشن می‌کند. انسان رومی ایستا نیست؛ پیوسته در شدن و ساختن است و عشق سوخت این فرایند است. رومی عشق را قانون هستی می‌داند؛ نیرویی که جماد را به نبات و نبات را به حیوان و حیوان را به انسان می‌رساند.

اومی‌گوید وطن حقیقی انسان روح اوست و زبان این وطن عشق است. از همین رو سخن او پس از قرن‌ها همچنان تازه است و انسان را به انسان و انسان را به خدا پیوند می‌دهد.

مولانا خود می‌فرماید که مغز قرآن را برگرفته و در مثنوی ریخته است؛ و همین راز ماندگاری اوست، تا -«آنجا که جامی گفت: «مثنوی معنوی مولوی، قرآن است به زبان پهلوی اقبال، با همه عشقش به رومی، در سایه تقلید نماند. او وجد را به برنامه بدل کرد دانست که امت با شور بی‌شعور بیدار نمی‌شود. از این رو رومی را مخاطب شعر خویش ساخت؛ نه چون یادگاری از گذشته، بلکه چون هم‌سخنی زنده.

ورود شمس تبریزی به زندگی رومی انقلابی روحانی بود. شمس فردی صرف نبود، حالتی بود؛ آتشی از عشق که دانش منجمد رومی را به حرکت درآورد و او را از سکوت مدرسه به رقص محبت کشاند.

شمس، خودی و مسئولیت تاریخ

شمس دانش رومی را به عشق بدل کرد و معرفت کتابی را به بصیرت وجدانی. به او آموخت که خدا را نه فقط باید خواند، بلکه باید زیست. او جمود را به چالش کشید و نشان داد که حقیقت در خانقاه‌های محفوظ نیست، بلکه در دل‌های سوزان می‌زید. از آن پس، قلم رومی آتش گرفت و شعرش حرارتی یافت که هنوز جان‌ها را گرم می‌کند.

در اینجا نکته‌ای بنیادین نهفته است: هر جنبش بزرگ فکری محتاج شمس خویش است؛ پرسشگری که پوسته آسوده فکر رایج را در هم شکند.

خودی اقبال تنها اصلاح فردی نیست؛ آگاهی سیاسی و نسخه‌ای تمدنی است. پیام او روشن است: ضعف روحی به بردگی سیاسی می‌انجامد. دل که آزاد شود، ملت نیز آزاد می‌گردد. از این روست که اقبال بر آموزش، فلسفه و تجدید فکر دینی پای می‌فشارد و یادآور می‌شود که ملت‌ها با شعار ساخته نمی‌شوند، بلکه با اندیشه.

اقبال رومی را نه فقط مرشد، بلکه الگوی فکری برگزید؛ صوفی‌ای که عشق را از وجد بی‌عمل نجات داد. او عشق رومی را در قالب خودی ریخت و برنامه‌ای نظری برای بیداری مسلمان مرعوب و مقلد عصر استعمار ساخت.

برخی متفکران بزرگ معاصر، عشق رومی، خودی اقبال و اندیشه جمعی را حلقه‌های یک زنجیر دانسته‌اند: تصوف نه گریز، که مسئولیت؛ عبادت نه گوشه‌نشینی، که ساختن زندگی. خودی اگر به نظام جمعی درنیاید، اثرش محدود می‌ماند.

انسان امروز در ماشین‌ها گرفتار و از خویشتن گسسته است. رومی او را به دل فرا می‌خواند و اقبال به عمل. این توازن، بزرگترین نیاز عصر ماست.

در این سیر، زبان اردو نیز صرف ابزار بیان نیست، بلکه خود سنتی فکری است. اندیشه اگر از شایستگی زبانی تهی شود، به تندروی می‌گراید؛ و وقار زبان، وقار فکر است.

حضرار ارجمند!

عشق رومی و خودی اقبال دو روی یک حقیقت‌اند: یکی دل را می‌سوزاند و دیگری کردار را می‌سازد. آنگاه که این دو جمع شوند، انسان از فردیت می‌گذرد و به تاریخ بدل می‌شود.

درس این گفت‌وگو آن است که عشق را در خودی بریزیم و خودی را در رضای الهی فانی سازیم. این است سفر بیداری روح؛ از قونیه تا دل‌های ما. هدف رومی و اقبال اطلاع‌رسانی نبود، بیداری بود.

ای اهل فکر!

این سخن اینجا پایان نمی‌یابد. پرسش اصلی این است که پس از خواندن رومی چه می‌شویم و پس از فهمیدن اقبال چه می‌کنیم؟ اگر عشق، انسان‌دوستی نیافریند و خودی، مسئولیت نیانگیزد، همه اینها تمرینی دانشگاهی بیش نخواهد بود. اندیشه زنده به عمل می‌انجامد و عمل مبارک به عشق روشن است.

این مجلس تنها به گفتار ختم نمی‌شود؛ دعوتی است به میدان کردار. اگر سخن رومی دل‌ها را نرم کرده و ندای اقبال غیرت را بیدار ساخته است، این سفر کامیاب بوده است. خودی بی‌عشق کور است و عشق بی‌خودی بی‌جهت. جمع این دو انسان را محرم راز الهی می‌سازد.

ای خدای بصیرت!

به ما دلی عطا کن با سوز رومی، و عقلی روشن به خودی اقبال؛ ما را از بردگی فکری برهان، به زبان ما راستی، به اندیشه ما توازن و به عمل ما مقصد عطا فرما. ما را نه در حاشیه، که در متن تاریخ جای ده. آمین، رب العالمین.

چهارشنبه، ۲۴ دسامبر ۲۰۲۵ء

سایه لیبیا و انتخاب پاکستان؛ سلاح، قانون و ژئوپولیتیک

قدرت، سلاح و لیبیا؛ پاکستان در پیچ سرنوشت

لیبی: یک حادثه، یک معامله و میز لرزان سیاست جهانی

تاریخ نظامی لیبی بار دیگر با حوادث و فجایع آسیب دیده است، زمانی که ژنرال محمد علی احمد الحداد، رئیس ارتش و رئیس ستاد کل این کشور، به همراه دیگر ژنرال‌های ارشد، در یک سانحه هوایی جان باختند. لیبی در یک دهه و نیم گذشته گرفتار هرج و مرج سیاسی، اختلافات نظامی و مداخلات بین‌المللی بوده است. از زمان سقوط رژیم معمر قذافی در سال ۲۰۱۱، قدرت دولتی نتوانسته در یک مرکز واحد متمرکز شود و در نتیجه ساختارهای قدرت موازی در شرق و غرب ایجاد شده است. در این پس‌زمینه ناپایدار، سانحه هوایی اخیر و توافق دفاعی با پاکستان اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده‌اند.

طبق گزارش‌ها، ژنرال محمد علی احمد الحداد، رئیس ستاد کل لیبی، بایک جت فالکون ۵۰ در حال سفر بود. هواپیما شانزده دقیقه پس از برخاستن درخواست فرود اضطراری کرد، اما هواپیما اندکی پس از آن از رادار ناپدید شد. گویی در صفحات تاریخ دفن شده است. این سقوط نه تنها یک نفر، بلکه کل بخش فرماندهی نظامی لیبی را کشت. در این پرواز بدفرجام، نه فقط یک ژنرال، بلکه کل بخش رهبری نظامی لیبی حضور داشتند.

ژنرال حداد را سپهبد فوتورو گربل، فرمانده نیروهای زمینی، سرتیپ محمود الکتاوی، فرمانده شرکت تولیدات نظامی، محمد العسوی دیاب، مشاور رئیس ستاد کل و محمد عمر احمد محکب، عکاس ستاد کل، همراهی می‌کردند. همه اینها نام‌هایی بودند که ستون فقرات ساختار نظامی لیبی محسوب می‌شدند. چنین فقدان، خلأ فوری در سازمان نظامی هر کشوری ایجاد می‌کند. ژنرال محمد علی احمد حداد بیش از پنج سال رئیس ستاد کل لیبی بود. شخصیت او نمادی از نظم، وفاداری نهادی و عزت نظامی و یک چهره نظامی نسبتاً غیرسیاسی محسوب می‌شد. اگرچه زندگی اولیه او در هاله‌ای از ابهام باقی ماند، اما مسلم است که او قبل از قیام سال ۲۰۱۱، سمت‌های مختلفی در ارتش لیبی داشته است. نقش او در تقویت روابط نظامی و استراتژیک با ترکیه قابل توجه بود - روابطی که جهت نظامی لیبی جدید را شکل می‌داد.

مهم‌ترین نقش او در گسترش همکاری نظامی و فنی لیبی با ترکیه، ستون کلیدی استراتژی نظامی لیبی غربی بود. این حادثه نه تنها یک شکست فنی، بلکه یک لحظه نمادین در تداوم تاریخ بود. لیبی، که از سال ۱۹۶۹ توسط معمر قذافی اداره می‌شد، در سال ۲۰۱۱ با طوفان بهار عربی از بین رفت. مداخلات تحت حمایت ناتو، طرابلس را از هم پاشید و کشور را به مراکز قدرت متخاصم تقسیم کرد - تقسیمی که تا به امروز سرنوشت لیبی است.

حکومت ۴۲ ساله معمر قذافی (۲۰۱۱-۱۹۶۹) لیبی را به یک کشور قوی اما متمرکز تبدیل کرد. مداخلات تحت حمایت ناتو در طول بهار عربی این تمرکز را مختل کرد، اما نتوانست آن را با یک ساختار ملی پایدار جایگزین کند. در نتیجه، لیبی گرفتار جنگ داخلی، جناح‌های مسلح و نفوذ خارجی شده است. فالکون ۵۰، محصول سال ۱۹۸۸، متعلق به دولت لیبی نبود، بلکه از یک شرکت آفریقایی مستقر در مالت اجاره شده بود. این واقعیت، اتکای فزاینده لیبی به پیمانکاران خصوصی در لجستیک نظامی را برجسته می‌کند و سوالات سیاسی در مورد شفافیت و امنیت را مطرح می‌کند.

به گفته مقامات ترکیه، لاشه آن در منطقه‌ای به وسعت دو کیلومتر در منطقه‌ای روستایی در حدود ۱۰۵ کیلومتری آنکارا پراکنده شده است - گستردگی‌ای که نشان دهنده بزرگی سقوط و نقص فنی احتمالی است. گویی غرور قدرت بر روی زمین پراکنده شده است.

عبدالحمید دبیه، نخست وزیر دولت وفاق ملی لیبی که از نظر بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است، این فاجعه را "ضایعه بزرگی" برای ملت خواند. به گفته وی، لیبی افرادی را از دست داده است که با وفاداری و صداقت به کشور خدمت کرده بودند. این شهادتی بود که هم از نظر سیاسی بالا و هم پر از غم و اندوه بود. این بیانیه نه تنها تسلیت بود، بلکه پیامی از تداوم دولت و وحدت ملی را نیز منتقل می‌کرد، که در زمانی که لیبی از ضعف نهادی رنج می‌برد، مهم است.

این حادثه در زمانی رخ داد که خبر دیگری در افق سیاست جهانی در حال انتشار بود: یک قرارداد دفاعی به ارزش بیش از ۴ میلیارد دلار بین پاکستان و لیبی. این فقط خبر یک قرارداد تجاری نبود، بلکه زاویه جدیدی در توازن قدرت جهانی بود.

تنها دو روز قبل از این حادثه، خبر یک قرارداد دفاعی به ارزش بیش از ۴ میلیارد دلار بین پاکستان و لیبی منتشر شده بود. این قرارداد یکی از بزرگترین معاملات در تاریخ صادرات دفاعی پاکستان است و دریچه جدیدی را برای حضور نظامی پاکستان در شمال آفریقا می‌گشاید. بر اساس این قرارداد که گفته می‌شود برای مدت دو سال و نیم منعقد شده است، پاکستان موافقت کرد تجهیزات دفاع زمینی، دریایی و هوایی - از جمله جت‌های جنگنده زمینی، دریایی و هوایی جے ایف، جت‌های جنگنده چند منظوره و هواپیمای آموزشی 17

سوپر مشتاق - را در اختیار لیبی قرار دهد. اینها همان هواپیماهایی هستند که به طور مشترک توسط پاکستان و چین توسعه داده شدند و به نمادی از توانایی نظامی کم‌هزینه اما همه‌جانبه تبدیل شدند. اگرچه تعداد نهایی جے ایف 17ها هنوز مشخص نیست. به گفته چهار مقام پاکستانی، این قراردادی از بزرگترین معاملات در تاریخ صادرات دفاعی پاکستان است که پس از دیدار فیلد مارشال عاصم منیر و صدام خلیفه حفتر، معاون فرمانده کل ارتش ملی لیبی، در شهر بنغازی در شرق لیبی نهایی شد.

این توافق در شهر بنغازی در شرق لیبی نهایی شد، جایی که فیلد مارشال عاصم منیر، فرمانده ارتش پاکستان، با صدام خلیفه حفتر، معاون فرمانده کل ارتش ملی لیبی، دیدار کرد. خود این دیدار نشان می‌دهد که پاکستان به طور مؤثر روابط نظامی مستقیمی با شرق لیبی برقرار کرده است.

مقامات دفاعی پاکستان به دلیل حساسیت این توافق از افشای هویت خود خودداری کردند، در حالی که وزارت امور خارجه و وزارت دفاع با اجتناب از اظهار نظر رسمی، استراتژی سکوت را در پیش گرفته‌اند. این سکوت بی‌دلیل نبود، زیرا لیبی از سال ۲۰۱۱ تحت تحریم تسلیحاتی سازمان ملل قرار داشته است. اگرچه کارشناسان سازمان ملل در دسامبر ۲۰۲۴ این تحریم را «بی‌اثر» اعلام کردند، اما سوالات حقوقی و اخلاقی همچنان باقی است. این رویکرد نشان دهنده این واقعیت است که موضوع صرفاً تجاری نیست، بلکه ماهیت استراتژیک دارد.

لیبی از سال ۲۰۱۱ تحت تحریم تسلیحاتی سازمان ملل قرار دارد که بر اساس آن انتقال هرگونه تجهیزات

نظامی نیاز به تأیید سازمان ملل دارد. در دسامبر ۲۰۲۴، کارشناسان سازمان ملل این تحریم را «بی‌اثر» اعلام کردند، اما وضعیت قانونی آن همچنان پابرجاست. رسانه‌های دولتی ارتش ملی لیبی همکاری دفاعی با پاکستان، از جمله فروش اسلحه، آموزش مشترک و آموزش نظامی را تأیید کردند. حفتر این را آغاز «مرحله جدیدی از همکاری نظامی استراتژیک» با پاکستان نامید.

به گفته هیئت سازمان ملل، چندین کشور خارجی علیرغم تحریم‌ها، آموزش و کمک نظامی به شرق و غرب لیبی ارائه می‌دهند. در این زمینه، پاکستان ادعا می‌کند که هیچ تحریمی را نقض نکرده است. از سوی دیگر، در غرب لیبی، دولت عبدالحمید دبیه توسط سازمان ملل حمایت می‌شود، در حالی که ارتش ملی لیبی به رهبری حفتر، شرق و جنوب، از جمله ذخایر بزرگ نفتی را کنترل می‌کند. این تقسیم‌بندی، سوالاتی را در مورد وضعیت حقوقی و اخلاقی توافق‌نامه‌های دفاعی مطرح می‌کند و وضعیتی از دو قدرت، یک کشور و یک بحران بی‌پایان است.

کانال رسانه‌ای ارتش ملی لیبی، همکاری دفاعی با پاکستان را تأیید کرد، در حالی که حفتر آن را آغاز «مرحله جدیدی از همکاری نظامی استراتژیک»، از جمله فروش اسلحه، آموزش مشترک و آمادگی نظامی نامید.



مقامات پاکستانی معتقدند که این توافق، تحریم سازمان ملل را نقض نمی‌کند و پاکستان تنها کشوری نیست که با لیبی همکاری دفاعی دارد. آنها می‌گویند که افزایش صادرات نفت، بنگازی را به جهان غرب نزدیکتر کرده است.

پاکستان در چند سال گذشته استراتژی گسترش صادرات دفاعی را دنبال کرده و جای پای خود را

در بازارهای دفاعی تقویت کرده است. صنعت دفاعی این کشور شامل هواپیما، خودروهای زرهی، کشتی‌های جنگی و ساخت و ساز دریایی است. دهه‌ها تجربه در مبارزه با شورش، خودکفایی صنعت دفاعی کشور و عملکرد نیروی هوایی در درگیری با هند در ماه مه - همه اینها به دارایی‌هایی برای بازارهای نظامی پاکستان تبدیل شده‌اند. به گفته فیلمارشال عاصم منیر، رهبری پاکستان عملکرد نیروی هوایی در درگیری با هند در ماه مه را به عنوان نمونه ذکر کرده است. این درگیری، قابلیت‌های نظامی مدرن پاکستان را در صحنه جهانی برجسته کرد. جنگ اخیر با هند، نمایش عملی قابلیت‌های نظامی مدرن پاکستان را به جهانیان نشان داد. این اعتماد به نفس اکنون در صادرات منعکس می‌شود.

پاکستان نه تنها در حال پیشبرد همکاری دفاعی خود با چین است، بلکه روابط امنیتی خود را با کشورهای خلیج فارس - به ویژه عربستان سعودی و قطر - نیز گسترش می‌دهد. قرارداد دفاعی سپتامبر ۲۰۲۵ با عربستان سعودی حلقه‌ای از این زنجیره است.

پاکستان، جی‌اف-۱۷ را به عنوان یک محصول استراتژیک جنگنده چندمنظوره و کم‌هزینه معرفی می‌کند که آموزش، نگهداری و استقلال عملیاتی را خارج از زنجیره تأمین غرب فراهم می‌کند. این جنبه، آن را برای کشورهای در حال توسعه جذاب می‌کند. معامله با لیبی می‌تواند نفوذ پاکستان را در شمال آفریقا، جایی که قدرت‌های جهانی برای نفت، امنیت و سیاست رقابت می‌کنند، افزایش دهد.

روابط دفاعی با کشورهای خلیج فارس... پاکستان در حال گسترش همکاری‌های دفاعی با عربستان سعودی و قطر است. معامله دفاعی با عربستان سعودی در سپتامبر ۲۰۲۵ نمونه‌ای از این روند است که پاکستان را به عنوان یک شریک امنیتی منطقه‌ای معرفی می‌کند.

اما سوالی مطرح می‌شود: آیا انحصارات جهانی تسلیحات این معامله را به عنوان یک چالش برای خود می‌بینند؟ تاریخ گواه است که هر جا توازن قدرت بدتر می‌شود، سایه توطئه‌ها نیز عمیق‌تر می‌شود. و بنابر این، هواپیمایی که از رادار ناپدید شد، شاید فقط یک تصادف نبود - بلکه خطی در افق سیاست جهانی بود که رابطه پیچیده قدرت، منافع و تاریخ را آشکار کرد. در سیاست بین‌الملل، غیرقابل تصور نیست که معاملات بزرگ تسلیحاتی با فشار سیاسی، پیچیدگی‌های قانونی یا مقاومت غیرمستقیم دنبال شوند. تاریخ خالی از نمونه‌هایی از چنین حوادث، روایت‌های توطئه‌آمیز و سوابق تاریخی نیست.

نقش نوظهور پاکستان در شمال آفریقا... معامله با لیبی تلاشی از سوی پاکستان برای ایجاد جای پای در شمال آفریقا است، جایی که قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای برای نفت، امنیت و نفوذ در حال رقابت هستند. این معامله می‌تواند چالشی بالقوه برای شرکت‌های تسلیحاتی جهانی، به ویژه آن‌هایی که به طور سنتی بر بازارهای آفریقا تسلط داشته‌اند، ایجاد کند.

تراژدی نظامی لیبی و معامله دفاعی پاکستان و لیبی، سوالات جدیدی را در مورد امنیت منطقه‌ای، سیاست تسلیحاتی جهانی و اثربخشی تحریم‌های سازمان ملل مطرح کرده است. برای پاکستان، این معامله یک فرصت اقتصادی و استراتژیک است، اما نظارت دقیق بر شفافیت حقوقی، تعادل دیپلماتیک و پیامدهای منطقه‌ای بلندمدت ضروری خواهد بود.

سقوط هوایی اخیر رهبری نظامی در لیبی و توافق دفاعی پاکستان و لیبی، همزمان امنیت منطقه‌ای، سیاست‌های تسلیحاتی جهانی و وضعیت عملی تحریم‌های سازمان ملل را از منظری جدید برجسته کرده است. این تحول، فرصت‌های اقتصادی، استراتژیک و دیپلماتیک قابل توجهی برای پاکستان و همچنین خطرات حقوقی، سیاسی و اعتباری به همراه دارد.

صنعت دفاعی پاکستان برای اولین بار به عنوان یک بازیگر استراتژیک برجسته و مستقیم در شمال آفریقا ظهور می‌کند، اما اختلافات داخلی لیبی، منافع انحصارات تسلیحاتی بین‌المللی و تحریم‌های ناکارآمد اما موجود سازمان ملل، این روند را حساس می‌کند.

چالش اساسی برای تصمیم‌گیرندگان، ایجاد تعادل بین منافع اقتصادی و تعهدات قانونی جهانی است.

نباید اجازه داد که صادرات نظامی به عاملی برای انزوای دیپلماتیک تبدیل شود و پاکستان باید به عنوان یک شریک دفاعی مسئول، قابل اعتماد و پایبند به اصول معرفی شود.

البته در این شرایط جدید، مقامات دفاعی در تدوین سیاست‌های خود در شرایط فعلی بسیار کوشا خواهند بود، اما در این شرایط، توجه به چند نظر در مورد شفافیت حقوقی و امنیت اسناد ضروری است. اول: برای این منظور، لازم است پاکستان در هر مرحله از توافقات دفاعی، نظر حقوقی سازمان ملل متحد در مورد تحریم تسلیحاتی را به صورت کتبی حفظ کند تا موضع آن در هیچ مجمع بین‌المللی در آینده تضعیف

نشود. اگرچه این قانون بی اثر اعلام شده است، اما پاکستان باید از طریق کانال‌های دیپلماسی پنهانی، ارتباط قبلی خود را با نهادهای مربوطه سازمان ملل حفظ کند تا از هرگونه درگیری احتمالی جلوگیری شود.

دوم: برای نهادینه کردن توافقات، نه مبتنی بر دولت، همکاری‌های دفاعی باید به نهادها و نه افراد یا جناح‌ها مرتبط باشد تا توافقات در صورت تغییر در سیاست‌های داخلی لیبی بی اثر نباشند.

سوم: پاکستان باید در کنار همکاری با ارتش ملی لیبی در شرق، تعادل دیپلماتیک را با دولت به رسمیت شناخته شده توسط سازمان ملل در غرب لیبی حفظ کند تا متحد هیچ یک از طرفین محسوب نشود.

چهارم: آموزش، نگهداری و کمک‌های فنی باید در بسته «ظرفیت‌سازی» با صادرات دفاعی، به جای فروش صرف سلاح، گنجانده شود تا نقش پاکستان به یک شریک بلندمدت تبدیل شود.

پنجم: معرفی جی ایف 17 نه فقط به عنوان یک هواپیما، بلکه به عنوان یک برنداستراتژیک مهم است و درگیری اخیر هند و پاکستان، جهان را از آموزش نظامی پاکستان و برتری در استفاده از این هواپیماها شگفت‌زده کرده است. بنابراین، ضروری است که پاکستان این هواپیماها و سایر تجهیزات نظامی را به عنوان نمادی از خودکفایی با هزینه کم به بازار عرضه کند.

ششم: سیاست در مورد لیبی باید از طریق مشورت‌های غیررسمی با عربستان سعودی، قطر و امارات متحده عربی هماهنگ شود تا از درگیری‌های منطقه‌ای جلوگیری شود.

هفتم: پاکستان باید یک «چارچوب سیاست ملی صادرات اسلحه» روشن برای صادرات دفاعی تدوین کند که در آن حقوق بشر، ثبات داخلی و قوانین بین‌المللی باید به عنوان استاندارد در نظر گرفته شوند.

هشتم: باید یک طرح ارتباطی استراتژیک تدوین شود تا نقش پاکستان به عنوان مسئول، قانونی و ثبات‌گرا در رسانه‌ها و اندیشکده‌های جهانی برجسته شود.

نهم: با توجه به احتمال فشار غیردولتی و فشار احتمالی از سوی انحصارات جهانی اسلحه، تیم حقوقی، شبکه دیپلماتیک و متحدان تجاری باید فعال نگه داشته شوند.

در کنار تمام اقدامات به موقع فوق، ما همچنین باید فوراً به این ارزیابی‌های ریسک توجه کنیم. ممکن است مجبور شویم با تفسیر تحریم‌های سازمان ملل، حمایت قانونی کتبی و همچنین تهدیدهای دیپلماتیک، یعنی انتقاد از سوی قدرت‌های غربی یا گروه‌های حقوق بشر، روبرو شویم که برای آن، روایت‌سازی مؤثر و آماده‌سازی کامل توضیحات دیپلماتیک از قبل بسیار مهم است.

تلاشی برای خرابکاری در این توافق با ارائه تغییر قدرت در لیبی به عنوان یک تهدید سیاسی برای پاکستان انجام خواهد شد، که برای آن توافقات نهادی، تعهدات یکجانبه برای جلوگیری از رسیدن سلاح به بازیگران غیردولتی انجام خواهد شد، در حالی که همه ما می‌دانیم کدام کشورها از سلاح‌های مورد استفاده در تروریسم در سراسر جهان استفاده می‌کنند. جای دوری نروید، تمام سلاح‌های جدید آمریکایی که از خوارج و همه تروریست‌های فتنه هند که از همسایگی ما افغانستان می‌آیند، کشف شده‌اند، گواه عملی این موضوع هستند.

همه ما می‌دانیم که از بستر مؤسسات مالی بین‌المللی برای پرداخت چنین معاملات جهانی استفاده می‌شود و کاملاً محتمل است که مؤسسات مالی جهانی، تحت فشار قدرت‌های جهانی، ابتدا بر تعلیق توافق اصرار کنند و اگر در این امر موفق نشوند، سیاست تأخیر در پرداخت‌ها و ایجاد خسارت فوق‌العاده به این توافقات را درپیش خواهند گرفت. برای این منظور، لازم است پاکستان، همراه با اجرای مرحله‌ای، طرحی از ضمانت‌های مالی تهیه کند که بتواند اثربخشی این توافق‌نامه‌ها را از ضررهای مورد انتظار محافظت کند. ما همچنین باید از تجربیات گذشته درس بگیریم که دشمن ما، مانند همیشه، بار دیگر سعی خواهد کرد پاکستان را با کشورهای بی‌ثبات مرتبط کند و نهادهای مربوطه پاکستان باید از قبل روایتی قوی از یک کشور مسئول تهیه کنند. برای این کار مهم، آنها باید اکنون کاملاً آماده باشند تا با آمادگی کامل برای دیپلماسی بی‌طرفانه و چندجانبه برای مقابله و اصلاح سیاست‌های نیابتی قدرت‌های جهانی وارد میدان شوند.

تراژدی لیبی و توافق دفاعی فقط یک تصادف یا یک معامله نیستند، بلکه نمادی از تغییر تعادل سیاست تسلیحاتی، حاکمیت دولت و قدرت جهانی در قرن بیست و یکم هستند. برای پاکستان، این هم یک فرصت و هم یک آزمون است. اگر با خرد، احتیاط حقوقی و تعادل دیپلماتیک به آن نزدیک شویم، این توافق می‌تواند پاکستان را به عنوان یک شریک دفاعی جهانی مسئول تثبیت کند - در غیر این صورت، می‌تواند لغزشی در زمین ناهموار سیاست جهانی باشد.

جمعه، ۲۶ دسامبر ۲۰۲۵ء

سیاست و عدالت بر ترازوی تاریخ مرز دل‌ها و دادگاه زمان

آنگاه که در کوی دل، اضطراب خانه کند، آنگاه که کوچه‌های شهر صدای فریاد شوند و آنگاه که بر چهره امت محمدی خطوط اندوه ژرف‌تر گردد، تاریخ خاموش نمی‌ماند؛ ندا می‌شود و بانگ بیدارباش برمی‌آورد. امروز تنش رو به فزون میان بنگلادش و هند، تنها صفحه‌ای از کتاب سیاست بین‌الملل نیست؛ بلکه حکایت زخم‌های دل، سوز یادها و اوراق پراکنده پیمان‌هایی است که روزگاری امضا شدند و امروز باد حادثات آنها را پراکنده می‌برد.

این همان خاك است که زمانی نغمه اخوت رازمزه می‌کرد، اما اکنون غبارکینه آهنگ آن نغمه‌ها را کدورت بخشیده است. خون‌های بی‌گناه که ناروا بر زمین می‌چکد، فضای ناآرام کاخ‌های دیپلماسی، دل‌های لرزان اقلیت‌ها و بازیگران سیاست — همه دست به دست هم می‌دهند تا به ما یادآور شوند که چون عدل از زمین رخت بربندد، زمین نمی‌لرزد، دل‌هاست که می‌لرزد.

قرآن ما را یاد می‌دهد: «وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»: «و همگی به ریسمان استوار خدا تمسک جوئید و پراکنده نشوید. اما دریغ و افسوس که سیاست روزگار ما، همان ریسمان را رها کرده و به خارستان اختلاف و تعصبات کور چنگ زده است.

این نوشتار برای دمیدن آتش کینه نیست؛ بلکه برای کوبیدن در وجدان‌هاست: کجا لغزیدیم؟ کی از راه باز ماندیم؟ و چه وقت باز به سایه‌سار قرآن و سنت بازخواهیم گشت تا جامعه‌های عادلانه بنا کنیم؟

شورش اخیر در بنگلادش حادثه‌ای مجرد نیست؛ نتیجه سال‌ها گلایه، تردید و بدگمانی‌های متراکم است. تظاهرات، آشوب‌ها، اعتراض‌های دیپلماتیک و مبادله تهمت‌ها، رشته باریک روابط میان دو کشور را نازک‌تر و حساس‌تر ساخته است. گویی قافله رفاقت گذشته در میانه راه خسته فرو افتاده و نسیم تازه سیاست، چراغ دوستی را به لرزه درآورده است. سؤال اینجاست: آیا این غبار تنها مهی گذراست یا به شکافی پایدار بدل خواهد شد؟

از همین رو، آشوب‌های خونین اخیر در بنگلادش، تنش پیشین را ژرف‌تر کرده است. این تبادل اتهامات از ازل آغاز نشد، اما اینک بدانجا رسیده که هر دو کشور، کارگزاران یکدیگر را فرا می‌خوانند، اعتراض می‌کنند و صداها تند در عرصه عموم طنین می‌افکند. پرسش این است: آنان که روزگاری در سایه رفاقت گام به گام می‌رفتند، آیا بار دیگر در منزلگاه تاریخ شانه‌به‌شانه خواهند ایستاد؟

مرگ «دییو چندرا» نه تنها دل‌های انسانی را لرزاند، بلکه حساسیت فرقه‌ای را نیز بیدار کرد. این واقعه همچون باروتی در هوا پراکنده شد و پژواک آن در محافل تنگ‌نظر هندو با واکنش‌های تند آمیخته گشت. در سویی دیگر، قتل «عثمان هادی» معناهای سیاسی و پرسش‌های تو در تو را برانگیخت. تظاهرات خشونت‌بار پس از آن، شهر به شهر بی‌قراری پراکند. خبر گریز قاتل به خارج — راست باشد یا ناراست — بذخشم و بدگمانی را در جان‌ها کاشت. جامعه همان لحظه نبض خود را نشان داد: التهاب احساسات از روایت‌های رسمی دولت فراتر رفته است. این نیز گفته شد که قاتل به «عوامی لیگ» وابسته بوده و به هند گریخته است؛ هر چند پلیس آن را انکار کرد. لیکن چون سیلاب احساسات طغیان کند، قایق استدلال سبک‌بار می‌شود.

در چنین فضای تلخ، تعلیق خدمات ویزا به سان دیواری نو میان دو دل برپا شد. امنیت مأموریت‌های دیپلماتیک محل سؤال گشت و احضار کمیسیونرها نشانه همین اضطراب بود. تعلیق ویزا صرفاً اقدامی اداری نیست؛ پل‌های دیدار را فرو می‌ریزد، دانشجویان، بازرگانان، بیماران و خانواده‌ها را در محاصره نگرانی می‌نهد. گویی در شطرنج دیپلماسی، مهره‌های نرم جایش را به حرکات سخت داده‌اند و دغدغه‌های سفیر سابق، «ریوا گنگولی»، نیز حکایت از همین بیم دارد که آینده به کدام سو خواهد غلتید.

احساسات هندستیزانه در بنگلادش نه نهالی نو، بلکه درختی کهن است که شاخه‌های تازه زده است. در دوران طولانی زمامداری شیخ حسینه، شکوه از نفوذ هند در برخی محافل ریشه دواند. این احساسات بازتابی کوتاهمدت نیست، بلکه محصول تاریخی دراز است: سیاست پس از ۱۹۷۱، مسائل مرزی، تقسیم آب‌ها، توازن تجارت و شائبه مداخلات سیاسی، این فضا را همواره نمناک نگاه داشته است. دوران او به «هندگرایی» تعبیر شد و همین امر این گمان را قوت بخشید که حسن استقلال ملی در جایی کمرنگ گردیده است.

پناهجویی او پس از برکناری در هند، این آتش را شعله‌ورتر ساخت. امتناع از تحویل وی، با آنکه در چهار چوب حقوق و دیپلماسی می‌تواند توجیه شود، در محکمه احساسات عمومی داوری دیگری می‌یابد و بر آتش شک‌ها هیمة می‌افکند.

سخن رهبران جوان، تپش نهان جان ملت است. چون شراره در زبان و انگاره در دل بنشیند، اعتدال سیاسی به پس می‌نشیند. خطابه‌های هندستیزانه، پژواکی از خشمی فروخورده‌اند که سال‌ها در پس پرده ادب سیاسی پنهان مانده بود. پس از قتل عثمان هادی، سخنان تند برخی جوانان سیاست‌پیشه بر گرمی فضا افزود؛ زبان چون شعله شود، گوش می‌سوزد و خرد به کناری پناه می‌برد. و در این میان، آیه الهی چون مرهمی بر دل‌هاست:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾

«در حقیقت، مؤمنان با یکدیگر برادرند.»

ولی چه بسیار که این اخوت را در غوغای شعارها گم کردیم و ریسمان محبت را با دستان خود بریدیم.

ان ازدحام‌هایی که در برابر کمیشن‌های عالی گرد می‌آیند، تنها انبوهی از تن‌ها نیستند؛ این تجسم احساسات متراکم ملتی‌اند. از داکه تا چیتاگونگ، در حوالی مأموریت‌های هندوستان، صدای اعتراض برخاست و سنگ‌ها به حرکت درآمدند. سنگ‌پراکنی و پس از آن دستگیری و رهایی‌ها، همه نشان می‌دهد که نهادهای حکومتی نیز در برابر سیلاب احساسات، تا حدی در موضعی تدافعی ایستاده‌اند. راهپیمایی‌ها در دو سوی مرز، در حقیقت آیینۀ جدال روایت‌ها گشت.

از داکه تا چیتاگونگ، باز هم همان تصویر تکرار شد: اعتراض‌ها، سنگ‌پراکنی، دستگیری‌ها و سپس رهایی‌ها. تعبیر «اعتراض ناعادلانه» به قاموس هر دو طرف راه یافت، و بر فراز مرزها، پرندگان بدگمانی به پرواز درآمدند.

بی‌اعتمادی همان موریه‌ای است که استوارترین پیوندها را از درون تهی می‌کند. تحلیل‌های سفیران پیشین نیز بر همین پوسیدگی درونی گواهی می‌دهد. بر اساس موازین بین‌الملل، مأموریت‌های دیپلماتیک «امانت‌های مقدس»‌اند؛ اما چون احساسات غلبه کنند، امانت نیز در معرض خطر می‌نماید.



به گفته یکی از دیپلمات‌های سابق، چنین بی‌اعتمادی را تاریخ کمتر دیده است. قاعده زرّین روابط بین‌الملل آن است که حراست از مأموریت‌های دیپلماتیک در صدر مسئولیت‌هاست؛ و این قاعده امروز در بوته آزمایش ایستاده است.

بستن انسانی به درخت و افروختن آتش—همین یک جمله روح بشر را می‌لرزاند. این حادثه نه تنها اضطراب محافل هندو را افزون کرد، بلکه در باب اقتدار حاکمیت، حاکمیت قانون و حقوق اقلیت‌ها پرسش‌های تازه‌ای آفرید. فضای مجازی نیز این ماجرا را در لحظاتی از قیدمرزها راگردان رابر در وجدان‌های آدمیان کوبید.

مرگ اندوهبار «داس»، آن صحنه جانگاہ که وی را به درخت بستند و آتش در افروختند، و انتشار تصویر آن—همه شعله‌های خشم و التهاب را فزون‌تر ساخت. این سانحه در باب امنیت اقلیت‌ها سؤال‌های نو آفرید و نسبت‌ها و اتهام‌هایی از گوشه و کنار سر بر آورد که امروز ناگزیر است با تحقیقی مسئولانه و دادرسی عادلانه سنجیده شود.

سخن رئیس دولت موقت، بیشک شمعی از امید است؛ لیک کاتب تاریخ یادداشت می‌کند که «سخن تنها کافی نیست». قانون نه با قدرت، بلکه با عدالت اعتبار می‌یابد. اینک دیده‌ها به این دوخته شده است که این وعده چگونه جامه عمل می‌پوشد. محمد یونس، رئیس دولت موقت، به صراحت گفت که در «بنگلادش نو» برای این‌گونه خشونت‌ها جایی نیست. برتری قانون زمانی معنا می‌یابد که ترازوهای عدالت در هر دو کفه به یکسان بایستند.

دستگیری‌ها به جای خود؛ اما سؤال همچنان پابرجاست: آیا اقلیت خود را ایمن احساس می‌کند؟ زیبایی جامعه مردم‌سالار در آن است که ضعیف‌ترین اقشار ایمن‌ترین باشند؛ اگر آنان بلرزند، هیبت دولت مجروح می‌شود. با وجود دستگیری شماری از متهمان قتل داس، این پرسش باقی است که آیا ترس نشسته در دل‌های اقلیت کاهش یافته است یا نه؟ آیا این خشونت، هیجانی گذراست یا نمود بحران ژرف‌تری در بطن جامعه؟

به موجب برخی روایت‌ها، از دخالت عناصر افراطی مذهبی سخن گفته شد و گزارش‌هایی از حمله به روزنامه‌ها و نهادهای فرهنگی منتشر گردید. این وضعیت باز این پرسش را زنده کرد که بر قلم و فرهنگ می‌تازند، در واقع نماینده کدام گوشه تاریک از روح جامعه‌اند؟ حمله به رسانه و فرهنگ، نشانه آن است که گروهی در متن اجتماع گفت‌وگو را بر نمی‌تابند و پاسخ اختلاف را نه با سخن، که با زور می‌جویند. در همین نقطه است که سنت تمدن، مدارای دیرینه و دل‌آویزی فرهنگ در بوته آزمون قرار می‌گیرد.

جامعه مدنی صدای روح اجتماعی یک ملت است. همین روح اعلام کرد که دولت موقت در برقراری امنیت عقب‌نشینی کرده است. این صدا تنها شکایت نیست؛ دعوتی است به اصلاح وضع. فریادهای جامعه مدنی به اعتراض‌های باشکوهی بدل شد که از ناتوانی دولت موقت در استقرار نظم حکایت داشت؛ گویا شمعی که در دست حکومت است، لرزان و ناپایدار می‌نماید.

صاحب‌نظران بین‌المللی به‌حق گفتند که رسانه می‌تواند هم آتش بیفروزد و هم آب بپاشد. اگر خبر جامعه تعصب بپوشد، دود در چشم جامعه می‌دمد. از این‌رو، مسئولانه نوشتن و منصفانه گزارش کردن امروز

ضرورتی انکارناپذیر است. نیز یادآوری شد که برخی رسانه‌های هندی، اوضاع بنگلادش را به گونه‌ای تصویر می‌کنند که بر تیرگی فرقه‌ای می‌افزاید، و در عین حال این حقیقت را نیز برجسته می‌کند که ثبات بنگلادش با امنیت همه منطقه پیوند خورده است.

انتخابات گاه می‌سازند و گاه می‌سوزانند. فرا رسیدن انتخابات ۱۲ فوریه، فضای سیاسی را سنگین‌تر و حساس‌تر ساخته است. آزمون بزرگ دولت موقت این است که تا پیش از مرحله رأی‌گیری، فضای امن و آرامی فراهم آورد. این انتخابات تنها جابه‌جایی قدرت نیست؛ خطی است میان ثبات و اضطراب. امتحان راستین دولت موقت آن است که شعله‌های خشونت را فرونشاند و برای رأی‌دادن، فضایی مطمئن و آکنده از آرامش پدید آورد.

غیبت جماعت عوامی‌لیگ صحنه سیاست را به گونه‌ای دیگر آراست. نبود عوامی‌لیگ سبب شده است که شانس حزب ناسیونالیست بنگلادش روشن‌تر جلوه کند؛ هرچند نیروهای سیاسی مذهبی نیز می‌توانند به‌عنوان چالشی مؤثر وارد میدان شوند و حضور پویای آنان معادلات سیاسی را پیچیده‌تر سازد. رودخانه سیاست هرگز در خطی مستقیم جریان نمی‌یابد؛ و شطرنج سیاست نیز همه مهره‌های خویش را یکباره آشکار نمی‌کند.

سیاست‌گذاران هند این وضعیت را صرفاً مسئله‌ای بیرونی نمی‌دانند، بلکه آن را پیوندخورده با امنیت داخلی خویش می‌شمارند. خردمندان گفته‌اند: همسایه وقتی آتش ببیند تماشای نمی‌کند—آب می‌جوید. در محافل سیاسی و دفاعی هند نیز این وضعیت به‌عنوان چالشی بزرگ و راهبردی دیده می‌شود. دیپلمات‌های پیشین متفق‌اند که به‌رسمیت شناختن واقعیت‌های عینی و بنا نهادن پایه‌های تازه اعتماد، ضرورت زمان است—که همسایه دیوار نیست، درختی سایه‌گستر است.

نتایج انتخابات هر چه باشد، مقصد باید یکی باشد: صلح، حرمت و اعتماد متقابل. زمین سیاست با تیرگی اتهام‌زنی بایر می‌شود و با گفت‌وگو بارور. امروز نیاز آن است که رهبران منطقه از برج‌های خودپسندی فرود آیند و بر فرش خرد و عدالت بنشینند. از سوی هند نیز سخن از گفت‌وگو با دولت منتخب به میان آمده است و هم‌زمان این حقیقت تلخ نیز شنیده می‌شود که آتش بی‌اعتمادی با یک سخن یا یک تصمیم خاموش نمی‌شود. اکنون بزرگ‌ترین نیاز آن است که به‌جای گلوله‌باران اتهام، چراغ‌های خرد، بردباری، عدالت و اعتدال افروخته شوند.

تاریخ به ما می‌آموزد که مرزها چه بر خاک کشیده شوند و چه بر دل‌ها — گذر از آنها تنها با گفت‌وگو، عدالت و احترام متقابل ممکن است. فصل روابط بنگلادش و هند هنوز بسته نشده است؛ قلم هنوز در حرکت است و مرگب همچنان تر باید دید سطرهای آینده آکنده از عطر صلح و آشتی خواهند بود یا غبار بدگمانی بر آنها خواهد نشست.

این رویدادها صرفاً خبر نیستند؛ سطرهایی‌اند که بر صفحات تاریخ نگاشته می‌شوند. روزهای آینده رقم خواهند زد که این سطور با اشک نوشته می‌شوند یا بالبخند. اختیار در دست انسان است—و دآوری در دادگاه زمان محفوظ.

تاریخ با چشمانی نمناک ایستاده است و زمان در مشت خویش پرسشی نهفته دارد: آیا انسان دوباره انسان خواهد شد؟ چه بنگلادش و چه هند—این پاره‌های زمین آزمون ما هستند؛ و گرنه مرزهای حقیقی در دل‌ها

ساخته و ویران می‌شوند. عثمان هادی معصوم—هر قطره خون او تا آسمان اوج گرفته و پیمان‌های عدالت را به فریاد خوانده است.

اسلام به ما می‌آموزد:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»

همانا مؤمنان برادر یکدیگرند.

اما این برادری را در هیاهوی شعارهای سیاسی گم کرده‌ایم. امروز نیاز آن است که حاکمان و مردم، اندیشمندان و رهبران—همگی در آینه وجدان بنگرند و این پیمان را تازه کنند که هر جا ستم باشد—به هر رنگ و در هر سرزمینی—در برابر آن بایستند. باید دست بر دل نهاد و پرسید: آیا ما عثمان هادی را برادر خویش دانستیم، پاره‌ای از وجود خود شمردیم؟ و اگر چنین است، پس در برابر قتل ناروای او تا چه اندازه به‌عنوان یک امت و یک دولت فریاد برداشتیم؟

باید فهمید که پیش از ترمیم روابط دیپلماتیک، مرمت دل‌ها ضروری است. خیمه‌های نفرت را باید برچید و خیمه‌های عدالت را برپا کرد. سیاست باید جامه خدمت بپوشد، نه انتقام؛ اما تا زمانی که در همسایگی، حکومت نمایندگان هندوتوای متعصب بر سر کار است، صلح در این منطقه به رؤیایی دور می‌ماند. لازم است امت اسلامی بر همه تریبون‌ها متحد گردد و با بصیرت این خطر را نشان دهد و بر تعصب هندوتوا مهار زند.

دعای ما این است:

ای پروردگار جهان‌ها!

در دل‌هایی که کینه لانه کرده است، محبت را نازل کن؛

در جاهایی که بی‌عدالتی خیمه زده است، خورشید داد را طلوع ده؛

و به مسلمانان این خطه آن ببخش عطا کن که از راه‌های تفرقه بیرون آیند و بر شاهراه اخوت و ایمان گام نهند.

—و سرانجام، داوری نه از آن سیاستمداران

که از آن وجدان و دادگاه الهی است.

سه‌شنبه، ۳۰ دسامبر ۲۰۲۵ء

سقوط تدبیر و طلوع تقدیر

آیین غرور در غبار زمان



پس از حادثهٔ نُه‌پازده، چون دولت طالبان در افغانستان به دست ایالات متحده سرنگون گشت، صفحهٔ تازه‌ای در جغرافیای سیاست منطقه گشوده شد. توازن قوا دگرگون آمد و هند، که همواره چشم به فرصت دوخته بود، در پی نفوذ بیشتر برآمد تا جای پای خویش در کوه و دشت خراسان کهن استوارتر سازد.

اما چون در سال دوهزار و بیست و یکم طالبان بار دیگر بر سریر قدرت نشستند، بنیان آن همه نقشه و طرح هند، که بر ستیز با طالبان استوار بود، فرو ریخت و آن سیاست‌ها، چون بنای شنی در برابر طوفان، به هیچ بدل شد.

امروز کار بدانجا رسیده است که میان طالبان و دهلی روابط نوین در حال شکل‌گیری است؛ و سفر اخیر «امیرخان متقی»، وزیر امور خارجهٔ طالبان، به هند، گواه آشکار این تغییر روزگار است.

بنا بر گفتار رجال حزب کنگره، پایگاه هوایی «عینی» چنان جایگاهی داشت که از آن، هند می‌توانست بر تمام اقلیم پیرامون دیده بگشاید. از آنجا راه به افغانستان و سپس به آسیای میانه گشوده می‌شد. از همین رو، دهلی طرح‌های بزرگی برای افزایش حضور نظامی خود در آن دیار در سر داشت.

اما روزگار، چنان‌که سنت اوست، باز دگرگون شد؛ و رویاهای مودی، چون شیشه‌های شکسته، در باد تقدیر پراکنده گشت.

﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾

و این روزها را در میان مردم می‌گردانیم» (آل عمران: ۱۴۰).

آری، همین گردش ایام، هند را به جایی رساند که باید بر خاکستر آرزوهای خویش بنشیند و در خاموشی شکست، صدای تاریخ را بشنود.

چهار سال پیش، دولت تاجیکستان با لحنی نرم و دیپلماتیک، به هند اشاره کرد که به تدریج فعالیت‌های خود را در «عینی» کاهش دهد. هرچند هند با وعده‌های مالی و گفت‌وگوهای سیاسی کوشید تا آن موقعیت را نگاه دارد، اما سرانجام ناگزیر به ترک آن شد.

به گفتهٔ صاحب‌نظران امور دفاعی، این رویداد برای دولت مودی، شکستی بزرگ و ضربه‌ای ژرف بر اعتبار جهانی هند است — زخم خاموشی که آبروی سیاست را می‌فرساید.

در روز بیست و دوم آوریل، در حمله‌ای که در پهلگام کشمیر روی داد، طالبان بی‌درنگ آن را محکوم کردند. این موضع، نشانه‌ای از سیاست نوین طالبان بود که اینک در برابر هند رویه‌ای نرم‌تر اختیار کرده‌اند؛ تغییری که پرسش‌های بسیار در افق سیاسی منطقه برانگیخت.

سفر یک هفته‌ای «امیرخان متقی» به دهلی، نشانه آشکار دگرگونی در سیاست هند است؛ کشوری که زمانی طالبان را «درندگان خونریز» می‌خواند و خصم آنان را دوست می‌داشت، اکنون در پی دوستی همانان است. این است بازی سیاست؛ که در آن، دوستان دشمن و دشمنان رفیق می‌شوند.

اکنون پیوند میان طالبان و هند، رو به بهبود نهاده است. و این روابط تازه، به‌ویژه از رهگذر دیدار وزیر خارجه طالبان، بر جهانیان آشکار است.

چنین است که در شطرنج قدرت، هر چند هند کوشید تا مهره‌های خود را از نو بچیند، تقدیر را نتوان بازی گرفت. زیرا «قدرت» نه تنها در قبضه شمشیر، بل در توازن عقل و بینش سیاست نهفته است. به روایت منابع نزدیک، چهار سال پیش تاجیکستان با لحنی ملایم به هند فهماند که بهتر است اندک‌اندک بساط حضور نظامی خود را در پایگاه «عینی» برچیند. با همه کوشش‌ها و وعده‌های مالی و گفت‌وگوهای دراز، سرانجام هند را ناگزیر از خروج ساختند.

کارشناسان دفاعی این رخداد را ضربه‌ای سخت بر پیکر دیپلماسی مودی دانستند؛ زخمی که بر سیمای اعتبار بین‌المللی هند، خطی از شکست کشید.



در بیست و دوم آوریل، هنگامی که در پهلگام کشمیر حمله‌ای درگرفت، دولت طالبان بی‌درنگ آن را محکوم کرد. این موضع، نشانه‌ای بود از سیاستی نو که طالبان در برابر هند در پیش گرفته‌اند — سیاستی که به نرم‌خویی و تدبیر آمیخته است و افق تازه‌ای از تعامل را می‌نماید.

سفر یک هفته‌ای «امیرخان متقی» به دهلی، دگرگونی آشکار در روش هند است. کشوری که دیروز طالبان را به دادن خونریز مانند می‌کرد و از خصمان آنان پشتیبانی می‌نمود، امروز در پی دوستی همانان است. آری، این است ساحت متغیر سیاست، که در آن، دوست دشمن می‌شود و دشمن در کسوت رفیق درمی‌آید.

از گزارش‌ها چنین برمی‌آید که هند، به طالبان وعده یاری مالی و نظامی داده تا در ساخت بندر پرویکابل کمک رسانند، تا از آن رهگذر بر پاکستان فشاری آبی وارد سازد. لیک با سقوط «عینی»، چهره تقدیر دگرگون شد و آنچه هند می‌پنداشت تدبیر است، خود به دام تقدیر افتاد.

راهول بیدی» آورده است که پایگاه «عینی» حاصل همکاری نیروی هوایی و سازمان راه‌های مرزی «هند بود؛ دو رکن استوار بنای دفاعی کشور. ولی حکومت، آن را در شمار اولویت‌های سیاسی نیاورد، و چنین شد که گوهر گران‌قیمتی از کف رفت.

به گفته منابع آگاه، روس و چین هر دو بر دولت تاجیکستان فشاری پنهان آوردند تا هند را از پایگاه بیرون راند. پیشنهادهای مالی دهلی نیز پذیرفته نشد. چنین است که تاجیکستان، به اشارت قدرت‌های نو در آسیا،

تصمیم خویش گرفت — تصمیمی که در حقیقت اعلام تغییر محور قدرت در قاره بود: دیگر نه دهلی، بلکه مسکو و پکن بر نبض سیاست منطقه دست دارند.

در این موضع بود که نقاب از چهره «استقلال راهبردی هند» فرو افتاد و عجز سیاست آن آشکار گشت. «راهول بیدی گفت: «این مشکل نیروی هوایی نیست، بل معضل حکومت است.

او افزود که دولت، از این فرصت برای نمایش عزم خویش بهره نگرفت — و همین است آن روش که ملت‌ها را به فقر تدبیر می‌کشاند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾

خداوند حال هیچ قومی را دگرگون نمی‌سازد تا آنکه خود درون خویش را دگرگون کنند.

در دره‌های تاجیکستان، آنجا که روزی هواپیماهای هند غرش می‌کردند، اکنون سکوت می‌بارد؛ و صدای باد، ترجمان خاموشی آرزوهاست. رؤیای نفوذ هند در آسیای میانه، در قربانگاه نازک‌خیالی و ضعف سیاست جان سپرد.

﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ — پس عبرت گیرید، ای صاحبان دیدگان بینا.

عینی، دیگر پایگاه نظامی نیست؛ آینه‌ای است که هند در آن چهره سیاست خویش می‌بیند، و درمی‌یابد که قدرت نه به آهن و آتش، بلکه به اعتماد و بصیرت و توازن است.

اکنون در فضای تاجیکستان، پرسشی در باد می‌پیچد: آیا این، پایان یک پایگاه بود یا خاک‌سپاری یک رؤیا؟ بستن عینی تنها بستن دروازه یک فرودگاه نیست، بلکه اعلام ضعف فکری یک دوره سیاسی است. شکست مودی، خطی است بر خواب هند از تسلط بر آسیای میانه.

در دهلی، سکوت حکم فرماست؛ اما در این سکوت، نجوای تاریخ شنیده می‌شود که می‌گوید: غرور قدرت همواره از افول تدبیر آغاز می‌شود.

صاحب‌نظران جهان دفاع می‌گویند: زوال پایگاه عینی، در حقیقت آغاز گسیختگی تعادل در سیاست خارجی هند است؛ و مخالفان، آن را بزرگترین سانحه راهبردی دوران مودی می‌خوانند.

﴿فَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾

و آنان که ستم کردند به‌زودی خواهند دانست به کدام سرانجام باز می‌گردند.

در خاموشی برخاسته از دره‌های تاجیکستان، پیامی نهفته است:

قدرت، همیشه از آن آنان است که تدبیر را بر غرور و بصیرت را بر تندی ترجیح دهند.

بستن عینی، نه حادثه‌ای نظامی، بل اشاره‌ای است از تقدیر؛ هشدار برای صاحبان نخوت و فخر. ﴿وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمُ اللَّهُ﴾ — و به آنچه خداوند به شما داده، شادی غرور مکنید.

آری، این شکست، درسی است برای همه قدرت‌ها که بر نقشه جهان نمی‌پایند مگر آنان که عقل تدبیر را با عمق اندیشه بیامیزند، و بصیرت دل را با فراست عمل درآمیزند.

ولی افسوس که مودی، در مستی قدرت و آزمندی اقتدار، «اکه‌ند بهارت» را به سوی غرقاب اقیانوس هند می‌برد.

جمعه، ۲ ژانویه ۲۰۲۶ء

حادثه یا تقدیر — حقیقتی گم‌شده در ابرها

توطئه در آسمان، دگرگونی بر زمین

هرگاه بر ورق‌های تاریخ نظر می‌اندازیم، درمی‌یابیم که آسمان گاهی تنها بر نمی‌بارد؛ بلکه رهبران را نیز فرو می‌ریزد. هنگامی که این هواپیماهای پروازکننده در فضا ویران می‌شوند، تنها آهن نیست که می‌شکند، بلکه عزم و اراده ملت‌ها نیز خرد می‌شود. در میان این ویرانه‌های پراکنده، تنها جسد‌ها یافت نمی‌شوند؛ بلکه رویا‌های نیمه‌تمام، طرح‌های ناقص و امیدهای شکسته نیز آشکار می‌گردند.

یکی از تلخ‌ترین حقایق سیاست معاصر این است که قدرت‌های جهانی و استعمار گاهی به راه‌هایی قدم می‌گذارند که اخلاق، انسانیت و قانون همراه آن نیست. صفحات تاریخ شهادت می‌دهند که هرگاه رهبران جهان سوم درباره استقلال، آزادی اقتصادی و شرافت ملی سخن می‌گویند، ابرهای توطئه بر فرازشان سایه می‌افکند. گاه حادثه‌ای عنوان می‌شود، گاه نقص فنی، اما سؤال همواره زنده است: آیا همه این‌ها صرفاً تصادف است؟ یا این‌ها حرکات خاموشی هستند که در شطرنج قدرت جهانی رقم می‌خورند، محفوظ در پرونده‌ها، و هرگز بر زبان جاری نمی‌شوند؟

این حوادث هوایی به‌ویژه رهبران سیاسی و نظامی آسیا، آفریقا و جهان اسلام را نشانه گرفتند. ملت‌های جهان سوم بارها از این مصیبت‌گذر کردند — گاهی رئیس‌جمهور از میان رفت، گاهی فرمانده کل، گاهی کل رهبری یکجا. نتیجه همواره یکسان بود: آشفتگی، بی‌ثباتی، حکومت‌های ضعیف و ستون‌های شکسته ملت.

امروزه جهان سوم با همان زخم‌ها زنده است. می‌داند که اقتصادهای ضعیفش، نظام بدهی‌های پیچیده و سیاست پراکنده‌اش، آزمایشگاه منافع قدرت‌های جهانی شده است. مادر همین جهان، موجی از آگاهی نیز در حال برخاستن است. ملت‌ها سؤال می‌پرسند، تاریخ را از نومی‌خوانند و در تلاش‌اند که سرنوشت خود را نه در پایگاه‌ها و کاخ‌های دیگران، بلکه در دست‌های خود بسازند.

این پژوهش، مجموعه‌ای از همین روایت‌هاست — جایی که حوادث تنها حادثه نیستند، و جایی که زیر آسمان تنها پرنده‌گان سقوط نمی‌کنند، گاه تمامی تاریخ فرو می‌ریزد.

در تاریخ انسانیت، پیوند میان قدرت، رهبری و مرگ همواره موضوعی جذاب و مملو از کنج‌کاوی بوده است. رهبران معمولاً بر زمین بالیده‌اند، اما تعداد قابل توجهی از آنان پایان خود را در آسمان‌ها یافته‌اند. سفر هوایی — که نماد تمدن نوین است — گاهی به مهیب‌ترین پیچ‌های تاریخ منتهی می‌شود. این مقاله، مطالعه تحقیقی همان حوادث است که در آن رؤسای دولت، فرماندهان نظامی، عالی‌ترین مقامات حکومتی و اعضای خاندان‌های سلطنتی در اثر حوادث هوایی جان باخته‌اند.

این مطالعه صرفاً فهرستی از حوادث نیست، بلکه بررسی تطبیقی زمینه تاریخی، عوامل فنی و جوی، پیامدهای سیاسی و نظریات توطئه‌ای ناشی از آن‌ها را نیز ارائه می‌دهد.

صبح سرد بیست و سوم دسامبر ۲۰۲۵، حادثه‌ای در آسمان‌های ترکیه رخ داد که خردمندان را به شگفتی و دل مسلمانان و مردم لیبی را به لرزه درآورد. فرمانده نظامی دولت وحدت ملی، ژنرال محمد الحداد، در یک حادثه هوایی جان باخت. اجل در پرواز او را فراگرفت و او به محضر پروردگارش شتافت؛ سفر زمینی پایان یافت و سفر اخروی آغاز شد. باد تقدیر، پرواز را برای او سفر آخرت قرار داد.

این پرواز که از آنکارا به سمت طرابلس در حرکت بود، هنوز با آسمان در گفتگو بود که ارتباط قطع شد. چند ساعت بعد، خاک آرام یک روستای واقع در فاصله ۱۰۵ کیلومتری آنکارا، این ویرانه پراکنده را گواهی داد که رفتگان دیگر به این جهان باز نخواهند گشت.

این تنها رخت‌گشایی یک فرد نبود، بلکه وداع قافله‌ای از رهبری بود. در این پرواز تنها یک فرمانده نبود، بلکه چراغ‌های متعدد رهبری روشن بودند: ژنرال الفتوری، رئیس ستاد ارتش لیبی، بریگادیر ژنرال محمود القطاوی، رئیس سازمان تولیدات نظامی، و محمد العسوی دیاب، مشاور رئیس ستاد کل—همگی در همان پرواز بودند و در پاسخ به ندای اجل، شهد شهادت نوشیدند.

این حادثه، حادثه‌ای منفرد نبود؛ بلکه گویی بر پنجره‌های حافظه در زده بود، یادآور مصائب گذشته‌ای که در آن شخصیت‌های بزرگ سیاسی و نظامی در پرواز، سرنوشت خود را به تقدیر سپرده بودند. همچنین حوادث گذشته که در آن رهبران سیاسی، فرماندهان نظامی و اعضای خاندان‌های سلطنتی زمان خود را در آسمان‌ها بازگرداندند، دوباره زنده شد. قطع ارتباط بلافاصله پس از پرواز، سقوط در فاصله تقریبی ۱۰۵ کیلومتری آنکارا، گستردگی و شدت انفجار هواپیما، جان باختن جمعی رهبری نظامی و سیاسی—این واقعه در محیط سیاسی نامطمئن لیبی، تعادل قدرت و جریان تصمیم‌گیری را مختل کرده و توجه بین‌المللی را افزایش داد.

در ماه مه ۲۰۲۴، رئیس‌جمهور ایران، ابراهیم رئیسی نیز در یک حادثه هوایی از این دنیا رحلت کرد. هلیکوپتر او در منطقه‌ای کوهستانی نزدیک مرز آذربایجان سقوط کرد، که وزیر امور خارجه و همراهان دیگر نیز در آن حضور داشتند. این حادثه در بازگشت از افتتاح سد مشترک رخ داد و باعث عزای عمومی، اختلال موقت در تداوم رهبری، ورود عناصر توطئه به گفت‌وگوهای عمومی و واکنش فوری به سیاست منطقه‌ای گردید، و مباحث “ناپایداری رهبری سیاسی” را بار دیگر زنده کرد.

منتقدان، نقص‌های فنی را نشان دادند و پنجره‌ای نو بر نگرانی‌ها و ضعف‌های سیاسی جهانی گشودند. چراغ‌های شک و تردید در گفت‌وگوی عمومی روشن شد. بر دولت فشار وارد شد که حقایق را پنهان می‌کند و در سطح مردم گمانه‌زنی‌ها ادامه یافت، و اتهام مخفی کردن واقعیت نیز مطرح شد. حادثه دیگر خبر نبود، بلکه معما شده بود.

در اوت ۲۰۲۳، نزدیک مسکو، هواپیمایی سقوط کرد که یوجنی پریگورن به همراه ده همراه خود در آن جان باخت. همان فردی که در جنگ اوکراین، گروه قدرتمند مزدوران را رهبری می‌کرد و دو ماه پیش با اعلام شورش علیه پوتین، جهان را شگفت‌زده کرده بود. ابعاد حادثه، جان باختن ده همراه، و سکوت واکنش رسمی دولت، بحث گسترده‌ای در سیاست جهانی درباره استفاده از قدرت و پیامدهای آن برانگیخت. آیا این واقعه صرفاً یک حادثه بود یا سقوط عمدی؟

تاریخ پاکستان نیز شهادتی تلخ در آسمان بهاولپور دارد. در سال ۱۹۸۸، رئیس‌جمهور نظامی پاکستان، ژنرال ضیاء الحق، در یک حادثه هوایی جان باخت، همراه با سفیر آمریکا، آرنولد رافائل، و چندین افسر عالی‌رتبه دیگر. این حادثه، همانند دیگر فجایع، پنجره‌ای به نظریات متعدد باز کرد. گاه سایه موشک، گاه دست خارجی، و گاه اشاره به توطئه‌های جهانی مطرح شد—اما هیچ تصمیم قطعی تاریخی ثبت نکرد و حقیقت همچنان پوشیده ماند.

اعجاز الحق ادعا کرد که مواد انفجاری در جعبه‌های انبه وجود داشته، اما این اتهام تأیید نشد و همچنان در حد گمان باقی ماند. ژنرال اسلم بیگ در کتاب «مجبوریت‌های اقتدار» روایت هوایی آن روز را نوشته است: مشاهده در فضا، دود برخاسته، سقوط هواپیما و سپس تصمیم که حادثه در محل نباشد و مستقیماً به راولپندی بازگردد—زیرا برخی تصمیمات در لحظه گرفته نمی‌شوند، بلکه در صحیفه بزرگ تقدیر ثبت می‌شوند.

۱۳ اوت ۱۹۸۸، در سرزمین بهاولپور، لحظه‌ای تأسف بار رخ داد که همزمان به نقطه عطفی در تاریخ سیاسی، نظامی و ملی تبدیل شد. یک حادثه هوایی ادعایی، زندگی حدود سی نفر از جمله ژنرال ضیاء الحق، رئیس ستاد مشترک ژنرال اختر عبدالرحمان و سفیر آمریکا، آرنولد لوئیس رافائل را خاموش کرد. این حادثه، تنها مرگ افراد نبود، بلکه اعلام پایان یک عصر بود.

تحقیقات پس از حادثه، پرده‌برداری از مراحل بعدی، داستان تانک الخالد، تصمیمات نظامی پس‌زمینه، رعایت الزامات قانونی و اسرارآمیز بودن حادثه، همه در صفحات تاریخ ثبت شد. این سانحه در زمانی رخ داد که پاکستان از نظر نظامی در نقطه‌ای جدید قرار داشت و نقشه‌های سیاست منطقه‌ای در حال تغییر بود. پژواک حادثه تا فراتر از مرزها رسید و فضای سوگ سراسر کشور را فرا گرفت و ساختار قدرت نیز به شیوه‌ای جدید شکل گرفت.

با وجود تحقیقات، پرسش‌ها درباره واقعیت حادثه همچنان باقی ماند: آیا این حادثه صرفاً یک تصادف بود یا توطئه‌ای پنهان؟ آیا دست‌های پشت پرده‌ای دخیل بودند؟ رسانه‌های جهانی احتمال‌ها را بررسی کردند—اما حقیقت همچنان همانند دود، پنهان بود.

حادثه زمانی رخ داد که آزمایش‌های تانک الخالدا دامه داشت و رهبری نظامی در همین زمینه به بهاولپور آمده بود. تانک الخالد حاصل همکاری مشترک پاکستان و چین بود و تانک آمریکایی "ایم ون ابراهام" رقیب آن محسوب می‌شد.

شد. قدرت، تکنولوژی و سیاست گویی در هم تنیده بودند. ژنرال اسلم بیگ نیز در خاطرات خود می‌نویسد که در این دوره، تشکیل تانک الخالد با همکاری چین ادامه داشت و تانک آمریکایی ایم ون رقیب آن شمرده می‌شد.

این رقابت قدرت و فناوری نیز بخشی از شرایط پشت پرده بود.

هند نیز در رویای ساخت تانک بود، اما همه تلاش‌های آن ناکام ماند. این ناکامی نشان داد که تکیه تنها کافی نیست، بلکه همکاری و تدبیر، پایه‌های موفقیتند. نتیجه آن شد که صنعت تنها نمی‌تواند پایدار بماند—تدبیر، تجربه و همکاری ستون‌های آن هستند. کارشناسان پاکستانی و چینی با ترکیب فناوری کشور‌های مختلف، تانکی کارآمد به نام الخالد تولید کردند—که تنها یک ماشین نبود، بلکه تجسم اراده یک ملت بود.

کارشناسان پاکستانی با تدبیر و ترکیب فناوری‌های خارجی، تانک الخالد را به صورتی کارآمد و مؤثر طراحی کردند. این تنها یک ماشین آهنی نبود بلکه تجسم اراده‌ای محکم و عزمی راسخ از یک ملت بود که راه‌ها را می‌گشود و پیش می‌رفت.

ژنرال اختر عبدالرحمان ابراز ناراحتی کرد که چرا در گروه اول قرار نگرفته است. پاسخ داده شد که اصل این است که تمام افراد ارشد در یک هواپیما سفر نکنند. اما این اصل نیز مورد قبول تقدیر نبود زیرا تقدیر قوانینی دارد که گاه بر اصول انسانی غلبه می‌کند. سرانجام، او نیز در همان پرواز حضور یافت.

۱۷ اوت، ژنرال ضیاء الحق به بهاولپور رسید و ژنرال اسلم بیگ از پیش منتظر بود. شخصیت‌های نظامی و خارجی در این کاروان حضور داشتند. هیچ کس نمی‌دانست که این استقبال، در واقع پیش‌درآمد و داعی ابدی است. هیچ کس نمی‌دانست که این خوشامدگویی، تأییدی بر جدایی همیشگی خواهد بود. نگارنده وقتی گفت‌وگوی مفصلی با ژنرال بیگ انجام داد که هنوز در شبکه‌های اجتماعی موجود است—سؤالات بسیاری درباره حادثه مطرح شد که پاسخ‌های آن را می‌توان آنجا شنید.

در میدان تیراندازی تامی، تانک‌های "الخالد وایم ون" آزموده شدند. الخالد موفق شد گویا شرف و تلاش ملی پاس داشته شد. اما شادی این موفقیت هنوز به تمام ذهن‌ها نرسیده بود که ابرسیاه فاجعه بارآمد و حادثه همه صدا

ها را خاموش کرد. پس از آزمون، کاروان به سوی بهاولپور بازگشت. نماز و فعالیت‌های روزمره ادامه داشت و سپس مقصد فرودگاه—زندگی در جریان عادی خود بود، اما آنجا که ریگ زمان به آخرین حد رسیده بود، تقدیر به آرامی حکم خود را نوشت.



قبل از عزیمت، ضیاء الحق با لبخند جمله‌ای گفت: «شما هم همراه شوید»—گویی و داعی خاموش بود که بعدها معنای آن آشکار شد. این در واقع آخرین دعوت به سفر دنیا بود. او سوار هواپیما شد و داستان مسیر تازه‌ای یافت. کمی بعد، ارتباط با «پاکستان وان» قطع شد. رادیو خاموش شد و ترس و اضطرابی نامعلوم در دل‌ها شعلهور گشت. ترسی که پیش‌نشان حادثه‌ای آینده بود.

دود در دور دست دیده شد. وقتی نزدیک شدیم، مشخص شد که سی 130 نابود شده است. شعله‌های آتش با آسمان

هم‌صدا بودند و سپس ویرانه‌ها، و بعد شعله‌ها. هستی انسانی خاکستر شد و پراکنده گردید. و بدین ترتیب، یکی از صفحات تاریخ بسته شد.

ژنرال اسلم بیگ تصمیم گرفت که قدرت طبق قانون اساسی منتقل شود—وجدان صدایی داد و گام‌ها پاسخ گفتند. به گفته او، لحظه تعیین‌کننده‌ای بود: آیا قدرت را تصاحب کنیم یا طبق قانون اساسی منتقل کنیم؟ وجدان در زد، نصیحت پدر یاد آمد، و تصمیم گرفته شد که قدرت امانت مردم است.

بنابر این، طبق موازین قانونی، ریاست سنا به غلام اسحاق خان منتقل شد. ساعت ده شب، سخنرانی به ملت انجام گرفت—چنین بود که در چند ساعت، نظام حکومتی خود را در قالبی تازه جای داد و فرآیند قانونی بازسازی شد.

شناسایی اجساد دشوار بود. تکه‌ها و بقایای هر جسد جمع‌آوری شد و با احترام به خاک سپرده شد. گزارش‌های پزشکی بعدی هیچ نشانه شیمیایی یا سمی واضحی ارائه ندادند. اما شک و تردید همچنان باقی ماند و حتی گاه زیر خاکستر، جرقه‌ای خاموش هنوز احساس می‌شود.

اطلاعات نظامی، سازمان اطلاعات و نیروی هوایی—همه تحقیق کردند؛ اما حقیقت هرگز چهره کامل خود را نشان نداد. سه هفته بعد، گزارش‌ها به دولت تحویل شد و تاریخ فصل گواهی خود را بست و سیاست فصل بعدی را گشود.

چون سی‌130 در اختیار نیروی هوایی بود، مسئولیت آن نیز بر دوش همان نیرو بود. اصول امنیتی سختگیرانه اعمال شده بود—تمام اصول در جای خود، حادثه در جای خود... اما حادثات اصول نمی‌شناسند، تنهافروست می‌طلبند.

تحقیقات نشان داده‌یچ نشانه شیمیایی یا گازی واضحی مشاهده نشد. سکوت خلبان، ارسال نشدن پیام "ایس او ایس"

و شیب ناگهانی هواپیما، شک و تردید به توطئه را زنده نگه داشت—اما دست مدرکی خالی بود. سکوت گاهی بزرگترین سؤال می‌شود—به همین دلیل، گمانه‌زنی‌های توطئه هرگز به‌طور کامل خاموش نشد.

در دوره‌های بی نظیر بوتو و نواز شریف، کمیسیون‌هایی تشکیل شد—بوتو کمیسیون بندپال، نواز شریف کمیسیون شفیع الرحمن—اما هر مسیر به اثبات حادثه ختم شد. شاید تاریخ نیز این را شایسته دید که تصمیم را به انسان‌ها واگذارد، و حکم نهایی به دادگاه دیگری سپرده شد.

اکنون نگاه به اردن می‌چرخد. در فوریه ۱۹۷۷، همسر شاه حسین، ملکه عالیله الحسین، نیز در یک حادثه هلیکوپتر از این جهان رفت. این حادثه تنها یک ملکه را از دست نداد، بلکه ستون‌های یک دولت را لرزاند. در این حادثه، وزیر بهداشت و دیگر شخصیت‌ها نیز جان باختند—تمام یک کاروان از میان رفت. آشکار شد که حوادث، دیوارهای کاخ‌های سلطنتی را نیز متوقف نمی‌کنند و پروتکل سلطنتی، فناوری مدرن و تدابیر حفاظتی، سد بزرگی در برابر تقدیر نیستند. چهل روز بعد، فرودگاه عمان به نام آنان منسوب شد—نماد یادبود ملی و عهدی جمعی، ادای احترام ملی که در سنگ و آهن تجسم یافت.

رئیس‌جمهور عراق، عبدالسلام عارف، نیز در آوریل ۱۹۶۶ در نتیجه یک حادثه هلیکوپتر درگذشت. این حادثه نزدیک بصره رخ داد—و سپس برادرش، عبدالرحمان عارف، قدرت را در دست گرفت. حکومتی کوتاه داشت اما دوام چندانی نیافت. بسیاری از اندیشمندان، این حادثه را مرموز خواندند—و تاریخ نیز در آنجا پرسش‌هایی بر جای گذاشت که هنوز در تحقیق را می‌کوبند. تمام این حوادث، سیاست منطقه را به‌طور مستقیم تحت تأثیر قرار دادند.

آنچه ذکر شد، صرفاً فهرست نیست—این چراغ‌های بدبختی تاریخ‌اند که حقیقتشان نه تنها مرموز، بلکه به‌طور باورنکردنی از دید جهان پنهان مانده است. هر چراغ، درسی به ما می‌دهد: قدرت گذراست، پرواز محدود است، و پایان حتمی است.

تمام این رویدادها به ما می‌آموزند که حتی کسانی که در آسمان‌ها پرواز می‌کنند، به اشاره‌ای از تقدیر محتاجند. قدرت، حکومت، شکوه و جلال سلطنت—همه می‌توانند با یک اشتباه لحظه‌ای یا یک تکان ناگهانی در هم فرو ریزند. همانگونه که قرآن می‌فرماید:

(كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ)

«هر که بر آن است فناپذیر است.»

عوامل معمول در حوادث هوایی عبارت‌اند از: موانع جوی مانند مه، طوفان، برف، خرابی‌های مکانیکی، نقص موتور، اختلال در سیستم هیدرولیک یا الکترونیک، خطای انسانی، و کمبود آموزش و نظارت. اما وقتی رهبران جهانی در میان مسافران باشند، یک عامل دیگر نیز اضافه می‌شود: منافع سیاسی-از همین رو پژوهشگران همواره مرز میان حادثه و توطئه را باز نگاه می‌دارند.

وقتی در حادثه‌ای رئیس کشور، رئیس اطلاعات یا فرمانده نظامی جان می‌بازد، دیگر حادثه صرفاً یک حادثه نیست. ذهن مردم همواره سؤال می‌کند: چه کسی سود برد؟ آیا سیستم امنیتی ناکام بود؟ آیا این واقعه طبیعی بود یا حرکتی در شطرنج جهانی قدرت؟ تاریخ به ما می‌آموزد که حقیقت همیشه در اسناد محفوظ نمی‌ماند—گاه در قبر نیز مدفون می‌شود.

این تحقیق چند حقیقت بنیادی را آشکار می‌کند: مرگ رهبران مسیر سرنوشت ملت‌ها را تغییر می‌دهد، حوادث هوایی نقاط عطف مهم سیاست مدرن هستند. حتی با تحقیقات علمی، برخی پرسش‌ها بی‌پاسخ می‌مانند؛ اوج قدرت نیز در برابر ضعف انسانی ناتوان می‌شود، و تصمیمات بزرگ تاریخ گاهی در آسمان‌ها نوشته می‌شوند. از آسمان بهاولپور تا فرودگاه عمان، از ملکه عالییه اردن تا رئیس‌جمهور عراق عبدالسلام عارف—هر حادثه به مامی آموزد که قدرت، نفوذ و شکوه مانند پروازیند؛ یک نسیم کافی است تا همه چیز در هم فرو ریزد.

اگر این وقایع را یکجا نگاه کنیم، منظره‌ای دلخراش نمایان می‌شود: لاشه هواپیماها، دود سیاه، مادران ناله‌کنان، پایگاه‌های نظامی خاموش و ترس سرد در کاخ‌های قدرت. این‌ها صرفاً حوادث تأسفبار نیستند؛ نقاط عطفی‌اند که سرنوشت ملت‌ها را تغییر دادند، نقشه‌های سیاسی را وارونه کردند و جریان تاریخ را دگرگون ساختند.

واقعیت تلخ دیگر آن است که استعمار جهانی همواره تلاش کرده تعادل قدرت را در دست داشته باشد. گاهی جنگ مستقیم، گاهی فشار اقتصادی، گاهی تغییر حکومت‌ها، و گاهی حوادث مرموزی که حقیقتشان هنوز آشکار نشده است. بسیاری از رهبران جهان سوم، هنگامی که درباره استقلال، مالکیت منابع یا سرپیچی از نظام اقتصادی جهانی سخن می‌گویند، اغلب قربانی حوادث، مرگ‌ها یا انزوای سیاسی می‌شوند.

این‌ها تنها داستان نیستند؛ این‌ها حقیقت‌های دردناک‌اند که هم در دل تاریخ دفن شده‌اند و هم زنده‌اند. اما سوی دیگر ماجرا نیز هست: ملت‌های ویران شده هرگز به پایان نمی‌رسند—آن‌ها برخاسته و می‌ایستند.

جهان سوم امروز با زخم‌های خود ایستاده است. با وجود دوره‌های طولانی استبداد، گرداب توطئه‌ها و طوفان حوادث، جوانانش آگاه می‌شوند، اندیشمندان قلم برمی‌دارند، و مردم حق حاکمیت خود را اعلام می‌کنند. این مبارزه آسان نیست، اما تاریخ گواه است که ملتی که با وجود درد ادامه می‌دهد، سرانجام به مقصد می‌رسد.

این حوادث هوایی، اگرچه رهبران را گرفت، اما درسی بزرگ نیز به ملت هاداد: آزادی قیمت دارد، راه خودمختاری پرخطر است، و کسانی که با استعمار روبرو می‌شوند، اغلب با برچسب «حادثه» پایان می‌یابند. اما حقیقت آن است که تاریخ با حوادث متوقف نمی‌شود—تنها صفحه‌ای ورق می‌خورد.

امروز مردم جهان سوم، در سوگ رهبران از دست رفته خود، عزاداری می‌کنند و در عین حال، از همین یاد، نیروی امید و شجاعت می‌سازند. شاید صبحی نو از همین اشک‌ها متولد شود—و پروازها در آسمان‌ها دیگر نشانه ترس نباشد، بلکه نوید آزادی باشد.

روح مشترک این حوادث به ما می‌آموزد که تاریخ صرفاً رشته‌ای از وقایع نیست، بلکه دفتر عبرت نیز هست. رهبران می‌روند، اما پرسش‌ها باقی می‌مانند—قدرت برای کیست؟ اختیار در دست کیست؟ و سرانجام چیست؟

این روایت هولناک حوادث هوایی به ما گوشزد می‌کند که کشتی‌های سرنوشت ملت‌ها فقط در آسمان‌ها پرواز نمی‌کنند، بلکه در افق دل‌ها و اصول نیز به پرواز درمی‌آیند.

این مقاله در واقع روایت رابطه انسان و تقدیر قدرت است. رهبران در حوادث هوایی پراکنده می‌شوند تا یادآور شوند که پرواز می‌تواند طولانی باشد، اما ابدی نیست. قدرت می‌تواند بلند باشد، اما جاودانه نیست.

در اواخر دهه دوم نوامبر، لحظات فکری کنفرانس جهانی اقبال هنوز در جریان بود و گفتگوها برقرار بود و کاروان اهل دانش روان بود، که در همان هنگام جناب محترم حافظ طاهر—سابقه دبیر و اخیراً "اواپس دئی" با

محبت و شفقت بی‌پایان و با اصرار فراوان مرا به اقامتگاه رسمی خود بردند؛ همان اقامتگاهی که این — روزها ایشان با سکوت و وقار، باقی‌مانده روزهای مجازات صداقت خود را در آن می‌گذرانند. در آن فضا، وقار عجیبی، جدیت و اعتراضی خاموش موج می‌زد—چنان که گویی دیوارها نیز شاهد باشند که گاهی بزرگترین نتیجه گفتن حقیقت، تنهایی و برچسب «جرم» است.

اما آنچه واقعاً دل مرا لرزاند، تابلویی ساده بود که بیرون در ورودی نصب شده بود و بر آن آیه‌ای نوشته شده بود:

(وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ)

«و زندگی دنیا جز کالایی فریبنده نیست.»

مدت‌ها به آن تابلو خیره شدم—چنان حس می‌کردم که این کلمات نه بر سنگ، بلکه بر دل من حک می‌شوند.

ای کاش ما این پیام را تنها بخوانیم، بلکه در آن فرو رویم و خود را بسنجیم؛ شاید آن‌گاه دریابیم که مجازات حقیقی چیست و پاداش واقعی به نام چه کسی است. کاش بتوانیم لحظه‌ای توقف کنیم و در کلام ربّ خود غوطه‌ور شویم، خود را وزن کنیم و دریابیم که زندگی را به چه فریب و چه بهای ناپایدار فروخته‌ایم. این یک جمله تا عمق جانم لرزید و دل بار اول خواست که: ای کاش ما در این پیام پروردگار خود فرو رویم و محاسبه کنیم؛ شاید آن‌گاه دریابیم که زیان حقیقی چیست و موفقیت واقعی نام چه کسی است.

رهبران پراکنده در حوادث هوایی، امپراتوری‌های فروپاشیده، تخت و تاج‌های دگرگون‌شده—همه گواهی بر این یک حقیقت‌اند. قدرت باشد یا شهرت، همه چیز به نسیمی از هوا وابسته است. دل آرام زمزمه کرد: ای کاش ما در این پیام پروردگار خود فرو رویم و محاسبه کنیم؛ ای کاش دریابیم که پرواز حقیقی، «پرواز روح است و باقی همه صرفاً جلوه‌ای فریبنده است. در همان لحظه، این آیه در دل طنین‌انداز شد
(كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ)
«هر جانی چشنده طعم مرگ است.»»

و سپس حقیقتی روشن‌تر از پیش آشکار شد: رهبران سقوطکرده در کاخ‌های تاریخ و هواپیماهای متلاشی شده در آسمان، به ما می‌آموزند که پروازها می‌توانند طولانی باشند، اما ابدی نیستند.
یکشنبه، ۴ ژانویه ۲۰۲۶ء

پیشروی بی صدای چین

پیروزی سکوت

وقتی زمانه تغییر می‌کند، این افراد صاحب قدرت قادر به دانستن نیستند. ملت‌ها در رویا زندگی کرده‌اند و تاریخ به شهادت آگاهی نوشته می‌شود. سرعت تاریخ افزایش یافته است. سرنوشت ملت‌ها اکنون نه تنها در میدان نبرد، بلکه در روایت‌های نظامی، مانورهای دیپلماتیک و نمادهای جغرافیایی نیز نوشته می‌شود. ملت‌ها نه تنها با کلمات، بلکه با اعمال نیز شناخته می‌شوند و وقتی ملت‌ها فقط شعار می‌دهند، اما وقتی میدان عمل مشخص می‌شود، نفس عمیقی می‌کشند و تاریخ از آنها می‌پرسد - آیا شما فقط یک فروشنده شعار بودید؟ یا مهارت انجام کاری را نیز داشتید؟

برخورد هوایی اخیر بین دو کشور بزرگ شبه قاره - پاکستان و هند - که ظاهراً تنش منطقه‌ای وجود داشت، نحوه‌ای که یک قدرت جهانی - چین - بی‌سروصدا در این موضوع دست بالا را گرفت، خود نیازمند یک مطالعه تاریخی و ژئواستراتژیک است. درگیری هوایی اخیر بین هند و پاکستان ظاهراً بین دو دولت بود، اما اگر کسی چشمانی باز و بصیرت داشته باشد، این لحظه‌ای تعیین‌کننده نه تنها در افق شبه‌قاره، بلکه در تصویر ژئواستراتژیک آسیا نیز بود - و آیا معمار واقعی این تصویر پکن بود یا پاکستان؟

این فقط یک رویارویی سنتی بین دو قدرت هسته‌ای همسایه نبود، بلکه یک تمرین موفق در صنعت نظامی چین، ایدئولوژی ناسیونالیسم پرشور و مهارت‌های دیپلماتیک بود - که توجه نه تنها آسیا، بلکه جهان را به جایگاه کنونی دوست آهنین در صف‌بندی جدید ابرقدرت‌ها جلب کرد. وقتی ارتش هند، که در شبه‌قاره بر طبل جنگ علیه پاکستان می‌کوبید، خود را در قله‌های برفی چین در پوششی از سکوت می‌پوشاند، سوال این نیست که چرا ساکت است، بلکه آیا این سکوت در واقع پرده‌ای از شکست است؟

این مقاله تلاشی است برای اثبات این موضوع که آیا برنده واقعی چین بوده است یا پاکستان - نه تنها از نظر صنعت نظامی، بلکه از طریق برتری هوایی ایدئولوژیک و دیپلماتیک. در مقاله امروز، سعی خواهیم کرد به زمینه تاریخی و نظامی درگیری هوایی اخیر بین هند و پاکستان، نقش اعلام نشده اما کلیدی چین، اعتبار صنعت دفاعی چین در بازار جهانی، اهمیت جغرافیایی تغییر نام در آروناچال پرادش و زمان و نحوه گشودن جبهه هند با همسایگانش در هر دو طرف بپردازیم.

و نبرد در آسمان بود، اما پژواک آن در بازار جهانی شنیده شد. وقتی پاکستان هواپیماهای جے 10 و جے 17 را که با همکاری چین توسعه یافته بودند، به هوا پرتاب کرد، آنها فقط جت‌های جنگنده نبودند، بلکه اعتماد به نفس صنایع دفاعی پاکستان - چین بودند که به جهانیان گفتند محصولات "ارتش پاکستان" و "ارتش آزاد ییخش خلق" دیگر فقط تزییناتی در میدان رژه نیستند، بلکه توانایی فتح میدان نبرد را نیز دارند. سرهنگ چینی ژوبو این را طوری گفت که گویی صفحه جدیدی از تاریخ در حال امضا شدن است.

این نبرد یک نمایش تبلیغاتی برای صنعت دفاعی چین بود، چنین تبلیغاتی نه در کتابخانه‌ها، بلکه توسط ارتش پاکستان در میدان نبرد انجام شد. در واقع، این اولین باری بود که جت‌های جنگنده چین در یک

موقعیت جنگی واقعی آزمایش می‌شدند و طبق حکمت شرقی، خطوط فقط زمانی روی سنگ کشیده می‌شوند که فولاد در حرکت باشد.

تنش‌های اخیر بین پاکستان و هند زمانی تشدید شد که هند حملات هوایی خود را "عملیات سیندور" نامید. پهپادها، موشک‌ها و جت‌های جنگنده توسط هر دو طرف استفاده شدند. هند جت‌های رافال ساخت فرانسه و که با کمک چین توسعه یافته بودند، J-17 و J-10 روسیه را مستقر کرد، در حالی که پاکستان با جت‌های تلافی کرد. نیروی هوایی پاکستان بدون عبور از مرز حملات موشکی انجام داد، از جمله ادعاهایی مبنی بر انهدام شش هواپیمای هندی. اگرچه هند رسماً آن را تکذیب کرد، اما شرکت رافال انهدام سه هواپیما را تأیید کرد که به خودی خود یک نقطه عطف تاریخی است. رئیس شرکت رافال مجبور شد به بی‌خیالی و ترس شرکتش اعتراف کند که ما هواپیما می‌فروشیم، شجاعت جنگیدن نداریم، اما با وجود این، او نتوانست از کاهش قیمت سهام شرکتش در بورس جهانی حمایت کند. در مقابل، افزایش ناگهانی قیمت سهام جی‌اف-۱۷ تندر، حاصل تلاش مشترک پاکستان و چین که رافال را تولید کرد، این پیام قوی از اعتماد را به خریداران جهانی فرستاد.

وقتی رسانه‌های هند و روایت نظامی آن، آتش علیه پاکستان را شعله‌ورتر می‌کنند، به نظر می‌رسد که پیروزی کابل و اسلام‌آباد در لحظه بعدی اعلام خواهد شد، اما وقتی همین رهبران نظامی سایه چین را در دره‌های پوشیده از برف شرق لاداخ می‌بینند، تفنگ‌ها خاموش می‌شوند، توپ‌ها خاموش می‌شوند و اظهارات ناپدید می‌شوند. اعتراف شیام ساران، وزیر امور خارجه سابق، مبنی بر اینکه ارتش هند یا نمی‌خواهد اقدامی انجام دهد یا ظرفیت انجام این کار را ندارد، در واقع اعتراف دیپلماتیک به بزدلی است. این همان زبانی است که قبلاً در پاکستان غرش می‌کرد، اکنون در مقابل چین می‌لرزد، چرا؟

سرهنگ ژوبو، از ارتش آزادی‌بخش خلق چین، در مصاحبه با رسانه‌های بین‌المللی گفت که این نبرد هوایی، تبلیغ بزرگی برای صنعت دفاعی چین بود. چین پیش از این هرگز فرصتی برای آزمایش پلتفرم‌های خود در شرایط جنگی نداشته است. در واقع، پس از آزمایش موفقیت‌آمیز جنگنده جی-۱۰ در میدان نبرد، سهام شرکت چینی «چنگدو ایرکرافت» ۴۰ درصد افزایش یافت. در این زمینه، پیروزی و موفقیت به نمایش زنده شخصیت شجاع و دلیر پاکستان نسبت داده می‌شود که گواه روشنی بر پیروزی در این نبرد نه تنها در میدان نبرد، بلکه در بازارهای اقتصادی جهانی نیز هست. این عملکرد می‌تواند سلاح‌های چین را نه تنها در آسیا، بلکه در بازارهای آفریقا، خاورمیانه و آمریکای لاتین نیز معتبر کند.

اعتراف سخنگوی نیروی هوایی هند، مارشال هوایی ای. کی. بهارتی، مبنی بر اینکه «تلفات در جنگ طبیعی است»، در واقع پذیرش ضمنی شکست بود. رویکرد محتاطانه دولت هند در این مورد، گزارش‌های رسانه‌های بین‌المللی و تأیید شرکت رافال، همگی نشان می‌دهد که اکنون واقعیت‌ها بزرگتر از روایت شده‌اند. این لحظه‌ای است که چین در جبهه دیپلماتیک نیز هند را پشت سر گذاشته است. نه بیانیه‌ای، نه سخنرانی‌ای، نه اتهامی - فقط نتایج. و این سکوت، نشان بارز دیپلماسی چینی است.

هواپیمای رافال ساخت فرانسه نیروی هوایی هند که با هزینه میلیارد‌ها دلار خریداری شده بود، در مواجهه با موشک‌های پاکستانی ناتوان نشان داد. انهدام سه هواپیما توسط سخنگوی شرکت رافال تأیید شد، اما سکوت در دولت دهلی به گونه‌ای بود که گویی قلعه سیاه آگرا در حال سوگواری است. اظهارات مارشال هوایی ای. کی. بهارتی مبنی بر اینکه "تلفات در جنگ طبیعی است" در واقع پرده‌ای از پذیرش شکست است که در

حجاب ضخیمی از ناسیونالیسم پیچیده شده است. این اظهارات فریاد می‌زند که شما سعی کردید زخم را پنهان کنید، اما خون همچنان جاری بود و جهان همچنان تماشا می‌کرد.

هوایماهای پاکستانی که پرواز هایشان محدود به خاک پاکستان بود اما موشک‌هایشان درس بزرگی برای دشمن در آن سوی مرز بود، نه تنها نمایشی از قدرت نظامی بودند، بلکه بیش از آن، آزمایشی اعلام نشده در استراتژی پاکستان و چین بودند. پیروزی پاکستان در واقع بازاریابی نظامی موفق چین بود. افزایش ۴۰ درصدی سهام شرکت هوایمایی چنگدو پس از آن آزمایش، نه تنها یک شاخص اقتصادی است، بلکه گواهِ روشنی بر این است که نبرد اکنون فقط بر سر اسلحه و مهمات نیست، بلکه بر سر برند و روایت نیز هست.

لازم به یادآوری است که وقتی وزیر دفاع، راجنات سینگ، خود اعتراف کرد که تعداد زیادی از نیروهای چینی از خط کنترل واقعی عبور کرده و وارد خاک هند شده‌اند، گویی حاکمیت جغرافیایی هند زیر برف لگدمال شده است. این فقط یک نقض مرزی نبود، بلکه پیروزی برای اعتماد به نفس چین و عقب‌نشینی از ادعاهای هند بود. اگر چیزی در مورد کل این پیشروی قابل توجه نبود، پاسخ نظامی هند بود. زبان‌هایی که علیه پاکستان می‌سوختند، در برابر چین خم شدند.

در این راستا، ترامپ پیشنهاد میانجیگری داد، گویی پادشاهی است که مشتاق آشتی دادن جنگ بین دو شاهزاده است، اما چین این پیشنهاد را رد کرد، گویی کسی می‌گوید: "ما قادر به حل مسائل خود هستیم، شما راه خود را بروید." این اعلام حقیقت بود که چین نیز مستقل، خودکفا و خوداتکا است. همین آرامش، همین اعتماد به نفس، پاکستان را به قدرتی در این منطقه تبدیل خواهد کرد که هیچ کس دیگری نمی‌تواند به آن ببیوندد. اکنون، نیاز است که حاکمان پاکستان از این اعتماد به نفس چین درس عبرت بگیرند. آنها باید ترس از مؤسسات مالی جهانی را از دل‌های خود بیرون کنند، همانطور که پاکستان برای اولین بار با دیدن رفتار وحشیانه شرکت‌های تسلیحاتی آمریکایی و غربی که نتایج آن در مقابل همه است، از غرب به شرق روی آورد.

چند روز پس از آتش‌بس، چین یک استراتژی دیپلماتیک و روانی جدید اتخاذ کرد. در حالی که هند مشغول تعامل با پاکستان بود، چین حمله‌ای خاموش اما روشنفکرانه را آغاز کرد و نام ۲۷ مکان در آرونچال پرادش را به زبان‌های چینی و تبتی تغییر داد. این مکان‌ها شامل کوه‌ها، نهرها، رودخانه‌ها، دریاچه‌ها، شهرک‌ها و مناطق مسکونی می‌شود. این اقدام نه تنها ضربه‌ای نمادین به ادعاهای جغرافیایی هند بود، بلکه به این ترتیب پکن بار دیگر پیامی به جهان فرستاد که نقشه‌هانه تنها روی کاغذ، بلکه در ذهن طبقه حاکم نیز ساخته می‌شوند. این اقدام ثابت کرد که چین و پاکستان نه تنها قدرت نمادین هستند، بلکه با تمام قوا در زمینه قدرت نرم نیز در حال پیشرفت هستند. این تغییر نام‌ها فقط یک تمرین زبانی نبود، بلکه بیانی آهنگین از ادعاهای تاریخی بود که در زمانی انجام شد که توجه نظامی هند در غرب به پاکستان معطوف شده بود. این اقدام گویی به تروئیکا (هند، اسرائیل، آمریکا) می‌گفت وقتی به شرق نگاه می‌کنید، آن نام را روی زمین خواهید دید. آنها آنچه را که مال شماست، خواهند داد. و وقتی نقشه را باز می‌کنید، کلمات شما دیگر مال شما نخواهند بود.

نیپال، پاکستان و چین - این سه کشور در سه طرف هند واقع شده‌اند و در حال حاضر با هر سه کشور تنش وجود دارد. اما سوال این است که هند با گشودن یک جبهه سه جانبه در چه رویا و توهم جغرافیایی است؟ نیپال ممکن است کشور کوچکی باشد، اما خوداتکایی دیپلماتیک آن ذهن سیاست‌گذاران هندی را بیدار کرده است. پاکستان از نظر نظامی و ایدئولوژیکی قوی‌تر شده است و چین یک قدرت جهانی است که هند را در



هر زمینه اقتصادی و نظامی شکست داده است. مثل پشه‌ای است که وارد لانه سه شیر می‌شود - و من فکر می‌کنم ابرها هستند و من در باران بیرون خواهم آمد.

در نگاه اول، این درگیری بین هند و پاکستان بود، اما در واقع موفقیت استراتژی سه جانبه پاکستان و چین بود.

سطح نظامی، عملکرد استراتژیک ویژه نیروهای پاکستانی در میدان عمل، آزمایش موفقیت‌آمیز سلاح‌های و تبلیغات آنها در بازار جهانی، افزایش خارق‌العاده سهام شرکت هواپیمایی چینی و از J-10 و J-17 چینی سوی دیگر، برتری روانی در سکوت دیپلماتیک، هند را در دو جبهه (پاکستان و اوناو) گیج کرده، تصویر قدرت منطقه‌ای آن را در سطح جهانی محو کرده و جهان سوم را متقاعد کرده است که پس از نمایش عملی پاکستان، چین اکنون نه تنها یک قدرت صنعتی است، بلکه به رهبر روایت جنگ نیز تبدیل شده است و البته این هدف با همکاری هر دو کشور محقق شده است. همه این جنبه‌ها نشانه‌های روشنی هستند که چین بدون شلیک حتی یک گلوله بر اساس عملکرد پاکستان در میدان نبرد، در یک جنگ اعلام نشده پیروز شده است.

موفقیت نظامی پاکستان حقیقت دارد، اما پس از این تلاش قهر مانانه پاکستان، اگر در این نبرد یک برنده واقعی وجود داشته باشد، پکن است که نه تفنگی شلیک کرد، نه سوختی سوزاند و نه سربازی فرستاد - اما سهام شرکتش شروع به افزایش شدید کرد، سلاح‌های گواهی عملی گرفتند، روایت سیاسی‌اش تقویت شد و رویاهای جغرافیایی‌اش رنگ‌های جدیدی به خود گرفت. این همان خردی است که سیاست شرق نامیده می‌شود، جایی که سکوت از گلوله مؤثرتر است و نقشه از جنگ مفیدتر است. به همین دلیل گفته شده است که پیروزی از آن کسی است که با سکوت پیروز می‌شود.

جنگ‌ها تنها با تفنگ به پیروزی نمی‌رسند، در پشت آنها ذهن‌هایی هستند که مسیر تاریخ را تغییر می‌دهند. پاکستان و چین در مورد آن کاری انجام داده‌اند، بی‌صدا، خردمندانه و با درک حال و هوای زمان. یک تمثیل آموزنده به ذهن خطور می‌کند. وقتی زمان تصمیمی می‌گیرد، ملت‌ها آن را به عنوان تاریخ حفظ می‌کنند، اما ملت‌هایی که آن را نادیده می‌گیرند، به یک درس عبرت تبدیل می‌شوند. همکاری دوستی پاکستان و چین از این فرصت استفاده کرد و روایت، سلاح‌ها و خرد خود را به سطح جدیدی رساند. این اکنون حقیقتی انکار ناپذیر از چشم‌انداز جهانی است - و شاید مرکز آسیا نیز در حال تغییر باشد.

برخی سکوت هند را خرد می‌نامند، اما تاریخ می‌گوید خرد آن چیزی است که به موقع، پاسخگو و منجر به پیروزی می‌شود. اگر دشمن وارد خاک شما شود و شما حتی نتوانید آن را با زبان خود رد کنید، این سکوت نیست، بلکه بزدلی است. کانال‌های تلویزیونی و ژنرال‌هایی که هر روز علیه پاکستان سرودهای جنگی می‌خوانند، در برابر چین محتاط شده‌اند، گویی در گنگ غوطه‌ور شده‌اند. این سکوت نشان می‌دهد که دشمن باید شناسایی شود، نه آزمایش.

شجاعت مرزی هند جغرافیای سکوت نیست، بلکه اصل گوروی سیاسی حیل‌گر هندوها، چاناکیا، است که قدرتمندان باید فوراً به عنوان خدا پرستش شوند. به همین دلیل است که این تنها دین در جهان است که خدایان آن به کرور، از جمله موش‌ها و مارها، تعدادشان زیاد است. به محض اینکه آن را ضعیف می‌بینید، لحظه‌ای در له کردن همان خدایی که در مقابلش سجد می‌کردید، تردید نمی‌کنید و باعث لغزش و تکه‌تکه شدن آنها می‌شوید. به همین دلیل است که تصاویر خود مودی در حال انجام نوع خاصی از عبادت و سجده

در مقابل انبوهی از سلاح در رسانه‌های بین‌المللی رایج شده است و وزیر دفاع هند به عنوان نوعی عبادت، با قرار دادن تخم‌مرغ و اشیاء دیگر زیر لاستیک این هواپیماها برای محافظت از هواپیمای رافال، به عبادت ادامه داد و اکنون رسانه‌های بین‌المللی بار دیگر این آداب و رسوم جاهلانه را برای بینندگان خود افشا می‌کنند. این فقط مشکل هند نیست، بلکه یک وحشت ملی است که در آن رسانه‌ها به منافع، شعارهای سیاسی و مردم ساکت هستند.

توپ‌ها ممکن است در دره‌های پوشیده از برف پاکستان و چین سخن نگویند، اما تاریخ و حقیقت حتی در برف نیز سخن می‌گویند و تاریخ می‌گوید که شما کسی هستید که علیه ضعیفان خشمگین شدید و در مقابل قدرتمندان خم شدید. شما کسی هستید که ادعای جغرافیا دارید اما از خرد جغرافیایی ناتوان هستید. شما کسی هستید که چین را به چالش نمی‌کشید، بلکه در سکوت سلام می‌کند و می‌خواهد با تهدید آشکار پاکستان، قدرت خود را ادامه دهد.

تحریک نظامی هند علیه پاکستان منبع بی‌ثباتی در منطقه است، در حالی که سکوت آن در برابر چین بازتابی از سیاست دوگانه و نظامی‌گری شعارگونه آن است. در این شرایط، موازنه قدرت در شبه قاره به سرعت به سمت شرق در حال تغییر است - و دوستی پاکستان و چین در حال تبدیل شدن به خورشیدی است که نور آن نه تنها تاریخ شرق، بلکه تاریخ جنوب آسیا را نیز تغییر می‌دهد.

تحلیل این مقاله این واقعیت را آشکار می‌کند که در تنش‌های هوایی اخیر در جنوب آسیا، جایی که ملت پاکستان، مانند دیواری سربی، تمام اختلافات سیاسی را کنار گذاشته و با همبستگی خود، فروتنی کامل خود را در برابر خداوند متعال ابراز کرده و اعتبار پیروزی آشکار را در سایه عملیات بنیان‌المرصوص به خود اختصاص داده است، پیام روشنی به دشمنان داده است که همه ما در حفاظت از میهن متحد هستیم. در عین حال، باید اعتراف کرد که چین ترکیبی از صنعت نظامی، ژئوپلیتیک و درک دیپلماتیک را نیز ارائه داده است که به ندرت در سیاست کلاسیک دیده می‌شود. اکنون نیاز است که این فضای اجماع در داخل ملت قوی‌تر شود و گام‌هایی برای پایان دادن به هرج و مرج سیاسی برداشته شود، که منجر به همبستگی بیشتر در ملت و اختلافات سیاسی که به مرز خصومت رسیده بودند، اگر نه برای همیشه پایان یابد، اما به طور قابل توجهی کاهش می‌یابد. همانطور که ما دوران جدیدی از روابط برادرانه با کشورهای همسایه خود ایجاد کرده‌ایم، پایه و اساس آن با کمک چین و ترکیه گذاشته شده است، ما بار دیگر نه تنها با همه دوستان خود دست داده‌ایم، بلکه آنها را در آغوش گرفته‌ایم و برای کنار گذاشتن همیشگی کینه‌ها، به چنین صداقتی نیاز داریم که خداوند تمام امت مسلمان را برادر و خواهر یکدیگر اعلام کرده است.

پنجشنبه، ۸ ژانویه ۲۰۲۶ء

پس از جدایی، موسم وصل دوباره مرزها جدا، دل‌هایکی

این مقاله، مطالعه‌ای تحلیلی از سیاست داخلی بنگلادش، چشم‌انداز انتخاباتی، نگرانی‌های در حال تغییر هند و روندهای نوظهور جدید در روابط پاکستان و بنگلادش است. این مقاله نه تنها وضعیت فعلی را بررسی می‌کند، بلکه سناریوهای احتمالی منطقه‌ای و گزینه‌های سیاسی آینده را نیز روشن می‌سازد.

تاریخ آسیای جنوبی متنی نوشته شده بر روی یک تخته سنگ مرمر محکم نیست، بلکه داستان قلب‌های تپنده، چشمان خیس و خاطرات پراکنده در خاک خون‌آلود است. تاریخ آسیای جنوبی به طور خاص و تاریخ پاکستان، هندو بنگلادش به طور کلی، فقط داستان مرزها، معاهدات و مبارزات قدرت نیست، بلکه داستان روابط قلب‌ها، رنگ لجه‌ها و اشک چشم‌ها نیز هست. سیاست آسیای جنوبی بار دیگر در چهارراه تغییرات سریع قرار گرفته است. چشم‌انداز سیاسی نوظهور در بنگلادش، کشوری کلیدی در منطقه، نه تنها بر پویایی قدرت داخلی تأثیر گذاشته، بلکه تأثیرات عمیقی بر تعادل منطقه‌ای، اولویت‌های دیپلماتیک و روابط اقتصادی و استراتژیک آینده نیز داشته است. در این شرایط، روابط دوجانبه بین پاکستان و بنگلادش با شدت جدیدی در حال ظهور است، جایی که به نظر می‌رسد آرمان‌های دیرینه و نزدیکی متقابل مردم هر دو کشور فصل جدیدی را آغاز می‌کند. با وجود تلخی‌های گذشته و وقایع تاریخی، احساسات دوستی و برادری بین دو کشور در سطح عمومی کاهش نیافته است. در طول روزهای جدایی، مردم هر دو طرف آسیب‌های عاطفی شدیدی را تحمل کردند و امروز نیز همچنان برای یکدیگر خیرخواه هستند.

دو کشور مسلمان شبه قاره، پاکستان و بنگلادش - اینها فقط دو کشور، دو جسم از یک روح نیستند، اینها دو شاخه از یک درخت هستند که ریشه‌های آنها در خاک ایمان مشترک، تمدن، هماهنگی زبان‌ها و عشق متقابل ریشه دارد. اینها دو آهنگ با ملودی یکسان، دو دست از یک دعا هستند. جدایی مرزها را ترسیم کرد، اما هیچ دیواری نتوانست در مسیرهای عشق برپا شود. جدایی سال ۱۹۷۱ نقشه ایالت را تقسیم کرد، اما ضربان قلب‌ها هرگز از هم جدا نشد. در لحظات این جدایی، نه تنها سرزمین‌ها تقسیم شدند، بلکه رویاها نیز در هم شکستند، چراغ‌های خانه‌های هر دو طرف کم‌نور شدند؛ مادران گریستند، دختران شوکه شدند و خلایق در قلب برادران ایجاد شد که کلمات نمی‌توانند آن را پر کنند. و چنان سکوتی در خانه‌های هر دو طرف حاکم شد که تاریخ نیز با احترام آن را نوشته است و امروز، بار دیگر، این احساسات عمومی اکنون در سیاست‌های دولتی و نگرش‌های دیپلماتیک منعکس شده است. تاریخ گواه است که سفر دعا‌های این جدایی هرگز متوقف نشد. از گوش‌های شالیزارهای بنگال تا مزارع پنجاب، تنها یک فریاد بود - پروردگارا! دل‌ها را دوباره به هم نزدیک کن. نفرت هرگز در دل مردم عادی جای نگرفت و دشمنی ریشه نگرفت. چه در روستاهای بنگلادش و چه در خیابان‌های شهرهای پاکستان - در روزهای جدایی، چشمان بی‌شماری نمناک بود، دعاها در کف دست‌های لرزان به هم گره می‌خورد و تنها یک دعا وجود داشت که خداوند این مسیر سرنوشت را دوباره به نزدیکی تبدیل کند. حتی امروز، همان آرزو در قلب مردم زنده است که دوباره به یکدیگر نزدیک شویم، در غم‌های یکدیگر شریک باشیم و برای یکدیگر تکیه‌گاه و نیرویی باشیم.

امروز، صحنه در حال تغییر است. باد جدیدی در بیابان سیاست می‌وزد، بارهای گذشته سبک‌تر می‌شوند، دیوارهای سوء تفاهم ترک می‌خورند و چراغ‌های قدیمی عشق در شرف دوباره روشن شدن هستند.

امروز، زمانی که سیاست منطقه چرخش‌های جدیدی به خود می‌گیرد، روایت‌های قدیمی ذوب می‌شوند و مرواریدهای پراکنده روابط دوباره به دست می‌آیند، احساس می‌شود که چرخ گردان زمان چرخش جدیدی به خود گرفته است. چراغ‌های عشق در شرف روشن شدن مجدد هستند و هر دو ملت دوباره همان دعای قدیمی را می‌خوانند - بیایید با هم باشیم، حتی اگر نقشه‌ها متفاوت باشند، اما قلب‌ها یکی هستند.

مردم پاکستان و بنگلادش همیشه برای یکدیگر دعا کرده‌اند، برای یکدیگر آرزوی خیر کرده‌اند و درهای قلب خود را برای یکدیگر باز نگه داشته‌اند. اکنون آن دعا‌های دیرینه به پذیرش نزدیک می‌شوند. جوانان هر دو کشور به دنبال دنیایی جدید هستند - جایی که گذشته موضوع نفرت نیست، بلکه درس عبرتی است و آینده به بزرگرایی از همکاری، برادری و توسعه مشترک تبدیل می‌شود.

این مقاله داستان این تغییر آب و هوا و موج احساسات است - تلاشی برای التیام زخم‌های تاریخ، صدای قوی دوستی در میان هیاهوی سیاست، و این باور که دعا برای عشق در بارگاه خداوند بیهوده نیست. روایتی از تاریخی که سیاست را در خود جای داده اما عشق بیشتر؛ تحلیل را اما امید بیشتر؛ و آرزویی برای اینکه دو ملت در کنار هم بایستند، گویی زمانی یک روح و یک بدن بودند، و امروز، قلب‌ها دوباره برای این وحدت می‌تپند.

باید به خاطر داشت که سیاست جنوب آسیا هرگز راکد نبوده است. این رودخانه‌ای است که امواج آن هرگز آرام نمی‌گیرند. بنگلادش امروز در نقطه‌ای قرار دارد که خانه‌های قدرت لرزان هستند، اضطراب عمومی بیدار شده است، کل محاسبات قدرت‌های منطقه‌ای در حال بازنویسی است، بازگشت طارق رحمان حرکت جدید، بازی جدید و سوال جدیدی را مطرح کرده است. سرانجام، زیر آسمان داکا، لحظه رستاخیزی فرا رسید که قلم و چشم‌ها سال‌ها منتظرش بودند. وقتی طارق رحمان پس از هفده سال تبعید، قدم به خاک داکا گذاشت، گویی تاریخ فصل جدیدی را در کتاب خود گشوده است. این بازگشت، تنها بازگشت یک شخص نبود، بلکه اعلام پرسشی علیه وضع موجود سیاسی، نشانه‌ای از تغییر در مرکز ثقل سیاست بنگلادش و نقطه شروع محاسبه‌ای جدید برای دیپلماسی منطقه بود.

طارق رحمان، رئیس اجرایی حزب ملی بنگلادش، زندان هفده سال تبعید خودخواسته را ترک کرد و در ۲۵ دسامبر ۲۰۲۵ به میهن عزیز خود قدم گذاشت. شب فقر گم‌شده در عطر آن خاک، به صدای ناب هزاران کارگر تبدیل شد، گویی شامگاهی غم‌انگیز، صبحی از امید را به دنیا آورده است. ورود او این تصور را ایجاد کرد که بیابان مهاجرت به پایان رسیده و اکنون شهر آزمون‌ها در پیش است. همین بازگشت، موجی از نگرانی را در دولت دهلی ایجاد کرد - زیرا پس از شیخ حسینه، چهره بال‌های سنتی هند در بنگلادش تغییر کرده است. در آنجا، از پشت بام‌های دفاتر در نایا پالتان، قلب پایتخت، صدای او طنین‌انداز شد که اگر خدا بخواهد، همه ما بنگلادش امیدهایمان را با هم خواهیم ساخت. این نه تنها یک شعار سیاسی، بلکه وعده‌ای برای عمل نیز بود، چه هنوز به خاطرات تبعیدیان مربوط باشد و چه به عطش مردم. بنابراین، اگرچه بازگشت طارق رحمان به وطنش طلوع امیدی برای یک دوره سیاسی جدید است، اما ضربیه‌ای بر در تاریخ نیز هست که می‌تواند نقطه عطفی جدید در ناآرامی‌های هند و سیاست جنوب آسیا باشد.

پس از غلبه بر هفده سال تبعید خودخواسته، پرونده‌های سیاسی، بیماری، دوری از کشور و برهوت خاطرات وطن، وقتی طارق رحمان وارد داکا شد، جمعیت عمومی این بازگشت را به استعاره‌ای برای دوران جدید تبدیل کرد. شعارهای اعضای حزب، طنین‌انداز ضربان قلب امید بود، در حالی که امواج

نگرانی در دل مخالفان جاری بود، زیرا این بازگشت فقط بازگشت یک نفر نیست، بلکه بازگشت تاریخ است. بازگشت پس از هفده سال - این سفر از بیابان تبعید به دامن سرزمین مادری، جایی که اعلام عزم او در آن است، می‌تواند مقدمه‌ای برای یک آزمایش نیز باشد.

آنچه طارق رحمان در جلسه عمومی داکا گفت، حرف نبود، بلکه وعده‌ای بود، روایتی روشنفکرانه از آینده، که سنگینی آن در سخنانش آشکار بود که ما سخت کار خواهیم کرد، بنگلادش خود را خواهیم ساخت، رهبری رهبر آینده را خواهیم پذیرفت. این امید صریح رئیس حزب ملی بنگلادش، انتخابات عمومی که قرار است در ۱۲ فوریه ۲۰۲۶ برگزار شود را به یک نقطه عطف تاریخی تبدیل کرده است، جایی که هر لحن فکری، هر موضع سیاسی و هر گام رهبری در مسیر دموکراسی و ثبات دیده می‌شود.

طارق رحمان گفت که من برای مردم و کشور، برای توسعه کشور و تغییر سرنوشت مردم، برنامه‌ای دارم که جزئیات این برنامه هنوز برای عموم آشکار نشده است؛ گویی رازی وجود دارد که پرده آن فقط با گذشت زمان می‌تواند گشوده شود. این عبارت، گویی اولین مقصد یک سفر معنوی است، دو صدای امید و نگرانی را در خود جای داده است. این لحن به رهبری جمعی اشاره دارد که از محوریت شخصی فاصله می‌گیرد و این جوهره اندیشه دموکراتیک است. طارق رحمان طرح توسعه ملی خود را اعلام کرد و گفت که طرحش آماده است، اما جزئیات را توضیح نداد و راز هنوز باقی مانده است. این ابهام معانی زیادی دارد، یک استراتژی سیاسی برای نامشخص نگه داشتن نیروهای مخالف، یک کارت امن برای مبارزات انتخاباتی، اما البته این سوال باقی می‌ماند. آیا این طرح برای احیای اقتصادی است؟ آیا بازسازی سیاست خارجی است؟ یا تعادل در ساختارهای قدرت؟ در چارچوب انتخابات ۱۲ فوریه، این سکوت در واقع هم خرد سیاسی است و هم پوششی برای سیاست.

طارق رحمان در سخنرانی خود گفت که اگر خدا بخواهد، همه ما با هم بنگلادشی از امید خواهیم ساخت. این جمله فقط شعارهای دسته جمعی نبود، بلکه اعلام به رسمیت شناختن رهبری جمعی بود. او از مردم خواست از اقدامات خشونت‌آمیز خودداری کنند، این لحن نشان می‌دهد که سیاست فقط نام قدرت نیست، بلکه نام مسئولیت اخلاقی نیز هست. بنگلادش در حال چرخش یک فضای سیاسی است که خروج از آن نیاز به احتیاط زیادی دارد.

مسئله محدود به سیاست داخلی نیست. بدون هند و شیخ حسینه، درگیری جدیدی در چشم‌انداز سیاسی بنگلادش پدیدار شده است. ناظران می‌گویند که هند در حال گذر از یک افول تاریخی است، زیرا پس از سیزده سال حکومت شیخ حسینه، در سناریوهای جدید هیچ دوست مناسبی وجود ندارد. علاوه بر این، تحلیلگران سیاسی هند بارها همین چرخه فکری را تکرار کرده‌اند و گفته‌اند که اکنون موجی ضد هند در بنگلادش، به ویژه در ذهنیت سیاسی نسل جدید وجود دارد که نه تنها برداشت را تغییر داده، بلکه در امواج سریع رسانه‌های اجتماعی، جستجوی هویت مستقل را نیز آغاز کرده است. این واقعیت مانند یک کتاب علوم سیاسی است که در آن هر فصل جدید، دوستی، دشمنی، منافع و خودمختاری را به معنای جدیدی بررسی کرده است.

اضطراب هند با گذشت هر روز بیشتر می‌شود و همچنین یک روایت تاریخی وجود دارد که بدون دوست، مرز طولانی به نظر می‌رسد. پس از شیخ حسینه، دهلی هیچ دوست مشخصی در داکا نمی‌بیند. به نظر می‌رسد درهای قدیمی ارتباط در حال بسته شدن هستند، معضل واقعی سیاست هند این است که رهبری جدید در بنگلادش کیست؟ چگونه به آن اعتماد کنیم؟ و چگونه از بار دخالت‌های گذشته رها شویم؟ اینجاست که

سوالات مربوط به سیاست و اخلاق مطرح می‌شود. پس از اظهارات طارق رحمان مبنی بر اینکه طرح تغییر سرنوشت کشور آماده است اما به تفصیل توضیح داده نشده است. این سکوت احتمالات زیر را دارد: استراتژی، خرد مبارزات انتخاباتی، بی‌خبر نگه داشتن نیروهای مخالف، در فرهنگ لغت سیاسی به آن «اعلان خاموش» می‌گویند که در عین حال عزم و کنجکاو است.

نسل جدید بنگلادش حساسیت‌های سیاسی خود را بدون پیشینه تاریخی طولانی توسعه داده است. تاریخ استقلال در سال ۱۹۷۱، همچون لوحی سفید پیش روی آنهاست - نه قدیمی، نه مطالعه شده و نه می‌خواهند به معنای عمیق‌تر آن دست یابند. اگر واکنش سیاسی از سوی این نسل جدید وجود داشته باشد، این واکنش، جذب خصومت و پرسش‌هایی در مورد شفافیت استراتژی هند است، زیرا ناظران محلی می‌گویند که این نسل، سیاست را فراتر از محدوده رهبران صرف و سخنرانی‌های رهبری به یک جنبش اجتماعی مؤثر می‌برد، جایی که مفاهیم و برداشته‌ها با هم ادغام می‌شوند و ایده‌های جدید متولد می‌شوند و آنها به تبلیغات هند مبنی بر اینکه هند در ایجاد بنگلادش به آنها کمک کرده است، اهمیت نمی‌دهند.

سوال این است که چرا روز انتخابات ۱۲ فوریه تا این حد تعیین‌کننده است؟ در واقع، انتخابات عمومی ۱۲ فوریه نه تنها روزی برای تغییر قدرت، بلکه روزی برای تعیین جهت تفکر ملی نیز هست. این سوالات در این روز مشخص خواهند شد: چه کسی رهبری خواهد کرد؟ چه کسی سیاست خارجی را اداره خواهد کرد؟ صاف‌بندی جدید در جنوب آسیا چگونه خواهد بود؟ آرا بر اساس موازنه قدرت و همچنین آگاهی خواهد بود. این روز دخالت هند در امور داخلی منطقه، چشم‌انداز آشتی یا خصومت آینده و وضع موجود را تعیین خواهد کرد.

همه ما با دلایل نارضایتی هند از دولت موقت محمد یونس، یعنی فرار تحقیرآمیز حسینه از بنگلادش به هند و درخواست بازگشت حسینه از بنگلادش که اکنون اولین خواسته مردم بنگلادش است، آشنا هستیم. از سوی دیگر، هند از دولت موقت ناراضی است، از احزاب مذهبی می‌ترسد و نسبت به حزب ملی‌گرای بنگلادش و گروه‌های دانشجویی محتاط است. تحلیلگران هندی حتی گفته‌اند که جماعت اسلامی کابوسی برای حاکمیت هند است. خود این اصطلاح، اعترافی است به اینکه هند از هویت مذهبی می‌ترسد و تنها منافع خود را به نام سکولاریسم در منطقه دنبال می‌کند.

امروزه، در حالی که دو کشور مسلمان - بنگلادش و پاکستان - در حال تعریف واقعیت‌های سیاسی جدید هستند، هند گزینه‌های کمی دارد. یک انتخابات آزاد و عادلانه می‌تواند توسط سازمان اطلاعاتی بدنام آن خراب شود، که در آن نقش قوی جماعت اسلامی و حزب ملی‌گرای بنگلادش، که روابط متقابل آنها می‌تواند منجر به پیروزی قاطع در انتخابات شود و هر دو کشور بتوانند به سمت صلح در پاکستان و بنگلادش حرکت کنند، آشکار می‌شود. علاوه بر این، هند تمام تلاش خود را برای تشدید تنش‌ها با در پیش گرفتن مسیرهای جداگانه انجام خواهد داد، که عواقب آن ممکن است هر دو کشور در آینده متحمل شوند.

اگر از منظر خودخواهی و لجاجت هندوتوا به آن نگاه کنیم، به نظر می‌رسد که شاید هند گزینه‌های خود را در عرصه سیاسی بین‌المللی محدود کرده است و اکنون هر تصمیمی به خطوط باریک بین منافع سیاسی، استدلال اخلاقی و صلح منطقه‌ای آن بستگی دارد، که دائماً به عنوان تهدیدی برای صلح منطقه‌ای دیده می‌شود.

شیخ حسینه توسط دادگاه محکوم شد، حزب عوامی لیگ از شرکت در انتخابات خارج از کشور منع شد، نزدیکی او به هند او را به ستون اصلی سیاست دهلی تبدیل کرده بود. اکنون آن ستون سقوط کرده است. پس



از این، سیاست هندمانند یک یتیم به نظر می‌رسد، به دنبال دوست می‌گردد اما هیچ دوستی در دسترس نیست. بنابراین، فصل شیخ حسینه هنوز کاملاً بسته نشده است. از سوی دیگر، نسل جدید و فضای ضد هندی در این انتخابات، حال و هوای تاریخ جاری رانیز تغییر داده است. پاکستان، بنگلادش و هند به عنوان مثلث منافع بر این انتخابات تأثیر خواهند گذاشت. نسل جدید بنگلادش از نظر احساسی به تاریخ ۱۹۷۱ وابسته نیست. این نسل جوان، اسیر رسانه‌های اجتماعی و ناراضی از نگرش‌های هندی‌ها، عامل این انقلاب در بنگلادش بوده است.

وقتی هند بارها می‌گوید که وجود شما دین ماست، روح انسان طغیان می‌کند. این طغیان به صدایی در خیابان‌ها، دانشگاه‌ها و در مباحث سیاسی امروز تبدیل شده است که متعصب هندو هرگز نمی‌تواند بدون منافع خود به کسی کمک کند و ما بهای سنگینی به این متعصب هندو پرداخته‌ایم که نه تنها بر اقتصاد ما تسلط یافته، بلکه ما را برده خود نیز کرده است. علاوه بر این، هند به سازمان‌های دانشجویی اهمیتی نمی‌داد، با رهبری جوان در ارتباط نبود، در حالی که در بنگلادش، جناح دانشجویی یک آزمایشگاه سیاسی است و رهبری آینده از آنجا می‌آید. اگر اعتمادی وجود نداشت، بی‌اعتمادی به اوج خود می‌رسید و بزرگترین اشتباه هند این بود که در مقایسه با حسینه واجد، سیاست دانشجویی را کاملاً نادیده گرفت و در نهایت مجبور شد عواقب تحقیر آمیزی را متحمل شود.

اکنون معضل هند این است که از چه کسی حمایت کند و از چه کسی حمایت کند. سؤالی که اکنون پیش روی هند است این است که اگر شیخ حسینه نه، پس چه کسی؟ آشتی یا رقابت با حزب ملی بنگلادش؟ چگونه با وجود عدم تمایل دولت موقت با آن رابطه برقرار کنیم؟ سیاست دهلی نو امروز در محاصره این عدم قطعیت است و ترس از آن است که هندوهای حیل‌گر ممکن است در این بی‌قراری بخشی از یک حرکت تهاجمی یا توطئه شوند. تغییر روحیه نسل جدید تصمیم گرفته است از طریق انتخابات علیه موج هند، پیام روشنی را به جهان علیه هند ارسال کند.

نسل جدید بنگلادش عاری از احساسات سال ۱۹۷۱، خودآگاه و بر روی بوم وسیع رسانه‌های اجتماعی بزرگ شده است. وقتی به آنها گفته می‌شود: "ما به شما مدیون هستیم"، پاسخ می‌دهند: "ما آزاد هستیم - به هیچ کس مدیون نیستیم." این موجی است که برای هند مشکلاتی ایجاد کرده و مسیر سیاست بنگلادش را تغییر داده است. هند در درک این موضوع که جناح دانشجویی در بنگلادش آزمایشگاه سیاسی واقعی است و جوانان رهبران فردا هستند، کند عمل کرد. وقتی دانشجویان نادیده گرفته شدند، بذر بی‌اعتمادی کاشته شد. آن بذر ها اکنون به درختان تبدیل شده‌اند.

چه منظره عجیبی است که با تغییر زمان، دهلی اکنون حزب ملی بنگلادش را قابل قبول می‌داند. پیام حسن نیت با خالده ضیاء بخشی از این خرد بود، اما به اجبار تاریخ نگاه کنید، خالده ضیاء رفته است، اکنون رهبری در دست طارق است. هند اکنون به دنبال پایه جدیدی برای روابط است، اما خیلی دیر شده است و فضا به اندازه قبل مساعد نیست.

حسینه واجد، پناهنده‌ای در هند، محکوم به اعدام، اظهارات او تحت فشار احزاب می‌تواند زخم‌های ملت را تازه کند و روابط آینده را پیچیده کند. این درسی برای هند است. بازار اظهارات همچنین عرصه دیپلماسی

است، در اینجا حتی یک کلمه نادان به یک حادثه تبدیل می‌شود. شمشیر و لبه خطرناک لفاظی‌های مداوم شیخ حسینه نیز مخالفت هند را افزایش می‌دهد.

پس از پنجاه سال، احیای روابط تجاری، همکاری نظامی و روابط فرهنگی و مذهبی پاکستان و بنگلادش دوباره به صحنه باز می‌گردد. اگر این نزدیکی فراتر از احتیاط باشد، می‌تواند تعادل منطقه را تغییر دهد. انحصار هند ممکن است یک چالش باشد. به گفته تحلیلگران هندی، نزدیکی بنگلادش به پاکستان روزه روز در حال افزایش است. تعداد زیادی از عناصر نیز در حال ظهور هستند که از روابط نظامی و اقتصادی قوی پاکستان و بنگلادش حمایت می‌کنند. این روند طبیعی است زیرا پیوند زبان‌ها، پیوند تمدن، پیوند ایمان و تاریخ، عطر این روابط برای مدت طولانی باقی می‌ماند. این وضعیت، حزب ملی بنگلادش را به یک مرکز سیاسی، یک محور دیپلماتیک، یک نیروی انتخاباتی تبدیل کرده است. هند اکنون درهای آشتی با آن را می‌کوبد، اما خیلی دیر شده است، لحن تغییر کرده است، فضاتغییر کرده است. مرگ خالده ضیانیز فصلی احساسی به سیاست افزوده است و اکنون رهبری در دست طارق است.

در چنین فضایی از حوادث خشونت‌آمیز قبل از انتخابات، تظاهرات ضد هندی، اتهامات دخالت در یکدیگر، خود هند به یک شعار انتخاباتی تبدیل شده است و شاید سیاست‌های دهلی خود این شعار را به وجود آورده باشد و این ثمره سیاست هند نیز برای هند گران تمام می‌شود.

حال سوال واقعی این است که پاکستان چه باید بکند؟ اگر از تاریخ درس بگیریم، پاسخ این نیست که روی آتش نفت بریزیم، بلکه باید مرهمی بر زخم‌ها بگذاریم و چراغ وحدت امت را روشن کنیم. اقدامات مناسب برای پاکستان عبارتند از سریع‌ترین و قوی‌ترین همکاری دیپلماتیک، احیای کریدورهای تجاری، تبادلات آموزشی و فرهنگی، حفظ کرامت روابط دفاعی اما با احتیاط، سیاست خارجی مبتنی بر احترام متقابل. از لفاظی‌های غیر ضروری پرهیز کنید و مهم‌تر از همه، فضایی از حسن نیت متقابل ایجاد کنید، نه سیاست تقابلی. راه درست برای پاکستان این است که به جای تقابل، مسیر تفاهم خردمندانه را در پیش بگیرد. اجتناب از تحریکات ضد دهلی، پاسخ سریع و منطقی به تبلیغات هند، پاسخ‌های مؤثر به زبان‌های مختلف دنیا از طریق افراد بسیار باتجربه در رسانه‌های اجتماعی که به جهان منتشر می‌شوند. روابط مبتنی بر کرامت با داکا، همکاری اقتصادی اولویت اول، تبادلات آموزشی و فرهنگی، همکاری دفاعی اما با ادب، در کنار سیاست، باید از تمدن نیز صحبت شود زیرا گفتگوی تمدن‌ها قدیمی‌تر از سیاست است. هدف از نوشتن توصیه‌ها و پیشنهادها عملی برای نهادهای حاکم فعلی این است که ما به شدت به این اقدامات نیاز داریم تا از آتشی که هند هر روز از طریق رسانه‌های اجتماعی خود علیه پاکستان می‌افروزد، جلوگیری کنیم.

اجتناب از دخالت‌های اعلام نشده، فعال کردن سازمان‌های همکاری منطقه‌ای، ترویج روایت مسئولانه در رسانه‌ها، ارتباط با رهبری دانشجویان و جوانان، اولویت دادن به همکاری اقتصادی، عدم تحریک احساسات ضد هندی، و خردورزی در برخورد با آن

برادری اسلامی نباید یک سلاح سیاسی، بلکه یک رابطه تمدنی تلقی شود. دیپلماسی خردمندانه، اجتناب از دخالت‌های اعلام نشده، تشکیل کمیسیون مشترک اقتصادی، ارتباط با رهبری جوانان، مسئولیت‌پذیری در روایت رسانه‌ای، استفاده فعال از پلتفرم‌های "او آئی سی" و "سارک" و افزایش هماهنگی بین نهادهای دولتی و مدنی باید آماده و اجرا شود، زیرا زمان بسیار کوتاه است.

با نگاهی به وضعیت احتمالی در سناریوی انتخاباتی آینده، بسیار مهم است که بگوییم اگر حزب ملی هند اکثریت قاطع را به دست آورد، دهلی محتاط خواهد شد و در صورت قوی شدن طارق رحمان، مجبور به تشکیل یک صف‌بندی جدید در منطقه خواهد شد. اگر حزب ملی هند پیروز شود، طارق رحمان چهره اصلی خواهد بود. ظاهراً هند درک محتاطانه‌ای را اتخاذ خواهد کرد، اما برای ایجاد یک صف‌بندی جدید در منطقه، مطمئناً به عملیات مخفی خود برای گسترش هرج و مرج سیاسی و هرج و مرج در بنگلادش ادامه خواهد داد.

اگر دولت ائتلافی تشکیل شود، سعی خواهد کرد فشار بر گروه‌های حامی خود را برای ایجاد اختلال در روابط با بنگلادش افزایش دهد تا تعادل در سیاست‌ها برقرار شود. اگر درگیری افزایش یابد، هم اقتصاد و هم صلح تحت تأثیر قرار خواهند گرفت و هند قطعاً سعی خواهد کرد از این موضوع سوءاستفاده کند و این دیدگاه هند است که هرج و مرج سیاسی، خشونت و هرج و مرج در بنگلادش ادامه خواهد یافت. روشن‌ترین احتمال این است که بنگلادش به سمت یک قرارداد اجتماعی جدید حرکت می‌کند که در آن نسل جدید تصمیم می‌گیرد که با چه کسی باید بایستد. و به احتمال زیاد، نسل جدید جهت خود را تعیین خواهد کرد و چرخ تاریخ در مسیر جدیدی خواهد چرخید.

امروز، بنگلادش قرار است وارد فصل جدیدی از روابط دوجانبه خود با پاکستان، روابط عاشقانه، نظامی و تجاری خود شود. در این سناریوی سیاسی، پاکستان باید نقاط عطف تاریخی و فرهنگی بین دو کشور مسلمان را تقویت کند، یک استراتژی مشترک برای مقابله با دسیسه‌ها و دخالت‌های سیاسی هند تدوین کند و یک هماهنگی قوی مدنی-نظامی ایجاد کند که امنیت و توسعه منطقه‌ای را ارتقا دهد. اکنون زمانی است که اصول استقلال سیاسی، سیاست خارجی و همکاری چندقطبی باید به عنوان عصری جدید اتخاذ شوند - در غیر این صورت، نیروهایی که در مسیر خودخواهی و طمع گام برمی‌دارند، می‌توانند صلح این منطقه را به آشوب بکشند.

این گزارش صرفاً مبتنی بر اخبار و سیاست نیست، بلکه موجی نو در رودخانه تاریخ است، تلاشی مهم برای ایجاد تعادل فکری در جریان‌های تاریخ و سیاست. بازگشت طارق رحمان، گردش فضای سیاسی در بنگلادش، سیاست دوراهی هند و روابط پاکستان و بنگلادش - همه به رشته‌ای تأمل‌برانگیز گره خورده‌اند که نه تنها پژواکی از گذشته است، بلکه می‌تواند منبعی از بینش برای نسل‌های آینده نیز باشد. در این زمینه، این گزارش یک تحلیل ادبی، تاریخی، فرهنگی و سیاسی است - که در آن حقایق و تفاسیر در یک هماهنگی فلسفی، پژوهشی و معنوی بافته می‌شوند تا تفسیر صرفاً تحت‌اللفظی باقی نماند، بلکه یک برداشت ادبی و درک سیاسی جدید ایجاد کند. این داستان فقط مبارزه‌ای برای قدرت نیست، بلکه بیداری آگاهی سیاسی است. همچنین شامل یک بازی قدرت، درد تمدن و امید ملت است. به یاد داشته باشید، وقتی ملت‌ها یاد می‌گیرند که چراغ‌های سرنوشت خود را روشن کنند، تاریخ نه مانعی در مسیر آنها، بلکه یک راهنما می‌شود. وقتی ملت‌ها از گذشته درس بگیرند، از حال آگاه شوند و از آینده امید داشته باشند، آنگاه دوران از آن‌ها می‌شود.

وضعیت فعلی گواه این واقعیت است که انتخابات و تغییرات سیاسی در بنگلادش فقط یک مسئله داخلی یک کشور نخواهد بود، بلکه بر تعادل سیاسی کل آسیای جنوبی تأثیر خواهد گذاشت. نزدیکی، همکاری اقتصادی و احساس دوستی در سطح عمومی در روابط بین پاکستان و بنگلادش، پایه و اساس یک مرحله جدید دیپلماتیک را بنا نهاده است. پیوندهای تاریخی، مذهبی و فرهنگی بین دو کشور، محیط مساعدی را برای تقویت بیشتر این رابطه فراهم کرده است. تصمیمات عاقلانه در سطح دولتی، استراتژی‌های متعادل در

سطح دیپلماتیک و احساس حسن نیت در سطح عمومی- این سه عنصر، جهت روابط پاکستان و بنگلادش را در سال‌های آینده تعیین می‌کنند. اگر هر دو کشور مسئولیت‌پذیری و دوراندیشی نشان دهند، امکانات گسترده‌ای برای همکاری، تجارت، امنیت و توسعه می‌تواند در منطقه ایجاد شود.

در نهایت، ماجرا به جایی ختم می‌شود که سفر از آنجا آغاز شده بود. این داستان به جایی می‌رسد که رابطه بین قلب‌ها و ضربان قلب، بلندتر از محاسبات عقل صحبت می‌کند. نزدیکی فرهنگی و معنوی پاکستان و بنگلادش یک وضعیت موقت نیست، بلکه حقیقتی است که ریشه در اعماق تاریخ دارد. با وجود جدایی، ایمان مانع‌گیر نکرده و دعا‌های ما برای یکدیگر کاهش نیافته است. مردم هر دو کشور رنج دیده‌اند و از محرومیت رنج برده‌اند، اما در گوشه‌ای از قلب‌هایشان، همیشه این احساس را که به یکدیگر تعلق داریم، زنده نگه داشته‌اند. رابطه بین پاکستان و بنگلادش نه با اشتباهات گذشته شکسته شده و نه با درگیری‌های سیاسی از هم پاشیده است. این رابطه، رابطه‌ای مبتنی بر ایمان، تمدن، اشک‌های مشترک و دعا‌های مشترک است. ما ممکن است از هم جدا شده باشیم، اما هرگز نمی‌توانیم با هم غریبه شویم. زمان گواهی داده است که قلب‌ها، قلب‌های خود را می‌شناسند، مهم نیست چند مرز بین آنها ایجاد شده باشد.

امروز، زمانی که نورهای جدیدی در افق سیاسی بنگلادش می‌درخشد و نشانه‌های تغییر قابل مشاهده است. چراغ‌های عشق و حسن نیت دوباره در قلب‌های پاکستان می‌سوزند، گویی کسی به آرامی سایه‌ای پس از خورشید خشن تاریخ انداخته است. تلخی گذشته اکنون به درس عبرتی تبدیل شده است، سایه‌های دشمنی در حال محو شدن هستند و نسیم ملایم برادری قلب‌ها را لمس می‌کند. همزمان با حرکت منطقه به سمت یک سناریوی جدید انتخاباتی و دیپلماتیک، واقعیت خوشایند دیگری نیز در حال ظهور است. فصل جدیدی از گرمی در روابط بین پاکستان و بنگلادش در شرف رقم خوردن است.

میل به کاهش فاصله، کنار گذاشتن کینه‌ها و پیشروی در مسیر عشق و همکاری در میان مردم هر دو طرف دوباره بیدار شده است. این احساسی است که از سیاست‌های دولتی قوی‌تر است، زیرا در قلب ملت‌ها متولد شده و در آنجا رشد می‌کند. اگر هر دو ملت با تدبیر، صداقت و احترام متقابل به پیش بروند، نه تنها سوء تفاهم‌ها از بین می‌رود، بلکه دوران جدیدی از صلح، تجارت، سیاست و هماهنگی فرهنگی در جنوب آسیا می‌تواند آغاز شود. دوران آینده می‌تواند نوید عشق‌های جدید، توافقات جدید و دستاوردهای جدید برای آنها به ارمغان بیاورد. شاید زمان زیادی نمانده باشد که مردم بنگلادش و پاکستان دوباره بتوانند با اطمینان کامل بگویند: ما از هم جدا نیستیم - ما فقط مورد آزمایش قرار گرفته‌ایم.

این زمان فراموش کردن خاطرات تلخ و پایه‌گذاری آینده‌ای مشترک است. آینده‌ای که در آن دیوارهای خصومت وجود ندارد، بلکه پل‌های اعتماد است؛ که در آن شعارهای نفرت وجود ندارد، بلکه صدای برادری است؛ و در آن دعا‌های مردم فقط شنیده می‌شود که می‌گویند: ما یکی بودیم، یکی هستیم و برادرانه با هم زندگی خواهیم کرد.

در این زمینه، بی‌جا نیست که بگوییم نزدیکی، برادری و احترام متقابل در قلب مردم پاکستان و بنگلادش می‌تواند به پایه واقعی سیاست‌های دیپلماتیک آینده تبدیل شود. این روحیه‌ای است که علیرغم جدایی زنده ماند و بار دیگر به وسیله‌ای برای نزدیک تر کردن دو کشور تبدیل می‌شود. این پایان کار نیست، بلکه مقدمه‌ای برای پیمان جدید دوستی است. تاریخ در حال چرخش است، دعاها مستجاب می‌شوند و قلب‌ها دوباره به سوی یکدیگر جاری می‌شوند. این مقاله بیان کتبی آن آرزو، آن رویا و آن دعا است. رودخانه

تاریخ زمانی ما را از هم جدا کرده بود، اما اکنون به نظر می رسد که جزر و مد در حال چرخش است. شاید آن زمان دور نباشد که دو ملت بتوانند دوباره به هم نزدیک شوند و بگویند که فاصله ها فقط روی نقشه ها بوده، اما قلب ها هرگز از هم جدا نبوده اند.

شنبه، ۱۰ ژانویه ۲۰۲۶ء

طلوع امید از دل شب جنگ

تاریخ پر خون، آینده پر امید

وقتی دستان ضخیم تاریخ، خط جدایی را بر پیشانی شبه قاره کشید، همراه با آن، یک درگیری بی‌پایان نیز بر صفحات سرنوشت ثبت شد. رویاهای پراکنده در آن سوی مرزها، داستان‌های ناتمام و خاطرات خونین هنوز به عنوان آه در حافظه نسل‌ها طنین‌انداز هستند. رابطه پاکستان و هند فقط یک موضوع مشترک بین دو کشور نیست، بلکه آن فصل حماسی از تاریخ هند و پاکستان است که شامل اشک، غرور، پشیمانی و امید است.

امروزه، وقتی حرکات جدیدی در صفحه شطرنج سیاست جهانی انجام می‌شود، گاهی صفحه شطرنج و آشننگتن چیده می‌شود و گاهی پژواک تصمیمات در سالن‌های پکن شنیده می‌شود، احساس می‌شود که زخم‌های شبه قاره هنوز التیام نیافته‌اند؛ آنها فقط مرهم را تغییر می‌دهند. صداهایی که به نام میانجیگری می‌آیند، گاهی به شکل همدردی، گاهی به شکل برتری و گاهی با لحن تند قدرت شنیده می‌شوند.

با این حال، این سوال همچنان باقی است: آیا سرنوشت ملت‌ها بر فرش‌های کنفرانس‌ها نوشته شده است؟ یا این سرنوشت از شجاعت قلب‌هایی برمی‌خیزد که از بار تاریخ خود و آگاهی از مسئولیت خود آگاهند؟

این مقاله تلاشی فروتنانه برای گشودن گره‌های این داستان است - جایی که کلمات فقط اظهارات نیستند، بلکه تفسیر ضربان قلب یک دوران گذرا هستند؛ جایی که حتی تحلیل خشک سیاست نیز عاری از رطوبت احساسات نیست؛ و جایی که تاریخ نه تنها گذشته، بلکه ضربه‌ای بر در آینده نیز هست.

سیاست جنوب آسیا همواره ترکیبی از درگیری‌های استراتژیک، روایت‌های ملی، اختلافات تاریخی و نفوذ قدرت‌های جهانی بوده است. درگیری بین پاکستان و هند - به ویژه مسئله کشمیر - نه تنها محور سیاست خارجی هر دو کشور بوده، بلکه مرکز توجه قدرت‌های جهانی نیز بوده است. در چنین شرایطی، وقتی دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، ادعای میانجیگری کرد و پس از آن چین نیز بیانییه مشابهی صادر کرد، موضوع فقط بازی با کلمات دیپلماتیک نبود، بلکه با مسئله توازن قدرت و حاکمیت منطقه‌ای در هم آمیخت. این مقاله، مطالعه‌ای علمی در مورد تأثیرات سیاسی و دیپلماتیک این اظهارات ارائه می‌دهد و خاطر نشان می‌کند که این سلسله میانجیگری‌ها نه تنها بیانگر نیت خیر، بلکه نمایانگر صف‌بندی‌های جدید قدرت‌های جهانی نیز هست.

اگر ادعاهای دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، مبنی بر آتش‌بس بین پاکستان و هند، پیش از این گره‌ای پیچیده در صحنه سیاسی برای نخست‌وزیر نارندرا مودی ایجاد کرده بود، اکنون که ادعای مشابهی در دره سکوت چین طنین‌انداز شد، این گره را بیشتر پیچیده کرد. این آخرین اظهارات وزیر امور خارجه چین، که در آن از میانجیگری بین دو کشور همسایه در چارچوب ماه مه صحبت کرد، شور و هیجان جدیدی را در فضای دیپلماتیک ایجاد کرد. تاریخ بار دیگر زمزمه‌ای را در تالارهای قدرت برانگیخته است که سیاست جنوب آسیا فقط ترسیم مرزها نیست، بلکه صفحه شطرنجی از منافع است که در آن هر حرکتی معانی متعددی دارد.

ادعای میانجیگری ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، در واقع بیانگر تمایل آمریکا برای حفظ حضور خود در درگیری‌های جنوب آسیا بود. همچنین این یک واقعیت است که دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، پیش از این ادعای میانجیگری کرده بود. هند همواره رسماً این ادعا را رد کرده است، اما همه سیاستمداران جهان و خود هند سکوت مودی را به منزله تأیید اظهارات ترامپ می‌دانند.

اکنون، بیانیه مشابهی از سوی چین، دشواری جدیدی را برای دولت مودی ایجاد کرده است. آخرین ادعای چین روشن کرد که اکنون محور قدرت جدیدی در این منطقه در حال شکل‌گیری است. چین اعلام کرد که در ماه مه در کاهش تنش‌ها بین پاکستان و هند نقش داشته است. این بیانیه نه تنها بحث جدیدی را در سطح دیپلماتیک برانگیخت، بلکه در سیاست داخلی هند نیز جنجالی ایجاد کرد.

جنوب آسیا دیگر محدود به اختلافات دوجانبه نیست. هند پیوسته تأکید کرده است که همه مسائل مربوط به کشمیر و پاکستان دوجانبه هستند و هیچ مداخله شخص ثالثی قابل قبول نیست.

قدرت‌های بزرگ در پوشش میانجیگری، منافع خود را گسترش می‌دهند. ادعای چین این موضع را به چالش می‌کشد. این ادعا همچنین در سیاست داخلی برای هند به یک مشکل تبدیل می‌شود، زیرا مخالفان سؤالاتی را مطرح می‌کنند، در مورد سیاست دولت تردیدهایی ایجاد می‌شود و بحث‌هایی در مورد شفافیت دیپلماتیک مطرح می‌شود.

چالش هند این است که چگونه موضع دوجانبه دیرینه خود را حفظ کند. بنابراین، بیانیه چین نه تنها آشفتگی سیاسی بین‌المللی، بلکه آشفتگی سیاسی داخلی نیز ایجاد کرده است. به محض انتشار بیانیه چین، مخالفان در هند صدای خود را بلند کردند. کنگره خواستار توضیح شد و سکوت وزارت امور خارجه به یک سوال تبدیل شد. این موضوع همزمان سه ترفند را در صحنه سیاسی به کار گرفت:

افزایش تقاضا برای شفافیت در مورد دولت، آزمایش روایت امنیت ملی و بحث عمومی در مورد جهت سیاست خارجی. این وضعیت نشان می‌دهد که سیاست خارجی فقط در اتاق‌های دیپلماتیک تصمیم‌گیری نمی‌شود، بلکه به بخشی از پاسخگویی سیاسی در جوامع دموکراتیک نیز تبدیل می‌شود.

پس از ادعای چین، زنجیره‌ای از سؤالات در تالارهای سیاسی هند مطرح شد. کنگره حزب مخالف خواستار توضیح از دولت شد و سکوت وزارت امور خارجه این سوال را عمیق‌تر کرد و آن را نه تنها به یک بحث سیاسی، بلکه به یک سوال استراتژی ملی تبدیل کرد. گویی مخالفان شکایت داشتند که "سکوت گاهی اوقات - به یک اعتراف تبدیل می‌شود

دو نکته مهم در این نکته وجود دارد، مخالفان سوال می‌پرسند، وزارت امور خارجه سکوت کرده است، ممکن است چند دلیل برای این سکوت وجود داشته باشد: دولت نمی‌خواهد موضوع را طولانی کند، انکار این بیانیه ممکن است بر روابط با چین تأثیر بگذارد، پذیرش آن به انکار سیاست تبدیل خواهد شد. به همین دلیل است که این یک فرصت سیاسی برای مخالفان است تا از دولت پاسخی شفاف بخواهند، سؤالاتی در مورد امنیت ملی مطرح کنند و از سیاست خارجی انتقاد کنند.

اعتراض جایرام رامش، رهبر کنگره، در واقع یک سوال اصولی است و او به درستی این نکته را مطرح کرد که اگر این ادعای میانجیگری چین درست باشد، نه تنها نفی موضع رسمی قبلی است، بلکه لبخندی

جزئی از خنده در مورد موضوع حساس امنیت ملی است - و در موضوع امنیت ملی خنده‌ای وجود ندارد، هر کلمه‌ای بر لبه شمشیر نگه داشته می‌شود.

سه نکته پنهان در بیانیه جایرام رامش وجود دارد. این ادعا با موضع رسمی در تضاد است. به مردم وضعیت واقعی گفته نشده است. امنیت ملی نباید به یک بازی سیاسی تبدیل شود. استدلال اصلی او این بود که اگر میانجیگری صورت گرفته، چه بر سر موضع دیرینه هند آمده است؟ باید به عموم مردم گفته شود. اگر این اتفاق نیفتاده، چرا چین چنین ادعایی می‌کند؟ اگر این اتفاق نیفتاده، باید به وضوح تکذیب شود. اگر ادعای چین مسکوت بماند، بر اعتبار موضع دولت تأثیر می‌گذارد. مسئله حاکمیت در اینجا محوری است. برای هر دولتی، پذیرش یا رد میانجیگری فقط یک اقدام دیپلماتیک نیست، بلکه با اعتبار ملی مرتبط است. ادعای چین به عنوان آزمایشی برای اعتبار هند تلقی می‌شود.

در همین راستا، اسدالدین اویسی، رئیس مجلس اتحاد المسلمین سراسر هند، نیز با جسارت خاص خود این سؤال را مطرح کرد که از یک سو، چین با تأمین سلاح برای پاکستان، موازنه نظامی را به هم می‌زند و از سوی دیگر، می‌خواهد در نقش میانجی بدرخشد. به گفته وی، این رفتار مانند مسافری است که جنگل را آتش می‌زند و سپس خود را پیام‌آور رحمت می‌نامد - این همزمان امکان‌پذیر نیست. نکات اویسی را می‌توان اینگونه درک کرد که او جایگاه دوگانه چین - مشارکت و میانجیگری - را زیر سؤال می‌برد و از مودی می‌پرسد که چین تأمین‌کننده اصلی سلاح برای پاکستان است و همکاری نظامی دارد. استدلال او این است که کشوری که به یک طرف سلاح می‌دهد، قدرت نظامی خود را افزایش می‌دهد و در عملیات حساس با آن همکاری می‌کند، نمی‌تواند یک میانجی بی‌طرف باشد، به همین دلیل است که او آن را غیرقابل قبول خواند. خود هند نیز یکی از طرفین اختلافات مرزی است. ادعای چین کشوری مبنی بر میانجیگری، خود جایگاه بی‌طرف را مشکوک می‌کند. آیا یک طرف اختلاف می‌تواند «میانجی بی‌طرف» نیز باشد؟

این نقطه‌ای است که سیاست، اخلاق و منافع استراتژیک به هم نزدیک می‌شوند. سوال این است که آیا روایت چین، نقشی نوظهور به عنوان یک میانجی جهانی است؟ چین در سخنرانی خود روشن کرد که در مسائلی مانند مسئله هسته‌ای ایران، درگیری میانمار، مسئله فلسطین-اسرائیل و تنش کامبوج-تایلند نقش داشته است. این اعلام فقط اطلاعات نیست، بلکه نمایش قدرت است. چین اکنون می‌خواهد خود را در هر سه ظرفیت ثابت کند: قدرت اقتصادی، قدرت نظامی و میانجی دیپلماتیک. وانگ یی، وزیر امور خارجه چین، در سمپوزیوم وضعیت بین‌المللی، تنش هند و پاکستان را در فهرست درگیری‌های «نقاط داغ» ذکر کرد. چین به روشنی اعلام کرد که در درگیری‌های مختلف جهان نقش دارد. تنش هند و پاکستان نیز در این فهرست گنجانده شده است.

او آن را بخشی از تلاش‌های دیپلماتیک چین خواند. این بیانیه در واقع برای معرفی چین به عنوان یک میانجی جهانی، تقویت تصویر دیپلماتیک آن و ابراز قدرت رو به رشد آن است. به نظر می‌رسد که این بیانیه در واقع برای معرفی چین به عنوان یک میانجی جهانی، تقویت تصویر دیپلماتیک آن و ابراز قدرت رو به رشد آن است. این تصور را ایجاد کرد که چین نه تنها یک قدرت منطقه‌ای، بلکه یک بازیگر فعال در عرصه سیاسی جهانی است. این پیام آشکار چین به جامعه بین‌المللی است که محور سیاست آسیا در حال تغییر است و پکن نه تنها یک تماشاگر، بلکه به یک شخصیت تبدیل شده است.

معنای بیانیه وانگ یی این است که جهان تنش‌های جدیدی را تجربه می‌کند، جنگ‌های منطقه‌ای افزایش یافته و توازن قدرت دائماً در حال تغییر است. امسال، سطح درگیری هادر جهان شاید بالاترین سطح از زمان



جنگ جهانی دوم باشد. او «رفتار منصفانه و متعادل» را درمان صلح پایدار خواند. این کلمات به خودی خود زیبا هستند، اما تاریخ به مامی گوید که دریابان کلمات، برای رسیدن به واحه معنا، رگباری از عمل نیز ضروری است. او نقش چین را به عنوان یک متعادل کننده منصفانه و یک عامل حل منازعه توصیف کرد - با این حال، این تفسیر همچنین سوالاتی را در مورد سیاست خود چین مطرح می کند، زیرا منتقدان می گویند که در برخی مکان ها، چین خود یک طرف درگیری ها است و چندین بار از فشار اقتصادی استفاده کرده است.

به گفته سوشانت سینگ، ستون نویس مشهور هندی، بیانیه چین به طور همزمان به چندین هدف دست می یابد. این بیانیه پاکستان و هند را در جایگاهی برابر قرار می دهد و چین را به عنوان میانجی اصلی جدید منطقه معرفی می کند. در عین حال، به ادعای قبلی ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، نیز وزن می دهد. در این برداشت، که ظاهراً با لحنی نرم بیان می شود، حقیقت سختی پنهان است که چراغ حاکمیت تنها زمانی روشن می ماند که شعله آن از درون بسوزد و به بادی که از بیرون می وزد وابسته نیست.

از سوی دیگر، واکنش روزنامه نگاری و محافل روشنفکری هندی نیز به سرعت در حال ظهور است. به گفته سوشانت سینگ، بیانیه چین به طور همزمان به چندین هدف دست می یابد. این طرح، پاکستان و هند را در جایگاهی برابر قرار می دهد و چین را به عنوان میانجی اصلی جدید در منطقه معرفی می کند.

و دیگر تحلیلگران بر این نکته تأکید کردند که چین در حال نشان دادن تقابل پاکستان و هند است. ادعای آمریکادر حال تقویت است، حاکمیت هند زیر سوال می رود. این واکنش ثابت می کند که موضوع میانجیگری فقط یک کلاهبردار دیپلماتیک نیست، بلکه به مبانی روایت ملی دسترسی دارد. این نهاد واقع نمادهای دیپلماتیک هستند. پیام سیاسی پشت کلمات و پیامدهای استراتژیک پشت اظهارات بسیار خطرناک است.

به همین ترتیب، اسدالدین اویسی نیز گفت که چین می خواهد با قرار دادن دو کشور در یک صف، خود را به عنوان بزرگترین قدرت منطقه تثبیت کند. این سوال پیش آمد که آیا همین وعده هنگام بازدید نخست وزیر از چین داده شده است؟ گویی این سوال فقط ماهیت دیپلماتیک ندارد، بلکه ما را به نگاه کردن به آینده نیات دعوت می کند.

سوال دوم اویسی حتی خطرناکتر است - آیا چین می خواهد خود را به عنوان یک قدرت بزرگ ثابت کند؟ این نکته مهم است. چین در حال افزایش نفوذ خود در جنوب آسیا است، روابط آن با پاکستان قوی است، اختلافات مرزی با هند وجود دارد، بنابراین اعلام میانجیگری می تواند راهی برای ابراز قدرت نیز باشد. همچنین می تواند پیامی باشد مبنی بر اینکه چین تصمیم گیرنده منطقه است. معنای سوال اویسی این است که آیا دولت مودی چنین نقشی را برای چین در هیچ سطحی پذیرفته است؟ اگر نه، چرا مودی تاکنون سکوت کرده است؟

اگرچه هیچ تکذیب رسمی صورت نگرفته است، اما منابع گفتند که هیچ نقشی برای چین وجود نداشته است. با این حال، رسانه ها با استناد به منابع گزارش دادند که ادعای میانجیگری چین رد می شود. هیچ میانجیگری وجود نداشت، اختلاف به صورت دوجانبه حل شد، یعنی موضوع از طریق تماس مستقیم بین "دو جی ایم" و "هاحل شد. این مطابق با سیاست دیرینه هند است، جایی برای شخص ثالث وجود ندارد، از این دو نکته

مشخص است، هند اساساً نمی‌خواهد به صورت دوجانبه عقب‌نشینی کند و دخالت شخص ثالث در سطح سیاست‌گذاری تهدیدی محسوب می‌شود.

طبق گزارش اندیائوژ، منابع دولتی تصریح کردند که هیچ دخالتی از سوی هیچ قدرت خارجی در حل اختلاف ماه مه وجود نداشته است. این موضع همچنین با این بیانیه مرتبط است که مذاکرات مستقیمی بین مدیر کل عملیات نظامی دو کشور برگزار شد، آتش‌بس مورد توافق قرار گرفت و تعیین‌کننده بود. این بیانیه مانند اعلامیه‌ای است که اگرچه جهان می‌خواهد خود را با جواهرات میانجیگری بیاراید، اما تصمیم واقعی، تصمیمی است که بر روی میز واقعیت‌های میدانی گرفته می‌شود. این سه نکته را آشکار کرد: تماس‌ها در سطح نظامی مؤثر هستند، اعتمادسازی نظامی قبل از جبهه دیپلماتیک اهمیت دارد و نیاز به نیروهای خارجی کاهش می‌یابد.

در واقع، تنش‌ها در این روزها افزایش یافت، درخواست خویشتنداری مطرح شد، آتش‌بس امضا شد، ادعای میانجیگری مطرح شد، نتیجه این شد که به دلیل سکوت جنایتکارانه مودی، برداشت دیپلماتیک به نفع چین شد، هند در موضع دفاعی قرار گرفت و مخالفان سوالات خود را تشدید کردند.

در نشست خبری ۱۳ مه همچنین گفته شد که تاریخ، زمان و شرایط آتش‌بس همگی از طریق ارتباط مستقیم بین مقامات نظامی توافق شده است. این بدان معناست که آتش‌بس ناشی از هیچ فشار خارجی نبوده است، هیچ نقش مستقیمی از چین یا ایالات متحده ثابت نشده است، همدبر موضع خود ایستاده است. بار دیگر مشخص شد که پیوند واقعی در درگیری‌های جنوب آسیا، اعتمادسازی بین دو کشور است، حتی اگر گاهی به شکل امواج تلخ و گاهی مانند رودخانه‌ای شیرین باشد. رویدادهایی که بین ۷ تا ۱۰ مه رخ داد، پرسش‌های جدیدی را در مورد نقش چین مطرح کرد. در ۷ مه، درخواست چین برای خویشتنداری مطرح شد. این پرسش‌ها به این دلیل مطرح شدند که چین درخواست خویشتنداری کرد و آتش‌بس برقرار شد. چین ادعا کرد که میانجی‌گر است، به همین دلیل ناظران سعی کردند شکاف را پر کنند. مخالفان پرسش‌هایی را مطرح کردند، چین از این فرصت دیپلماتیک استفاده کرد.

درس تاریخ این است که درخواست‌های خویشتنداری اگر در پوشش منافع پیچیده شوند، معنای خود را تغییر می‌دهند.

نابراین، نتیجه همه این رویدادها این است که سیاست جنوب آسیا دیگر فقط یک بازی جغرافیایی نیست، بلکه سناریویی از مانور در صفحه شطرنج قدرت‌های جهانی را ارائه می‌دهد. درگیری بین پاکستان و هند فقط درگیری بین دو کشور همسایه نیست، بلکه نام دیگری برای آزمون تاریخ، تفکر، خودخواهی، استقلال و بلوغ سیاسی است. سوال واقعی در مورد میانجیگری نیست - سوال واقعی این است که ملت‌ها چه زمانی یاد می‌گیرند که به جای حمایت‌های خارجی برای حل مشکلات خود به خرد و بینش داخلی خود تکیه کنند.

این صدای زمان است، این خواست تاریخ است و این مسیر شکوه ملت‌ها است. چین با ادعای میانجیگری، وزن دیپلماتیک خود را افزایش داد، هند سیاست دوجانبه خود را تکرار کرد، مخالفان سعی کردند دولت را محاصره کنند، پاکستان در پس‌زمینه باقی ماند اما حزب مرکزی، موازنه قدرت در سیاست جهانی در حال چرخش جدیدی است. سوال واقعی این است که آیا مشکلات جنوب آسیا توسط میانجی‌های خارجی حل خواهد شد؟ یا گفتگو، اعتمادسازی و بلوغ سیاسی مسیر واقعی است؟ این سوال هنوز باز است و تنها زمان، تاریخ و بینش ملت‌ها به آن پاسخ خواهند داد.

کل این ماجرا نمادی از این واقعیت است که جنوب آسیا به آزمایشگاهی استراتژیک برای قدرت‌های جهانی تبدیل شده است. اختلافات بین پاکستان و هند در روایت‌های دیگران نیز استفاده می‌شود. میانجیگری هرگز فقط حسن نیت نیست- بلکه یک استراتژی قدرت نیز هست. مسئله واقعی این نیست که چه کسی میانجیگری خواهد کرد. سوال واقعی این است که آیا ملت‌های منطقه شجاعت حل مشکلات خود را پیدا خواهند کرد؟ وقتی بینش داخلی بیدار شود و بلوغ سیاسی متولد شود، نیاز به میانجیگری خارجی به خودی خود از بین می‌رود.

بنابر این، ایجاد یک سیستم عادلانه صلح، امنیت و مسائل جاری برای رهایی میلیون‌ها نفر از چنگال فقر در منطقه ضروری است. این امر تنها در صورتی امکان‌پذیر است که نیروهای صلح‌دوست جهان از برنامه‌های تنها جمعی و حیل‌گرانه مودی برای ریشه‌کن کردن پروژه هندوتوا از آر ایس ایس متعصب در هند و اینکه چگونه او می‌تواند به تهدیدی جدی برای قدرت خود و صلح جهانی تبدیل شود، مطلع شوند.

برای جلوگیری از این تهدید، باید فوراً یک مکانیسم گفتگوی دائمی و معنادار بین پاکستان و هند ایجاد شود، تمام اصول آتش‌بس مستند و به طور شفاف نظارت شود، به جای اظهارات رسانه‌ای، مسیر اعتمادسازی پارلمانی اتخاذ شود و به جای میانجیگری قدرت‌های جهانی، یک مدل گفتگوی منطقه‌ای ایجاد شود. در نهایت، این واقعیت پیش روی ماست که ملت‌های ساکن در دو سوی شبه قاره فقط با فاصله‌های مرزی از هم جدا شده‌اند، نه با پیوندهای عاطفی. تالارهای قدرت مدام در حال تغییر هستند، ادعاهای میانجیگری مدام می‌آیند و می‌روند، اما آزمون واقعی ملت‌ها این نیست که چه کسی از طرف آنها صحبت می‌کند - بلکه این است که چه زمانی یاد می‌گیرند از طرف خودشان صحبت کنند.

چه چین باشد و چه آمریکا - هر قدرت بزرگ جهان منافع خود را به ارمان می‌آورد و تاریخ گواه این واقعیت است که همدردی در بازار قدرت کارساز نیست. قدرت واقعی آن چیزی است که در دل‌ها بیدار می‌شود و به ملت‌ها چراغ‌های خویشتن‌داری، بصیرت و خرد می‌بخشد. خاک شبه قاره خون‌های زیادی دیده است، اما چراغ‌هایی از بخشش، صبر، فداکاری و شجاعت را نیز به خود دیده است که تا به امروز خاموش نشده‌اند.

اگر پاکستان و هند مشکلات خود را با عطر گفتگو حل کنند، شاید نسل‌های آینده صدای فلوت صلح را بشنوند، نه طبل جنگ را. در شب طولانی تاریخ، اولین خط سپیده دم همیشه برای ملت‌هایی پدیدار می‌شود که شجاعت ایستادن روی پای خود را به جای تکیه بر دیگران دارند.

این نتیجه این مقاله است، این فراخوان آن است که صدای وجدان خود را در هیاهوی میانجیگری به رسمیت بشناسیم و ضربان قلب مشترک بشریت را که از مرزها فراتر می‌رود، بشنویم شاید آنگاه اولین جوانه بردرخت صلح در حیات تاریخ جوانه بزند و سپیده دم شبه قاره به راستی سپیده دم امید شود.

چهارشنبه، ۱۴ ژانویه ۲۰۲۶ء

«تاریخ در مقام بازخواست»

«قدرت در محکمه»

تاریخ هرگز خاموش نمی‌نشیند؛

او در هر لحظه با صدای ریز قلم زمان می‌نویسد و در ساعت مقرر، اوراق داوری خود را در برابر جهانیان می‌گشاید. امروز نیز تاریخ بار دیگر صفحات خویش را ورق می‌زند و جهان را بر سر دوراهی ای نهاده است که در آن ادعای قدرت‌ها، تارهای تودرتوی ایدئولوژی‌ها و کشاکش منافع منطقه‌ای، توازن امن و سلامت جهانی را به لرزه در انداخته است.

سیاست جهان به رودی ماندک که امواج آن، رنگ قدرت و نفوذ را در پهنه‌های پراکند. صحیفه‌های تاریخ پیایی این درس را تکرار کرده‌اند که اسبان قدرت، هرگاه از مرز هاسرکشی کنند، بسیار رخ می‌دهد که از رخنه‌های درون خویش زمین‌گیر شوند.

هیچ ملت و هیچ دولت (ایون) اگر در ظاهر به قامت کوه استوار بنماید—تا هنگامی که از وحدت درونی، رهبری استوار و نظم و انضباط بهره‌مند نباشد، بنیادش لرزان و سقفش ناپایدار است. قدرت تنها در اسلحه و ساز و برگ جنگی خلاصه نمی‌شود؛ بی‌انسجامی درون و بی‌فرمانی ملی، هر قدرتی را به سایه‌ای بی‌دوام بدل می‌سازد.

قدرت و قوت، تنها مژگنی آهن و آتشفشان باروت نیست؛
او با ایمان، حکمت و خرد در هم می‌آمیزد و معنا می‌یابد.

در همین پس‌زمینه است که اقدامات اخیر رئیس‌جمهور ایالات متحده، دونالد ترامپ، گرد و غباری نو در فضای سیاست جهانی برانگیخته است؛ گردبادی که از ونزوئلا آغاز شد و بیم آن می‌رود که شعاع اثرش به سرزمین‌های دیگر نیز برسد.

به گزارش مجله‌ی تایم، در آغاز سال ۲۰۰۶ میلادی ترامپ در ونزوئلا دست به اقدامی نظامی و شگفت و محل مناقشه زدو نیکولاس مادورو را بازداشت کرد؛ رخدادی که پرده از خطر تازه‌ای از مداخلات خارجی در سیاست آمریکا برداشت. این واقعه تنها حادثه‌ای منطقه‌ای نبود، بلکه ابری بود تیره و غران بر آسمان سیاست جهانی، که در سایه‌اش پرسش‌ها و مخاطرات بسیار نهفته است. این ماجرا به ما یادآور می‌شود که قوت، اگر از حکمت و رهبری و سامان درون تهی گردد، به زودی فرو می‌ریزد.

در اینجا کلام وحی چه خوش طنین می‌اندازد:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾ (الأنفال: ۶۰)

و هر آنچه در توان دارید از نیرو و ساز و برگ، و نیز اسبان آماده، برای آنان مهیا سازید تا به وسیله‌ی آن دشمن خدا و دشمن خویش را در هیبت و هراس افکنید.

و چه بسا این آیه اشاره‌ای لطیف دارد که قوت، تنها سلاح نیست؛ بلکه آمادگی، سامان، ایمان و انسجام است.

این اقدام در هنگامی ظاهر شد که ترامپ، پس از ناکامی در به‌دست آوردن جایزه صلح نوبل در سال ۲۰۲۵، می‌کوشید اعتبار بین‌المللی خویش را از نو بیاراید. اما آنچه رقم خورد، سایه‌ای از اضطراب و ناپایداری بر عرصه جهان گسترانید؛ چه آن‌که همان سیاست سخت‌گیرانه‌ای را برگزید که روزگاری در گفتار، بر آن می‌تاخت.

در آغاز ژانویه ۲۰۲۶، بنا بر گزارش تایم، بازداشت مادورو در قالب اقدامی نظامی جنجال‌آفرین، نه فقط مسئله‌ای داخلی، که هشداری جهانی تلقی شد. بیم در دل بسیاری کشورها افتاد؛ به‌ویژه کلمبیا، کوبا و گرینلند خود را در تیررس تهدید احساس کردند. سخنان متناقض درباره کوبا، و اتهام‌هایی که به رئیس‌جمهور کلمبیا نسبت داده شد، فضای جهان را آکنده از تردید و نگرانی ساخت.

بدین‌گونه روشن شد که قدرت در عصر ما تنها لشکر و اقتصاد نیست؛ بلکه زبان دیپلماسی، تأثیر روانی، و فشارهای نادیدنی نیز در ساز و کار آن دخیل‌اند.

پس از ونزوئلا، سایه سیاست خارجی آمریکا بر کلمبیا و کوبا و سرزمین‌های دیگر افتاد. تهدیدها و اشارات مکرر به مداخله نظامی و پیامدهای اقتصادی این حقیقت را بازگو می‌کند که قدرت‌های بزرگ اگر قانون و اخلاق و اراده ملت‌ها را نادیده انگارند، جز بر هرج و مرج جهانی نمی‌افزایند.

قضیه گرینلند نیز بار دیگر تمنای دیرین ترامپ را به یادها آورد؛ اما پاسخ اروپا صریح و استوار بود و بر حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش صحه گذاشت. چنین موضعی ما را به این حقیقت رهنمون می‌شود که اصل بنیادین نظام جهانی هنوز هم احترام به حاکمیت کشورها و مرزهای مشروع است.

در این میان، دبیرکل سازمان ملل، آنتونیو گوترش، اقدام آمریکا را ناسازگار با قوانین بین‌المللی خواند و همگان را به تمسک به منشور ملل متحد فراخواند. او یادآور شد که حاکمیت سیاسی، آزادی و تمامیت ارضی کشورها، ستون‌های خلل‌ناپذیر نظم جهانی‌اند و تهدید و توسل به زور، ویرانگر صلح است. و چه سازگار می‌نشیند این کلام الهی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ﴾ (النساء: ۱۳۵)
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به عدالت به‌پایخیزید و برای خدا گواهانی استوار باشید.

آری، این آواز تاریخ است که می‌گوید: قدرت، اگر با عدالت و نظام درون آشتی نکند، بیش از برق جهنده‌ای در افق حادثه نخواهد بود. جهان امروز به شفافیت قانون، همگرایی درون و احترام به ملت‌ها بیشتر نیاز دارد تا به غرش توپخانه‌ها.

این بیان، بازتاب حقیقتی آشکار است:

هیچ قدرتی نمی‌تواند به‌یکسو قانون‌های جهانی و حاکمیت دولت‌ها را در هم شکنند و به قبضه مطلق درآورد؛ هر حرکت را افقی است حقوقی و بعدی است اخلاقی که بدون آن، هر ادعایی بی‌پایه و هر تسلطی بی‌اعتبار می‌گردد.

پس از اقدام ترامپ در ونزوئلا، بسیاری از کشورها — خاصه کلمبیا و گرینلند — خویش را در دایره تهدید دیدند. این سیاست نو، تشویشی ژرف در دل جامعه جهانی افکند که این پویشگاه‌های قدرت، تا کجا می‌توانند صلح جهانی را به خطر اندازند.



این رویداد تنها به ونزوئلا محدود نماند؛ پژواک آن را در منطقه و عرصه بین‌الملل می‌توان شنید. واکنش قاطع بریتانیا و فرانسه در موضوع گرینلند و نشست اضطراری شورای امنیت، همه نشان آن است که قدرت‌های جهانی تنها به مرزهای خویش نمی‌اندیشند، بلکه چشم بر قانون بین‌الملل و چارچوب‌های اخلاقی نیز دارند. اقدامات ترامپ آشکار ساخت که مراکز قدرت هنوز فعال‌اند؛ اما اگر قدرت بی‌پاسداری قانون به کار بسته شود، میوه‌اش چیزی جز بی‌ثباتی، اضطراب جهانی و خطر رویارویی خواهد بود.

این رخداد تذکر می‌دهد که قدرت را حدّ و مرزی حقوقی، اخلاقی و جغرافیایی است؛ و هر مرکز قدرت را ناگزیر از حرکت در دایره نظم داخلی و بین‌المللی است.

توازن سیاست جهانی و اهمیت نظم درون

حادثه ونزوئلا آشکار ساخت که قدرت نه تنها توپ و تفنگ است و نه انباشته سلاح؛ بلکه هنگامی پایدار می‌ماند که با نظم درونی، بصیرت رهبری و شفافیت پیوند خورد. تاریخ گواهی می‌دهد: روم، خلافت عثمانی و اتحاد شوروی — همگی بیش از آنکه به تیغ دشمن بیرونی فرو ریزند، از شکاف‌های درونی و سستی بنیادها فرو ریختند.

نمونه‌های سومالی، افغانستان و ایران نیز به چشم می‌بینانند که استواری نهادها، وحدت ملی و نظم درون، بسی فراتر از قوت نظامی اثر دارد.

خطرهای جهانی و هدف‌های آینده

پس از ونزوئلا، جهان به کلمبیا و گرینلند و سرزمین‌های دیگر به دیده هدف محتمل نگریست. این سیاست آمریکا در دل‌ها بیمی تازه افکند. پیام روشن بود: آمریکا از صرف عدم مداخله گذشته است و زبان تسلط آشکار را برگزیده است. برای کلمبیا و کوبا این پیام، هشدار آشکار است که قدرت تنها یورش نظامی نیست؛ امواج سیاسی و اقتصادی آن نیز جهان را درمی‌نوردد.

بازداشت مادورو و فشار نظامی آمریکا، و شکستن حرمت قوانین بین‌المللی، این پرسش را برمی‌انگیزد: آیا قدرت، استقلال دولت‌ها را فرسوده می‌کند، یا تنها بر سنگینی فشارها می‌افزاید؟ تاریخ می‌گوید: دولت‌ها با توپخانه نگاه داشته نمی‌شوند؛ با انسجام درون و اتکای ملت‌ها استوار می‌مانند.

تاریخ، نگارنده خاموش بیدار

اگر در آینه تاریخ بنگریم، خواهیم دید که صفحات آن هرگز خاموش نیست؛ هر حرکت را ثبت می‌کند و در هنگام معین، صورتحساب زمان را پیش می‌نهد.

کشمکش قدرت اگر از قانون و شفافیت تهی شود، آینده دولت را در هاله‌ای از پرسش فرو می‌برد. از این‌رو، رهبری آگاه، نظم درون و حرمت قانون جهانی، شرط بقاست.

اگر به تازمترین فناوری آراسته شود—بنیادش لرزان است و even—قدرتی که از درون سست باشد سقش ناپایدار.

درس استحکام درونی

تجربه‌های ونزوئلا، افغانستان، سومالی و ایران نشان داد که تنها داشتن ارتش نیرومند کفایت نمی‌کند؛ ملتی کامیاب است که نهادهای آن استوار و جامعه آن همدل باشد. دشمن بیرون همیشه هست، اما شکاف کاری، در درون پدید می‌آید.

در اینجا آیه الهی چه زیبا پرده از حقیقت برمی‌دارد:
(وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ) (الذاریات: ۲۱)
و در وجود خود شما نیز نشانه‌هاست؛ آیا نمی‌نگرید؟

این آیه یادآور می‌شود که سرچشمه قدرت، درون ملت‌هاست: هرگاه زنجیره فرمان و سامان داخلی استوار باشد، هیچ سلاح نوینی نمی‌تواند ملتی را به زانو درآورد.

جمع‌بندی تاریخی و فکری

رویداد ونزوئلا و ادعای گرینلند و فشار بر کلمبیا، صحنه سیاست جهانی را جنبشی دیگر بخشیده است. برای

هر ملت درسی روشن است:

حرکت مراکز قدرت را باید فهمید،

قانون‌های جهانی را باید پاس داشت،

و نظم درون را باید استوار ساخت.

سازمان ملل یادآور شد که در حقوق بین‌الملل، راه‌های مشروع برای مقابله با قاچاق مواد مخدر، نزاع بر سر منابع و مسائل حقوق بشر موجود است؛ و تکیه بر سلاح لازم و کافی نیست.

آنچه امروز رخ نموده است، حقیقتی است تابناک:

امنیت جهانی و ثبات منطقه‌ای و پاسداشت حقوق بشر، نه با زور و تهدید،

بلکه با قانون، اخلاق، رهبری بصیر و شفافیت حاصل می‌شود.

ریاست‌ها با توپ و تانک برپا نمی‌مانند؛

با اعتماد ملت‌ها، استحکام نهادها و یگانگی درون است که می‌بالند.

و بهر استی:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ) (النحل: ۹۰)

بی‌گمان خدا به عدالت و نیکوکاری فرمان می‌دهد.

پس به یاد داشته باشیم:

تاریخ خاموش نمی‌ماند؛ امروز فاتحان، فردا در پیشگاه داوری می‌ایستند.

پیروزی حقیقی آن است که در ترازوی عدالت پایدار ماند و دل‌ها را به الفت پیوند دهد.

یکشنبه، ۱۸ ژانویه ۲۰۲۶ء

تاریخ هرگز خاموش نمی ماند

چگونه استراتژی از قدرت پیشی می گیرد

تاریخ هرگز خاموش نمی ماند؛ هر لحظه به زبان قلم می نویسد، و آنگاه که زمان مقدر فرا رسد، داوری های خویش را آشکار می سازد. امروز جهان بر آستانه چنان گردنه ای ایستاده است که دعوی های قدرت، دام های ایدئولوژی و کشاکش منافع منطقه ای، توازن صلح و امنیت جهانی را سخت به لرزه افکنده است. تاریخ بارها این درس را تکرار رده است که اسبان قدرت، ون از رزها فراتر بتازند، غالباً از رخنه های دیوارهای درونی خویش زمین گیر می شوند. هیچ ملت و دولتی — هرچند در ظاهر نیرومند — بی همبستگی درونی و رهبری استوار، بنیانی استوار نمی یابد؛ و چون این دو نباشد، پایه ها لرزان می گردد.

تاریخ خاموش نمی ماند؛ هر دم، پژواک قلم او به گوش می رسد و داوری کردار آدمیان را پیش چشم می نهد. داستان عظمت یازوال هر قوم در صفحات تاریخ محفوظ است و حرکات و سکنات قدرت های جهانی همواره به سان درسی عبرت آموز باقی می ماند. در کاروان دراز و پرپیچ و خم تاریخ، گاه به پیچ هایی می رسمیم که اقوام به ظاهر ناتوان، چنان حکایت قوت و جرأت می آفرینند که پیشانی ابر قدرت ها را چین می نشاند و دل ها را دچار اضطراب می کند.

باید به یاد داشت که تاریخ هرگز دست تهی ندارد، و مراکز قدرت نیز نمی توانند حساب اعمال خویش را از دید او پنهان سازند. هر اقدام، هر تصمیم و هر جبهه ای به زبان قلم محفوظ می ماند. در این خطه از شبه قاره، پاکستان نه تنها از حاکمیت خویش پاسداری کرد، بلکه درسی پیش روی قدرت های جهانی نهاد که جز با ترازوی علم و حکمت سنجیده نمی شود. همین درس بود که پس از واقعه یازدهم سپتامبر، پاکستان در تاریخ ثبت کرد؛ تا آنجا که امروز خود تحلیل گران دفاعی و سیاسی غرب و ایالات متحده نیز با شگفتی انگشت تعجب به دندان می گیرند.

قدرت، صرفاً نظامی یا جسمانی نیست؛ بلکه با ایمان، خرد و تدبیر در آمیخته است. این حقیقت در راهبردهای اخیر بین المللی آمریکا نیز آشکار شد، آنگاه که اقدامات دونالد ترامپ موجی تازه در سیاست جهانی پدید آورد. ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾ (سوره انفال، ۶۰) و هر آنچه در توان دارید از نیرو و آمادگی اسبان جنگ فراهم سازید، تا بدان دشمن خدا و دشمن خویش را بیم دهید، و دیگرانی جز ایشان را که شما نمی شناسید و خدا آنان را می شناسد.

تاریخ جمهوری اسلامی پاکستان نیز در این سرزمین، داستانی از همین جنس عزم و عزیمت است. این کشوری است که با وجود تنگنای منابع، با سلاح اراده، عزم و حکمت، حساب و کتاب سود و زیان قدرت های بزرگ جهان را بر هم زد. این فصل از تاریخ پاکستان از آن رو اهمیت ویژه دارد که نه تنها استقلال خویش را نگاه داشت، بلکه به قدرت های جهانی درسی هایی آموخت که سزاوار ثبت با حروف زرین در اوراق تاریخ است. جنگ افغانستان، آزمایش های هسته ای، ماجرای اسامه بن لادن، موشک های کره شمالی، و حادثه بالگرد رادارگریز در ابوت آباد — همه بزنگاه هایی بودند که پاکستان در آن ها فشار قدرت های جهانی را ناکام ساخت و منافع ملی را مقدم داشت.

این نوشتار، تحلیلی است مفصل از آن راهبردها، چالاک‌های سیاسی و تصمیمات نظامی و اقتصادی که پاکستان را به عنوان قدرتی هسته‌ای، باثبات و امن در منطقه استوار نگاه داشت.

بی‌هیچ مبالغه می‌توان در اوراق تاریخ نوشت که میزان آسیب راهبردی و روانی‌ای که پاکستان به قدرتی چون

ایالات متحده وارد ساخت، به‌ندرت در تجربه دولت‌های دیگر دیده می‌شود. پاکستان در این معنا تاریخ آفرید؛ چراکه خسارتی که به ابرقدرت آمریکا وارد آمد، از توان هر دولت دیگری بیرون بود. گاه آمریکا در میدان سیاست مهره شد، گاه معما؛ گاه در لباس متحد، اما همواره در مقام آزمون. گویی این بیت فارسی به‌راستی بر حال او منطبق است:

هرچند کهنه‌کار شدی»

«باز طفل امل درآید پیش

پس از جنگ سرد، آمریکا داعیه‌دار برتری مطلق در سیاست جهانی بود، اما پاکستان با بازی طالبان خوب و بد در افغانستان، طرح‌های آمریکا را ناکام ساخت. هزاران میلیارد دلار از خزانه آمریکا هزینه شد، اما دستاوردها به سود پاکستان رقم خورد. این خود گواه مهارت نهادهای راهبردی پاکستان است که چگونه با گام‌هایی کوچک اما حساب‌شده، راهبردهای قدرت‌های جهانی را از کار می‌اندازند.

آینه تاریخ که پیش روی ما قرار می‌گیرد، حقیقتی روشن می‌شود: حتی بلندترین مناره‌های قدرت نیز در برابر تدبیر دشمنی عاقل به لرزه می‌افتند. پاکستان ثابت کرد که شکست دادن یک ابرقدرت تنها با زور و منابع ممکن نیست؛ بلکه به عقل، حکمت و استحکام درونی نیاز دارد.

در کشاکش جنگ سرد که از ۱۹۷۹ آغاز شد، آمریکا پاکستان را به‌عنوان بازیگری کلیدی در افغانستان به کار گرفت. هدف واشنگتن تنها مقابله با شوروی نبود، بلکه تسلط بر منابع معدنی و نفتی منطقه را نیز در نظر داشت. پاکستان، گرچه پس از تهدیدها وارد این جنگ شد، اما مسیر آن را به سود منافع ملی خویش تغییر داد. در بازی طالبان خوب و بد، پاکستان چنان طرح‌های آمریکا را در هم پیچید که میلیارد‌ها دلار از خزانه آن کشور بر باد رفت.

گویی اتاق سیاست آمریکا به تالاری خالی بدل شد که پژواک قدرت در آن می‌پیچید، و پاکستان بر دیوارهای هر اتاق، نقش خویش را ثبت می‌کرد. در سایه مناره‌های بلند قدرت آمریکا، راهبرد پاکستان بی‌هیاهو پایه‌های خود را استوار ساخت و در هر گام، دیوارهای طرح‌های آمریکایی را به لرزه درآورد. در میان مردم و کنگره آمریکا، حیرت و اضطراب پدید آمد که چرا با وجود این همه منابع، کامیابی حاصل نمی‌شود. تحلیل‌گران جهانی این رویکرد را «راهبرد پنهان» نامیدند؛ راهبردی که دیده نمی‌شود، اما اثر می‌گذارد.

پس از اشغال افغانستان توسط شوروی در ۱۹۷۹، آمریکا پاکستان را بازیگری محوری ساخت. طرح این بود که با استفاده از طالبان خوب و بد، نفوذ شوروی کاهش یابد؛ اما پاکستان این بازی را به سود منافع ملی خود گرداند. بدین‌سان، طرح آمریکا به دام خویش افتاد و پاکستان، واشنگتن را در باتلاق افغانستان گرفتار ساخت؛ میلیارد‌ها دلار هزینه تحمیل کرد و حتی توازن مالی جهان را تحت تأثیر قرار داد.

چین با خرید اوراق قرضه آمریکا، آن کشور را از حیث اقتصادی فرسوده‌تر ساخت، اما در این میان، نقش نهادهای راهبردی پاکستان از همه برجسته‌تر بود. رسانه‌های جهانی، پاکستان را «استاد شطرنج» خواندند.

تحلیل‌گران آمریکایی در شگفت بودند که با وجود چنین منابع عظیمی، چرا پیروزی در افغانستان دست‌نیافتنی مانده است. گویی شاگردی کارآموده، رموز پنهان بازی استاد را دریافت و او را مات کرد. حکمت خاموش پاکستان، طرح‌های آمریکا را در هم پیچید و اثری ماندگار بر صحنه جهانی برجای نهاد.

اگر چین با خرید میلیاردها دلار اوراق قرضه آمریکا، آن کشور را به بند بدهی کشاند، فصلی از این داستان به دست نهادهای راهبردی پاکستان نیز نگاشته شد. این نیز از کامیابی‌های بازی بلندمدت استراتژیک پاکستان بود. دو دهه تمام، در دشت و کوهستان افغانستان، شطرنج طالبان خوب و بد چنان آمریکا را در خود پیچید که تریلیون‌ها دلار از خزانه‌اش چون برگ‌های پاییزی پراکنده شد. پاکستان، بیست سال تمام، آمریکا را در افغانستان گرفتار نگاه داشت و بار سنگین اقتصادی بر دوش او نهاد. آمریکا وام می‌گرفت، چین سود می‌برد، و پاکستان این بازی را با چنان مهارتی پیش برد که منافع ملی‌اش به بهترین وجه تأمین شد.

چین با خرید میلیاردها دلار اوراق قرضه، بر اقتصاد آمریکا اثر گذاشت؛ آمریکا دو دهه در افغانستان میلیاردها دلار هزینه کرد، اما پاکستان با درهم‌پیچیدن طرح‌های واشنگتن، راه کامیابی را بر او بست. فرجام آن شد که آمریکا وام‌گیر ماند، چین بهره‌بردار شد، و پاکستان، در پرتو یک راهبرد ملی، بیشترین سود سیاسی و مالی را به دست آورد. ترازوی قدرت، ناگهان واژگون شد؛ گویی آمریکا با دستانی تهی به میدان آمد، اما تدابیر سنجیده پاکستان در هر گام او را سردرگم ساخت، و سرمایه‌گذاری چین زمین را از زیر پای قدرت آمریکایی کشید.

در میان افکار عمومی آمریکا و در کنگره، این پرسش به بحث نشست که پاکستان و چین تا چه حد بر طرح‌های جهانی آمریکا اثر نهاده‌اند. تحلیل‌گران بین‌المللی گفتند: «پاکستان نه تنها جایگاه خویش را استوار کرد، بلکه با کمک چین، آمریکا را مقروض ساخت و موازنه قدرت جهانی را دگرگون نمود.» سرمایه‌گذاری عظیم چین در اوراق قرضه آمریکا، آزادی مالی واشنگتن را محدود ساخت و استقلال اقتصادی‌اش را به چالش کشید. چنان‌که شیخ سعدی گفته است:

کار دانا را، شاه نیز فرمان‌بردار شود؛
که بازی قدرت جز با عقل و حکمت به فرجام نمی‌رسد.

آنگاه که آمریکا به خود آمد، صحنه اقتصادی دگرگون شده بود؛ دیگر طلبکار نبود، بلکه بدهکار شده بود، و چین چونان یک ابرقدرت اقتصادی بر افق جهان سر برآورده بود. در همین اثنا، فصلی دیگر در جنوب آسیا رقم خورد: هند دست به آزمایش‌های هسته‌ای زد، و پاکستان با جسارت و اعتمادبه‌نفس کامل—با وجود همه فشارهای جهانی—پاسخ گفت. همه حربه‌ها آزموده شد، اما پاکستان راه خویش را خود برگزید.

در دهه ۲۰۰۰، هنگامی که آمریکا در اوج قدرت می‌نمود، راهبرد پاکستان و سرمایه‌گذاری چین، توازن جهانی را دگرگون ساخت و آمریکا را در بند بدهی افکند. این صحنه، بار دیگر اصل همزیستی و موازنه قدرت را برای جهان آشکار کرد. فشار بدهی‌ها بر خزانه آمریکا، او را به احتیاط سیاسی و اقتصادی واداشت.

تحلیل‌گران مالی جهان هشدار دادند که این راهبرد مشترک پاکستان و چین، نشانه‌ای جدی برای نظام حکمرانی جهانی آمریکا است. رسانه‌های بین‌المللی، پاکستان را «استاد شطرنج آسیایی» نامیدند؛ همچون



شاگردی کارآموده که رموز پنهان بازی استاد را دریابد و بی‌هیاهو او را مات کند. پاکستان، با حکمت خاموش اما مؤثر، نقش خویش را در سیاست جهانی ایفا کرد.

در سایه مناره‌های بلند قدرت آمریکا، راهبرد آرام و استوار پاکستان، چراغ خویش را روشن نگاه داشت. بی‌آنکه غوغا کند، پایه‌های خویش را استحکام بخشید و در هر گام، طرح‌های واشنگتن را به تردید افکند.

آمریکا برای بازداشتن پاکستان از توان هسته‌ای، هر دام و تدبیری را آزمود: گاه شبکه "این پی ٹی" و گاه بند سی ٹی بی ٹی اما مغزهای نظامی و سیاسی پاکستان نیز کم‌هوش نبودند؛ هر گره را با گره گشودند و نگذاشتند خدش‌های به منافع ملی وارد شود. باوجود تهدید و فشار، پاکستان بر موضع خویش استوار ماند پس از آزمایش‌های هسته‌ای هند، پاکستان برنامه هسته‌ای خود را به مرحله عمل رساند. در ۲۸ مه ۱۹۹۸، با انجام آزمایش‌های هسته‌ای، به جهان اعلام کرد که بر سر عزت و خودداری ملی، هیچ مصالحه‌ای در کار نیست. این روز، نه تنها پیروزی نظامی، بلکه فتحی سیاسی برای پاکستان بود؛ گویی پرچم منافع ملی را برافراشت و کشتی خویش را در دریای طوفانی جهان، استوار نگاه داشت. آمریکا بار دیگر کوشید با فشارهای گوناگون، برنامه هسته‌ای پاکستان را مهار کند؛ اما نهادهای نظامی و سیاسی پاکستان، با زیرکی تاریخی، هر نقشه را خنثی کردند. ژنرال اسلم بیگ، با مهارتی کم‌نظیر، امضای پیمان‌ها را به اقدام هند مشروط ساخت و فشار آمریکا را ناکام گذاشت؛ شاهکاری سیاسی که در تاریخ خواهد ماند. همچون درختی در دل صحرا که در برابر توفان سر فروز نیامد، پاکستان شاخه‌های خویش را استوار نگاه داشت.

آنگاه که فشار به اوج رسید، رضایت ظاهری نشان داده شد، اما با چه چابک‌دستی‌ای؛ امضاها به امضای هند گره خورد و بازی در دست پاکستان باقی ماند—چالی که با همان ابزار، به سوی طراحانش بازگردانده شد.

آمریکا برای استرداد دکتر شکیل آفریدی، هر حربه‌ای را آزمود، اما ساختار مستحکم نهادهای پاکستانی، این تلاش‌ها را به ناکامی کشاند. خودداری از اقدام علیه طالبان و شبکه حقانی، طرح‌های آمریکا را نه تنها ناکام، بلکه به زباله‌دان تاریخ سپرد. گویی دام دشمن، در برابر آلیاژ اراده ملی، رشته‌رفته گسست.

سرانجام، روزی فرا رسید که هند بار دیگر با آزمایش‌ها، صفحه بازی را برهم زد؛ و پاکستان گویی فرصتی آسمانی یافت. تپه‌های چاغی، در ۲۸ مه، شاهد آن خروش بودند که فریاد غیرت ملی از زمین تا آسمان پیچید.

در ماجرای دکتر عبدالقدیر خان، توفان تحریم‌ها، فشارها و تبلیغات جهانی وزیدن گرفت؛ اما دولت، این سرمایه ملی را چنان پاس داشت که آمریکا تنها دندان به حسرت فشرد. با وجود فشارها، پاکستان از استرداد او سر باز زد. این پیام روشنی بود که حفاظت از دارایی‌های ملی، نه با سلاح، بلکه با نظم درونی و حکمت راهبردی ممکن است.

پاکستان، با وجود همه فشارها، علیه شورای کویت یا شبکه حقانی اقدامی نکرد؛ تصمیمی که نمونه‌ای از نظم درونی و تدبیر عاقلانه بود. تلاش برای برانگیختن ناامنی، خودکشی‌ها و فشارهای سیاسی بی‌ثمر ماند.

گویی شیری، توله‌های خویش را از میدان شکار دشمن دور نگاه داشت و تنها دندان‌های خالی را به نمایش گذاشت.

در دوران محترمه بی‌نظیر بوتو، پاکستان با کره شمالی تبادلی راهبردی انجام داد که توازن منطقه را دگرگون ساخت: فناوری موشکی به پاکستان آمد و دانش هسته‌ای به آن سو رفت. پاکستان نه تنها توان نظامی خویش را فزونی بخشید، بلکه با این تبادل هوشمندانه، جهانیان را به شگفتی واداشت. دریافت نقشه‌های برنامه موشکی و انتقال دانش، گواهی دیگر بر مهارت پاکستان در شطرنج سیاست جهانی بود.

فرجام سخن: اقتدار درون و شکست فشار

در پس‌زمینه ماجرای افشای اسامه بن لادن، چه سخن از استرداد دکتر شکیل آفریدی باشد و چه فشارهای بین‌المللی، آمریکا هر دری را کوبید؛ اما ساختار دولت پاکستان، این خواسته‌ها را در ترازوی عزت ملی سنجید و حکم به سود و قار کشور صادر کرد. این تصمیم، توازن قدرت در منطقه را محفوظ داشت و تیغ فشار آمریکا را کند ساخت.

پاکستان، برخوردار از توان هسته‌ای، فناوری نوین و رهبری استوار است؛ نه شام است و نه عراق و نه لیبیا که به آسانی درهم شکند. همه اقدامات مبتنی بر منافع ملی، بر بنیاد نظم درونی و قواعد بین‌المللی استوار است. چنان‌که کوه، با ریشه‌های استوار، توفان را تاب می‌آورد، پاکستان نیز با نیروی درونی خویش هر خطر را تحمل می‌کند.

راهبرد نظامی پاکستان، هنر دیگری نیز آشکار ساخت: با مهار جریان تسلیحات پیشرفته آمریکا، در نقشه‌های نظامی او خلل افکند. آمریکا تجهیزات نوین را در قالب کانتینرها به سوی افغانستان گسیل می‌داشت، اما نهادهای پاکستانی، در همان مسیر، هر محموله را می‌کاویدند. گرد راه، بسیار چیزها را در خود می‌پوشاند؛ ایست‌های بازرسی بیدار بودند و «افراد خاص» سهم خویش را می‌گرفتند؛ و بدین‌سان، هر کاروان پیش از رسیدن به مقصد، به روایتی دیگر در تاریخ بدل می‌شد.

در این توقف‌ها، نه تنها بازرسی صورت می‌گرفت، بلکه اقلام غیرقانونی و «نامعقول» بازداشت می‌شد. همین تدبیر، ابزار مهمی برای ناکام‌سازی طرح‌های آمریکا شد. کامیابی آمریکا در افغانستان را تنها پاکستان ناکام ساخت؛ حتی پیشرفته‌ترین سلاح‌ها، در برابر این حکمت، ناتوان ماندند.

تحلیل‌گران آمریکایی شگفت‌زده بودند که با وجود منابع عظیم و فناوری برتر، چگونه طرح‌ها شکست خورد. منابع جهانی، نظارت درونی و مهارت راهبردی پاکستان را ستودند؛ گویی میزبان زیرکی که در خانه خویش، هر حرکت میهمان را می‌پاید و در هر گام، راه را بر او می‌بندد.

در سال ۲۰۱۱، سقوط بالگرد پیشرفته استلث آمریکا در ابوت‌آباد، مهر شکست کامل آن راهبرد بود. این بالگرد، فخر فناوری آمریکایی بود؛ برای بازگرداندنش هر کوششی شد، اما تاریخ با تبسم نوشت: بالگرد ناپدید شد—و ردی از آن تا امروز به دست نیامد.

آمریکا هر حربه‌ای برای بازپس‌گیری آزمود، اما نظارت درونی پاکستان مانع شد؛ و پاکستان، با تدبیر خویش، آن فناوری را محفوظ داشت. این رویداد، درسی شد برای قدرت‌های جهانی که بی‌نظم درونی، حتی نوترین فناوری‌ها نیز به کامیابی نمی‌رسند. رسانه‌های جهان، آن را «درس فناوری و پیروزی بزرگ

پاکستان» نامیدند؛ چنان‌که دژی استوار با حکمت نهفته در دیوارهایش، هجوم دشمن را خنثی سازد، پاکستان نیز با نظم درونی، جهانیان را به شگفتی واداشت.

پاکستان نه شام است و نه عراق و نه لیبیا و نه ونزوئلا؛ دارای توان هسته‌ای، فناوری موشکی و روحیه‌ای استوار است. اگر روزگار فراخواند، آزمون موشک‌های دوربرد هزاران کیلومتر نیز دور از امکان نیست؛ توان آزمون برد ده‌هزار کیلومتر در مدتی کوتاه موجود است. ویران‌سازی پاکستان چون افغانستان و عراق ممکن نیست؛ زیرا نظم درونی، رهبری استوار و پشتیبانی مردمی در کار است. گویی درختی با ریشه‌های عمیق که هرچه توفان سخت‌تر، استواری‌اش بیشتر.

پاکستان، پیوسته کامیابی آمریکا را در افغانستان ناکام ساخت؛ تسلیحات نوین در راه متوقف شد، کاروان‌ها از حرکت بازماندند و نظارت درونی، طرح‌ها را فروپاشاند. افکار عمومی و تحلیل‌گران آمریکایی در شگفت ماندند که چگونه نقشه‌های «ضدخطا» شکست خورد. در سطح جهانی، این توان نظامی و فنی، نشان مهارت راهبردی پاکستان دانسته شد؛ گویی دستی نامرئی، در هر حرکت دشمن، مانع می‌نهاد—امری که حتی کارشناسان دفاعی غرب نیز بدان اذعان کردند.

پاکستان نه تنها سلاح‌های هسته‌ای را محفوظ داشت، بلکه فناوری و برنامه موشکی خود را نیز استحکام بخشید. اگر دریافت نقشه‌ها و فناوری موشکی از کره شمالی، توان دفاعی پاکستان را افزود، در مقابل، کره شمالی نیز این همکاری را ستود؛ تا آنجا که امروز می‌تواند با آمریکا، رو در رو سخن بگوید. قدرت‌های جهانی، به‌ویژه آمریکا، از این موضع راهبردی پاکستان شگفت‌زده شدند. پاکستان نشان داد که بدون نظم درونی و حکمت، کاربرد قدرت به شکست می‌انجامد؛ چنان‌که گنجی در قلعه‌ای استوار، از دستبرد همه دزدان ایمن می‌ماند.

حفاظت از دکنتر قدیر و دکنتر شکیل، راهبرد آزمایش‌های هسته‌ای و دستیابی به فناوری از کره شمالی، همگی گواه آن‌اند که بی‌نظم درونی و تدبیر، هیچ قدرتی اثر حقیقی ندارد. نهادهای متعدد آمریکایی از این در شگفت‌اند که پاکستان، با وجود فشارهای عظیم، طرح‌های جهانی را ناکام ساخت. جهان آموخت که بدون نظم، شفافیت و رهبری، کاربرد قدرت شکست‌پذیر است. پاکستان، با وجود فشار آمریکا، برنامه‌های هسته‌ای هند و راهبردهای اقتصادی جهانی، استقلال خویش را حفظ کرد؛ گویی کشاورزی کاردان که با نهرها و دیوارهای استوار، یورش دشمن را خنثی سازد.

اقدامات پاکستان روشن می‌سازد که پاسداشت قوانین جهانی و حاکمیت دولت‌ها شرط بنیادین است. تصرف یک‌جانبه یا فشار، تهدیدی برای صلح بین‌المللی است. این راهبرد، برای دیگر کشورها آموزنده بود. تحلیل‌گران گفتند: پاکستان نشان داد که در چارچوب قانون و اخلاق نیز می‌توان قدرت را به کار گرفت؛ اما خروج از این چارچوب، خطرناک و ناکام است. همچون ناخدایی آزموده که در دریای طوفانی، مسیر امن می‌یابد، پاکستان نیز در توفان فشار جهانی، جایگاه خویش را محفوظ داشت.

پیروزی راستین، نه آن است که از فشار و تهاجم بیرونی حاصل شود، بلکه آن است که اعتماد مردم، اتحاد ملی و نیروی درونی را استحکام بخشد. تجربه‌های تاریخی و معاصر پاکستان می‌آموزد که مراکز قدرت، بدون نظم درونی، رهبری شفاف و التزام به قانون، کامیاب نمی‌شوند. فاتح حقیقی آن است که نه تنها در میدان جنگ، که در دل‌ها، نهادها و ایمان ملت پیروز گردد. راهبرد پاکستان نشان داد که قدرت، صرف سلاح و نیروی نظامی نیست؛ بلکه با رهبری، نظم درونی، شفافیت و اتحاد ملی معنا می‌یابد.

بی‌گمان پس از این تدابیر، آمریکا، هند و دیگر قدرت‌ها آموختند که اگر بنیان‌های درونی سست باشد، همه منابع و سلاح‌ها بی‌اثر می‌ماند. اقدامات پاکستان ثابت کرد که پاسداشت قوانین جهانی و حاکمیت دولت‌ها، شرط نخست قدرت است؛ و کاربرد واقعی قدرت، تنها در چارچوب نظم، رهبری، شفافیت و قانون مؤثر می‌شود. نمونه پاکستان نشان می‌دهد که اگر پایه‌های درونی استوار باشد، توفان فشار و قدرت نیز ناکام می‌ماند.

در پایان، همین بس که گفته شود: ملت‌ها به اندازه خویش بزرگ نیستند، به اندازه همت خویش بزرگ‌اند. داستان پاکستان هنوز به پایان نرسیده است؛ قلم تاریخ هنوز در حرکت است. این بررسی تاریخی و پژوهشی آشکار می‌سازد که امنیت جهانی، ثبات منطقه‌ای و پاسداشت حقوق بشر، نه با تهدید و زور، بلکه با نظم درونی، بصیرت رهبری، قانون و اخلاق ممکن است. دولت‌ها با توپ و تفنگ پایدار نمی‌مانند؛ با اتحاد، استحکام نهادها و اعتماد مردم پایدار می‌شوند.

تاریخ پاکستان—به‌ویژه در نسبت با آمریکا—فصلی روشن است برای عبرت نسل‌ها. تاریخ خاموش نمی‌ماند؛ فاتح امروز ممکن است در محاسبه فردا بایستد. قدرت راستین آن است که در ترازوی عدالت و انصاف پایدار بماند. پاکستان در صحنه جهانی ثابت کرد که قدرت حقیقی از ثبات درونی، وفاداری مردمی و نهادهای استوار برمی‌خیزد. چنان‌که قلعه‌ای مستحکم با دیوارها و نظام درونی خویش هر حمله‌ای را دفع می‌کند، نیروی درونی یک ملت نیز او را از توفان‌های جهانی مصون می‌دارد. با نگاه بی‌طرفانه، نتیجه ناگزیر است: در افغانستان، تنها کشوری که آمریکا را از کامیابی بازداشت، پاکستان بود؛ فصلی از تاریخ که تا قرن‌ها محل بحث خواهد بود.

سه‌شنبه، ۲۰ ژانویه ۲۰۲۶ء

یک رویا، یک فریادویک مرثیہ یک ملت

تماشاگریاگواه تاریخ؟

(خطاب به امت مسلمان در صحنہ سیاسی جهانی معاصر)

به نام خداوند بخشنده مهربان
ستایش خداوندی را که ما را از امت محمد صلی الله علیه و آله قرار داد، و درود و سلام بر سرور پیامبران و فرستادگان، و بر فرستادگان و یارانش، همه آنها.

چه کسی گفته است که مثال مؤمنان در دوستی، شفقت و همدردی مانند یک پیکر واحد است؟
علمای ارجمند، اساتید ارجمند، بزرگان ارجمند، جوانان شجاع و همه آن انسان‌های سرزنده‌ای که نه تنها قلب در سینه‌هایشان می‌تپد، بلکه وجدانشان نیز نفس می‌کشد، در چشمانشان قدرت دیدن حقیقت هنوز باقی است و قلب‌هایشان هنوز نمرده است؟
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

گردهمایی امروز، یک گردهمایی رسمی نیست، بازی با کلمات نیست، آتش اشتیاق زودگذر نیست، بلکه تلاشی فروتنانه برای کوبیدن درهای قلب‌هاست. امروز نزد شما آمده‌ام تا درباره چیزی صحبت کنم که شنیده نمی‌شود، بلکه احساس می‌شود. چیزی که نه عقل، بلکه روح را می‌لرزاند. چیزی که نه تنها به گوش‌ها می‌رسد، بلکه به اعماق قلب نیز نفوذ می‌کند و وجدان را بی‌قرار می‌کند. امروز نه خبری می‌گویم و نه برای تحلیل آمده‌ام، امروز نیامده‌ام که شعاری بدهم، بلکه می‌خواهم رویایی را پیش روی شما قرار دهم.

امروز آمده‌ام تا از شما سوالی بپرسم، و مراقب باشید، این سوال آسان نیست، این سوال راحت نیست، این سوال شما را بی‌خواب خواهد کرد. امروز نیامده‌ام تا در مقابل شما سخنرانی کنم، بلکه امروز آینه‌ای را پیش روی شما قرار می‌دهم. که اگر خودمان را در آن ببینیم، ممکن است نتوانیم آرام بخوابیم.

جوان من! اگر فکر می‌کنید این گردهمایی یک برنامه‌ی عادی است، اشتباه می‌کنید، این یک دادگاه پاسخگویی است و متهم این دادگاه کسی جز خود ما نیستیم.

امروز برای شما داستان نمی‌گویم، امروز یک رویا و نتایج آن را به شما نشان می‌دهم، اما چنین رویایی که برای میلیون‌ها مسلمان در جهان کابوس نیست، یک واقعیت روزمره است. اما رویایی که در واقع واقعیت جمعی ماست، فریادی که قرن‌ها سرکوب شده و ناله‌ای که در نفس تمام امت آمیخته است. فکر کنید

اگر امشب سقف خانه‌تان باقی نماند، اگر موشک‌ها بر تخت فرزندانتان ببارد، اگر فریادهای مادران به صفحه تلویزیون نرسد، آیا باز هم می‌گویید که این مشکل ما نیست؟

بنابراین، از شما می‌خواهم که برای لحظاتی صداهای جهان را خاموش کنید، موبایل خود را خاموش کنید، قلب خود را حاضر نگه دارید و وجدان خود را بیدار کنید زیرا سخنرانی امروز نه برای شنیدن، بلکه برای احساس کردن است. و نام همه ما در جایگاه قضاوت تاریخ قرار خواهد گرفت. این سخنرانی از کودکان غزه است، این سخنرانی از مادران کشمیر است، این سخنرانی از یتیمانی است که پدران خود را ندیده‌اند، بلکه فقط کفن دیده‌اند و امروز این سوال با تمام قدرت وجدان شما را می‌کوبد: آیا ما واقعاً یک امت هستیم؟

مروز من پیش شما نیامده‌ام که یک سخنرانی سیاسی بکنم، یک شعار احساسی بدهم، یک هیجان موقت ایجاد کنم. امروز پیش شما آمده‌ام تا رویایی داشته باشم، اما رویایی که در واقع واقعیت جمعی ماست. فقط برای یک لحظه، از همه کسانی که قلبشان هنوز در سینه‌هایشان می‌تپد، التماس می‌کنم، فقط برای یک لحظه، چشمانتان را ببندید. بله، فقط برای یک لحظه، چشمانتان را ببندید. و با من به آن لحظه‌ای بیایید که نه یک فرد، بلکه یک ملت کامل بیدار شده است.

تصور کنید، آخرین پاس شب است. پس از خستگی روز، سکوت بر کل خانه سایه افکنده است. نور ضعیفی در اتاق است، نوری که خواب را عمیق‌تر می‌کند. سکوت طوری است که انگار زمان متوقف شده است. بچه‌ها در رختخواب‌هایشان عمیقاً خوابیده‌اند. چنان سکوتی که اگر نفس‌ها کمی تندتر شوند، خود به خود شنیده می‌شوند. لبخندهای معصومانه‌ای بر چهره‌های آرام نقش بسته، دم و بازدم‌ها نمادی از زندگی هستند. بزرگترین دستاوردهای زندگی، لبخندهایی که سرمایه زندگی یک پدر، یک مادر، یک پدربزرگ، یک مادر بزرگ هستند، و همچنین ساعات شادی باورنکردنی که فرزندانشان به شکلی بسیار آرام، مانند رویاهای زیبا، در ازای اجابت دعا‌هایشان، بر آنها ظاهر می‌شوند.

ناگهان چشم‌ها باز می‌شوند. و چشم‌ها ابتدا به دنبال چهره‌های کودکان می‌گردند. اما آنچه دیده می‌شود، اما آنچه دیده می‌شود رویا نیست، صحنه‌ای از روز قیامت است. چهره‌های پوشیده از غبار، چهره‌های معصوم غرق در خون، بدن‌های پر از زخم، آوارهای شکسته، دیوارهای فرو ریخته، موجوداتی که در هوای سرد می‌لرزند. قلب می‌خواهد فریاد بزند، اما فریاد در گلو گیر می‌کند. دست‌ها می‌لرزند، انگشتان می‌خواهند کودکان را لمس کنند، تا باور کنند که ممکن است زنده باشند، اما قلب می‌ترسد که این لمس آخرین لمس نباشد. بدنم درد می‌کند، استخوان‌هایم می‌شکنند، نفسم سنگین است، اما بالاتر از همه، فقط یک نگرانی وجود دارد: فرزندانم، فرزندانم کجا هستند؟

سپس ناگهان چشم‌ها کاملاً باز می‌شوند. اتاق سر جایش است. دیوارها امن هستند. سقف آنجاست. بچه‌ها امن هستند، بچه‌ها در رختخواب‌هایشان عمیقاً خوابیده‌اند. صورت‌هایشان تمیز، آرام، امن است. و در آن لحظه انسان فرو می‌ریزد. قلب می‌خواهد فریاد بزند و گریه کند، نه به این دلیل که خواب بدی دیده، بلکه به این دلیل که بدن به شدت می‌لرزد. اشک از چشم‌ها جاری می‌شود. قلب شروع به لرزیدن می‌کند. دست‌ها خود به خود برای دعا بالا می‌روند. زیرا این احساس از زبان می‌آید و بیرون می‌آید، "خدایا، این فقط یک خواب بود"، سپس قلب می‌گوید، "خدایا، این فقط یک خواب بود"، بلکه "خدایا، آیا این خواب واقعیت کسی نیست؟"

این رویای یک فرد نبود، این صحنه‌ای از یک فیلم بود. این طرح یک داستان نیست. این رویای بیداری یک پدر در غزه است. این ناله بیداری یک مادر در کشمیر است. این شب هق هق یک مادر در سوریه بود. این داستان سوریه، یمن، لیبی، سودان بود که هر شب به خواب برخی از مسلمانان می‌آید. این داستان روزانه کودکان سوریه، یمن و فلسطین است. اما وقتی چشمانمان را باز می‌کنیم، همه در امنیت و سلامت هستند، بچه‌ها به آرامی می‌خوابند، اتاق امن است، سپس اشک از چشمانمان جاری می‌شود، زیرا متوجه می‌شویم که این فقط یک رویا بوده است، اما آیا از کسانی که این برایشان واقعیت است، خبر داریم؟

مخاطبان عزیز

این رویای چه کسی واقعیت است؟ این واقعیت پدری در غزه است که هر شب در میان صدای بمباران، فرزندانش را به سینه می‌فشرد. این واقعیت مادری در فلسطین است که وقتی فرزندش را در رختخواب

می‌گذارد، نمی‌داند که آیا صبح زنده خواهد بود یا نه. این واقعیت کودکی در کشمیر است که وقتی شب می‌خوابد، نمی‌داند که آیا صبح حتی چشمانش را باز خواهد کرد یا نه. این رویای کودکانی است که اسلحه دیده‌اند، نه اسباب‌بازی. این واقعیت کودکانی در سوریه، یمن و سودان است که موشک دیده‌اند، نه اسباب‌بازی. این واقعیت هر گوشه‌ای است که مسلمان بودن به جرم تبدیل شده است. ما نمی‌توانیم حتی یک شب پس از دیدن یک رویا بخوابیم و آن واقعیت را زندگی کنیم. هر روز. هر روز. چه کسی نمی‌داند وقتی شب می‌خوابد، صبح از خواب بیدار خواهد شد یا نه. ما وقتی خواب می‌بینیم و آن واقعیت را زندگی می‌کنیم، می‌لرزیم.

دوستان عزیز، برادران و خواهران،

به این سوال فکر کنید که قلب را پاره می‌کند، برای والدینی که خواب نمی‌بینند، بلکه یک روال روزانه هستند، که اینجا و آنجا می‌دوند و اجساد مثله شده فرزندانشان را حمل می‌کنند، کسانی که نه شجاعت دفن آنها را دارند و نه اجازه دارند آنها را در آغوش بگیرند، چه چیزی باید در قلب آنها بگذرد؟ اگر می‌خواهید رنج را در حال حرکت ببینید، ویدیوهای غزه را تماشا کنید و اگر می‌خواهید درد را حس کنید، تصاویر فلسطین کافی است. این فقط یک جنگ نیست، بلکه قتل وجدان بشریت است. خونی که در کشمیر بی‌صدا جاری است، هنوز فریاد می‌زند. آنها در حالی که فریاد می‌زدند "ما پاکستانی هستیم، پاکستان مال ماست" زیر پرچم پاکستان دفن شدند و ما کجا ایستاده‌ایم؟ یک قانون تزلزل‌ناپذیر طبیعت وجود دارد، تا زمانی که مظلوم زنده است، ظالم ظالم است. و هنگامی که مظلوم سخن گفتن را متوقف می‌کند، ظالم لجام‌گسیخته می‌شود.

یک رویا، یک فریاد، یک مرثیه یک ملت



سال‌هاست که رقص مرگ و آه کشیدن زندگی را تماشا می‌کنیم. سوال این نیست که چه کسی ظالم است، سوال این است که ما کجا هستیم؟

دوستان عزیز، برادران و خواهران،

ما فکر می‌کنیم که شاید خطر رفع شده است. ما فکر می‌کنیم که شاید همه این اتفاقات "در جایی دور" در حال رخ دادن است. اما حقیقت این است که ما در

مرحله سختی نیستیم، ما وارد مرحله سختی می‌شویم، گفتن اینکه خطر رفع شده است، فریب دادن خودمان است. حقیقت این است که آن مرحله می‌تواند هر صبح به هر دری بزند. کدام مرز امن است؟ کدام شهر امن است؟ کدام خانه امن است؟ امروز بمب‌ها بر غزه، فردا در کشمیر و روز بعد از آن می‌بارند؟ تاریخ گواه است که ظلم و ستم در سکوت متوقف نمی‌شود، بلکه افزایش می‌یابد.

از محمد بن قاسم تا کربلا، آینه تاریخ چه چیزی را به ما نشان می‌دهد؟ وقتی محمد بن قاسم با ندا و فریاد دختری از سندان اقیانوس عبور کرد. نه گذرنامه، نه ویزا، نه انتظار برای سازمان ملل، نه حمایت از قطعنامه‌ها. فقط یک چیز، امت یکی بود. و کربلا؟ تاریخ ظلم و ستم و وحشیگری علیه نوه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت در حال نوشته شدن بود، بنابراین تاریخ می‌پرسد، بقیه مسلمانان در آن زمان کجا بودند؟ امروز پاسخ این سوال روشن شده است. امروز پاسخ این سوال در نگرش ماست. ما مسلمان هستیم اما فقط تا مرز هایمان. گاهی فقط تا خانه‌هایمان. و گاهی فقط تا منافعمان.

در دنیای مدرن، کشتار مفهوم امت در مقابل چشمان ما در حال انجام است. امروز به ما آموخته‌اند که ملت

مهم است، نه امت. مرزها مقدس هستند، نه انسان‌ها. منافع در اولویت هستند، نه اخلاق، بنابراین مفهوم امت بسیار آرام و زیبا دفن شد. شما مرز خود را می‌بینید، بگذارید ما مرز خود را ببینیم. غزه باید همچنان بسوزد، کشمیر باید همچنان آه بکشد، بگذارید ما بر روی صفحه نمایش اشک بریزیم و سپس به زندگی خود برگردیم.

چهره برهنه قدرت‌های جهانی و ریاکاری اکنون آشکار شده است. همه جهان می‌دانند چه کسی ظالم است، چه کسی مظلوم. ظالم مورد ظلم قرار می‌گیرد، اما هنوز آمریکا با ناوگان خود در کنار اسرائیل ایستاده است. وزیر امور خارجه ایالات متحده خود را یهودی می‌نامد و ظالم را ظالم جلوه می‌دهد. بایدن تا آنجا پیش می‌رود که تهدید می‌کند. ترامپ در عشق خود به اسرائیل از همه مرزها عبور کرده است. بریتانیا، فرانسه، همه در این ظلم همدست هستند. و ما؟ ما مشغول بازی کریکت هستیم. ما درگیر طناب‌کشی برای قدرت هستیم. وقتی برق در اوکراین قطع می‌شود، حقوق بشر به یاد می‌آید. وقتی همه چیز در غزه نابود می‌شود، سکوت برقرار می‌شود. زیرا شاید مسلمانان انسان محسوب نمی‌شوند.

شرم‌آورترین چیز اینجا قدرت دشمن نیست، بلکه تراژدی واقعی بی‌تفاوتی ماست و این نگرش بزدلانه در تاریخ ثبت شده است. ما مشغول بازی هستیم. ما در خانه از کریکت روی صفحه نمایش‌های بزرگ لذت می‌بریم، با شادی و جنون برای چهار و شش بازیکن مورد علاقه‌مان می‌رقصیدیم، در مهمانی‌های مختلط بی‌خیال می‌رقصیدیم و از بازیکنانمان تعریف و تمجید می‌کردیم، یا درگیر مبارزه برای قدرت هستیم. ما با گمراه کردن جوانان ملت از طریق دروغ، بی‌ادبی، فریب در رسانه‌های اجتماعی و ایفای نقش خود در پخش انواع دروغ‌ها بدون تحقیق و گسترش آتش تفرقه، از دستور کار دشمن پیروی می‌کنیم.

این سکوت، این بزدلی، این بی‌تفاوتی، همه اینها در تاریخ ثبت شده است. و نسل‌های آینده از ما خواهند پرسید که وقتی ملت در حال سوختن بود، شما چه می‌کردید؟ وقتی تروئیکا غزه، کشمیر و دیگر مسلمانان را مانند هویج و تربچه تکه تکه می‌کرد، کجا بودید؟ مودی هندوی متعصب، بیش از یک میلیون سرباز بازنشسته و افراد دیگر از کشور خودش را برای کمک به مربی‌اش اسرائیل و قتل عام کودکان، زنان، سالمندان و جوانان بی‌گناه غزه و تکه تکه کردن آنها فرستاده بود. پس کجا بودید؟ در روز قیامت، هیچ عذری پذیرفته نخواهد شد که مرزها دور بودند، مسئولیت بزرگتر بود. ما ضعیف بودیم.

دوستان عزیز، برادران و خواهران، شما به خوبی از رنج، ظلم و ستم و بی‌عدالتی که من در مقابل همه شما ذکر کردم، آگاه بودید و می‌دانید که من هیچ داستان جدید یا عجیبی را در مقابل شما نقل نکرده‌ام، ما هر روز آن را در رسانه‌ها می‌شنویم و می‌خوانیم و از درماندگی خود نیز آگاه هستیم، اما آیا کوه‌هایی از ناامیدی و بردگی را به عنوان میراثی برای خود، فرزندانمان و نسل آینده به جا خواهیم گذاشت؟ این تصمیم اکنون بر عهده ماست. ما باید خودمان برای این موضوع راه حلی پیدا کنیم، هیچ کس از خارج نخواهد آمد و اشک‌های ما را پاک نخواهد کرد.

به یاد داشته باشید، راه حل نه در ناتو است، نه در سازمان ملل و نه در وعده‌های قدرت‌های جهانی. تنها راه حل این است که همگی به ریسمان الهی چنگ بزنیم و متفرق نشویم. قرآن به ما وحدت می‌آموزد، سنت به ما فداکاری می‌آموزد و سیره به ما شجاعت می‌آموزد. وقتی امت یکی است، بدر نیز زاده می‌شود و وقتی پراکنده است، کربلا تنها می‌ماند.

شاید این آخرین ندای امت اسلام باشد که اکنون زمان تماشاجی بودن نیست، زمان سخنرانی نیست، زمان خود-پاسخگویی است. ایمان خود را بیدار کنید. وجدان خود را زنده کنید. فراتر از فرقه‌ها، ملیت‌ها، منافع برخیزید. زیرا اگر امروز بیدار نشویم، فردا این رویا به واقعیت ما تبدیل خواهد شد.

شنوندگان عزیز، آنچه شنیدید فقط یک سخنرانی نبود، بلکه مرثیه تاریخ بود که با زبان امروز با شما سخن گفت. این سوال دیگر فقط درباره غزه نیست، این سوال فقط درباره کشمیر نیست، این سوال فقط درباره فلسطین، سوریه، یمن یا سودان نیست، این سوال درباره همه ماست. قلم تاریخ نمی‌ایستد، می‌نویسد و نسل‌های آینده از ما خواهند پرسید، وقتی ملت غرق در خون بود، کجا بودید؟ وقتی کفن کودکان کوتاه می‌شد، شما مشغول چه پرده‌ای بودید؟ وقتی قبله اول در حال سوختن بود، از چه منافعی محافظت می‌کردید؟ وقتی کشمیری‌های مظلوم درس‌رینگر، شوپیان، جامووراجوری به دلیل شعارهای «ما پاکستانی هستیم و پاکستان مال ماست» به ضرب گلوله کشته شدند، چرا ما را فراموش کردید؟

به یاد داشته باشید که در روز قیامت، نه گذرنامه، نه ملیت، نه پرچم و نه عضویت در اتحادها هیچ فایده‌ای نخواهد داشت. در آنجا، فقط از آنچه با مظلومان انجام داده‌اید سوال خواهد شد. هنوز وقت هست، اما زمان بسیار کوتاه است. این ساعت تماشاجی بودن نیست، این ساعت پاسخگویی است، این ساعت بازگشت است، محکم به ریسمان خدا چنگ زدن. قرآن امروز هنوز همان است، سنت امروز هنوز همان است، قبله امروز هنوز یکی است، تنها تفاوت این است که ما پرانگده شده‌ایم.

بیایید امروز عهد کنیم که نه بر اساس اخبار، بلکه بر اساس حقیقت، نه بر اساس منافع، بلکه بر اساس ایمان تصمیم بگیریم، سکوت نکنیم، بلکه مسئولیت‌پذیری را میراث خود قرار دهیم.

جوانان من، برادران من، خواهران من!

امروز تاریخ به ما نگاه می‌کند. و تاریخ هیچ کاغذ سفیدی در دست ندارد، بلکه قلم قضاوت دارد. به یاد داشته باشید، تاریخ آنچه را که گفتید نخواهد نوشت، تاریخ آنچه را که انجام دادید خواهد نوشت؟ اگر امروز سکوت را انتخاب کنیم، فردا فرزندانمان از گورهای خاموش ما خواهند پرسید، وقتی ملت در حال مرگ بود کجا بودید؟ امروز، زمان دوباره فرا می‌رسد. یا بار ایمان خود را به دوش می‌کشیم یا تاریخ ما را به عنوان یک ملت بزدل به یاد خواهد آورد. اگر امروز قلب‌هایمان را بیدار نکنیم، فردا این رویا در خانه‌هایمان به واقعیت تبدیل خواهد شد. اکنون زمان توبیت کردن نیست، اکنون زمان گذاشتن استاتوس نیست، اکنون زمان اشک ریختن نیست، اکنون زمان ایستادن است، اکنون زمان کنار گذاشتن ملت، نژاد، زبان، حزب و پذیرفتن تنها یک هویت است: من یک مسلمان هستم.

جوانان من، برادران من، خواهران من

سخنرانی رو به پایان است، اما به یاد داشته باشید که تصمیم از همین حالا شروع می‌شود. امروز این گرد همایی به پایان می‌رسد، صندلی‌ها خالی خواهند بود، صحنه ساکت خواهد شد، اما این سوال باقی خواهد ماند: آیا ما فقط گوش دادیم؟ یا با نیت تغییر قیام کرده‌ایم؟ امروز امت به سخنرانی دیگری نیاز ندارد، امت به وجدان بیدار دیگری نیاز ندارد. امت به تشویق نیاز ندارد، امت به جوانانی که برخیزند نیاز دارد. به یاد داشته باشید، ملت‌ها روزی می‌میرند که جوانانشان در برابر ظلم سکوت کنند و ملت‌ها روزی زنده می‌شوند که جوانانشان برای حقیقت قیام کنند.

جوانان من، اگر هنوز با گفتن اینکه ما مجبوریم خود را نجات می‌دهید، به یاد داشته باشید که فردا فرزندان بر روی قبرهایتان خواهند ایستاد و شما را جنایتکار می‌نامند. اکنون زمان دفن ترس است، زمان شکستن سکوت است، زمان تبدیل شدن به سربازان عمل است، نه جنگجویان رسانه‌های اجتماعی. اکنون زمان آن است که از فرقه‌ها فراتر رویم، از ملیت‌ها بیرون بیاییم، از احزاب، منافع، مواضع بیرون بیاییم و فقط یک هویت را اتخاذ کنیم. ما مسلمانیم، بنابراین نمی‌توانیم بی‌تفاوت باشیم، بنابراین نمی‌توانیم مظلومان را تنها بگذاریم. ما مسلمانیم، بنابراین زندگی بدون حق را نمی‌پذیریم. اگر امروز وجدان خود را بیدار نکنیم، به یاد داشته باشیم که این آتشی که امروز در غزه شعله‌ور است و شعله‌هایش آبادی‌های زیبای کشمیر اشغالی را به خاکستر تبدیل می‌کند، فردا در خانه‌های ما خواهد بود. این خونی که امروز در فلسطین جاری است، فردا در خیابان‌های ماوندوی متعصبی که بارها می‌خواهد لباس نجس خود را با خون پاک پاکستانی‌های مسلمان تزیین کند، خواهد بود. و در آن روز، نه سازمان مللی وجود خواهد داشت، نه ابرقدرتی، نه توافقی. امروز هنوز وقت است، امروز هنوز فرصت است، امروز خدا هنوز حضور دارد و قرآن هنوز هم همین را می‌گوید.

بیایید در این لحظه، در این جمع، در مقابل این صحنه، با خدا عهد کنیم. خدایا، ما را تماشای قرار نده، خدایا، ما را جوانانی قرار نده که برای حق ایستادگی را ترسو قرار نده، ما را ملتی خاموش قرار نده. می‌کنند، در برابر ظلم سر خم نمی‌کنند، از به دوش کشیدن بار امت نمی‌ترسند. بی‌تفاوتی ما را به آگاهی، ضعف ما را به وحدت، سکوت ما را به شجاعت تبدیل کن و ما را دوباره به یک ملت تبدیل کن، نه ملتی بلکه مبارز برای حق قرار نده، نه جمعیتی پراکنده، ما را ملتی قرار نده، تماشای، بلکه ملتی گواه بر حق. نه ساکت، بلکه صادق. خدایا، اگر تاریخ ما را فرا بخواند، شرمند نخواهیم بود، بلکه می‌توانیم با افتخار بگوییم، خدایا، ما خواب نبودیم، ما ایستاده بودیم
 اللهم اشهد، اللهم اشهد، اللهم اشهد
 آمین، ای پروردگار جهانیان.

شنبه، ۲۴ ژانویه ۲۰۲۶ء

وحدت، قدرت و سرنوشت امت

از امنیت ملی تا امنیت امت

صفحات تاریخ گواهی می‌دهند که هرگاه ملت‌ها برای دفاع از وجود خویش، بنیاد اعتماد متقابل و بصیرت مشترک را استوار ساخته‌اند، نه فقط معاهدات امضا شده، بلکه مسیر تاریخ نیز دگرگون گشته است. در تاریخ روابط بین‌الملل، این حقیقت چون اصل مسلم پذیرفته شده است که امنیت فردی هرگز پایدار نمی‌ماند، مگر آن‌گاه که در حصار امنیت جمعی مأوا گیرد. پیمان دفاعی اخیر میان پاکستان و پادشاهی عربستان سعودی، تجلی کم‌نظیر همین حقیقت است؛ پیمانی که بر اساس آن، هرگونه تجاوز به یکی از دو کشور، تجاوز به هر دو تلقی خواهد شد.

این بند، صرف مجموعه‌ای از الفاظ دیپلماتیک نیست، بلکه اعلامیه‌ای است از سرنوشت مشترک دو دولت مستقل. معنای آن تنها در حوزه دفاعی محدود نمی‌شود، بلکه واجد ابعاد سیاسی، روانی و راهبردی است؛ بازدارندگی‌ای که دشمن را وامی‌دارد پیش از هر اقدام، بارها بیندیشد و عواقب را بسنجد.

پیمان راهبردی دفاعی میان پاکستان و عربستان سعودی، گامی ممتاز در مسیر شکل‌گیری مفهوم امنیت جمعی در جهان اسلام به شمار می‌رود. این توافق، نه تنها همکاری‌های دفاعی دوجانبه را صورت‌بندی نهاده می‌بخشد، بلکه در چشم‌انداز متغیر امنیت جهانی، بنیانی نو برای یک چارچوب امنیتی جمعی اسلامی پُرریزی می‌کند؛ چارچوبی که توازن قوا در منطقه، حاکمیت دولت‌های مسلمان، و الزامات نظم نوین جهانی را توأمان در نظر دارد.

این پیمان، تجسم عملی همان اصلی است که بر اساس آن، تجاوز به یک کشور، تجاوز به مجموعه تلقی می‌شود. در صورت پیوستن احتمالی ترکیه و ایران در آینده، این اتحاد می‌تواند به یک معاهده دفاعی گسترده اسلامی بدل شود؛ اتحادی که از مرزهای جغرافیایی فراتر رفته و روح همبستگی امت را احیا کند.

حرکت از امنیت ملی به سوی امنیت جمعی، پاسخی است به واقعیتی تلخ اما انکارناپذیر: نظام امنیت جهانی امروز دچار عدم توازن عمیق است. بحران‌های مداوم در خاورمیانه، فاجعه انسانی در غزه، تنش‌های هسته‌ای در جنوب آسیا، و فشارهای سیاسی و نظامی بر دولت‌های مسلمان، همگی ضرورت الگویی از دفاع جمعی را آشکار ساخته‌اند؛ الگویی مشابه ناتو، اما رها از سلطه سیاسی غرب.

پیمان دفاعی پاکستان و عربستان بر این اصل استوار است که تجاوز به یک دولت، تجاوز به هر دو تلقی می‌شود؛ مفهومی که در نظام امنیتی معاصر جهان، پیش‌تر به رسمیت شناخته شده است. نمونه بارز آن، ماده پنجم پیمان ناتو است؛ بندی که نه تنها چتر حمایتی نظامی ایجاد می‌کند، بلکه بازدارندگی راهبردی مشترکی را نیز علیه نیروهای متخاصم پدید می‌آورد.

این پیمان راهبردی، با امضای ولیعهد عربستان سعودی، شاهزاده محمد بن سلمان، و نخست‌وزیر پاکستان، میان محمد شهباز شریف، به منصفه ظهور رسید؛ امضایی که نشان از عزم راسخ دو کشور دارد تا روابط

تاریخی خود را از سطح دوستی رسمی فراتر برده و به شراکت عملی دفاعی ارتقا دهند. این همان لحظه‌ای است که دیپلماسی دست در دست بصیرت نظامی نهاده است.

هماهنگی راهبردی میان ولیعهد محمد بن سلمان و نخست‌وزیر شهباز شریف، این توافق را از سطح نمادین فراتر برده و آن را به واقعیتی عملی بدل ساخته است. این تصمیم در بالاترین سطح رهبری، پاسخی پیش‌دستانه به بی‌ثباتی منطقه‌ای، تهدیدات ژئوپلیتیکی فزاینده و فشارهای رو به افزایش بر جهان اسلام تلقی می‌شود.

این پیمان اعلام می‌دارد که در جهان اسلام، دوران واکنش صرف به پایان رسیده و آگاهی پیشگیری و تدبیر در حال تولد است. رهبری، در این مقطع، به جای مصلحت‌های زودگذر دیپلماتیک، امنیت بلندمدت را برگزیده است. پیمان دفاعی پاکستان و عربستان، با شباهت آشکار به ماده پنجم ناتو، سازوکار واکنش دفاعی مشترک و بازدارندگی واحدی را در برابر هر نیروی متجاوز فراهم می‌آورد.

این توافق، افزون بر تقویت امنیت ملی دو کشور، بازتاب‌دهنده اراده مشترک آنان برای برقراری صلح در منطقه و جهان است. هدف بنیادین آن، تحکیم همکاری دفاعی و کارآمد ساختن حفاظت مشترک در برابر هرگونه تجاوز احتمالی است؛ تلاشی سنجیده برای آن‌که کفه توازن قدرت، نه به سود جنگ، بلکه به نفع صلح سنگین‌تر شود.

چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

وَأَعِصُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

«و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.»

و نیز:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ

«و هر آنچه در توان دارید از نیرو فراهم سازید.»

در پرتو این آیات، می‌توان گفت که این پیمان، نه صرفاً یک قرارداد دفاعی، بلکه جلوه‌ای از همان اصل قرآنی اتحاد، آمادگی و صیانت از عزت امت است؛ آغازی که می‌تواند فصل تازه‌ای در تاریخ امنیت اسلامی بگشاید.

این پیمان، گواهی روشن بر ژرفای شراکت راهبردی پاکستان و عربستان سعودی و استحکام فزاینده همکاری‌های دفاعی میان دو کشور است. در این مسیر، رهبری نظامی پاکستان—به‌ویژه فرمانده ارتش، فیلد مارشال سید عاصم منیر—نقشی کلیدی در تبدیل این تفاهم سیاسی به واقعیتی عملی ایفا کرده است. پس از امضای این توافق، پاکستان به‌طور رسمی به شریک دفاعی عربستان سعودی در حفاظت از حرمین شریفین بدل شده است؛ افتخاری که در تاریخ معاصر، نصیب اندکی از دولت‌های غیرعرب گشته است. این مسئولیت، پاکستان را به ستونی مرکزی در معماری دفاعی جهان اسلام ارتقا می‌دهد—مسئولیتی که نه فقط نظامی، بلکه ایمانی، تمدنی و تاریخی است.

از منظر منطقه‌ای و جهانی، پیامدهای این پیمان چشمگیر است. این توافق، توازن قدرت در خاورمیانه را تقویت می‌کند، بر پویایی‌های امنیتی جنوب آسیا اثر می‌گذارد، و به دولت‌های مسلمان امکان می‌دهد تا از وابستگی انحصاری به ساختارهای نظامی غربی فاصله گیرند. به گزارش نهادهای معتبر جهانی، از جمله



بلومبرگ، در صورت پیوستن ترکیه به این اتحاد، تأثیر آن از مرزهای خاورمیانه فراتر رفته و موازنه قدرت را در پهنه‌ای گسترده دگرگون خواهد ساخت.

بر اساس بیانیه مشترک، این پیمان در مواجهه با تهدیدات کنونی و آینده، زمینه‌ساز آمادگی دفاعی، هم‌افزایی عملیاتی و هماهنگی راهبردی خواهد بود. جنگ‌های متعارف، نبردهای ترکیبی، جنگ سایبری، فناوری موشکی و پهپادی، و این چالش‌ها در چارچوب این توافق مورد توجه قرار گرفته و برای مقابله با آن‌ها، all—بی‌ثباتی منطقه‌ای بنیانی از برنامه‌ریزی مشترک و آمادگی نهادی فراهم شده است. ابراز تمایل ایران و علاقه ترکیه به پیوستن به این پیمان، نشانه‌ای آشکار از افزایش آگاهی نسبت به خلأ دیرپای دفاع جمعی در جهان اسلام است. تجربه ناتو و صنعت پیشرفته دفاعی ترکیه می‌تواند به این اتحاد، برتری فنی و عملیاتی قابل توجهی ببخشد. در این میان، حقیقتی بنیادین بیش از پیش آشکار می‌شود: سازمان همکاری اسلامی نیازمند ستونی نظامی است، نه صرفاً هویتی دیپلماتیک.

بر اساس مفاد این توافق، هرگونه حمله مسلحانه خارجی به یکی از طرفین، حمله به هر دو تلقی خواهد شد. این اصل، اگرچه از حیث ساختار به ماده پنجم ناتو شباهت دارد، اما دریافت اسلامی، معنایی ژرف‌تر می‌یابد. دهه‌ها آموزش نظامی مشترک، رزمایش‌های چندجانبه و همکاری‌های صنعتی دفاعی، پشتوانه‌ای استوار برای این اصل فراهم کرده است.

در حقیقت، این پیمان ترجمان عملی مفهوم دفاع جمعی ناتو در چارچوبی اسلامی است. تفاوت اما بنیادین است: ناتو پاسدار منافع سیاسی و اقتصادی غرب بوده است، حال آن‌که یک اتحاد دفاعی اسلامی می‌تواند حافظ موجودیت امت، حاکمیت دولت‌های مسلمان و صیانت از مقدسات باشد. بدین‌سان، این توافق تفسیری اسلامی از ماده پنجم ناتو ارائه می‌دهد و خلأیی تاریخی را هدف قرار می‌دهد که تاکنون بی‌پاسخ مانده بود. تجربه تاریخ نشان می‌دهد که ناتو ضامن امنیت اروپا شد، در حالی که سنتو و سیتو عمدتاً در خدمت منافع آمریکا شکل گرفتند. پیمان پاکستان—عربستان، برای نخستین بار، چشم‌اندازی دفاعی با محوریت جهان اسلام عرضه می‌کند؛ مبتنی بر حاکمیت، قداست و مصلحت جمعی امت.

از حیث امنیتی، اقتصادی و دیپلماتیک، این پیمان منافع کم‌نظیری برای هر دو کشور به همراه دارد. توان دفاعی هر یک، در خدمت حفاظت از دیگری قرار می‌گیرد، چنان‌که گویی دو دولت، سپری واحد برای یکدیگر شده‌اند. امنیت سرمایه‌گذاری، حفاظت از کریدورهای انرژی و هم‌افزایی در دیپلماسی جهانی، همگی از پیوند ناگسستنی امنیت و اقتصاد حکایت دارند—همان پیوندی که سبب شد کشورهای ناتو، در عین پرهیز از جنگ، از ثبات اقتصادی بهره‌مند شوند.

از منظر سیاست‌گذاری، این پیمان می‌تواند الگویی از اعتماد به نفس دفاعی برای کشورهای مسلمان باشد؛ ابزاری برای بازدارندگی واقعی در بحران‌هایی چون غزه، فلسطین و کشمیر، و عاملی برای افزایش وزن چانه‌زنی دولت‌های مسلمان در برابر قدرت‌های جهانی.

در همین راستا، پیشنهاد رئیس مجلس ایران اعترافی صریح به این واقعیت است که امت را نمی‌توان در حالت تفرقه محفوظ داشت و دفاع جمعی به ضرورتی گریزناپذیر بدل شده است. اگر این مسیر تداوم یابد،

سازمان همکاری اسلامی می‌تواند روحی نظامی بیابد. ایران، ترکیه و دیگر بازیگران علاقه‌مند، می‌توانند این پیمان را از توافقی دوجانبه به بلوکی فراگیر و پان‌اسلامی ارتقا دهند.

چنان‌که فجایع جاری در غزه و کشمیر نشان داده است، صرف بیانیه و محکومیت دیپلماتیک کفایت نمی‌کند. تنها قدرت بازدارندگی جمعی است که می‌تواند از مظلوم دفاع کند. در همین نقطه است که بنیان اخلاقی یک اتحاد دفاعی اسلامی آزموده می‌شود و در عین حال، استحکام می‌یابد.

در صورت شکل‌گیری ساختارهای نهادی دفاعی، فرماندهی مشترک و رزمایش‌های منظم میان پاکستان، عربستان سعودی، ترکیه و ایران، این اتحاد می‌تواند به ابزاری برای جلوگیری از جنگ، نیرویی برای حفظ صلح و ضامنی برای کرامت امت بدل شود. چنین ساختاری نه تنها به سود جهان اسلام، بلکه در خدمت صلح جهانی نیز خواهد بود.

این اتحاد دفاعی، صرفاً قراردادی میان دولت‌ها نیست؛ اعلامیه‌ای تمدنی است—که هرگاه امت بیدار شود، مسیر تاریخ دگرگون می‌گردد. اگر این راه با بصیرت، اعتدال و سیاست اصولی پیموده شود، بعید نیست که سرآغاز دوره‌ای نوین از ثبات و خودمختاری برای جهان اسلام باشد. ملت‌ها نه با سلاح، که با کردار و اتحاد زنده می‌مانند.

چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ

بی‌گمان خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او صف در صف می‌کوشند، چنان‌که گویی بنایی «استوار و به‌هم‌پیوسته‌اند».

و نیز:

وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى

«و در نیکی و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید.»

بدین‌سان، این پیمان آغاز است، نه انجام. آنگاه که ملت‌ها خود پاسدار امنیت خویش می‌شوند، تاریخ نیز پاسدار تصمیم آنان می‌گردد.

سه‌شنبه، ۲۷ ژانویه ۲۰۲۶ء

قدرت در جامه سکوت: روایت تازه‌ای از سیاست جهان

میان هیاهو و خاموشی: زبان تازه سیاست جهانی

در این مقطع حساس از سیاست بین‌الملل، کاربست قدرت دیگر منحصربه‌زور نظامی یا فشار اقتصادی نیست؛ بلکه سکوت، درنگ، و پرهیز سنجیده از واکنش نیز به ابزارهای مؤثر سیاست بدل شده‌اند. تاریخ سیاست جهانی هرگز صرفاً روایت بیانیه‌ها، معاهدات و میدان‌های نبرد نبوده است؛ بلکه سرگذشت سکوت‌ها، مکث‌ها و تصمیم‌هایی است که در پس پرده و دور از غوغای الفاظ رقم خورده‌اند. با طلوع سال ۲۰۲۶، همین سکوت بار دیگر به رساترین صدا در میان قدرت‌های جهانی بدل گشته است.

در همین سکوت پرمعناست که باید تضاد ظاهری میان سیاست خارجی تهاجمی دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده، و خاموشی غیرمعمول ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، را فهم کرد. آنچه در نگاه نخست تناقض می‌نماید، در حقیقت جلوه‌ای از یک نظم نوپدید جهانی است؛ نظمی که در آن، هم اظهار قدرت و هم خویشتن‌داری، هر دو به یکسان سلاح سیاست شده‌اند. این فصل، تلاشی است برای فهم سکوت نه به مثابه فقدان کنش، بلکه به عنوان خود سیاست.

در تاریخ سیاست، نمایش قدرت همواره زاینده واکنش بوده است. گواهی تاریخ چنین است که هرگاه قدرت آمریکا با چنگال‌های آشکار و تهاجمی گسترش یافته، پاسخ مسکو چون بانگ شمشیر از نیام برآمده است. در گذشته، هر نمایش پر خاشک‌گرانه قدرت آمریکا—چه در خاورمیانه و چه در آمریکای لاتین—بی‌درنگ با مقاومت سخت و قاطع مسکو روبه‌رو می‌شد. از دوران جنگ سرد تا عراق و سوریه، روسیه همواره در میدان روایت و دیپلماسی پاسخ گفته است.

امادر آغاز سال ۲۰۲۶، صحنه جهانی گویی جامه‌ای از سکوت بر تن کرده است. تغییر حکومت در ونزوئلا، توقیف یک نفتکش با پرچم روسیه، و اظهارات تند درباره گرینلند، همگی نشانه آن‌اند که آمریکا دیگر در پی تنظیم نظم جهانی بر پایه قواعد حقوقی نیست، بلکه می‌کوشد آن را بر محور موازنه عریان قدرت باز سازی کند.

با این همه، علی‌رغم این اقدامات بی‌سابقه، سکوت روسیه حکایت از خلق و خویی تازه در سیاست دارد؛ خلق و خویی که منافع را بر احساسات مقدم می‌دارد. یورش ترامپ، جشن بازداشت در ونزوئلا، توقیف کشتی با پرچم روسیه، و حتی تهدید به تصرف گرینلند—همه رخ داد، اما زبان کرملین خاموش ماند؛ گویی زمان خود را نگاه داشته است. این سکوت فراگیر نشان می‌دهد که مسکو از سیاست واکنش‌های آنی عبور کرده و به وادی سیاست منافع گام نهاده است.

برخلاف گذشته، نه محکومیتی فوری صادر شد و نه تهدیدی نظامی. این خاموشی نه نشانه ضعف، بلکه تصمیمی آگاهانه است؛ تصمیمی برای آن‌که اهداف بزرگ راهبردی قربانی هیجانات زودگذر نشوند. روسیه ای که سال‌ها مداخلات غرب را «توطئه تغییر رژیم» می‌خواند، اکنون خود به پیکره صبر و ضبط بدل شده است. خاموشی پوتین تصادفی نیست؛ بلکه مکثی سنجیده است. غیبت او از صحنه عمومی و پرهیز از صدور بیانیه‌های رسمی، نشانه آن است که کرملین بیش از سخن، به تدبیرهای پشت‌پرده باور دارد. این غیبت موقتی، نه از سر غفلت، بلکه بخشی از راهبرد است. تاریخ گواهی می‌دهد که سکوت پوتین اغلب

پیش‌درآمد تصمیم‌های بزرگ بوده است.

ناپدید شدن او پس از مراسم کریسمس ارتدوکس، نشانه‌ای است از آن‌که تصمیم‌ها نه در خطابه‌ها، بلکه در اتاق‌های دیپلماسی شکل می‌گیرند. سکوت سخنگوی کرملین، دیمیتری پسکوف، و خاموشی رسانه‌های دولتی، نه رخوت تعطیلات، بلکه نوعی محافظت آگاهانه از گفت‌وگوهای ظریف میان واشنگتن و مسکو بر سر اوکراین است؛ گفت‌وگوهایی که به مرحله‌ای وجودی و بس حساس رسیده‌اند، چنان‌که یک جمله تند می‌تواند حاصل ماه‌ها تلاش را بر باد دهد.

این سکوت، سپری است در برابر گسستن رشته باریک دیپلماسی مسکو در این لحظه از هر جرقه‌ای پرهیز می‌کند که بتواند این توازن شکننده را فرو ریزد. خاموشی کرملین، تلاشی است برای نگاه داشتن تعادل—در زمانی که تعادل، خود بزرگ‌ترین قدرت است.

یکی دیگر از علل سکوت معنادار روس را می‌توان در متن تازه راهبرد امنیت ملی ایالات متحده جست‌وجو کرد؛ سندی که برای نخستین بار به صراحت، سیاست مناطق نفوذ را به رسمیت می‌شناسد—امری که با موضع دیرین مسکو هم‌خوانی آشکار دارد. همین هم‌نوازی است که روسیه را نه به انتقاد، بلکه به نوعی تأیید خاموش سوق داده است.

دکترین ترامپ، به‌ویژه در ماجرای بازداشت نیکولاس مادورو، پیامی بی‌پرده به جهان مخابره کرد: در نظام بین‌الملل امروز، حق از دل قدرت برمی‌خیزد. این اقدام نه صرفاً یک حرکت حقوقی، بلکه تجلی عملی راهبرد جدید امنیت ملی آمریکا بود—راهبردی که مقامات روس از آن به سبب احیای «سیاست مناطق» استقبال کرده بودند. این اصل، با منطق راهبردی روس بیگانه نیست؛ اما مسکو می‌خواهد اختیار اجرای آن را منحصراً در چارچوب منافع خویش نگاه دارد.

به باور فنودور لویکیانوف، دکترین ترامپ نشانه چرخشی بنیادین در سیاست جهانی است؛ چرخشی که جهان را بار دیگر از آرمان‌های جهان‌شمول به سوی سیاست مبتنی بر مناطق نفوذ سوق می‌دهد. این سخن صرفاً تحلیل نیست، بلکه پرده‌برداری از واقعیتی تلخ است: نظم لیبرال پس از جنگ سرد، به مرحله فروپاشی رسیده است. از این منظر، این سخن بیش از آن‌که تفسیر باشد، پیش‌آگهی منازعات آینده است.

رسانه‌های رسمی روسیه، این اقدام آمریکا را به مثابه «سابقه» معرفی کرده‌اند—سابقه‌ای که در آینده می‌تواند برای روسیه در اعمال سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تر در حوزه پیرامونی خود، توجیه اخلاقی و سیاسی فراهم آورد. به‌گفته یوگنی پوپوف، آشوب جهانی نه تهدید، بلکه فرصتی برای روسیه است: فشار کاهش می‌یابد، میدان دیپلماسی گشوده‌تر می‌شود، و در کشاکش قدرت‌های بزرگ، بازیگران میانی راه‌های تازه می‌یابند.

در نگاه نخست، راهبرد تازه آمریکا—که مناطق نفوذ را به رسمیت می‌شناسد—با موضع روسیه هم‌پوشانی نسبی دارد. همین هم‌پوشانی، یکی از دلایل اصلی سکوت مسکو است. پوپوف این وضعیت را در کوتاه‌مدت ناخوشایند، اما در بلندمدت سودمند می‌داند. آشوب جهانی، به روسیه فرصت نفس‌کشیدن می‌دهد؛ فرصتی برای کاستن از فشار و جست‌وجوی امکان‌های تازه.

حتی در محافل نزدیک به کرملین، نوعی تحسین نیم‌بند نسبت به جسارت آمریکا دیده می‌شود—تحسینی آمیخته به نارضایتی. این دوگانگی، اعترافی نانوشته است: روسیه خود نیز در اوکراین اسیر همین منطق



قدرت شده است. تفاوت تنها در این است که آنجا، منازعه به جنگی فرسایشی بدل شد. در مقابل، تهاجم جهانی آمریکا شکاف میان اروپا و ایالات متحده را عمیق‌تر کرده — و این شکاف، فشار دیپلماتیک بر روسیه را کاهش داده است.

حسرتی که در سخنان مارگاریتا سیمونیان شنیده می‌شود، صرفاً واکنشی شخصی نیست؛ بلکه نمادی از محدودیت دولت و پذیرش افول است. سرمایه‌گذاری‌های چنددهه‌ساله روسیه در ونزوئلا — که زمانی نشانه نفوذ جهانی بود — اکنون زیر سایه جنگ اوکراین رنگ باخته است. باز داشت مادورو، این افول را رسمیت بخشید؛ واقعیتی که مسکو با واقع‌گرایی ناگزیر پذیرفته است.

به‌گفته هانا نوته، روسیه در موقعیتی نیست که بتواند ترامپ را برنجانند یا مستقیماً با او درافتند. دلیل این احتیاط روشن است: تمرکز ترامپ بر مسئله اصلی، یعنی اوکراین. موضع آمریکا در این پرونده، برای روسیه حیاتی است؛ حتی بی‌طرفی یا نرمی و اشنگتن، سرمایه‌ای گران‌بها برای مسکو به‌شمار می‌رود. هدف اصلی مسکو آن بوده که یا ترامپ را در مسئله اوکراین با خود همراه سازد، یا دست‌کم آمریکا را از رهبری ائتلاف ضدروسی دور نگه دارد — و تاکنون، این راهبرد تا حد زیادی موفق بوده است. از همین رو، در ماجرای توقیف کشتی *مارینار*، روسیه از پاسخ نظامی پرهیز کرد و صرفاً به اعتراض حقوقی بسنده نمود؛ نشانه‌ای از بازگشت زبان قانون به سیاست خارجی روسیه.

قطب شمال برای روسیه صرفاً یک جغرافیا نیست؛ بلکه محل تلاقی انرژی، حضور نظامی و داعیه رهبری جهانی است. چه گرینلند در کانون توجه آمریکا باشد و چه در مالکیت رسمی دانمارک باقی بماند، مسکو فعلاً آن را مسئله‌ای دوجانبه میان واشنگتن و کپنهاگ قلمداد کرده و آگاهانه خود را از رویارویی مستقیم کنار کشیده است. این احتیاط، کوششی است برای گریز از تقابل زودهنگام.

صداهاى تندرو همواره شنیده می‌شوند، اما سیاست دولت از دل احساسات زاده نمی‌شود؛ بلکه بر بنیاد منافع شکل می‌گیرد. اظهارات الکسی ژوراولیوف بازتاب هیجان عمومی است، نه جایگزین راهبرد دولتی. در این مرحله، کنایه‌های حساب‌شده مقامات روس، بدون توسل به تهدید، پیام را منتقل کرده‌اند — نمونه‌ای از دیپلماسی نرم اما مؤثر.

جریان‌های ملی‌گرا این اقدامات را هم‌سنگ دزدی دریایی یا اعلان جنگ دانستند، اما کرملین از پذیرش این ادبیات جنگی در سطح رسمی پرهیز کرد. این پرهیز، نشان می‌دهد که مسکو فعلاً نمی‌خواهد وارد منطق تقابل نظامی شود. روسیه اصل قدرت را می‌پذیرد، اما تنها تا جایی که با منافع راهبردی‌اش در تعارض نباشد.

اصرار ترامپ بر گرینلند، در محافل طرفدار روسیه با لبخندی طعنه‌آمیز همراه شد — لبخندی که بیش از آن که تحسین باشد، تمسخر ضعف اروپا و شکاف در اتحاد غربی است. با این حال، این سکوت بی‌پایان نخواهد بود. اگر آمریکابه ایجاد زیرساخت نظامی دائمی در گرینلند روی آورد، خاموشی روسیه فروخواهد ریخت. کنایه کیریل دمیتریف، ضربه‌ای دیپلماتیک بود: نرم در بیان، اما عمیق در اثر — آینه‌ای در برابر معیارهای دوگانه اتحادیه اروپا. با پایان تعطیلات، انتظار می‌رود پوتین موضعی جامع اتخاذ کند و این سکوت را به راهبردی رسمی بدل سازد.

روسیه اصل «قدرت» را می‌پذیرد، اما نه بی‌قید و شرط. قاعده «آن‌که زور دارد، حق دارد» با ذهنیت روسی بیگانه نیست، اما اگر این قاعده علیه منافع روسیه به‌کار رود—به‌ویژه در گرینلند—دیگر قابل قبول نخواهد بود. از همین رو، مسکو واکنش به بحران‌های کوتاه‌مدت را کاهش داده و اهداف بلندمدت را در اولویت نهاده است. سکوت، به سیاستی فعال بدل شده است.

قطب شمال برای روسیه ستون آینده اقتصادی، نظامی و نمادین است. پوتین بارها آن را پایه ثبات رهبری جهانی روسیه خوانده است. این منطقه می‌تواند کانون سیاست دهه‌های آینده—و حتی پیش‌درآمد منازعات آتی—باشد.

به‌گفته هانا نوته، شکاف میان اروپا و آمریکا به سود روسیه است؛ اما گسترش حضور نظامی آمریکا خط قرمز است. برای قدرت‌های میانی، این درس روشن است: هر تهاجمی پاسخ فوری نمی‌طلبد؛ گاه انتظار، سودمندتر از مقاومت است.

اکنون نگاه‌ها به سخنرانی احتمالی پوتین دوخته شده است. اما تا آن زمان، سکوت، رساترین روایت و بلیغ‌ترین دیپلماسی روسیه باقی می‌ماند—زیرا تاریخ گواه است که گاه، سکوت بلندترین فریاد است.

ترامپ سیاست خارجی را در هیاهو می‌جوید؛ پوتین در سکوت. یکی قدرت را در صدا می‌طلبد، دیگری در مکث. و تاریخ، بیش از آن‌که هیاهو را به یاد آورد، اغلب به سود سکوت دآوری می‌کند—زیرا گاه، خاموشی بزرگترین چالش است.

این فصل با این نتیجه پایان می‌یابد که سکوت روسیه نه اجبار موقت، بلکه انتخابی سنجیده و راهبردی است—آغازی برای فصلی تازه در سیاست قدرت جهانی.

پنجشنبه، ۲۹ ژانویه ۲۰۲۶ء

وحدت، قدرت و سرنوشت امت

از امنیت ملی تا امنیت امت

صفحات تاریخ گواهی می‌دهند که هرگاه ملت‌ها برای دفاع از وجود خویش، بنیاد اعتماد متقابل و بصیرت مشترک را استوار ساخته‌اند، نه فقط معاهدات امضا شده، بلکه مسیر تاریخ نیز دگرگون گشته است. در ماند، تاریخ روابط بین‌الملل، این حقیقت چون اصل مسلم پذیرفته شده است که امنیت فردی هرگز پایدار نمی‌مگر آن‌گاه که در حصار امنیت جمعی مأوا گیرد. پیمان دفاعی اخیر میان پاکستان و پادشاهی عربستان سعودی، تجلی کم‌نظیر همین حقیقت است؛ پیمانی که بر اساس آن، هرگونه تجاوز به یکی از دو کشور، تجاوز به هر دو تلقی خواهد شد.

این بند، صرف مجموعه‌ای از الفاظ دیپلماتیک نیست، بلکه اعلامیه‌ای است از سرنوشت مشترک دو دولت مستقل. معنای آن تنها در حوزه دفاعی محدود نمی‌شود، بلکه واجد ابعاد سیاسی، روانی و راهبردی است؛ بازدارندگی‌ای که دشمن را وامی‌دارد پیش از هر اقدام، بارها بیندیشد و عواقب را بسنجد.

پیمان راهبردی دفاعی میان پاکستان و عربستان سعودی، گامی ممتاز در مسیر شکل‌گیری مفهوم امنیت جمعی در جهان اسلام به شمار می‌رود. این توافق، نه تنها همکاری‌های دفاعی دوجانبه را صورت‌بندی نهاده می‌بخشد، بلکه در چشم‌انداز متغیر امنیت جهانی، بنیانی نو برای یک چارچوب امنیتی جمعی اسلامی پیریزی می‌کند؛ چارچوبی که توازن قوا در منطقه، حاکمیت دولت‌های مسلمان، و الزامات نظم نوین جهانی را توأمان در نظر دارد.

این پیمان، تجسم عملی همان اصلی است که بر اساس آن، تجاوز به یک کشور، تجاوز به مجموعه تلقی می‌شود. در صورت پیوستن احتمالی ترکیه و ایران در آینده، این اتحاد می‌تواند به یک معاهده دفاعی گسترده اسلامی بدل شود؛ اتحادی که از مرزهای جغرافیایی فراتر رفته و روح همبستگی امت را احیا کند.

حرکت از امنیت ملی به سوی امنیت جمعی، پاسخی است به واقعیتی تلخ اما انکارناپذیر: نظام امنیت جهانی امروز دچار عدم توازن عمیق است. بحران‌های مداوم در خاورمیانه، فاجعه انسانی در غزه، تنش‌های هسته‌ای در جنوب آسیا، و فشارهای سیاسی و نظامی بر دولت‌های مسلمان، همگی ضرورت الگویی از دفاع جمعی را آشکار ساخته‌اند؛ الگویی مشابه ناتو، اما رها از سلطه سیاسی غرب.

پیمان دفاعی پاکستان و عربستان بر این اصل استوار است که تجاوز به یک دولت، تجاوز به هر دو تلقی می‌شود؛ مفهومی که در نظام امنیتی معاصر جهان، پیش‌تر به رسمیت شناخته شده است. نمونه بارز آن، ماده پنجم پیمان ناتو است؛ بندی که نه تنها چتر حمایتی نظامی ایجاد می‌کند، بلکه بازدارندگی راهبردی مشترکی را نیز علیه نیروهای متخاصم پدید می‌آورد.

این پیمان راهبردی، با امضای ولیعهد عربستان سعودی، شاهزاده محمد بن سلمان، و نخست‌وزیر پاکستان، میان محمد شهباز شریف، به منصفه ظهور رسید؛ امضایی که نشان از عزم راسخ دو کشور دارد تا روابط

تاریخی خود را از سطح دوستی رسمی فراتر برده و به شراکت عملی دفاعی ارتقا دهند. این همان لحظه‌ای است که دیپلماسی دست در دست بصیرت نظامی نهاده است.

هماهنگی راهبردی میان ولیعهد محمد بن سلمان و نخست‌وزیر شهباز شریف، این توافق را از سطح نمادین فراتر برده و آن را به واقعیتی عملی بدل ساخته است. این تصمیم در بالاترین سطح رهبری، پاسخی پیش‌دستانه به بی‌ثباتی منطقه‌ای، تهدیدات ژئوپلیتیکی فزاینده و فشارهای رو به افزایش بر جهان اسلام تلقی می‌شود.

این پیمان اعلام می‌دارد که در جهان اسلام، دوران واکنش صرف به پایان رسیده و آگاهی پیشگیری و تدبیر در حال تولد است. رهبری، در این مقطع، به جای مصلحت‌های زودگذر دیپلماتیک، امنیت بلندمدت را برگزیده است. پیمان دفاعی پاکستان و عربستان، با شباهت آشکار به ماده پنجم ناتو، سازوکار واکنش دفاعی مشترک و بازدارندگی واحدی را در برابر هر نیروی متجاوز فراهم می‌آورد.

این توافق، افزون بر تقویت امنیت ملی دو کشور، بازتاب‌دهنده اراده مشترک آنان برای برقراری صلح در منطقه و جهان است. هدف بنیادین آن، تحکیم همکاری دفاعی و کارآمد ساختن حفاظت مشترک در برابر هرگونه تجاوز احتمالی است؛ تلاشی سنجیده برای آن‌که کفه توازن قدرت، نه به سود جنگ، بلکه به نفع صلح سنگین‌تر شود.

چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

«و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.»

و نیز:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ

«و هر آنچه در توان دارید از نیرو فراهم سازید.»

در پرتو این آیات، می‌توان گفت که این پیمان، نه صرفاً یک قرارداد دفاعی، بلکه جلوه‌ای از همان اصل قرآنی اتحاد، آمادگی و صیانت از عزت امت است؛ آغازی که می‌تواند فصل تازه‌ای در تاریخ امنیت اسلامی بگشاید.

این پیمان، گواهی روشن بر ژرفای شراکت راهبردی پاکستان و عربستان سعودی و استحکام فزاینده همکاری‌های دفاعی میان دو کشور است. در این مسیر، رهبری نظامی پاکستان—به‌ویژه فرمانده ارتش، فیلد مارشال سید عاصم منیر—نقشی کلیدی در تبدیل این تفاهم سیاسی به واقعیتی عملی ایفا کرده است. پس از امضای این توافق، پاکستان به‌طور رسمی به شریک دفاعی عربستان سعودی در حفاظت از حرمین شریفین بدل شده است؛ افتخاری که در تاریخ معاصر، نصیب اندکی از دولت‌های غیرعرب گشته است. این مسئولیت، پاکستان را به ستونی مرکزی در معماری دفاعی جهان اسلام ارتقا می‌دهد—مسئولیتی که نه فقط نظامی، بلکه ایمانی، تمدنی و تاریخی است.

از منظر منطقه‌ای و جهانی، پیامدهای این پیمان چشمگیر است. این توافق، توازن قدرت در خاورمیانه را تقویت می‌کند، بر پویایی‌های امنیتی جنوب آسیا اثر می‌گذارد، و به دولت‌های مسلمان امکان می‌دهد تا از وابستگی انحصاری به ساختارهای نظامی غربی فاصله گیرند. به گزارش نهادهای معتبر جهانی، از جمله



بلومبرگ، در صورت پیوستن ترکیه به این اتحاد، تأثیر آن از مرزهای خاورمیانه فراتر رفته و موازنه قدرت را در پهنه‌ای گسترده دگرگون خواهد ساخت.

بر اساس بیانیه مشترک، این پیمان در مواجهه با تهدیدات کنونی و آینده، زمینه‌ساز آمادگی دفاعی، هم‌افزایی عملیاتی و هماهنگی راهبردی خواهد بود. جنگ‌های متعارف، نبردهای ترکیبی، جنگ سایبری، فناوری موشکی و پهپادی، و این چالش‌ها در چارچوب این توافق مورد توجه قرار گرفته و برای مقابله با آن‌ها، all—بی‌ثباتی منطقه‌ای بنیانی از برنامه‌ریزی مشترک و آمادگی نهادی فراهم شده است. ابراز تمایل ایران و علاقه ترکیه به پیوستن به این پیمان، نشانه‌ای آشکار از افزایش آگاهی نسبت به خلأ دیرپای دفاع جمعی در جهان اسلام است. تجربه ناتو و صنعت پیشرفته دفاعی ترکیه می‌تواند به این اتحاد، برتری فنی و عملیاتی قابل توجهی ببخشد. در این میان، حقیقتی بنیادین بیش از پیش آشکار می‌شود: سازمان همکاری اسلامی نیازمند ستونی نظامی است، نه صرفاً هوبیتی دیپلماتیک.

بر اساس مفاد این توافق، هرگونه حمله مسلحانه خارجی به یکی از طرفین، حمله به هر دو تلقی خواهد شد.

این اصل، اگرچه از حیث ساختار به ماده پنجم ناتو شباهت دارد، اما در بافت اسلامی، معنایی ژرف‌تر می‌یابد. دهه‌ها آموزش نظامی مشترک، رزمایش‌های چندجانبه و همکاری‌های صنعتی دفاعی، پشتوانه‌ای استوار برای این اصل فراهم کرده است.

در حقیقت، این پیمان ترجمان عملی مفهوم دفاع جمعی ناتو در چارچوبی اسلامی است. تفاوت اما بنیادین است: ناتو پاسدار منافع سیاسی و اقتصادی غرب بوده است، حال آن‌که یک اتحاد دفاعی اسلامی می‌تواند حافظ موجودیت امت، حاکمیت دولت‌های مسلمان و صیانت از مقدسات باشد. بدین‌سان، این توافق تقسیری اسلامی از ماده پنجم ناتو ارائه می‌دهد و خلأی تاریخی را هدف قرار می‌دهد که تاکنون بی‌پاسخ مانده بود. تجربه تاریخ نشان می‌دهد که ناتو ضامن امنیت اروپا شد، در حالی که سنتو و سیتو عمدتاً در خدمت منافع آمریکا شکل گرفتند. پیمان پاکستان-عربستان، برای نخستین بار، چشم‌اندازی دفاعی با محوریت جهان اسلام عرضه می‌کند؛ مبتنی بر حاکمیت، قداست و مصلحت جمعی امت.

از حیث امنیتی، اقتصادی و دیپلماتیک، این پیمان منافع کم‌نظیری برای هر دو کشور به همراه دارد. توان دفاعی هر یک، در خدمت حفاظت از دیگری قرار می‌گیرد، چنان‌که گویی دو دولت، سپری واحد برای یکدیگر شده‌اند. امنیت سرمایه‌گذاری، حفاظت از کریدورهای انرژی و هم‌افزایی در دیپلماسی جهانی، همگی از پیوند ناگسستنی امنیت و اقتصاد حکایت دارند—همان پیوندی که سبب شد کشورهای ناتو، در عین پرهیز از جنگ، از ثبات اقتصادی بهره‌مند شوند.

از منظر سیاست‌گذاری، این پیمان می‌تواند الگویی از اعتماد به نفس دفاعی برای کشورهای مسلمان باشد؛ ابزاری برای بازدارندگی واقعی در بحران‌هایی چون غزه، فلسطین و کشمیر، و عاملی برای افزایش وزن چانه‌زنی دولت‌های مسلمان در برابر قدرت‌های جهانی.

در همین راستا، پیشنهاد رئیس مجلس ایران اعترافی صریح به این واقعیت است که امت را نمی‌توان در حالت تفرقه محفوظ داشت و دفاع جمعی به ضرورتی گریزناپذیر بدل شده است. اگر این مسیر تداوم یابد،

سازمان همکاری اسلامی می‌تواند روحی نظامی بیابد. ایران، ترکیه و دیگر بازیگران علاقه‌مند، می‌توانند این پیمان را از توافقی دوجانبه به بلوکی فراگیر و پان‌اسلامی ارتقا دهند.

چنان‌که فجایع جاری در غزه و کشمیر نشان داده است، صرف بیانیه و محکومیت دیپلماتیک کفایت نمی‌کند. تنها قدرت بازدارندگی جمعی است که می‌تواند از مظلوم دفاع کند. در همین نقطه است که بنیان اخلاقی یک اتحاد دفاعی اسلامی آزموده می‌شود و در عین حال، استحکام می‌یابد.

در صورت شکل‌گیری ساختارهای نهادی دفاعی، فرماندهی مشترک و رزمایش‌های منظم میان پاکستان، عربستان سعودی، ترکیه و ایران، این اتحاد می‌تواند به ابزاری برای جلوگیری از جنگ، نیرویی برای حفظ صلح و ضامنی برای کرامت امت بدل شود. چنین ساختاری نه تنها به سود جهان اسلام، بلکه در خدمت صلح جهانی نیز خواهد بود.

این اتحاد دفاعی، صرفاً قراردادی میان دولت‌ها نیست؛ اعلامیه‌ای تمدنی است—که هرگاه امت بیدار شود، مسیر تاریخ دگرگون می‌گردد. اگر این راه با بصیرت، اعتدال و سیاست اصولی پیموده شود، بعید نیست که سرآغاز دوره‌ای نوین از ثبات و خودمختاری برای جهان اسلام باشد. ملت‌ها نه با سلاح، که با کردار و اتحاد زنده می‌مانند.

چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ

بی‌گمان خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او صف در صف می‌کوشند، چنان‌که گویی بنایی «استوار و به‌هم‌پیوسته‌اند».

و نیز:

وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى

«و در نیکی و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید».

بدین‌سان، این پیمان آغاز است، نه انجام. آنگاه که ملت‌ها خود پاسدار امنیت خویش می‌شوند، تاریخ نیز پاسدار تصمیم آنان می‌گردد.

سه‌شنبه، ۲۷ ژانویه ۲۰۲۶ء

قدرت در جامه سکوت: روایت تازه‌ای از سیاست جهان میان هیاهو و خاموشی: زبان تازه سیاست جهانی

در این مقطع حساس از سیاست بین‌الملل، کاربست قدرت دیگر منحصربه‌زور نظامی یا فشار اقتصادی نیست؛ بلکه سکوت، درنگ، و پرهیز سنجیده از واکنش نیز به ابزارهای مؤثر سیاست بدل شده‌اند. تاریخ سیاست جهانی هرگز صرفاً روایت بیانیه‌ها، معاهدات و میدان‌های نبرد نبوده است؛ بلکه سرگذشت سکوت‌ها، مکث‌ها و تصمیم‌هایی است که در پس پرده و دور از غوغای الفاظ رقم خورده‌اند. با طلوع سال ۲۰۲۶، همین سکوت بار دیگر به رساترین صدا در میان قدرت‌های جهانی بدل گشته است.

در همین سکوت پر معناست که باید تضاد ظاهری میان سیاست خارجی تهاجمی دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده، و خاموشی غیرمعمول ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، را فهم کرد. آنچه در نگاه نخست تناقض می‌نماید، در حقیقت جلوه‌ای از یک نظم نوپدید جهانی است؛ نظم‌ی که در آن، هم اظهار قدرت و هم خویشتن‌داری، هر دو به یکسان سلاح سیاست شده‌اند. این فصل، تلاشی است برای فهم سکوت نه به مثابه فقدان کنش، بلکه به عنوان خود سیاست.

در تاریخ سیاست، نمایش قدرت همواره زاینده واکنش بوده است. گواهی تاریخ چنین است که هرگاه قدرت آمریکا با چنگال‌های آشکار و تهاجمی گسترش یافته، پاسخ مسکو چون بانگ شمشیر از نیام برآمده است. در گذشته، هر نمایش پر خاشگرانه قدرت آمریکا—چه در خاورمیانه و چه در آمریکای لاتین—بی‌درنگ با مقاومت سخت و قاطع مسکو روبه‌رو می‌شد. از دوران جنگ سرد تا عراق و سوریه، روسیه همواره در میدان روایت و دیپلماسی پاسخ گفته است.

امادر آغاز سال ۲۰۲۶، صحنه جهانی گویی جامه‌ای از سکوت بر تن کرده است. تغییر حکومت در ونزوئلا، توقیف یک نفتکش با پرچم روسیه، و اظهارات تند درباره گرینلند، همگی نشانه آن‌اند که آمریکا دیگر در پی تنظیم نظم جهانی بر پایه قواعد حقوقی نیست، بلکه می‌کوشد آن را بر محور موازنه عریان قدرت بازسازی کند.

با این همه، علی‌رغم این اقدامات بی‌سابقه، سکوت روسیه حکایت از خلق و خویی تازه در سیاست دارد؛ خلق و خویی که منافع را بر احساسات مقدم می‌دارد. یورش ترامپ، جشن بازداشت در ونزوئلا، توقیف کشتی با پرچم روسیه، و حتی تهدید به تصرف گرینلند—همه رخ داد، اما زبان کرملین خاموش ماند؛ گویی زمان خود را نگاه داشته است. این سکوت فراگیر نشان می‌دهد که مسکو از سیاست واکنش‌های آنی عبور کرده و به وادی سیاست منافع گام نهاده است.

برخلاف گذشته، نه محکومیتی فوری صادر شد و نه تهدیدی نظامی. این خاموشی نه نشانه ضعف، بلکه تصمیمی آگاهانه است؛ تصمیمی برای آن‌که اهداف بزرگ راهبردی قربانی هیجانات زودگذر نشوند. روسیه‌ای که سال‌ها مداخلات غرب را «توطئه تغییر رژیم» می‌خواند، اکنون خود به پیکره صبر و ضبط بدل شده است.

خاموشی پوتین تصادفی نیست؛ بلکه مکثی سنجیده است. غیبت او از صحنه عمومی و پرهیز از صدور

بیانیه های رسمی، نشانه آن است که کرملین بیش از سخن، به تدبیرهای پشت پرده باور دارد. این غیبت موقتی، نه از سر غفلت، بلکه بخشی از راهبرد است. تاریخ گواهی می دهد که سکوت پوتین اغلب پیش درآمد تصمیم های بزرگ بوده است.

ناپدید شدن او پس از مراسم کریسمس ارتدوکس، نشانه ای است از آن که تصمیم ها نه در خطابه ها، بلکه در اتاق های دیپلماتی شکل می گیرند. سکوت سخنگوی کرملین، دیمیتری پسکوف، و خاموشی رسانه های دولتی، نه رخوت تعطیلات، بلکه نوعی محافظت آگاهانه از گفت وگوهای ظریف میان واشنگتن و مسکو بر سر اوکراین است؛ گفت وگوهایی که به مرحله ای وجودی و بس حساس رسیده اند، چنان که یک جمله تند می تواند حاصل ماه ها تلاش را بر باد دهد.

این سکوت، سپری است در برابر گسستن رشته باریک دیپلماتی. مسکو در این لحظه از هر جرقه ای پرهیز می کند که بتواند این توازن شکننده را فرو ریزد. خاموشی کرملین، تلاشی است برای نگاه داشتن تعادل—در زمانی که تعادل، خود بزرگترین قدرت است.

یکی دیگر از علل سکوت معنادار روس را می توان در متن تازه راهبرد امنیت ملی ایالات متحده جست و جو کرد؛ سندی که برای نخستین بار به صراحت، سیاست مناطق نفوذ را به رسمیت می شناسد—امری که با موضع دیرین مسکو همخوانی آشکار دارد. همین همخوانی است که روسیه را نه به انتقاد، بلکه به نوعی تأیید خاموش سوق داده است.

دکترین ترامپ، به ویژه در ماجرای بازداشت نیکولاس مادورو، پیامی بی پرده به جهان مخابره کرد: در نظام بین الملل امروز، حق از دل قدرت برمی خیزد. این اقدام نه صرفاً یک حرکت حقوقی، بلکه تجلی عملی راهبرد جدید امنیت ملی آمریکابود—راهبردی که مقامات روس از آن به سبب احیای «سیاست مناطق» استقبال کرده بودند. این اصل، با منطق راهبردی روس بیگانه نیست؛ اما مسکو می خواهد اختیار اجرای آن را منحصراً در چارچوب منافع خویش نگاه دارد.

به باور فنودور لوکیانوف، دکترین ترامپ نشانه چرخشی بنیادین در سیاست جهانی است؛ چرخشی که جهان را بار دیگر از آرمان های جهان شمول به سوی سیاست مبتنی بر مناطق نفوذ سوق می دهد. این سخن صرفاً تحلیل نیست، بلکه پرده برداری از واقعیتی تلخ است: نظم لیبرال پس از جنگ سرد، به مرحله فروپاشی رسیده است. از این منظر، این سخن بیش از آن که تفسیر باشد، پیش آگهی منازعات آینده است.

رسانه های رسمی روسیه، این اقدام آمریکا را به مثابه «سابقه» معرفی کرده اند—سابقه ای که در آینده می تواند برای روسیه در اعمال سیاست های سخت گیرانه تر در حوزه پیرامونی خود، توجیه اخلاقی و سیاسی فراهم آورد. به گفته یوگنی پوپوف، آشوب جهانی نه تهدید، بلکه فرصتی برای روسیه است: فشار کاهش می یابد، میدان دیپلماتی گشوده تر می شود، و در کشاکش قدرت های بزرگ، بازیگران میانی راه های تازه می یابند.

در نگاه نخست، راهبرد تازه آمریکا—که مناطق نفوذ را به رسمیت می شناسد—با موضع روسیه همپوشانی نسبی دارد. همین همپوشانی، یکی از دلایل اصلی سکوت مسکو است. پوپوف این وضعیت را در کوتاه مدت ناخوشایند، اما در بلندمدت سودمند می داند. آشوب جهانی، به روسیه فرصت نفس کشیدن می دهد؛ فرصتی برای کاستن از فشار و جست و جوی امکان های تازه.



حتی در محافل نزدیک به کرملین، نوعی تحسین نیم‌بند نسبت به جسارت آمریکادیده می‌شود تحسینی آمیخته به نارضا‌ییتی. این دوگانگی، اعترافی نانوشته است: روسیه خود نیز در اوکراین اسیر همین منطق قدرت شده است. تفاوت تنها در این است که آنجا، منازعه به جنگی فرسایشی بدل شد. در مقابل، تهاجم جهانی آمریکا شکاف میان اروپا و ایالات متحده را عمیق‌تر کرده—و این شکاف، فشار دیپلماتیک بر روسیه را کاهش داده است.

حسرتی که در سخنان مارگاریتاسیمونیان شنیده می‌شود، صرفاً واکنشی شخصی نیست؛ بلکه نمادی از محدودیت دولت و پذیرش افول است. سرمایه‌گذاری‌های چندده‌ساله روسیه در ونزوئلا—که زمانی نشانه نفوذ جهانی بود—اکنون زیر سایه جنگ اوکراین رنگ باخته است. باز داشت مادورو، این افول را رسمیت بخشید؛ واقعیتی که مسکو با واقع‌گرایی ناگزیر پذیرفته است.

به‌گفته هانا نوته، روسیه در موقعیتی نیست که بتواند ترامپ را برنجانند یا مستقیماً با او درافتند. دلیل این احتیاط روشن است: تمرکز ترامپ بر مسئله اصلی، یعنی اوکراین. موضع آمریکا در این پرونده، برای روسیه حیاتی است؛ حتی بی‌طرفی یا نرمی و اشنگتن، سرمایه‌ای گران‌بها برای مسکو به‌شمار می‌رود. هدف اصلی مسکو آن بوده که یا ترامپ را در مسئله اوکراین با خود همراه سازد، یا دست‌کم آمریکا را از رهبری ائتلاف ضدروسی دور نگه دارد—و تاکنون، این راهبرد تا حد زیادی موفق بوده است. از همین رو، در ماجرای توقیف کشتی *مارینار*، روسیه از پاسخ نظامی پرهیز کرد و صرفاً به اعتراض حقوقی بسنده نمود؛ نشانه‌ای از بازگشت زبان قانون به سیاست خارجی روسیه.

قطب شمال برای روسیه صرفاً یک جغرافیا نیست؛ بلکه محل تلاقی انرژی، حضور نظامی و داعیه رهبری جهانی است. چه گرینلند در کانون توجه آمریکا باشد و چه در مالکیت رسمی دانمارک باقی بماند، مسکو فعلاً آن را مسئله‌ای دوجانبه میان واشنگتن و کپنهاگ قلمداد کرده و آگاهانه خود را از رویارویی مستقیم کنار کشیده است. این احتیاط، کوششی است برای گریز از تقابل زودهنگام.

صداهای تندرو همواره شنیده می‌شوند، اما سیاست دولت از دل احساسات زاده نمی‌شود؛ بلکه بر بنیاد منافع شکل می‌گیرد. اظهارات الکسی ژوراولیوف بازتاب هیجان عمومی است، نه جایگزین راهبرد دولتی. در این مرحله، کنایه‌های حساب‌شده مقامات روس، بدون توسل به تهدید، پیام را منتقل کرده‌اند—نمونه‌ای از دیپلماسی نرم اما مؤثر.

جریان‌های ملی‌گرا این اقدامات را هم‌سنگ دزدی دریایی یا اعلان جنگ دانستند، اما کرملین از پذیرش این ادبیات جنگی در سطح رسمی پرهیز کرد. این پرهیز، نشان می‌دهد که مسکو فعلاً نمی‌خواهد وارد منطق تقابل نظامی شود. روسیه اصل قدرت را می‌پذیرد، اما تنها تا جایی که با منافع راهبردی‌اش در تعارض نباشد.

اصرار ترامپ بر گرینلند، در محافل طرفدار روسیه با لبخندی طعنه‌آمیز همراه شد—لبخندی که بیش از آن که تحسین باشد، تمسخر ضعف اروپا و شکاف در اتحاد غربی است. با این حال، این سکوت بی‌پایان

نخواهد بود. اگر آمریکا به ایجاد زیرساخت نظامی دائمی در گرینلند روی آورد، خاموشی روسیه فرو خواهد ریخت.

کنایه کیریل دمیتریف، ضربه‌ای دیپلماتیک بود: نرم در بیان، اما عمیق در اثر—آینه‌ای در برابر معیارهای دوگانه اتحادیه اروپا. با پایان تعطیلات، انتظار می‌رود پوتین موضعی جامع اتخاذ کند و این سکوت را به راهبردی رسمی بدل سازد.

روسیه اصل «قدرت» را می‌پذیرد، اما نه بی‌قید و شرط. قاعده «آن‌که زور دارد، حق دارد» با ذهنیت روسی بیگانه نیست، اما اگر این قاعده علیه منافع روسیه به‌کار رود—به‌ویژه در گرینلند—دیگر قابل قبول نخواهد بود. از همین رو، مسکو واکنش به بحران‌های کوتاه‌مدت را کاهش داده و اهداف بلندمدت را در اولویت نهاده است. سکوت، به سیاستی فعال بدل شده است.

قطب شمال برای روسیه ستون آینده اقتصادی، نظامی و نمادین است. پوتین بارها آن را پایه ثبات رهبری جهانی روسیه خوانده است. این منطقه می‌تواند کانون سیاست دهه‌های آینده—و حتی پیش‌درآمد منازعات آتی—باشد.

به‌گفته هانا نوته، شکاف میان اروپا و آمریکا به سود روسیه است؛ اما گسترش حضور نظامی آمریکا خط قرمز است. برای قدرت‌های میانی، این درس روشن است: هر تهاجمی پاسخ فوری نمی‌طلبد؛ گاه انتظار، سودمندتر از مقاومت است.

اکنون نگاه‌ها به سخنرانی احتمالی پوتین دوخته شده است. اما تا آن زمان، سکوت، رساترین روایت و بلیغ‌ترین دیپلماسی روسیه باقی می‌ماند—زیرا تاریخ گواه است که گاه، سکوت بلندترین فریاد است.

ترامپ سیاست خارجی را در هیاهو می‌جوید؛ پوتین در سکوت. یکی قدرت را در صدا می‌طلبد، دیگری در مکث. و تاریخ، بیش از آن‌که هیاهو را به یاد آورد، اغلب به سود سکوت دآوری می‌کند—زیرا گاه، خاموشی بزرگترین چالش است.

این فصل با این نتیجه پایان می‌یابد که سکوت روسیه نه اجبار موقت، بلکه انتخابی سنجیده و راهبردی است—آغازی برای فصلی تازه در سیاست قدرت جهانی.

پنجشنبه، ۲۹ ژانویه ۲۰۲۶ء

شرمساری حقیقی: افول آموزش در هند بازار جعل، سقوط حیثیت

سیاست بین‌الملل در روزگار ما بر کشتی‌ای نشسته است که نه در دل توفان‌های دریا، بلکه در گرداب ذهن‌های انسانی، سلطه‌های اقتصادی و تارهای درهم‌تنیده‌ی لابی‌های ایدئولوژیک پیش می‌رود. جهانی که در آن، سکه‌ی قدرت و حدود مکتوب اصول، همواره در ستیزی پنهان بوده‌اند، امروز بار دیگر بر آستانه‌ی فصلی سرنوشت‌ساز ایستاده است. در پهنه‌ی گیتی، آن‌جا که شعبده‌های اقتدار با قواعد قانون در کشاکشی خاموش‌اند، اصول به اوراق بی‌جان فروکاسته می‌شوند، فرمان از آن قدرت می‌گردد و چراغ اخلاق، چون شمعی در باد، رو به خاموشی می‌نهد.

در همین کشاکش نور و سایه است که رسوایی اخیر ویزاهای "ایچ ون بی" و مدارک تحصیلی جعلی در هند، چون آینه‌ای صیقلی در برابر دیدگان جهان قرار گرفته است؛ آینه‌ای که نه تنها حقیقت‌های محلی را باز می‌تاباند، بلکه بازتاب آن در افق جهانی نیز به روشنی دیده می‌شود. این واقعه، صرفاً یک لغزش اداری یا تخلف آموزشی نیست؛ بلکه آزمونی است برای خودآگاهی یک ملت، و لرزه‌ای است بر بنیان اعتماد جهانی، شفافیت نهادی و معیارهای آموزش. بقای ملت‌ها، همچون بنیاد خانه، به استواری و صداقت پایه‌ها وابسته است؛ و چون این بنیاد سست و توخالی گردد، کاخ‌های بلند نیز دیری نمی‌پایند و فرو می‌ریزند.

افشای این حقیقت که گروهی کوچک اما منظم در ایالت کرالا، به‌گونه‌ای سازمان‌یافته، میلیون‌ها تن را به اسناد تحصیلی جعلی مجهز ساخته‌اند، تنها یک فریب آموزشی نیست؛ بلکه درسی است تاریخی و فکری، و آینه‌ای که ضعف‌های آموزشی، اخلاقی و سیاسی یک ملت را بی‌پرده می‌نمایاند. افشاگری‌های نشریه‌ی "دی کمیون"

آشکار ساخته است که در هند، نه تنها شفافیت نهادهای آموزش عالی به پرسش کشیده شده، بلکه اعتبار جهانی، کیفیت نیروی کار و اعتماد بین‌المللی نیز به شدت آسیب دیده است.

این گزارش بر آن است تا پیامدهای واقعی این افشاگری‌ها، گستره‌ی مسئولیت‌ها، و میزان بدنامی و خسارتی را که دامان هند را گرفته، بررسی کند. خواهیم دید که چگونه این جعل نظام‌مند، نه فقط اقتصاد و آموزش داخلی، بلکه مناسبات بین‌المللی را نیز به لرزه درآورده است، و چگونه این رسوایی، به مثابه درسی تاریخی و سیاسی، پیش روی ملت‌ها قرار گرفته است.

در کرالا، شبکه‌ای منظم بیش از یک میلیون تن را در سراسر هند به مدارک جعلی مجهز کرد؛ مدارکی که نه تنها برای مشاغل داخلی، بلکه برای اشتغال در خارج از کشور — به ویژه برای اخذ ویزاهای "ایچ ون بی"

ایالات متحده — به کار می‌رفت. این فریب، نه اتفاقی محدود، بلکه نشانه‌ی اوج ضعف‌های ساختاری و غفلت اخلاقی است. بنا بر گزارش "دی کمیون"، این شبکه بیش از صد هزار گواهی جعلی از بیست و دو دانشگاه،

همراه با مهرها و سوابق تقلبی، تولید کرده بود و متهم اصلی، دَنیش معروف به دَنی، در منزل خود به چاپ مدارک جعلی مشغول بود. نیروهای پلیس، افزون بر بازداشت چندین عامل این شبکه، مهرها و ریزنمرات جعلی بیست و هشت دانشگاه را نیز کشف کردند.



این گروه نه تنها متقاضیان داخلی، بلکه جویندگان کار در خارج از کشور را نیز فریب می‌داد. مدارک جعلی در بیش از صد رشته—از پزشکی و پرستاری گرفته تا مهندسی—صادر می‌شد و برای اخذ ویزاهای "ایچ ون بی" ، رشوه‌های کلان دریافت می‌گردید. شهروندان هندی، برای عبور از این مسیر فاسد، ناگزیر به پرداخت مبالغ سنگین بودند.

جسیکا وان، مدیر مرکز مطالعات مهاجرت در آمریکا، این روند را یکی از بزرگترین نمونه‌های تقلب در نظام ویزا توصیف کرده و اعلام کرده است که این شبکه بیش از سی‌وشش هزار مدرک جعلی فروخته، و روزانه بیش از دویست ویزا صادر شده که هشتاد تا نود درصد آن‌ها کاملاً جعلی بوده است. مهوش صدیقی، "ایچ ون بی" دیپلمات آمریکایی هندی‌تبار، کنسولگری هند در چنای را بزرگترین کانون تقلب ویزای در جهان خوانده است.

این رسوایی، لکه‌ای عمیق بر اعتبار بین‌المللی هند نهاده است. بدنامی یک ملت، تنها از شکست نظامی یا بحران اقتصادی پدید نمی‌آید؛ بلکه هنگامی که بنیان دانش و اخلاق سست گردد، وقار ملی نیز رو به زوال می‌رود. کشوری که شهروندان خود را با مدارک جعلی به بازار کار جهانی می‌فرستد، نه تنها شایستگی افرادش، بلکه سلامت نهادهای آموزشی‌اش را نیز زیر سؤال می‌برد. تردید در اعتبار علم و سند، به ناگزیر به کاهش اعتماد جهانی می‌انجامد.

بر پایه‌ی این مدارک جعلی، هند به کشورهای مختلف نیروهای غیرمتخصص صادر کرد؛ امری که پیامدهای ناگوار در حوزه‌های سلامت، آموزش و مهندسی به‌جا گذاشت. ورود افراد ناتوان به پزشکی و پرستاری، جان انسان‌ها را به خطر انداخت؛ و در مهندسی و فناوری، کارهای بی‌کیفیت به اقتصاد و زیرساخت‌ها آسیب جدی رساند. این وضعیت یادآور این حقیقت دیرین است که ملت‌ها نه با سلاح و ادعا، بلکه با دانش، اخلاق و همبستگی پایدار می‌مانند.

مسئولیت این بحران تنها بر دوش متهم اصلی نیست؛ بلکه بازتاب خلأیی نظام‌مند است. کوتاهی و فساد در نظارت دولتی، ناتوانی دانشگاه‌ها در راستی‌آزمایی مدارک، چشم‌پوشی اخلاقی مسئولان سیاسی و رواج فرهنگ رشوه، همگی در شکل‌گیری این بحران سهم داشته‌اند. حتی نهادهای بین‌المللی نیز، به سبب نظارت ناکافی، بی‌تقصیر نیستند. این عوامل در کنار هم بحرانی آفریده‌اند که اثرات آن فراتر از مرزهای ملی احساس می‌شود.

این واقعیت آشکار می‌سازد که صرف بازداشت چند متهم کافی نیست؛ اصلاح نظام، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. این رسوایی تنها به بدنامی داخلی هند محدود نمی‌شود؛ تقلب در ویزاهای "ایچ ون بی" ، اعتماد جهانی، سلامت نیروی کار بین‌المللی و شفافیت نظام مهاجرت را نیز مخدوش کرده است. این ماجرا درسی است روشن که شفافیت و اخلاق در روابط بین‌الملل، تنها با آیین‌نامه و تشریفات برقرار نمی‌شود، بلکه به نظم درونی، پاسخ‌گویی و استحکام نهادهای نیاز دارد.

این رویداد، آینه‌ای تاریخی است از ضعف اخلاقی و ناکامی نظام آموزشی هند—چنان‌که در تاریخ، دولت‌های سست به‌سبب عیوب درونی به زوال کشیده شدند. ملت‌ها با توپ و تفنگ پایدار نمی‌مانند؛ بلکه با دانش، ایمان، اخلاق و اتحاد زنده‌اند. بقای دولت‌ها به رهبری آگاه، نظام شفاف و وفاداری جمعی وابسته است، و این رسوایی نشان می‌دهد که با سستی این عناصر، زیان داخلی و بدنامی جهانی گریزی ندارد.

در پایان می‌توان گفت ملت‌ها تنها آنگاه سرافراز می‌مانند که نهادهایشان استوار، رهبری‌شان بیدار و بنیان‌های اخلاقی‌شان محکم باشد. این گزارش، به‌مثابه سندی تحقیقی و ادبی، همه‌ی ابعاد این رسوایی—از مسئولیت‌ها و خسارت‌ها تا پیامدهای سیاسی و تاریخی—را باز می‌نماید و برای خواننده، نه‌فقط آگاهی، بلکه درسی فکری و اخلاقی به همراه دارد.

دوشنبه، ۲ فوریه ۲۰۲۶ء

قدرت، سیاست و احتیاط

امن بازدارنده

سیاست جهانی در قرن بیست و یکم دیگر به حراست از مرزها یا نمایش عریان قدرت نظامی محدود نمانده است، بلکه به آمیزه‌ای ظریف و سنجیده از فناوری، اقتصاد، دیپلماسی و خودکفایی تسلیحاتی بدل گشته است. در جهان امروز، منزلت و وقار دولت‌ها نه فقط به توان دفاعی، بلکه به توان آن‌ها در تحمیل ارزش اخلاقی، سیاسی و راهبردی محصولات نظامی خویش در بازار جهانی سنجیده می‌شود.

در چنین افق دگرگون‌شده‌ای، برنامه جی‌اف-۱۷ تاندر پاکستان به منزله نقطه عطفی کم‌نظیر در تاریخ دفاعی این کشور جلوه‌گر می‌شود؛ نقطه‌ای که میان گذشته وابستگی و آینده خوداتکایی خطی روشن می‌کشد.

این پروژه صرفاً نام ساخت یک جنگنده نیست، بلکه نماد سیر تکاملی اندیشه دفاعی پاکستان است؛ سیر خروج از وابستگی و وارداتی و حرکت به سوی تولید مشترک، مشارکت فناورانه و صادراتی محدود اما باوقار. شراکت با چین، پاکستان را نه تنها از حیث نظامی استوارتر ساخت، بلکه آن را به عنوان بازیگری مسئول و محتاط در سیاست دفاعی جهانی معرفی کرد—بازیگری که میان قدرت و پرهیز، میان ضرورت و اخلاق، توازن می‌جوید.

گفت‌وگوهای اخیر پیرامون صادرات احتمالی جی‌اف-۱۷ پرسش‌هایی بنیادین را پیش کشیده است: آیا پاکستان خواهد توانست قراردادهای متناسب با ظرفیت تولیدی خویش تنظیم کند؟ نقش چین تا چه اندازه تعیین‌کننده خواهد بود؟

این جنگنده به کدام کشورها باید فروخته شود و از کدام باید دریغ گردد؟ و فراتر از همه، چگونه می‌توان در تجارت دفاعی، میان امنیت ملی و توازن ژئوپولیتیک تعادل برقرار ساخت؟

این سند سیاست‌گذاری دفاعی تلاشی است سنجیده و مسئولانه برای پاسخ به این پرسش‌ها از منظری منظم، پژوهش‌محور و دولت‌مدار. مقصود آن نه شرح صرف جزئیات فنی است و نه تأیید روایت‌های زودگذر سیاسی، بلکه ارائه چارچوبی روشن، محتاط و قابل اجراست—چارچوبی که بتواند دولت پاکستان را در تصمیمات دفاعی آینده راهنما باشد.

مذاکرات فروش جی‌اف-۱۷ تاندر: میان منافع ملی و شراکت‌های بین‌المللی

تأیید گفت‌وگوهای پاکستان با چندین کشور درباره فروش جی‌اف-۱۷ تاندر گواه آن است که صنعت دفاعی این کشور دیگر به نیازهای درونی محدود نمانده و آگاهانه در پی یافتن جایگاهی در بازار جهانی است. ورود به مرحله خوداتکایی دفاعی، پاکستان را به اتخاذ سیاستی واداشته که در آن، این جنگنده نه فقط ابزار دفاع ملی، بلکه کالایی راهبردی در دیپلماسی دفاعی تلقی می‌شود. این اعتراف رسمی، نشانه بلوغ صنعتی است؛ جایی که خودکفایی نظامی دست در دست بصیرت دیپلماتیک می‌نهد.

در این سیاق، تأیید مذاکرات ابتدایی با چند کشور، حاکی از حرکت به سوی راهبردی صادراتی منظم و حساب‌شده است. تصریح این نکته که هر توافقی منوط به رضایت چین خواهد بود، نه یک ملاحظه

تشریفاتی، بلکه اقتضای طبیعی ماهیت مشترک پروژه، وابستگی فناوریانه و شراکت راهبردی آن است— امری که نمی‌توان از آن چشم پوشید.

به گفته مقامات پاکستانی، این گفت‌وگوها در جریان است، اما از آن دست اموری نیست که با شتاب تیت‌های روزنامه‌ای به سرانجام رسد. قراردادهای دفاعی صبر می‌طلبند، اعتماد می‌خواهند و زمان. علاقه چندین کشور، گواه اعتبار این جنگنده است، اما تصمیم معتبر آن است که در سکوت به پختگی برسد. وزیر تولیدات دفاعی نیز تصریح کرده است که این مذاکرات ادامه دارد، اما به زمان نیازمند است؛ چرا که قراردادهای دفاعی صرفاً معاملات تجاری نیستند، بلکه امنیت ملی، توازن منطقه‌ای و رضایت قدرت‌های جهانی در پس آن‌ها نهفته است. از همین رو، پیشرفت تدریجی بر تصمیمات شتابزده ترجیح داده می‌شود.

جی‌اف-۱۷ تاندر بلاک ۳ صرفاً یک جنگنده نیست، بلکه تجسم اندیشه نوین نظامی و نمونه‌ای از جنگنده چندمنظوره نسل ۵.۴ است که با الزامات نبرد هوایی معاصر همخوانی دارد. رادار "ای ای ایس اے"، توان رزمی فراتر از دید "بی وی آر" و قابلیت‌های چندنقشی—از نبرد هوا به هوا تا حملات هوا به زمین و جنگ الکترونیک—آن را به نیرویی مؤثر در میدان‌های نوین نبرد بدل ساخته است؛ نیرویی که به راهبرد دفاعی عمق و گستره می‌بخشد، و با توان «دیدن پیش از دشمن و زدن پیش از او»، معادلات هوایی را دگرگون می‌کند.

این ویژگی‌ها، جی‌اف-۱۷ را در سطح منطقه‌ای و جهانی همسنگ بسیاری از جنگنده‌های مدرن قرار می‌دهد. رسانه‌های بین‌المللی از کشورهای چونی، سودان، بنگلادش، اندونزی و عربستان سعودی نام برده‌اند، اما وزیر تولیدات دفاعی با سکوتی سنجیده از ذکر نام‌ها خودداری کرده و آن را در زمره اسرار دولتی دانسته است—موضعی که از حیث سیاسی کاملاً درست است تا حساسیت‌های دیپلماتیک و موضع مذاکراتی آسیب نبیند. سخنگوی پاکستانی با اطمینان گفته است: «آن‌گاه که هواپیماها به پرواز درآیند، جهان خود خواهد دانست که اعتماد به کدام دست‌ان سپرده شده است.

در جریان تنش‌های پاکستان و هند در ماه مه، جی‌اف-۱۷ تاندر در میدان عمل آزموده شد. عملکرد آن به آینه‌ای بدل گشت که نیروی‌های هوایی جهان بی‌صدا در آن نگریستند و تصویری شگفت از قدرتی نوظهور دیدند. فارغ از ادعاهای متقابل درباره سرنگونی هواپیماها، دست‌آورد اصلی همان برداشتی بود که در محافل نظامی جهانی شکل گرفت؛ برداشتی که کارآمدی رزمی این جنگنده را برجسته ساخت.

در حالی که قیمت جنگنده‌های غربی میان ۲۵۰ تا ۳۵۰ میلیون دلار است، جی‌اف-۱۷ با بهایی در حدود ۴۰ تا ۵۰ میلیون دلار عرضه می‌شود؛ بدیلی متوازن، کارآمد و قابل اعتماد. این صرفاً تفاوت قیمت نیست، بلکه تفاوت فلسفه دفاعی است: توان بیشتر با منابع کمتر. همین اصل است که کشورهای در حال توسعه را به‌سوی این جنگنده جذب می‌کند.

از آن‌جا که جی‌اف-۱۷ حاصل همکاری مشترک پاکستان و چین است—با قطعاتی که بخشی در چین و بخشی در پاکستان تولید می‌شود—حضور چین در هر قرارداد صادراتی اجتناب‌ناپذیر است. این حضور نه‌فقط شکلی، بلکه بیانگر نظارت فنی، دیپلماتیک و راهبردی است؛ نظارتی که برای حفاظت از فناوری، حفظ توازن دیپلماتیک و مدیریت واکنش قدرت‌های جهانی ضروری می‌نماید. این پرسش، پرسشی طبیعی و به‌جاست که آیا پاکستان توان آن را دارد که این جنگنده‌ها را در مقیاسی گسترده و در چارچوب زمانی مقرر تولید کند یا نه. اما چنین پرسش‌هایی در دولت‌های دفاع‌محور، در میدان گفت‌وگوی عمومی و بازار افکار



طرح نمی‌شوند. در سطح سیاست‌گذاری، این واقعیت پذیرفته شده است که ظرفیت تولید برای سفارش‌های کلان، امری حساس و راهبردی است. با این حال، این ظرفیت نه امری ایستا، بلکه سامانه‌ای تدریجی و قابل توسعه است که می‌توان آن را متناسب با نیازها گسترش داد. در صنعت دفاعی، ظرفیت تولید نه فقط به کارخانه‌ها، بلکه به عزم دولت، برنامه‌ریزی سنجیده و صبر زمان وابسته است.

پاسخ وزیر تولیدات دفاعی در خور تأمل بود: این موضوع، مسئله دفاع ملی است و اسرار ملی باید همچنان در پرده راز باقی بمانند. او با تمثیلی روشن‌گر توضیح داد که سامانه‌های دفاعی پیشرفته،

محصول یک روز و یک تصمیم نیستند؛ بلکه زمان، کوشش و تدریج می‌طلبند. جزئیات مربوط به توان تولید، زنجیره تأمین و جدول‌های تحویل، در قلمرو امنیت ملی قرار می‌گیرند و افشای عمومی آن‌ها با اصول سیاست‌گذاری در تعارض است. این سخن، بازتابی است از واقعیت صنعتی و احتیاط دولت‌مدارانه.

کارشناسان دفاعی هشدار می‌دهند که چنین قراردادهایی در گذر سال‌ها شکل می‌گیرند. تصمیم‌های شتاب‌زده یا احساسی می‌توانند در آینده به مشکلاتی چون اختلال در زنجیره تأمین، دشواری‌های همکاری فنی و فشارهای دیپلماتیک بینجامند. تأخیر در تحویل، وقفه در تأمین قطعات و فشارهای خارجی، همگی مخاطراتی هستند که سیاست‌گذاری پیش‌نگرانه باید برای آن‌ها تدابیر لازم را ببیند. از همین رو، حکمت و تدبیر ضرورتی انکارناپذیر است.

از آن‌جا که بخش‌های مهم این پروژه از چین تأمین می‌شود، پاکستان ناگزیر است از عقد قراردادهایی پرهیز کند که فراتر از ظرفیت واقعی آن باشد یا به وابستگی فناورانه آسیب برساند. این امر، اقتضای واقع‌گرایی صنعتی است، نه میدان هیجان سیاسی. نخستین گام موفقیت در بازار جهانی، استقرار سامانه‌ای بی‌نقص برای زنجیره تأمین است.

بسیاری از تحلیل‌گران بر این باورند که چین در این پروژه شریک ارشد است و در تمامی سطوح فرایند فروش، نظارتی دقیق و مستمر خواهد داشت — امری طبیعی و ناگزیر. این بدان معناست که تأیید نهایی، انتقال فناوری و سیاست صادراتی، با نقش تعیین‌کننده چین همراه خواهد بود. در سطح سیاست‌گذاری، این واقعیت پذیرفته شده است که چین شریک ارشدا این طرح است و تصمیمات صادراتی از رهگذر مشورت دوجانبه اتخاذ خواهد شد و تأیید نهایی، مشترک خواهد بود. و با این همه، حقیقتی دیگر نیز هست: کامیابی این سفارش‌ها مرهون عنایات الهی و توان دلاورانه نیروی هوایی و نیروهای مسلح پاکستان است که درگیری‌های ماه‌ها، آن‌را در میدان عمل به اثبات رساندند.

به گفته آنر تانجن، پژوهشگر ارشد مؤسسه "سی‌آئی‌جی‌آئی"، پاکستان می‌تواند هواپیما را بفروشد، اما کنترل فناوری همچنان در دست چین باقی خواهد ماند. بدین‌سان، این یک الگوی صادراتی مشترک خواهد بود که در آن برتری چین مسلم است؛ الگویی که از گسترش غیرمجاز فناوری‌های حساس جلوگیری می‌کند.

چین و پاکستان همچنین نگران آن‌اند که مبدا از طریق طرف ثالث، فناوری حساس این جنگنده به کشورهای غربی منتقل شود. از همین رو، هر قرارداد تحت نظارت مشترک اسلام‌آباد و پکن خواهد بود. این نگرانی بخشی از جنگ جهانی فناوری است و به همین سبب، هر توافق با دقتی مضاعف پایش خواهد شد و سیاست صادراتی در چارچوبی سخت‌گیرانه اعمال می‌گردد.

به تعبیر وزیر تولیدات دفاعی، هیچ دولتی سلاح خود را به دشمن نمی‌فروشد. جی‌اف-۱۷ تنها برای کشورهای دوست است و هر تصمیم در چارچوب ژئوپولیتیک اتخاذ می‌شود. این جنگنده برای هر کشوری نیست؛ بلکه فروش آن بر پایه دوستی‌ها، دشمنی‌ها و ملاحظات راهبردی صورت می‌گیرد. این عین خرد دولتی است که هیچ ملتی نیروی دفاعی خود را به خصم نمی‌سپارد. بر اساس سیاست رسمی، جی‌اف-۱۷ تنها به دوستان و شرکای راهبردی فروخته خواهد شد و عوامل ژئوپولیتیک در هر قرارداد نقشی بنیادین دارند.

جزئیات توافق دفاعی پاکستان و عربستان سعودی که سال گذشته منعقد شد، در پرده راز باقی مانده است. این توافق در عالی‌ترین سطح دولت‌ها صورت گرفت و ماهیت پنهان آن، هم از حساسیتش حکایت دارد و هم از اهمیت راهبردی‌اش.

در رسانه‌های بین‌المللی، گمانه‌زنی‌هایی درباره نقش احتمالی ترکیه شنیده می‌شود. هرچند تأیید رسمی در میان نیست، اما سکوت حساب‌شده مقامات خود گویای ملاحظات دیپلماتیک است. ترکیه، چین، عربستان سعودی و جمهوری آذربایجان، شرکای پاکستان‌اند که همکاری با آنان نه مقطعی، بلکه راهبردی و طبیعی است و زمینه پروژه‌های مشترک آینده را فراهم می‌سازد.

بر پایه گزارش بلومبرگ، ترکیه به سرمایه‌گذاری در حوزه ساخت پهپاد در پاکستان علاقه‌مند است. وزیر تولیدات دفاعی نه این خبر را تأیید کرد و نه تکذیب، اما تصریح نمود که بخش خصوصی پاکستان در حوزه پهپادها و فناوری‌های بدون سرنشین، فعال و پویاست. این روند، نشانه تمرکززدایی در صنعت دفاعی و گسترش فناوری است—انقلابی خاموش، اما ژرف.

با در نظر گرفتن این ملاحظات، ضروری است که در قراردادهای صادراتی، اصل تدریج و واقع‌گرایی رعایت شود؛ هماهنگی با چین به صورت نهادی سامان یابد؛ ظرفیت تولید به تدریج افزایش یابد؛ فروش صرفاً به کشورهای قابل اعتماد و دوست محدود گردد؛ و کنترل فناوری و امنیت اطلاعات در صدر اولویت‌ها قرار گیرد.

صادرات جی‌اف-۱۷ برای پاکستان فرصت‌های اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک پدید می‌آورد، اما این مسیر نیازمند چارچوبی محتاطانه، هماهنگی نزدیک با چین و اهدافی واقع‌بینانه است. با راهبردی درست، این پروژه می‌تواند پاکستان را به شریکی معتبر در بازار جهانی دفاع بدل سازد.

بدین‌سان، جی‌اف-۱۷ تاندر صرفاً یک جنگنده رزمی نیست؛ بلکه نماد خودمختاری و عزت نظامی پاکستان، بلوغ صنعتی، حکمت دیپلماتیک، گام برداشتن محتاطانه در سیاست جهانی و نقش روبه‌رشد آن در جهان اسلام است. این پروازی است که نه بر بال‌های فولاد، بلکه بر پایه تدبیر، اعتماد و آگاهی تاریخی اوج می‌گیرد. این پروژه یادآور آن است که دفاع، تنها نام سلاح نیست، بلکه آمیزه‌ای است از حکمت، مشارکت و آزمون زمان.

گفت و گو پیرامون صادرات جی اف-۱۷ در حقیقت با پرسشی بزرگتر گره خورده است: آیا پاکستان می خواهد در سیاست جهانی صرفاً دولتی خریدار باقی بماند، یا به شریکی مسئول، آگاه و مستقل در عرصه دفاع بدل شود؟ این جنگنده، هرچند از فولاد و الکترونیک ساخته شده، اما تصمیمات پیرامون آن با حیثیت ملی، توازن دیپلماتیک و امنیت آینده پیوند خورده است.

این سند سیاستی به این جمع بندی می رسد که فروش جی اف-۱۷ برای پاکستان هم فرصت است و هم آزمون. فرصت از آن رو که می تواند اقتصاد دفاعی را تقویت کند، روابط راهبردی با دوستان را ژرفا بخشد و اعتبار صنعتی کشور را در سطح جهانی ارتقا دهد؛ و آزمون از آن جهت که هر قرارداد غیر محسوب می تواند به وابستگی فناورانه، فشار دیپلماتیک و مشکلات تولیدی بینجامد و به منافع ملی آسیب رساند.

جایگاه چین به عنوان شریک ارشد در این فرایند محوری خواهد بود و این واقعیت نباید پاکستان را دچار ابهام سازد. همچنین محدود کردن صادرات به کشورهای دوست و شریک راهبردی، نه تنها تصمیمی خردمندانه، بلکه اقتضای اخلاق دولتی است. در نهایت، معیار موفقیت جی اف-۱۷ تنها در شمار هواپیماهای فروخته شده سنجیده نخواهد شد، بلکه در این خواهد بود که آیا پاکستان در این مسیر، تدبیر، صبر، واقع گرایی و حکمت دولتی را پاس داشته است یا نه.

قدرت دفاعی معتبر، آن است که بی هیاو عمل کند؛ و سیاست پایدار، آن است که از آزمون زمان سر بلند بیرون آید.

اگر صادرات جی اف-۱۷ در چارچوب چنین سیاستی متوازن پیش رود، این پروژه نه فقط یک موفقیت دفاعی، بلکه نمونه ای درخشان از بلوغ راهبردی پاکستان خواهد بود.

دوشنبه، ۲ فوریه ۲۰۲۶ء

از فراق تا وصال: سیر روح انسان

یاد وطن ازل

در ژرف‌ترین و پایدارترین کیفیات زندگی انسانی، حالتی نهفته است که نه تماماً به زبان می‌آید و نه گریز از آن ممکن است. در زندگی آدمی پرسش‌هایی هست که هرگز بر لب جاری نمی‌شوند، اما پیوسته بر درگاه دل می‌کوبند. کمبودی نامعلوم، اندوهی بی‌نام، و کششی ناشناخته—که با وجود ثروت، پیوندها، کامیابی‌ها و آسایش‌ها نیز زایل نمی‌گردد. انسان کامیاب می‌شود، رابطه می‌سازد، می‌خندد و پیش می‌رود؛ اما با همه اینها، در گوشه‌ای از دل این احساس زنده می‌ماند که چیزی از دست رفته است، چیزی واپس مانده، و چیزی هست که یادش روح را بی‌قرار می‌سازد.

پیش از آنکه بتوان سفر روحانی از فراق طبیعی تا طلب وصال را فهمید، لازم است سیر روح از عالم غیب به عرصه وجود درک شود. هر روح انسانی، آنگاه که قدم به این جهان می‌نهد، با بی‌قراری‌ای فطری همراه است. این بی‌قراری، شراره‌ای از یاد فراق ازلی است؛ آتشی خاموش که بی‌صدا در زوایای روان انسانی حرارت می‌افکند. این حرارت، روح را پیوسته متذکر می‌سازد که وطن حقیقی و محبوب اصلی در جایی دیگر است، و راه روح جز آن نیست که در طلب آن بازگشت همواره در حرکت باشد.

انسان وقتی چشم به این جهان می‌گشاید، ظاهراً در دل نظامی کامل زاده می‌شود: پدر و مادر، خانواده، جامعه، زبان، دین و تمدن. به او آموخته می‌شود که خویشتن را از خلال همین نسبت‌ها بشناسد، در همین دایره‌ها معنا بجوید و شادی و اندوه خویش را در همین حدود بفهمد. اما با وجود همه این هویت‌های ظاهری، در درون انسان حالتی پایدار هست که نه خانواده آن را می‌زداید، نه جامعه، نه دانش، نه ثروت و نه قدرت.

این جدایی ساکن در باطن انسان، در حقیقت آگاهی فراق است. این آگاهی در آغاز روشن و آشکار نیست؛ نه زاده یک حادثه است و نه نتیجه یک مصیبت خاص. بلکه در سرشت انسان از پیش نهاده شده است. جدایی‌های این جهان—مرگ عزیز، فراق محبوبی، یا هجرت از وطنی—در واقع این فراق درونی را پدید نمی‌آورند، بلکه آن را بیدار می‌کنند. می‌توان گفت هر جدایی دنیوی، سایه‌ای است از آن جدایی عظیم که انسان پیشاپیش، آگاهانه یا ناآگاهانه، آن را تحمل کرده است.

از این‌رو، وقتی انسان دل می‌بندد و سپس محروم می‌شود، درد او به همان رابطه محدود نمی‌ماند. اندوه، نامتناسب و گاه فراتر از اندازه آن پیوند جلوه می‌کند. در اینجا انسان درمی‌ماند که چرا این رنج چنین ژرف است. پاسخ آن است که این درد، درد یک رابطه نیست، بلکه درد جدایی از محبوب حقیقی است که در پرده یک چهره، یک نسبت یا یک خاطره ظاهر می‌شود.

این حالتی است خاموش در ظاهر، اما پیوسته گویا در باطن؛ کمبودی که بی‌سبب ظاهری در دل جای دارد؛ اندوهی ناشناخته که حتی در ازدحام شادی‌ها نیز هستی خود را حفظ می‌کند.

این همان یاد وطن اصلی است.

وطنی که از خاک نبود،
 وطنی که هیچ نقطه‌ای از زمین نبود،
 خانه‌ای که از خشت و سنگ ساخته نشده بود،
 و قربی که نه جسمانی، بلکه روحانی بود-
 آن که نور دیده و آرام دل و روشنی چهره و تکیه‌گاه زندگی است؛
 که در گرمای سوزان سایه می‌شود،
 در دریای فرو رفتن، ساحل می‌گردد،
 در راه‌های تاریک چراغ است و نخستین روشنای صبح صادق-
 پیوندی چون
 گل با عطرش،
 ساز با نغمه‌اش،
 شعر با شاعرش،
 صنعت با صانعش،
 و پرنده با آسمان-
 کسی که یادش تپش دل را آرام می‌سازد،
 حضورش اضطراب را به سکون بدل می‌کند،
 همراهی‌اش استوار چون کوه است،
 و دستش اگر گرفته شود، قدم‌ها بی‌هراس به دویدن می‌افتند-
 پیوندی که هم آرامش است و هم حیات؛
 هم سایه است و هم جهت؛
 هم چراغ است و هم نور-

و آنگاه، ...
 ناگهان آن دست رها می‌شود-
 چون چنین پیوندی یکباره گسسته گردد،
 شیشه‌ی دل به هزار پاره می‌شکند،
 گام‌ها می‌لرزند،
 راه‌ها در تاریکی فرو می‌روند،
 گل‌ها می‌پژمرند،
 و دل در دریای ژرف اندوه فرو می‌افتد-
 در آن لحظه است که انسان درمی‌یابد جدایی صرف فاصله نیست،
 بلکه زلزله‌ای درون‌زاد است-
 بزرگ‌ترین آزمون محبت، مرگ نیست،
 بلکه فراق است-
 مرگ، یقین دارد؛
 مرگ، قطعیت دارد؛
 اما در فراق،
 انتظار است،
 تشویش است،
 و عذاب امید-

گاه کسی با فرو رفتن در خاک جدا می‌شود،
و گاه کسی زنده می‌ماند،
اما در مه فاصله گم می‌گردد.
اما پیوند حقیقی محبت از جسم نیست،
—از دل است
چون ریسمانی ناپیدا
که دلی را به دلی دیگر می‌بندد،
و همین ریسمان است
که محبت را پس از زمان، فاصله و حتی مرگ زنده نگاه می‌دارد.
این است لحظه فراق؛
و فراق، ژرف‌ترین زخم روح انسان است.
قرآن کریم به ما می‌آموزد که فراق امری تازه نیست؛
این نیز از مون پیامبران بوده است.
حضرت یعقوب علیه‌السلام سالیان دراز در فراق فرزندش یوسف علیه‌السلام اشک ریخت،
تا آنجا که از شدت اندوه، دیدگانش سپید گشت:
وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ
و روی از آنان برتافت و گفت:
«!دریغا بر یوسف»
و چشمانش از اندوه سپید شد،
اما خشم و درد را در درون فرو می‌خورد.
(یوسف: ۸۴)
—و پیامبر اکرم ﷺ نیز درد فراق مکه را چشید
شهری که خاطرات کودکی در آن بود،
همراهی خدیجه رضی‌الله عنها در آن بود،
و سایه محبت ابوطالب رضی‌الله عنه.
دردی که آن حضرت هنگام هجرت از مکه ابراز فرمود،
نه صرفاً جدایی از یک شهر،
بلکه فراق از خاطره‌ها، نسبت‌ها
و پیوندی ژرف و روحانی بود.
ای مکه! چه محبوبی تو در دل من؛
اگر قوم من مرا از تو بیرون نمی‌راند،
هرگز جز تو، در هیچ سرزمینی آرام نمی‌گرفتم.
این سخنان، صرف عشق به یک شهر نبود،
بلکه زمزمه خاطره‌ها، پیوندها و وابستگی‌های روحانی بود؛
اظهار دلبستگی جان به جایی که در آن، روح نخستین بار طعم قرب را چشیده بود.
(صحیح ابن حبان)
این کلمات، در حقیقت درسی است برای هر لحظه زندگی انسان
این‌که حتی در اوج جدایی و محرومیت،
امید وصال و طلب بازگشت هرگز خاموش نمی‌شود.

همین معنا را می‌بینیم در داستان مادر حضرت موسی؛
آنجا که دل مادر، پاره جگر خویش را در سبیدی نهاد
—و به امواج رود سپرد

نه از سر وحشت،

بلکه از قلۀ صبر و توکل؛

:و قرآن خود، شاهد این اعتماد قدسی است

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَاهُ فِي الْقَيْمِ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ
وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

(القصص: 7)

و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده،

و چون بیمناک شدی، او را به رود بسپار؛

نه بترس و نه اندوهگین باش،

که ما او را به تو باز خواهیم گرداند.

زندگی پیامبران، سراسر تجلی عملی طلب وصال است.

مادر موسی کودک را رها کرد،

اما این رها کردن، زاده اضطراب نبود؛

بلکه جلوه‌ای از اعتماد و امید بازگشت بود.

این واقعه، نشانه‌ای است روشن

که فراق، اگر با ایمان همراه شود،

خود بذل طلب، اعتماد و وصال را در دل می‌کارد.

:تمام این رخدادهای، ما را به حقیقتی عمیق رهنمون می‌سازد

این‌که جدایی، صرفاً تجربه‌ای روان‌شناختی نیست،

بلکه رازی ژرف در ساحت روح است.

حضرت آدم و حوا نیز سالیان دراز از یکدیگر جدا افتادند،

تا آنجا که آدم، سراسر زمین را پیاده پیمود

—تا محبوب خویش را باز یابد

و این خود، نخستین روایت طلب انسان است.

مولانا جلال‌الدین رومی، شاعر فراق ازلی،

بر این باور است که

:ریشه تمام بی‌قراری‌های انسان یکی است

جدایی از اصل.

مثنوی، از همان آغاز،

با فریاد فراق آغاز می‌شود؛

و رومی این فراق را

زیربنای تمام روان‌شناسی انسان می‌داند.

به باور او، هر پرسش، هر جست‌وجو و هر بی‌تابی بشر

از این حقیقت زاده می‌شود

که انسان از سرچشمه خویش جدا افتاده است.

وقتی مولانا از مرشد خویش، شمس تبریزی، جدا شد،

این جدایی او را چنان شکست

— که دیوانه‌وار، بی‌خبر از جهان، کوچه به کوچه می‌گشت
و همین فراق بود که مثنوی را زایید.
:آغاز مثنوی، ناله جدایی است
بشنو از نی چون حکایت می‌کند
از جدایی‌ها شکایت می‌کند
بشنو از نی، که چه حکایت می‌کند؛
از جدایی‌ها شکوه سر می‌دهد.
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
پاز جوید روزگار وصل خویش
آن‌که از اصل خویش دور افتاده،
همواره در جست‌وجوی روزگار وصال است.
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند
از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
از آن دم که مرا از نیستان بریده‌اند،
نالهام، مرد و زن را به گریه واداشته است.
این «نیستان» تنها استعاره‌ای شاعرانه نیست،
بلکه نماد عالم ارواح است.
سوز نی، فریاد روحی است
که از موطن اصلی خویش جدا شده؛
روحی که از وطن حقیقی و محبوب راستین خویش بریده
و به این جهان آمده
و اکنون، هر دم، با سوز و ناله
در جست‌وجوی وصال است.
رومی می‌گوید
اگر انسان بخواهد بی‌قراری خویش را بفهمد،
باید جدایی خود را بشناسد؛
زیرا طلب وصال،
بی‌درک فراق، زاده نمی‌شود.
قرآن کریم نیز به همین حالت درونی انسان اشاره می‌کند،
آنجا که آفرینش انسان را
نه صرفاً رخدادی جسمانی،
بلکه استمرار تاریخی روحانی می‌داند.
انسان در این جهان، فقط «زاده» نشده،
— بلکه «فرستاده» شده است
و مفهوم فرستاده شدن،
خود گواه جدایی است.
از همین روست که قرآن، پیوسته انسان را «یادآوری» می‌کند؛
و یادآوری، تنها درباره چیزی است
که پیش‌تر دانسته شده،
دیده شده،

و تجربه گشته است.
 اگر انسان هرگز پروردگار خویش را نشناخته بود،
 یادآوری، معنایی نداشت.
 این، صرفاً واقعهای تاریخی نیست،
 بلکه بنیاد روحانی انسان است.
 هر روحی، ربوبیت خداوند را شناخته،
 قرب او را چشیده،
 و در همان قرب، آرام گرفته است.
 و از همین روست که انسان،
 با ورود به این جهان،
 در دل خود تشنگی‌ای دارد
 که هیچ چیز مادی آن را فرو نمی‌نشاند؛
 زیرا این، تشنگی قرب است.
 در حقیقت،
 عالم ارواح، وطن اصلی است؛
 این دنیا، نخستین خانه ما نیست.
 ما همه مسافریم،
 غریبیم،
 آمده از عالمی
 که نه گرسنگی بود،
 نه ترس،
 نه اندوه،
 —نه فاصله
 تنها یک ذات بود
 و قرب او-
 این طلب، محور تمام تجربه‌های انسانی است.
 روابط، پیوندها و شادی‌های دنیوی،
 همه آینه‌های این طلب‌اند؛
 هرچند آرامشی که در آن‌ها می‌یابیم، گذراست.
 آرامش حقیقی،
 در لحظه وصال با محبت اصلی است.
 قرآن کریم این طلب فطری را
 با «عهد الست» روشن می‌سازد
 وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا
 (الأعراف: 172)
 و آنگاه که پروردگارت،
 از پشت فرزندان آدم، نسل ایشان را برگرفت
 و آنان را بر خودشان گواه ساخت
 و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟
 گفتند: آری، گواهی می‌دهیم.



این، همان عہدی است
 کہ در فطرت ما نہفته است؛
 و همان یادی است
 — کہ نمی‌گذارد دلِ انسان آرام گیرد
 حتی اگر غبارِ مشغله‌های دنیا
 آن را کمرنگ کند۔
 این آیہ، بنیانِ جست‌وجوی درونیِ انسان است۔
 روح، بہ یاد دارد؛
 و آن عہدِ ازلی،
 در ہر لحظہٴ زندگی،
 — او را بہ طلبِ فرامی‌خواند
 طلبی کہ روح را
 از پیوندہای زنگزدہٴ دنیا می‌رہاند
 و بہ سوی حیاتِ معنوی می‌کشاند۔
 حضرت سلطان باہو
 این حقیقت را
 :با سادگی‌ای عمیق چنین سرودہ است
 اسان پر دیسی ساڈا وطن دوراڈھا
 باہو دم دم غم سوایا ہو
 ما غریبیم،
 وطن ما بسیار دور است؛
 و اندوہ فراق،
 با ہر نفس افزون می‌شود۔
 این اندوہ، اندوہِ نومیدی نیست؛
 — بلکہ اندوہِ یاد است
 یادی کہ روح را بی‌قرار می‌سازد
 و سرانجام،
 او را بہ اصلِ خویش باز می‌گرداند۔
 طلب و وصال،
 اساسی‌ترین تجربہٴ حیاتِ انسانی است؛
 ہمین است کہ انسان را
 بہ سوی علم، محبت و معرفت رہنمون می‌شود۔
 و مؤثرترین راہِ طلبِ وصال،
 ذکرِ الہی است۔
 :قرآن می‌فرماید
 وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ۖ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ
 (البقرہ: 186)
 و چون بندگانم از من بپرسند،
 بگو: من نزدیکم؛

دعای دعا کننده را،
آنگاه که مرا بخواند، پاسخ می‌گویم.

آنگاه که انسان با طلبی صادقانه، در یاد پروردگار خویش غرق می‌شود،
تلخی فراق نرم می‌گردد
و لحظه‌های وصال،
چون سپیده‌ای نزدیک، در افق دل پدیدار می‌شوند.
همین آگاهی لطیف را
در زندگی پیامبران الهی علیهم‌السلام نیز به روشنی می‌توان دید.
سپیدی چشمان یعقوب از فراق یوسف،
سخنان اندوه‌بار رسول اکرم ﷺ در وداع با مکه،
و بی‌تابی آدم پس از هبوط،
همه جلوه‌های گوناگون همان فراقِ ازلی‌اند.
اندوه این بزرگ‌مردان،
اندوهی دنیوی نبود؛
بلکه تجلی شعوری بلندمرتبه بود
که در آن، جدایی نه صرفِ خسارت،
بلکه آزمونی الهی تلقی می‌شود.
و شایان تأمل است
که قرآن، همزمان با یادِ فراق،
از قرب و وصال نیز خبر می‌دهد؛
قرب را درمانِ جدایی می‌سازد
و در دلِ فراق، نویدِ نزدیکی می‌نشانند.
قرآن مجید، این قربِ شگفت را چنین بیان می‌کند
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ
(ق: 16)
بهراستی ما انسان را آفریدیم،
و از آنچه نفسش در دل می‌گذارد آگاهیم،
و ما از رگِ جان به او نزدیک‌تریم.
و رسول خدا ﷺ فرمودند
بنده، در حالِ سجده،»
از هر حالِ دیگر به پروردگارش نزدیک‌تر است؛
«پس در سجده، دعا را بسیار کنید.
(صحیح مسلم: 482)
وصالِ حقیقی،
از مرگِ نفس آغاز می‌شود.
—این قرب— که از جان و تنِ انسان نزدیک‌تر است
آنگاه محسوس می‌گردد
که پرده‌های دل فرو افتد

و روح، از بندِ محدودیت‌ها رها شده،
 با محبوبِ حقیقی خویش پیوند یابد.
 جدایی واقعی،
 جدایی مکانی نیست؛
 بلکه جدایی غفلت است.
 و راه وصال،
 از مرگِ نفس و تطهیرِ درون می‌گذرد.
 صوفیانِ راستین،
 انسان را در این راه
 به عبادت و ذکر الهی فراخوانده‌اند.
 سجده، ذکر و مراقبه،
 نیروی روح را پالایش می‌کند،
 خواسته‌های نفس را فرومی‌نشانند
 و دل را برای وصال آماده می‌سازد.
 چنان‌که ریشه‌های درخت،
 اگر در زمین استوار باشند و از آب سیراب،
 درخت را زنده نگاه می‌دارند؛
 همچنین، ریشه‌های روح
 در ذکر و فنا استحکام می‌یابند.
 در فراق نهفته در وجودِ انسان،
 دیدیم که همین فراق،
 —بذر طلب است
 طلبی که به رشدِ روحانی،
 معرفت و جست‌وجوی وصال می‌انجامد
 و ما را به این فهم می‌رساند
 که فراق، نه جرم است و نه خسارت؛
 بلکه نخستین پرتو بیداری روح است.
 چنان‌که نخستین پرتو خورشید
 تاریکی را می‌شکافد،
 طلبِ وصال نیز
 تاریکی‌های روح را روشن می‌سازد.
 اکنون بیاییم این طلب را
 در پرتو زندگی عملی، تصوف
 و تجربه‌های تزکیهٔ نفس
 ژرف‌تر بنگریم،
 تا فراق،
 انسان را به سوی علم، محبت
 و بصیرتِ روحانی رهنمون شود.
 فراق و طلبِ نهفته در فطرتِ انسان،
 او را به سوی مقصدِ روحانی‌اش می‌کشاند؛

اما این کَشش،
 خودبه‌خود ضامنِ وصال نیست.
 اگر انسان،
 با وجودِ شدتِ طلب،
 نتواند بر خواهش‌های نفسانی،
 تکبر، حسد و لجابتِ نفس چیره شود،
 این طلب، بی‌ثمر می‌ماند.
 از همین‌روست که صوفیان،
 بر خودشناسی،
 پاکی دل
 و رفع تعارض‌های درونی
 تأکید کرده‌اند.
 این فرایند،
 —تزکیهٔ نفس— نام دارد»
 راهی که انسان را
 به حقیقتِ خویش،
 حدودِ وجودی‌اش
 و نسبتِ درست با قربِ پروردگار
 آگاه می‌سازد.
 قرآن کریم می‌فرماید:
قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى
 (الأعلى: 14)
 بهر استی رستگار شد
 آن‌که نفسِ خویش را پاک ساخت.
 هدفِ تزکیه،
 تنها پرهیز از گناه نیست؛
 بلکه زدودنِ تمام عادت‌ها،
 اندیشه‌ها و خواهش‌هایی است
 که روح را از محبوبِ حقیقی جدا می‌کند.
 از دیدگاهِ صوفیان،
 اوجِ طلب،
 —فنا فی‌الله— است»
 جایی که انسان،
 از همهٔ محدودیت‌های وجودی،
 خواسته‌ها و بندهای فکری آزاد می‌شود
 و بقای خویش را
 در ذاتِ الهی می‌یابد.
 حضرت عبدالقادر جیلانی
 با استناد به قرآن می‌فرماید:

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا
(الإسراء: 72)

آن‌که در این دنیا نابینا باشد،
در آخرت نیز نابینا
و گم‌راهرتر خواهد بود.
این آیه آشکار می‌سازد
که بی‌بصیرتی روحانی،
انسان را در اندوه فراق گرفتار می‌کند.
کوری دل،
ثمره حجاب‌های دنیوی،
— غفلت و فراموشی است
و راه برداشتن این حجاب‌ها،
ترکیه نفس و فنا فی‌الله است.
حضرت ابن عربی می‌فرماید:
آنگاه که طلب،
با تزکیه و فنا همراه شود،
انسان به مقامی می‌رسد
که پس از صفای دل،
روح به نور حق منور می‌گردد؛
پرده‌ها فرو می‌افتند
و انسان،
قرب محبوب حقیقی را احساس می‌کند.
این همان مقام است
که در آن،
شعور فراق
به حقیقت وصال بدل می‌شود.
مولانا روم این مقام را چنین می‌سراید:
عاشقم باش و عاشق را عاشق کن
تا کی یابی جان را در وصل جانان
در عشق غرق شو
و دیگران را نیز عاشق ساز،
تا جانت را
در وصال جانان بیابی.
در فنا فی‌الله،
انسان از خود می‌گذرد
و هر جلوه خویش را
در راه حقیقت وحدت قربانی می‌کند.
در این مقام،
هر تپش دل،
هر اندیشه و هر احساس،

در یاد و حضور خداوند
ذوب می‌شود.
صوفیان می‌گویند:
در ژرفای روح انسان،
همیشه خلایی هست
که هیچ چیز دنیوی آن را پر نمی‌کند.
و ابن عربی می‌فرماید
آرامش حقیقی روح،
در همان جایگاه آغازین پیدایش اوست؛
«جایی که طعم قرب الهی را چشیده بود.
همین است مقصودی
که انسان به‌طور فطری در پی آن است.
طلب،
نه‌تنها وسیلهٔ رشد روحانی،
بلکه ژرفاکنندهٔ اخلاق، اندیشه
و محبت انسان است.
صوفیان این حقیقت را چنین خلاصه کرده‌اند:
موتوا قبل أن تموتوا

—
بمیرید، پیش از آن‌که بمیرید.
یعنی مرگِ نفس،
تا روح،
طعم قرب پروردگار را بچشد.
این قرب، به ما می‌آموزد
که مسئله، فاصله نیست؛
بلکه غفلت از این نزدیکی است.
انسان از خدا دور نشده،
بلکه از آگاهی این قرب غافل شده است.
همین غفلت،
فراق را به رنجی پایدار بدل می‌کند؛
و همین بیداری،
فراق را نقطهٔ آغاز سفر وصال می‌سازد.
این نوشتار،
دعوت به سخنی نو نیست؛
بلکه کوششی است
— برای بیدار کردن خاطره‌ای کهن و فراموش‌شده
خاطرهٔ وطن اصلی،
محبوب حقیقی
و آن عهد ازلی
که با خالق خویش بسته بودیم.

آن‌که این‌سطور را می‌خواند،
 تنها واژه‌ها را نخواند؛
 — بلکه در خویش بنگرد
 زیرا این داستان،
 داستانِ یک فرد نیست؛
 حکایتِ هر روحی است
 که بی‌قرار بازگشت به اصلِ خویش است.
 ما همه غریبیم،
 و مقصدِ ما یکی است.
 شوقِ بازگشت،
 دل‌ها را بی‌تاب کرده است.
 ما محبوبِ خویش را دیده‌ایم،
 با او عهد بسته‌ایم،
 و سپس از او جدا شده‌ایم.
 از آن پس،
 این جهان،
 سرزمینِ فراق است.
 هر عشق،
 هر اشک،
 و هر کمبود،
 یادآورِ همان فراقِ عظیم است.
 و هر روحِ صادقی،
 سرانجام،
 — به سوی همان محبوب باز می‌گردد
 چرا که وطنِ حقیقی،
 همان‌جاست
 و آرامشِ حقیقی نیز همان‌جا.
 و چون این آگاهی،
 آهسته‌آهسته به طلب بدل شود،
 و طلب،
 انسان را به راهی کشاند
 که از فراق آغاز می‌شود
 و به وصال می‌انجامد،
 آنگاه دل،
 برای بازگشت به خانهٔ حقیقی
 — قرار نخواهد یافت
 زیرا اگر فراق نبود،
 قدرِ وصال نیز شناخته نمی‌شد.
 این نوشته،
 بار دیگر می‌کوشد

همان یادِ کهن را زنده کند؛
 زیرا تا انسان نداند
 چرا بی‌قرار است،
 از چه جدا افتاده
 و روحش در پی چیست،
 نه در عبادت، ذوقی پدید می‌آید،
 نه در دعا، سوزی
 و نه در ذکر، شیرینی‌ای-
 این، یادِ وطنِ اصلی است؛
 یادِ محبوبِ حقیقی
 و یادِ عهدِ ازلی-
 پس،
 خواننده،
 —خود را بخواند
 زیرا ما همه پردیسی هستیم
 و راه ما،
 سرانجام،
 به یک مقصد می‌رسد-

شنبه، ۷ فوریه ۲۰۲۶ء

حرمین، اتحاد و دفاع

در سایه حرمین

این حکم قطعی تاریخ است که برخی پیوندها در ترازوی زمان سنجیده نمی‌شوند، بلکه خود زمان را می‌سنجند. بعضی روابط در پرونده‌های سفارتخانه‌ها پرورش نمی‌یابند، بلکه در تپش دل‌ها زنده می‌مانند. در تاریخ ملل، پیوندهایی وجود دارد که نه بر کاغذ معاهدات استوارند و نه بر مصلحت‌های زودگذر سیاسی، بلکه از رشته‌های ایمان، تمدن، ایثار و ارزش‌های مشترک مقدس بافته شده‌اند. نسبت میان پاکستان و عربستان سعودی نیز از همین سنخ پیوندهای نادر است؛ رابطه‌ای که بنیادش نه در سطور نوشته‌شده، بلکه در دل‌های آکنده از عقیدت نهاده شده است. این پیوند، پیش از معاهده وجود داشته و پس از هر معاهده نیز چون ایمان باقی خواهد ماند.

حراست از حرمین شریفین، آن نقطه‌ی مرکزی است که شعور جمعی، غیرت ملی و حمیت ایمانی ملت پاکستان در آن به هم می‌پیوندند. آنگاه که نام مکه و مدینه بر زبان می‌آید، نه تنها لب‌ها به ذکر می‌جینند، بلکه دل‌ها نیز به لرزه می‌افتند. صیانت از حرمین، فصلی از سیاست دولتی نیست، بلکه جزئی از ایمان هر پاکستانی است. این نه صرفاً موضعی دیپلماتیک، بلکه عهدی نانوشته است که در ژرفای دل‌ها موج می‌زند؛ عهدی که بر پایه‌ی آن، هر نگاه آلوده‌ای که به سوی حرم مکه و مدینه بلند شود، بانثار جان پاسخ داده می‌شود و این ایثار، نه فداکاری بلکه عین ایمان دانسته می‌شود.

حراست از حرمین شریفین امانتی مقدس است که جان‌فشانی در راه آن قربانی شمرده نمی‌شود، بلکه سعادت تلقی می‌گردد. و اگر سایه‌ای از تهدید بر این امانت بیفتد، هر پاکستانی بی‌درنگ به سربازی بدل می‌شود؛ بی‌فرمان، بی‌لباس نظامی، تنها با تکیه بر ایمان.

در چنین زمینه‌ای، آنگاه که سخن از همکاری دفاعی میان پاکستان و عربستان سعودی به میان می‌آید، این گفتگو دیگر محدود به هواپیماها، تسلیحات یا ارقام مالی نمی‌ماند، بلکه تجدید عهدی می‌شود؛ عهدی بسته شده با خون شهیدان، با دعا‌های بی‌صدا، و با حرمت قبله‌ی اول و دوم.

در همین بستر تاریخی، ایمانی و تمدنی است که همکاری دفاعی پاکستان و عربستان معنایی فراتر از قرار داد‌های تسلیحاتی می‌یابد و به تجلی شعور مشترک دفاعی جهان اسلام بدل می‌شود. پروژه‌هایی چون **جی‌اف-۱۷ تندر** در همین افق معنا می‌یابند؛ این تنها یک جنگنده نیست، بلکه نماد اعتماد، خودمختاری و اتکای برادرانه است. در منظره‌ی متغیر سیاست جهانی، آنجا که قدرت‌ها دوستی را با ترازوی منافع می‌سنجند و تعهدات را تا موسم ضرورت معتبر می‌دانند، رابطه‌ی پاکستان و عربستان به مثابه استثنایی اخلاقی رخ می‌نماید.

جی‌اف-۱۷ تندر، تعبیر مدرن همان عهد کهن است؛ این پرنده‌ای از فولاد نیست، بلکه استعاره‌ای پروازکننده از عزت نفس، اعتماد متقابل و دفاع مشترک است. اما تاریخ نیز به ما هشدار می‌دهد که هرگاه امت اسلامی گامی به سوی اتحاد برداشته است، قدرت‌های جهانی دچار اضطراب شده‌اند. امروز نیز پرسش همان است آیا اجازه داده خواهد شد که دل‌های جهان اسلام هم‌زمان بتپند؟ آیا این همکاری دفاعی نوپا مجال بالندگی خواهد یافت، یا آن نیروهایی که هر حرکت مشترک مسلمانان را تهدیدی برای منافع خود می‌دانند، در

برابر آن صف خواهند کشید؟ آیا این همکاری دفاعی میان پاکستان و عربستان صرفاً معاهده‌ای محدودباقی خواهد ماند، یا شالوده‌ی امنیت جمعی امت اسلامی را پی خواهد ریخت؟ این پژوهش دقیقاً گردهمین پرسش‌های چرخد؛ جایی که راهبرد دفاعی، سیاست جهانی و آینده‌ی مشترک امت اسلامی در هم تنیده‌اند.

با وجود قدرت هوایی پیشرفته‌ی عربستان سعودی، آیا نیازی به جی‌اف-۱۷ احساس می‌شود؟ این پرسش در ظاهر ساده، اما در باطن عمیق است. تاریخ نظامی گواهی می‌دهد که انباشت صرف قدرت، ضامن امنیت نیست؛ بلکه توازن، خوداتکایی و حکمت راهبردی عناصر اصلی بقای ملت‌ها هستند. مطالعات بین‌المللی دفاعی نیز تصدیق می‌کند که نیازهای نظامی یک کشور تنها با «برتری تکنیکی» سنجیده نمی‌شود، بلکه خودمختاری راهبردی، هزینه، زنجیره‌ی تأمین و میزان وابستگی سیاسی، نقش تعیین‌کننده دارند.

هرچند عربستان سعودی از پیشرفته‌ترین جنگنده‌های جهان برخوردار است، اما نگرستن به جی‌اف-۱۷ تندر نسل چهارونیم صرفاً از منظر مقایسه‌ی فنی، سطحی‌نگری پژوهشی خواهد بود. پرسش اساسی آن است که آیا ریاض در پی تنوع‌بخشی به دفاع هوایی و افزایش انعطاف سیاسی خویش است یا نه.

پس از ابراز علاقه‌ی بنگلادش به جی‌اف-۱۷، زمزمه‌هایی در رسانه‌هایپچید که شایدامین حرمین شریفین، عربستان سعودی نیز نگاه تأمل‌آمیزی به این جنگنده‌ی ساخت پاکستان انداخته باشد؛ گویی اعتبار این هواپیما در بازار جهانی بیش از پیش استوار شده است. در همین چارچوب، علاقه‌ی احتمالی عربستان به عنوان فصلی نو در دیپلماسی دفاعی تعبیر می‌شود.

بر پایه‌ی منابع پاکستانی، ریاض در اندیشه‌ی تبدیل وام دومیلیار دللاری اعطاشده به اسلام‌آباد به یک قرارداد دفاعی—به‌ویژه در زمینه‌ی خرید جی‌اف-۱۷—است. این پیشنهادنشانه‌ی آن است که دفاع، دیگر تنها ابزار نظامی نیست، بلکه به ابزاری مالی و دیپلماتیک نیز بدل شده است؛ گویی سیاست و دفاع، همسفر یک کشتی شده‌اند.

با این حال، سخنگوی وزارت امور خارجه‌ی پاکستان با احتیاط معمول اظهار داشت که دو کشور در حوزه‌های مختلف از جمله دفاع همکاری دارند، اما از هیچ پلتفرم مشخص یا ساز و کار مالی خاصی اطلاعی ندارد. اما همین سکوت محتاطانه، پرسش‌ها را برانگیخت: چرا عربستان، با وجود دسترسی به پیشرفته‌ترین جنگنده‌های غربی، به جی‌اف-۱۷ علاقه‌مند شود؟ و اگر اف-۳۵ در دسترس باشد، این کشش از کجا ناشی می‌شود؟

این موضع محتاطانه بازتاب آن است که چنین توافق‌هایی ذیل اصل «ابهام راهبردی» نگاه داشته می‌شوند. با این حال، در پاکستان و هند این پرسش با شدت مطرح است که آیا عربستان واقعاً به جی‌اف-۱۷ نیاز دارد؟ این تردیدها، در حقیقت نشانه‌ی بی‌اعتمادی فزاینده نسبت به انحصار نظامی غرب است.

پیش از پاسخ به این پرسش‌ها، اقتضای امانت پژوهشی آن است که ساختار کنونی نیروی هوایی عربستان و ویژگی‌های فنی، عملیاتی و لجستیکی جی‌اف-۱۷ به صورت بی‌طرفانه بررسی شود؛ تا تحلیل بر پایه‌ی واقعیت‌ها باشد، نه احساسات، و نتیجه بر مقایسه‌ی راهبردی استوار گردد، نه صرفاً طبقه‌بندی نسلی.

در تاج زرین نیروی هوایی عربستان، یوروفایتر تایفون جایگاهی ممتاز دارد؛ در کنار آن، اف-۱۵ اس/سی و تورنادو آیدی اس نیز حضور دارند—جنگنده‌هایی نیرومند با سرعت برق‌آسا، حسگرهای



پیشرفته و توان ضربتی سهمگین- با این همه، این ناوگان پیشرفته به‌طور کامل بر زنجیره‌ی تأمین غربی متکی است؛ ارتقا، قطعات یدکی و حتی کنترل نرم‌افزاری در دست دیگران است. و درست در همین نقطه است که برتری نظامی می‌تواند به آسیب‌پذیری سیاسی بدل شود.

در ماه نوامبر، رئیس‌جمهور ایالات متحده، دونالد ترامپ، آمادگی خود را برای واگذاری جنگنده‌ی نسل پنجم رادارگریز اف-۳۵ به عربستان سعودی اعلام کرد؛ هواپیمایی که در ادبیات نظامی معاصر نماد برتری هوایی شمرده می‌شود. اما این پرنده‌ی پیشرفته، با همه‌ی شکوه تکنولوژیک خود، بسیار پرهزینه است و مهم‌تر آن‌که داده‌ها و اختیار

عملیاتی‌اش به‌طور کامل در سیطره‌ی ایالات متحده باقی می‌ماند. در مقابل، جی‌اف-۱۷ **تندر بلاک** تری‌اگرچه در رده‌ی نسل پنجم قرار نمی‌گیرد، بارادار "ای ای ای اس اے"، موشک‌های برد بلند فراتر از دید "بی وی آر" و توانمندی‌های چندمنظوره‌ی نسل چهارونیم، سکویی متوازن و کارآمد به شمار می‌آید؛ سکویی که با منابع محدود، نتایجی مؤثر به ارمغان می‌آورد. هزینه‌ی کمتر، دسترسی بیشتر و نسبت معنادار «توانمندی در برابر کنترل»، جوهره‌ی این تفاوت بنیادین را آشکار می‌سازد. از همین روست که بسیاری از کارشناسان دفاعی، جی‌اف-۱۷ را برای مقتضیات عصر حاضر جایگزینی مناسب و واقع‌بینانه می‌دانند.

پاکستان تاکنون این جنگنده را به کشورهایایی چون آذربایجان، میانمار و نیجریه صادر کرده و با عراق و لیبی نیز قراردادهایی به امضارسانده است. این معاملات گواه آن است که جی‌اف-۱۷ صرفاً طرحی نظری نیست، بلکه سکویی عملیاتی، آزموده و قابل صادرات است. به گفته‌ی وزیر دفاع پاکستان، خواجه محمدآصف، این جنگنده هادر نبرد با هندکاری خود را به‌طور عملی اثبات کرده‌اند و چنان تقاضایی برای آن‌ها شکل گرفته که شاید پاکستان در آینده‌ی نزدیک نیازی به کوبیدن در صندوق بین‌المللی پول نیز نداشته باشد. پرسش اینجاست: آیا پژواک این موفقیت‌ها به ریاض نیز رسیده است؟

اگرچه هیچ‌یک از دو کشور، وجود یا عدم وجود توافقی رسمی را تأیید یا تکذیب نکرده‌اند، اما به باور تحلیل گران دفاعی، این جنگنده‌ی حاصل همکاری پاکستان و چین می‌تواند گزینه‌ای عملی برای عربستان سعودی باشد. جی‌اف-۱۷ نه تنها پیوندی غیرمستقیم میان ریاض و زنجیره‌ی تأمین دفاعی چین ایجاد می‌کند، بلکه جایگزینی برای وابستگی انحصاری به ایالات متحده نیز فراهم می‌آورد—به‌ویژه در زمانی که در سیاست جهانی، اتحادها گذرا و منافع پایدارتر از همیشه شده‌اند. این رویکرد با گرایش چندقطبی سیاست خارجی عربستان نیز همخوانی دارد.

کارشناسان دفاعی یادآور می‌شوند که خرید یک جنگنده، هرگز صرفاً بر پایه‌ی نام یا قدرت ظاهری آن انجام نمی‌گیرد، بلکه نیاز مأموریتی، سازگاری تسلیحاتی، هزینه و نگهداری، و اعتبار سیاسی تأمین‌کننده، عناصر تعیین‌کننده‌اند. به باور آنان، هر معامله‌ی دفاعی بر چهار ستون استوار است: نیاز عملیاتی، هماهنگی تسلیحات، هزینه و نگهداری، و اعتماد به تأمین‌کننده. پاکستان در هر چهار حوزه، هم به‌عنوان گزینه‌ای کم‌خطر و هم به‌مثابه شریکی قابل اعتماد ظاهر شده است؛ شریکی که در آن احتمال فشار سیاسی یا وقفه‌های ناگهانی در تأمین، کمتر به نظر می‌رسد. در مقابل، قدرت‌های غربی بارها از تجهیزات دفاعی به‌عنوان ابزار فشار استفاده کرده‌اند؛ گاه ارتقاها را متوقف ساخته‌اند و گاه مسیر قطعات یدکی را مسدود کرده‌اند. در دوران رهبرانی با

تصمیمات غیرقابل پیش‌بینی—چون ترامپ—این عدم قطعیت تشدید شده و بی‌اعتمادی را ژرف‌تر ساخته است؛ وضعیتی که بسیاری از کشورها را به جست‌وجوی راه‌های جایگزین واداشته است.

به باور کارشناسان وابسته به دانشگاه هوایی، توافق دفاعی اخیر میان پاکستان و عربستان می‌تواند نشانه‌ای از تمایل دو کشور به بهره‌گیری از سامانه‌های مشترک باشد. دگرگونی‌های سیاست جهانی—به‌ویژه در رفتار ایالات متحده—کشورهای بسیاری را به سوی تنوع‌بخشی تسلیحاتی سوق داده است تا وابستگی به یک قدرت، به خطری مرگبار بدل نشود. این کارشناسان تأکید می‌کنند که هدف توافق‌های دفاعی مشترک، ایجاد قابلیت همکاری، هماهنگی در آموزش و امکان یاری متقابل در شرایط اضطراری است؛ و جی‌اف-۱۷ در این چارچوب، گزینه‌ای شایسته به شمار می‌آید.

از نگاه متخصصان دانشگاه بیرمنگام، تحقق چنین توافقی نقطه‌ای عطفی برای جی‌اف-۱۷، صنعت دفاعی پاکستان و حتی اقتصاد ملی آن کشور خواهد بود. برخی تحلیل‌گران غربی نیز احتمال می‌دهند که عربستان این جنگنده‌ها را نه الزاماً برای استفاده‌ی مستقیم، بلکه برای انتقال به کشوری هم‌پیمان—مانند سودان—در نظر بگیرد؛ جایی که چالش‌های امنیت داخلی شدت یافته است. چنین رویکردی می‌تواند بخشی از راهبرد «ثبات‌سازی نیابتی» در منطقه باشد.

در نهایت، بسیاری از کارشناسان دفاعی به این جمع‌بندی می‌رسند که جی‌اف-۱۷ تندر از جهات گوناگون بانیازهای عربستان سعودی سازگار است. این جنگنده می‌تواند وابستگی به ایالات متحده را کاهش دهد، بر خودمختاری سعودی بیفزاید، سکویی آزموده در میدان نبرد فراهم آورد و با هزینه‌ای معقول، دفاعی مؤثر ایجاد کند؛ افزون بر آن‌که آموزش آن نیز می‌تواند توسط نیروی هوایی پاکستان تأمین شود. بدین‌سان، جی‌اف-۱۷ نه صرفاً یک هواپیما، بلکه نمادی از اعتماد، خوداتکایی و توان آزموده جلوه می‌کند.

در افق تاریخ، حقیقتی چون خورشید آشکار است: ضعف جهان اسلام نه از کمبود منابع، بلکه از پراکندگی آن برخاسته است. تاریخ بارها نوشته است که هرگاه جهان اسلام به سوی اتحاد، خوداتکایی و دفاع مشترک گام برداشته، موانع بر سر راهش نهاده‌اند. هرگاه ندایی علیه این پراکندگی برخاسته و رؤیای خوداتکایی و دفاع مشترک سر داده شده، ابرهای توطئه گرد آمده، زمزمه‌های بیم پراکنده شده و بذر هراس افشانده‌اند.

امروز نیز، هنگامی که همکاری دفاعی پاکستان و عربستان نشانه‌هایی از ورود به مرحله‌ای نو بروز می‌دهد، نگرانی نیروهای معارض جهان اسلام تصادفی نیست. اضطراب اسرائیل، انحصارطلبی سامانه‌ی دفاعی آمریکایوتشویش فکری رسانه‌های غربی، همگی گواه آن‌اند که هرگاه جهان اسلام به سوی عزت و خودباوری، لرزه‌ای در کاخ‌های قدرت می‌افکند. ابراز آشکار نگرانی اسرائیل از واگذاری جنگنده‌های پیشرفته‌ی آمریکایی به عربستان، درحقیقت بازتاب همین بیم است: بیم از شکل‌گیری محوری دفاعی در خاورمیانه و جنوب آسیا که انحصار غرب را به چالش کشد.

پیامی که اعلام جی‌اف-۱۷ تندر تنها یک جنگنده نیست—بلکه پیامی است: اما حقیقت دیگری نیز هست می‌کند مسلمانان می‌خواهند خود درباره‌ی امنیت خویش تصمیم بگیرند. این پیام، تصریح می‌کند که پاسداری از حریم شریفین مسئولیتی محدود به یک دولت نیست، بلکه وظیفه‌ای جمعی است که با فولاد، ایمان و اتحاد پرورش می‌یابد. پیوستن احتمالی جی‌اف-۱۷ به ناوگان هوایی عربستان—یا هر ساز و کار دفاعی مرتبط با آن—نه صرفاً تصمیمی فنی، بلکه اعلامیه‌ای سیاسی، تمدنی و ایمانی خواهد بود: اعلام این‌که جهان اسلام می‌خواهد سرنوشت امنیت خود را با دستان خویش رقم زند، بی‌آن‌که محتاج اجازه یا فشار دیگران باشد.

برای پاکستان، این شراکت تنها موفقیتی اقتصادی یا صنعتی نیست، بلکه امتداد مسئولیتی تاریخی است که از نخستین روزهای تأسیس بر دوش گرفته است: تقدم دادن به حراست از حرمین شریفین بر هر مصلحت دیگر. همکاری دفاعی با عربستان، تجدید همان پیمانی است که این ملت در روز تولد خود بست—این که در برابر هر خطری که به سوی حرمین شریفین برخیزد، سینه سپر کردن، هویت ملی و فریضه‌ی ایمانی ماست.

البته این راه هموار نیست. پرسش دیگر این نیست که چرا این اتحاد ضروری است، بلکه این است که آیا امت اسلامی این فرصت تاریخی را خواهد شناخت؟ آیا جهان اسلام خواهد توانست صفوف خویش را به وحدت برساند؟ آیا این همکاری دفاعی پیش‌درآمد نظامی دفاعی مشترک خواهد شد یا در حد قراردادهایی محدود باقی خواهد ماند؟ و آیا نیروهای معارض خواهند توانست این اتحاد را متوقف کنند؟ و مهم‌تر از همه، آیا آن قدرت‌هایی که اتحاد مسلمانان را تهدیدی برای منافع خود می‌دانند، اجازه خواهند داد این رؤیا به واقعیت بپیوندد؟

پاسخ این پرسش‌ها در پرده‌های آینده نهفته است. اما تاریخ گواهی می‌دهد که هنگامی که ایمان، حکمت و اتحاد در یک صف بایستند، هیچ قدرتی، هیچ توطئه‌ای و هیچ فشاری توان پراکندن آن صف را ندارد. و یک حقیقت، تغییرناپذیر است: تازمانی که میلیون‌ها دل روبه حرمین شریفین یک‌صدابتد، و تازمانی که پیوند پاکستان و عربستان بر ایمان، ایثار و اعتماد استوار بماند، این اتحاد نه تنها ممکن، بلکه ناگزیر خواهد بود.

چهارشنبه، ۱۰ فوریه ۲۰۲۶ء

پاکستان کجای این جهان ایستاده است؟ قدرت دیگر چیست؟

آینه‌های قدرت و پرسش فراموش‌شده پاکستان

برخی لحظات در سیاست بین‌الملل فقط رویداد نیستند، بلکه به آینه‌هایی برای ملت‌ها تبدیل می‌شوند آینه‌هایی که در آنها کشورها بازتاب تصمیمات، اولویت‌ها و اشتباهات خود را می‌بینند - هر چقدر هم که این بازتاب تلخ باشد برخی اخبار در سیاست جهانی فقط اطلاعات نیستند، بلکه به لحظه‌ای برای تأمل برای کشورها تبدیل می‌شوند امروزه، تغییر تعادل بین خاورمیانه، آسیای جنوبی و قدرت‌های جهانی، آینه‌ای برای پاکستان نیز هست که در آن بارها و بارها سوالی را که سال‌هاست از آن اجتناب می‌کنیم، می‌بینیم: آیا ما در مسیر درست ایستاده‌ایم؟

گرایش سریع امارات متحده عربی به سمت هند، تنش خاموش فزاینده بین عربستان سعودی و امارات متحده عربی، اختلافات خاموش اما عمیق ناشی از آن بین عربستان سعودی و امارات متحده عربی، و کاهش مداوم نفوذ پاکستان در افغانستان، سناریوی افغانستان که در آن پاکستان، با وجود دهه‌ها فداکاری انسانی و مالی، اقتصاد سایه و سرمایه‌گذاری دیپلماتیک، نه تنها نفوذ خود را از دست داد، بلکه امروز به نظر می‌رسد همان افغانستان با نزدیک شدن به هند، وسیله‌ای برای تضعیف منطقه‌ای پاکستان است -

افغانستان کشوری است که پاکستان دهه‌هاست بار اقتصاد، امنیت و دیپلماسی خود را بر دوش کشیده است جان خود را فدا کرده، متحمل خسارات مالی شده، فشارهای جهانی را تحمل کرده است - اما نتیجه این است که امروز همان افغانستان به هند نزدیک است و هند به طور فعال سعی در تضعیف پاکستان از آنجا دارد ما نیز همین طرز فکر را در مورد کشورهای خلیج فارس اتخاذ کرده‌ایم - وابستگی عاطفی، تصمیمات مبتنی بر نیازهای موقت و سیاست خارجی جدا از اقتصاد نتیجه پیش روی ماست همه این رویدادها جدا از هم نیستند، بلکه اشکال مختلفی از یک شکست استراتژیک هستند بلکه همه آنها فصل‌های مختلفی از یک داستان هستند

این مقاله تلاشی جدی برای درک این داستان است از طریق تغییر سیاست خلیج فارس، اختلافات عربستان و امارات و نزدیکی امارات و هند، به یک سوال بزرگتر اشاره می‌کند این سوال به سیاست خلیج فارس، نزدیکی امارات و هند یا رهبری عربستان محدود نمی‌شود، بلکه به بحران اساسی اشاره دارد که عمیقاً در سیاست خارجی، جهت اقتصادی و تصمیم‌گیری دولتی پاکستان ریشه دوانده است سوال این نیست که چرا جهان در حال تغییر است، سوال واقعی این است که چرا پاکستان عقب مانده است؟ آیا ما تغییر خودمان را جدی گرفته‌ایم یا نه؟ آیا ما تمام این شکست‌های خود را به طور جدی بررسی کرده‌ایم و مسئولان آن را به دست عدالت سپرده و مجازات کرده‌ایم؟ اگر نه، دلیل این امر چیست؟ آیا پاکستان آماده است تا سیاست خارجی خود را بر پایه‌های واقع‌بینانه بنا کند، یا همچنان آینده را در تلاش برای نجات حال بر پشت گذشته از دست خواهد داد؟

در سیاست بین‌الملل، برخی از اخبار فقط تیتیر نیستند، بلکه به آینه تبدیل می‌شوند - آینه‌هایی که ملت‌ها چهره واقعی خود را، چه زیبا و چه دردناک، در آنها می‌بینند سفر ناگهانی، کوتاه اما خارق‌العاده شیخ محمد بن زاید، رئیس امارات متحده عربی، به هند، یکی از این اخبار بود این سفر که فقط یک ساعت و چهل و پنج

دقیقه طول کشید، در واقع اعلام تصمیمات استراتژیکی بود که سال‌ها به طول انجامید و اثرات آن از دهلی نو تا ریاض، اسلام آباد و واشنگتن احساس می‌شود

اعلام همکاری دفاعی بین امارات متحده عربی و هند، افزایش مشارکت تجاری از ۱۰۰ میلیارد دلار به ۲۰۰ میلیارد دلار، سرمایه‌گذاری در انرژی، تحقیقات فضایی، هوش مصنوعی، راکتورهای هسته‌ای و زیرساخت‌ها نتیجه یک واکنش سریع نبود همه اینها بخشی از یک استراتژی عمیق‌تر و سنجیده‌تر بود سوال واقعی این نیست که چرا امارات متحده عربی به هند نزدیک‌تر شده است، بلکه این است که پاکستان در این تصویر در حال تغییر کجا قرار دارد و چه چیزی در خود خلیج فارس در حال تغییر است؟

اگر قرار بود سیاست خلیج فارس در یک جمله توصیف شود، شاید جمله‌ای جامع‌تر و واقع‌بینانه‌تر از این وجود نداشت: دوستی دائمی نیست، منافع دائمی است به نظر می‌رسد عربستان سعودی و امارات متحده عربی ستون‌های یک خیمه خلیج فارس هستند و در یک مناقشه خلیج فارس قرار دارند هویت مذهبی مشترک، اقتصاد مبتنی بر نفت، اتحاد آمریکا، روایت‌های مشترک از امنیت منطقه‌ای و ادعاهای ثبات در منطقه - همه این عناصر آنها را در تصویر یک اتحاد قوی نشان می‌دهد اما واقعیت بسیار پیچیده‌تر از این تصویر است

در زیر این هماهنگی ظاهری، لایه‌ای از اختلافات وجود دارد که با گذشت زمان عمیق‌تر می‌شود در پشت صحنه، شکافی از اختلافات بین این دو کشور پدیدار شده است که نه تنها موقتی است، بلکه ماهیتی ساختاری دارد، یعنی به سوالات اساسی قدرت، رهبری، اقتصاد و اتحاد جهانی مربوط می‌شود این اختلافات دیگر به زمره‌های دیپلماتیک یا بحث‌های پشت درهای بسته محدود نمی‌شود آنها به اقتصاد، استراتژی نظامی، رهبری منطقه‌ای، اتحادهای جهانی و حتی توازن قدرت در جنوب آسیا گسترش یافته‌اند به همین دلیل است که تأثیر آنها فقط به ریاض و ابوظبی محدود نخواهد شد، بلکه بر کل خاورمیانه، جنوب آسیا و سیاست جهانی تأثیر خواهد گذاشت

اگر بتوان سیاست خلیج فارس را در یک جمله خلاصه کرد، این خواهد بود که دوستی دائمی نیست، منافع دائمی هستند به نظر می‌رسد عربستان سعودی و امارات متحده عربی ستون‌های محکم یک اردوگاه خلیج فارس هستند، اما در واقعیت، شکاف اختلافات بین آنها روز به روز عمیق‌تر می‌شود این اختلافات دیگر محدود به بحث‌های پشت درهای بسته نیست، بلکه به وضوح در سیاست‌های اقتصادی، نظامی و ژئوپلیتیکی منعکس می‌شود این تنش موقت یا احساسی نیست، بلکه ماهیت ساختاری دارد و تأثیرات آن در سال‌های آینده بر سیاست کل خاورمیانه و جنوب آسیا احساس خواهد شد

عربستان سعودی مدت‌هاست که خود را رهبر طبیعی خلیج فارس می‌داند این امر نه تنها بر قدرت اقتصادی یا جغرافیا، بلکه بر جایگاه عمیق تاریخی و مذهبی و جمعیت استوار است حاکمیت حرمین شریفین، جایگاه مذهبی مرکزی در جهان اسلام، و دهه‌ها رهبری اعراب و روابط استراتژیک دیرینه با ایالات متحده - همه اینها بخشی از روایت سعودی و اساس ادعای رهبری سعودی است در مقابل، امارات متحده عربی مدلی کاملاً متفاوت ارائه می‌دهد این مدل بر اساس اقتصاد مدرن، سرمایه‌گذاری جهانی، فناوری، لجستیک، خدمات مالی و حکومتداری هوشمند است، نه رهبری مذهبی

محمد بن سلمان و محمد بن زاید هر دو رهبرانی قدرتمند، قاطع و با نفوذ منطقه‌ای هستند دیدگاه آنها منطقه‌ای نیست، بلکه جهانی است تاریخ گواه است که دو رهبری قوی و مستقل در یک منطقه نمی‌توانند بدون درگیری و رویارویی برای مدت طولانی با هم همزیستی کنند - چه این درگیری به شکل جنگ آشکار

باشد و چه یک رقابت دیپلماتیک خاموش این نکته اساسی است که اختلافات عربستان و امارات از آن ناشی می‌شود این رقابت، جهت سیاست خلیج فارس امروز را تعیین می‌کند

این تفاوت به وضوح و به طور برجسته در عرصه اقتصادی خود را نشان داده است چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی در واقع یک طرح انقلابی است که هدف آن کاهش وابستگی به نفت و تبدیل ریاض به یک قطب تجاری منطقه‌ای است و شرکت‌های خارجی را مجبور به تأسیس دفتر مرکزی در ریاض می‌کند این کشور میلیاردها دلار را در پروژه‌های بزرگی مانند نئوم، دریای سرخ و قذیه سرمایه‌گذاری می‌کند و تلاش می‌کند خود را به مرکز اقتصادی جدید منطقه تبدیل کند جذب سرمایه از طریق پروژه‌هایی که همگی به طور غیرمستقیم مدل دبی ایجاد شده توسط امارات را به چالش می‌کشند و سیاست عربستان سعودی را به عنوان یک تهدید اقتصادی مستقیم برای خود می‌بیند امارات متحده عربی پیش از این دبی و ابوظبی را به مراکز مالی جهانی تبدیل کرده است، در لجستیک، هوانوردی و تجارت مزایایی دارد و بازاریابی و انعطاف‌پذیرترین محیط تجاری را در منطقه فراهم می‌کند به همین دلیل است که اختلافات بین دو کشور در تولید نفت، امتیازات تجاری و جریان‌های سرمایه‌گذاری در اوپک پلاس آشکار شده است این فقط رقابت اقتصادی نیست، بلکه نبردی برای برتری نفوذ است جنگ یمن اولین عرصه عملی بود که عربستان سعودی و امارات متحده عربی در آن به هم رسیدند، اما با گذشت زمان، اهداف آنها از هم جدا شد به دلیل اختلافات قابل توجهشان، آنها نمی‌توانستند با هم کنار بیایند عربستان سعودی خواهان یک دولت متحد در یمن و شکست کامل حوثی‌ها بود، در حالی که امارات متحده عربی بر جنوب یمن، بنادر و مسیرهای تجاری تمرکز داشت و می‌خواست متحدان خود در جنوب یمن را تقویت کند و بر بنادر، مسیرهای تجاری و خط ساحلی نفوذ کند نتیجه این شد که امارات متحده عربی به تدریج نقش نظامی خود را کاهش داد، در حالی که عربستان سعودی در میدان نسبتاً احساس تنهایی کرد این لحظه‌ای بود که بحران اعتماد آغاز شد و شکافی در روابط دوستی که سال‌ها برقرار شده بود، شکل گرفت.



به طور مشابه، دو کشور در مورد مسئله اخوان المسلمین و اسلام سیاسی نگرش‌های متفاوتی دارند این تفاوت نه تنها

جغرافیایی یا اقتصادی، بلکه ایدئولوژیک نیز هست امارات متحده عربی اخوان المسلمین را تهدیدی وجودی برای امنیت و ساختار دولت خود می‌داند به همین دلیل است که موضع آن در مصر، لیبی و تونس بسیار سختگیرانه بوده است موضع عربستان سعودی با توجه به شرایط تغییر کرده است و رویکرد عربستان سعودی در این مورد محتاطانه‌تر، انعطاف‌پذیرتر و موقت‌تر بوده است گاهی اوقات خشن، گاهی اوقات تفاهم‌آمیز - این ابهام فاصله فکری بین دو کشور را افزایش داده است همین ابهام ایدئولوژیک فاصله فکری بین دو کشور را بیشتر کرده است

این دو کشور همچنین دیدگاه‌های متفاوتی در مورد مسئله ایران دارند عربستان سعودی مدت‌هاست که موضع سرسختانه‌ای در قبال ایران اتخاذ کرده است، در حالی که امارات متحده عربی در سال‌های اخیر مسیر تفاهم خاموش را در پیش گرفته است - کانال‌های تجاری، دیپلماسی و امنیتی باز شده‌اند برعکس، امارات متحده عربی با امضای توافق‌نامه ابراهیم با اسرائیل، نه تنها مسیر منطقه‌ای جدیدی را گشود، بلکه خود را به عنوان قابل اعتمادترین متحد خلیج فارس آمریکا نیز ثابت کرد

در حالی که عربستان سعودی تاکنون محتاط بوده و با فشار داخلی و مذهبی روبرو است، فشار مذهبی داخلی و جایگاه تاریخی آن در منطقه مانع از برداشتن گام‌های فوری توسط آن می‌شود گام امارات متحده عربی به جلو پیامی خاموش اما عمیق برای ریاض بود این تفاوت همچنین منبع تنش خاموش بین دو پایتخت است این تفاوت نشان دهنده تفاوت اساسی در درک امنیت خلیج فارس است این تفاوت زمینه‌ای را فراهم می‌کند که در آن گرایش امارات متحده عربی به سمت هند منطقی به نظر می‌رسد

در ظاهر، رابطه امارات متحده عربی و هند به عنوان یک همکاری دفاعی دیده شده است، اما در واقع یک مشارکت اقتصادی جامع است تامین گاز بلندمدت، میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری در انرژی، زیرساخت‌ها، تجارت کشاورزی، هوش مصنوعی، صنعت فضایی و فناوری هسته‌ای - همه اینها اعلام می‌کنند که امارات متحده عربی هند را به عنوان ستون آینده می‌بیند این انتخاب نه تنها به نفع هند است، بلکه پیامی غیرمستقیم - هم به ریاض و هم به اسلام‌آباد - نیز هست

سفر کوتاه اما فوق‌العاده شیخ محمد بن زاید به هند فقط یک دیدار رسمی نبود چه یک توافق دفاعی باشد و چه یک مشارکت تجاری ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلاری - مسئله اصلی دفاع نیست، بلکه اقتصاد است امارات متحده عربی هند را به عنوان شریک آینده خود انتخاب کرده است، در حالی که پاکستان در این رقابت عقب مانده است

سفر کوتاه اما فوق‌العاده شیخ محمد بن زاید به هند در واقع اعلام تصمیمات استراتژیکی بود که سال‌ها به طول انجامید چه یک قرارداد دفاعی باشد و چه یک مشارکت تجاری ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلاری - مسئله اصلی دفاع نیست، بلکه اقتصاد است امارات متحده عربی هند را به عنوان یک بازار آینده، یک مرکز سرمایه‌گذاری امن، یک شریک فناوری انتخاب کرده است

جایگاه پاکستان در این تصویر به ویژه معنادار است رئیس جمهور امارات متحده عربی به پاکستان آمد، اما به جای پایتخت، به اردوگاه نظامی رفت، هیچ قرارداد تجاری بزرگی امضا نشد، هیچ اعلامیه سرمایه‌گذاری مشخصی منتشر نشد این فقط یک تصادف نبود، بلکه یک سیگنال دیپلماتیک خاموش بود که نشان می‌داد رابطه با پاکستان اکنون عمدتاً به امنیت محدود شده است، نه اقتصاد پاکستان خدمات دفاعی، آموزش نظامی و امنیت را به کشورهای خلیج فارس ارائه می‌دهد، اما در عوض، صادرات افزایش نمی‌یابد، سرمایه‌گذاری، صنعت، فناوری و تجارت بلندمدت نمی‌تواند بخشی از این رابطه باشد این تعادل به طرز خطرناکی یک طرفه شده است

در اینجا پاکستان به عنوان یک عامل خاموش اما مهم ظاهر می‌شود عربستان سعودی پاکستان را یک ستون دفاعی و تضمین استراتژیک می‌داند، در حالی که تمایل امارات متحده عربی به سرعت به سمت هند در حال تغییر است این تفاوت در آینده مستقیماً سیاست خلیج فارس را به قدرت‌های جنوب آسیا پیوند خواهد داد

این سوال اجتناب‌ناپذیر می‌شود: آیا امارات متحده عربی هند را برای ایجاد تعادل در برابر نفوذ عربستان سعودی انتخاب کرد؟ همکاری دفاعی بین عربستان سعودی و پاکستان چیز جدیدی نیست، اما توافقات اخیر آن را بیش از پیش تقویت کرده است پاکستان تنها قدرت هسته‌ای مسلمان است و این واقعیت آن را به عنصری حساس در سیاست خلیج فارس تبدیل می‌کند اختلافات بین امارات متحده عربی و عربستان

سعودی - در مورد یمن، اسلام سیاسی و مسئله رهبری - امارات متحده عربی را مجبور به یافتن مسیرهای جایگزین می‌کند نزدیکی به هند حلقه‌ای در این تعادل است

در کل این سناریو، نادیده گرفتن ایالات متحده خودفریبی خواهد بود و آشننگتن هند را مهره کلیدی در مواجهه با چین می‌داند، در حالی که امارات متحده عربی متحد نزدیک آن است روابط با اسرائیل و مشارکت در هیئت صلح غزه بخشی از این استراتژی است بنابراین، تمایل امارات متحده عربی به هند تا حد زیادی با اولویت‌های آمریکا همسو است

تروئیکای اعلام نشده متشکل از ایالات متحده، اسرائیل و هند در برابر بلوک چین-روسیه صف‌آرایی کرده‌اند آنجایی که پاکستان متحد نزدیک چین، مرکز "سی پیک" است و روابط رو به رشدی با روسیه دارد، طبیعی است که تحت فشار باشد اما در اینجا یک حقیقت تلخ وجود دارد که فشار خارجی تنها زمانی مؤثر است که نقاط ضعف داخلی وجود داشته باشد

توانایی نظامی پاکستان در تنش ماه مه سال گذشته بین پاکستان و هند مورد تقدیر جهانی قرار گرفت، اما واقعیت این است که برتری نظامی جایگزین جذابیت اقتصادی نیست جهان دیگر به این نگاه نمی‌کند که چه کسی می‌تواند بهتر بجنگد، بلکه به این نگاه می‌کند که چه کسی می‌تواند سرمایه را حفظ کند، چه کسی می‌تواند سود بلندمدت داشته باشد و چه کسی بخشی از زنجیره تأمین جهانی است پاکستان در این زمینه عقب مانده است

شاید گفتن این حرف احساساتی به نظر برسد، اما واقعیت این است که اتحاد ناگفته ایالات متحده، اسرائیل و هند می‌خواهد پاکستان از نظر اقتصادی ضعیف باشد تا نتواند یک سیاست خارجی مستقل اتخاذ کند اما فشار خارجی تنها زمانی مؤثر است که ضعف‌های داخلی وجود داشته باشد بحران اساسی سیاست خارجی پاکستان این است که فردا را با پس‌انداز امروز از دست می‌دهد بدهی، کمک‌های مالی و حمایت موقت به محور آن تبدیل شده‌اند، در حالی که ایجاد قدرت اقتصادی نادیده گرفته می‌شود این تفاوت بین هند و پاکستان است

پاکستان هنوز خدمات دفاعی به کشورهای خلیج فارس ارائه می‌دهد، اما در عوض، هیچ سرمایه‌گذاری، هیچ صنعتی وجود ندارد هیچ فناوری وجود ندارد، این رابطه به طرز خطرناکی یک طرفه شده است اگر پاکستان واقعاً می‌خواهد نقش مؤثری در منطقه ایفا کند، باید سیاست خارجی را با اقتصاد پیوند دهد باید هماهنگی استراتژیک خود را با روسیه، چین و احتمالاً ترکیه و ایران، در زمینه دفاع و سیاست افزایش دهد به جای اینکه به بخشی کورکورانه از هر اردوگاه خلیج فارس تبدیل شود، باید سیاست تعادل را اتخاذ کند

تنش فزاینده بین عربستان سعودی و امارات متحده عربی، توافق امارات متحده عربی و هند و موضع دیپلماتیک پاکستان - همه اینها فصل‌های مختلفی از یک داستان هستند تنش فعلی بین عربستان سعودی و امارات متحده عربی تصادفی نیست، بلکه نتیجه توزیع جدید قدرت است این داستان نشان می‌دهد که جهان تغییر کرده است و کیفیت قدرت نیز تغییر کرده است جهان نه با احساسات، بلکه با اقتصاد، استراتژی و تصمیمات منسجم هدایت می‌شود اگر هنوز درس نگیریم، چنین توافقاتی در سال‌های آینده به هنجار تبدیل خواهد شد - و ما هر بار همین سوال را تکرار خواهیم کرد: چرا این اتفاق برای ما افتاد؟

این تحقیر پاکستان نیست، بلکه یک هشدار است یا باید سیاست خارجی خود را بر اقتصاد، تجارت و مشارکت بنا کند، یا باید به سادگی در دنیای در حال تغییر، به پرسیدن سوال ادامه دهد جهان بر اساس نفرین‌ها اداره نمی‌شود، بلکه بر اساس توافقات، اقتصاد و استراتژی منسجم اداره می‌شود ملت‌ها با پرسیدن سوال پیش نمی‌روند، بلکه با توسعه پاسخ‌ها پیش می‌روند و این آزمونی است که پاکستان امروز در آن ایستاده است

دردناک‌ترین جنبه کل این سناریو این است که پاکستان امروز خود را در موقعیتی می‌بیند که شکایات زیادی دارد، اما پاسخ‌های مؤثر کمتر می‌شوند افغانستان از کنترل خارج می‌شود، هند نفوذ خود را در آنجا افزایش می‌دهد، کشورهای خلیج فارس پاکستان را صرفاً یک شریک امنیتی می‌دانند و درهای سرمایه، تجارت و فناوری بسته می‌شوند - همه اینها نتیجه هیچ توطئه خارجی نیست، بلکه نتیجه ضعف‌های داخلی، اولویت‌های اشتباه و ناهماهنگی سیاست است

در اینجا، پرسیدن این سوال مستقیماً از نخبگان حاکم، تصمیم‌گیرندگان دولتی و مراکز سیاست‌گذاری ضروری شده است: آیا واقعاً معتقدیم که دولت‌ها توسط احساسات، فداکاری‌ها و قدردانی از خدمات گذشته هدایت می‌شوند؟ یا آماده‌ایم این واقعیت را بپذیریم که دنیای امروز فقط به اقتصاد، ثبات نهادی و استراتژی منسجم اعتقاد دارد؟

جمعه، ۱۳ فوریه ۲۰۲۶ء

هیئت صلح؛ عدالت یا سلطه؟ نظم جهانی در آستانه دگرگونی

جناب رئیس جلسه،

نمایندگان محترم، اندیشمندان ارجمند، و نمایندگان گران قدر جامعه جهانی، امروز در این مجمع بین المللی درباره موضوعی سخن می گویم که همزمان آزمون صلح، قدرت، اخلاق و تاریخ است. آنچه در اینجا عرضه می کنم، نه صرفاً ناظر به یک کشور، یک منطقه یا یک نهاد خاص، بلکه تأملی است در باب روح نظام جهانی. ملاحظات خود را به صورت منظم، روشن و در امتداد پیوستار تاریخی بیان خواهم کرد، تا این گفت و گو نه بر پایه احساس، بلکه بر بنیاد آگاهی و تعقل پیش رود.

در سراسر تاریخ بشر، صلح همواره رؤیایی مقدس بوده است؛ اما تعبیر این رؤیا، بارها به دست قدرت دچار تحریف شده است. از امپراتوری روم گرفته تا سازمان ملل متحد معاصر، در هر عصر نهادهایی به نام صلح پدید آمده اند که در ظاهر برای التیام زخم های انسانیت شکل گرفتند، اما به تدریج خود به نماد اقتدار، غلبه و منافع بدل شدند.

حاضر فرهیخته،

در حیات ملت ها لحظاتی فرا می رسد که صرفاً متعلق به حال نیستند، بلکه مسیر آینده را رقم می زنند. این قدرت را: همان ساعات سرنوشت سازی است که تاریخ جریان عادی خود را متوقف می کند و می پرسد برگزیدی یا عدالت را؟

امروز ما در برابر چنین لحظه ای ایستاده ایم؛ لحظه ای ظریف و تعیین کننده که در آن، نهادی نو با عنوان «هیئت صلح» پدید آمده است— نهادی که مأمور نظارت بر آتش بس در غزه، بازسازی، و اداره موقت آن معرفی شده، اما از همان آغاز، سیمای آن در هاله ای از پرسش و تردید فرو رفته است. این صرفاً تأسیس یک نهاد اداری نیست، بلکه کوششی است برای جهت دهی تازه به سیاست جهانی؛ تجربه ای که در آن، صلح بر ترازوی قدرت سنجیده می شود. و جهان امروز، در تقاطع تردید، امید و هراس ایستاده است.

نهادی که رئیس جمهور ایالات متحده، دونالد ترامپ، برای بازسازی غزه و دائمی کردن آتش بس میان اسرائیل و حماس اعلام کرده، در ظاهر پیام آور صلح است، اما در باطن، بازتاب دهنده روایتی نو از قدرت. به گفته خود رئیس جمهور ترامپ، هدف «هیئت صلح» تثبیت آتش بس و نظارت بر یک حکومت انتقالی در غزه است.

اما این نهاد در دورانی متولد شده که در سیاست جهانی، اصول اخلاقی به حاشیه رانده شده و منافع، به متن آمده اند.

دعوت از هند برای عضویت در این هیئت، صرفاً یک رسم دیپلماتیک نیست، بلکه حرکتی حساب شده در صفحه شطرنج قدرت های جهانی است؛ جایی که هر مهره ناگزیر است باری فراتر از وزن خود بر دوش کشد.

بر اساس اظهارات ترامپ، مأموریت این هیئت نه تنها نظارت بر آتش‌بس، بلکه حمایت از تشکیل یک دولت آيا صلح می‌تواند از لوله تفنگ زاده شود؟ و آيا: موقت در غزه است. اما پرسش بنیادین همچنان پابرجاست صلحی که بر اراده یک رئیس‌جمهور قدرتمند استوار باشد، می‌تواند پایدار بماند؟ دانشجویان تاریخ نیک می‌دانند که هرگاه دولتی قدرتمند در سرزمینی ضعیف نظم انتقالی اعلام کرده، در پس نظم، اختیار نهفته بوده و در پس نظارت، تسلط تاریخ جهانی به ما می‌آموزد که هر اعلام صلحی الزاماً به صلح نمی‌انجامد.

این ادعا که هیئت صلح قرار است نه تنها آتش‌بس، بلکه حکومت موقت در سرزمین فلسطین را نیز هدایت کند، دقیقاً همان نقطه‌ای است که آن را از یک سازوکار اجرایی به مسئله‌ای عمیقاً سیاسی و تاریخی بدل می‌سازد.

غزه—که پیش‌تر خود به نماد محاصره، بمباران و رنج انسانی بدل شده—اکنون در آستانه آن است که به میدان یک آزمایش تازه جهانی تبدیل شود.

پرسش این نیست که بازسازی لازم است یا نه؛
تحت نظارت چه کسی، با چه شرایطی، و در نهایت به سود چه کسی؟ پرسش این است

جناب رئیس،

هیئتی که رئیس‌جمهور ترامپ برای تثبیت آتش‌بس و بازسازی غزه معرفی کرده، در ظاهر پیام‌آور انسانیت است، اما در ژرفا، همان میل دیرینه به اقتدار را در خود حمل می‌کند که در هر عصر امپریالیستی تاریخ به چشم می‌خورد.

از این‌رو، پرسشی نابجا نیست اگر بپرسیم

آيا صلح چیزی است که قدرتمندان اعطا می‌کنند؟

یا آن‌که صلح امانتی است که بدون عدالت، اصولاً دوام نمی‌آورد؟

نخست‌وزیر هند، نارندرا مودی، در زمره رهبرانی بود که به عضویت در این هیئت دعوت شدند. این دعوت، صرفاً اقدامی تشریفاتی نبود، بلکه تلاشی بود برای تحمیل مسئولیتی سنگین بر کشوری که خود را قدرتی نوظهور در نظام جهانی می‌داند.

دعوت از هند برای پیوستن به هیئت صلح، نه ادب دیپلماتیک، بلکه آزمونی بزرگ سیاسی بود. با این همه، هنگامی که هیئت صلح به‌طور رسمی در داووس آغاز به کار کرد، غیبت هند پرسش‌های فراوانی را برانگیخت. آيا این سکوت، نشانه راهبردی سنجیده بود یا تردیدی فکری؟ این غیبت، خود به بیانیه‌ای دیپلماتیک بدل شد. هند، که داعیه نقش‌آفرینی جهانی دارد، در این بزنگاه تاریخی مردد به نظر می‌رسد.

شاید در راهروهای دهلی این پرسش طنین‌انداز است که:

آيا این هیئت، شمع صلح است یا چراغ منافع آمریکا؟

غیبت هند در مراسم داووس، خود به سخنی سیاسی بدل شد. در این سکوت، صداها گوناگونی نهفته بود: صدای اصول، صدای منافع، و صدای بیم از آن‌که شاید «تصمیم نگرفتن» نیز به زیان بینجامد. این همان تردید نمادینی است که از آشفتگی ذهنی ملت‌ها پرده برمی‌دارد.

نام نارندرا مودی بر دعوت‌نامه بود، اما غیبت هند در آغاز رسمی هیئت، بی‌کلام بسیار گفت. شاید این خاموشی بیان این حقیقت بود که هر دعوتی افتخار نیست، و هر سکویی بی‌طرف نیست.

غزه—که پیش‌تر خود به نماد یکی از طولانی‌ترین محاصره‌ها، ویرانی‌ای بی‌سابقه و رنج انسانی بدل شده—اکنون در آستانه آن است که به آزمایشگاهی برای یک تجربه تازه جهانی تبدیل شود. سخن از بازسازی بسیار گفته می‌شود، اما هنوز روشن نیست که این بازسازی، بازسازی آجر و سیمان خواهد بود یا بازسازی اقتدار. و اگر حکومتی انتقالی شکل گیرد، آیا نماینده اراده مردم خواهد بود یا صرفاً سایه‌ای اداری که زیر نظارت قدرت‌های جهانی حرکت می‌کند؟

پیوستن کشورهای چون پاکستان، ترکیه، عربستان سعودی و امارات متحده عربی به «هیئت صلح»، از یکسو می‌تواند نشانه‌ای از امید تلقی شود—این‌که شاید از طریق این سکو، اندکی از شدت فاجعه انسانی کاسته شود؛ اما از سوی دیگر، واقعیتی تلخ را نیز عیان می‌سازد: در سیاست جهانی، مشارکت اغلب نه انتخابی آزادانه، بلکه مسئله‌ای مربوط به بقاست. افزون بر این، حضور این کشورها نشان می‌دهد که در معادلات جهانی، بیش از آن‌که اصول سخن بگویند، جغرافیا و اقتصاد زبان می‌کشایند.

به گفته رئیس‌جمهور ترامپ، ۵۹ کشور این طرح را امضا کرده‌اند؛ اما حضور تنها ۱۹ کشور در مراسم رسمی، پرده از حقیقتی نگران‌کننده برمی‌دارد: بسیاری از این امضاها با قلم ترس، فشار یا مصلحت نوشته شده‌اند. این خود گواه آن است که بسیاری از کشورها بر کاغذ پیوسته‌اند، اما با دل نه. این شکاف به ما یادآور می‌شود که در سیاست بین‌الملل، رضایت مکتوب و مشارکت واقعی همواره هم‌معنا نیستند.

وقتی رئیس‌جمهور ترامپ در این مراسم گفت: «شما قدرتمندترین مردم جهان هستید»، در حقیقت سخنگوی یک فلسفه نوین جهانی بود. این جمله صرفاً یک خطاب تشریفاتی نبود، بلکه بیانیه‌ای نظری بود—واژگان تازه‌ای از قدرت؛ زبانی که در آن اخلاق، قانون و عدالت به حاشیه رانده می‌شوند و نفوذ، معیار اصلی قدرت می‌گردد. قدرتی که نه ریشه در اخلاق دارد و نه در قانون، بلکه از نزدیکی و وفاداری تغذیه می‌کند. چنین قدرتی نهادها را تضعیف و افراد را تقویت می‌کند.

این جمله ستایش نبود، بلکه بازتعریفی از قدرت بود: قدرتی که نه از قانون، بلکه از نفوذ زاده می‌شود؛ و نه به نهادها، بلکه به شخصیت‌ها وابسته است. قرار دادن کشورهای چون آذربایجان، پاراگوئه و مجارستان در یک نفس در صف «قدرتمندترین مردم جهان» آشکار می‌سازد که قدرت دیگر محصول اصول نیست، بلکه نتیجه صف‌بندی است. در چنین نظامی، حتی کشورهای کوچک نیز می‌کوشند در سایه قدرت‌های بزرگ احساس امنیت کنند.

امروز در هند، بحثی جدی در جریان است که آیا این کشور باید به هیئت صلح بپیوندد یا نه. بسیاری از دیپلمات‌های پیشین با این عضویت مخالفت می‌کنند، با این استدلال که این هیئت با قطعنامه ۲۸۰۳ شورای امنیت سازمان ملل در تعارض است؛ قطعنامه‌ای که پیش‌تر چارچوبی روشن، زمان‌مند و پاسخ‌گو برای اداره موقت غزه فراهم کرده است. مدت محدود، الزامات گزارش‌دهی و ماهیت موقتی این قطعنامه تضمین می‌کند که چنین ترتیبی به الگویی دائمی در نظام جهانی بدل نشود.



در مقابل، هیئت صلح نهادی است بدون مدت مشخص، بدون سازوکار شفاف پاسخ‌گویی، و مستقل از نظارت مستقیم شورای امنیت. این تفاوت صرفاً اجرایی نیست، بلکه تفاوتی فلسفی است—تفاوت میان حاکمیت قانون و غلبه اقتدار شخصی.

سکوت هند نه رد کامل است و نه پذیرش آشکار؛ بلکه بازتاب کشمکشی درونی است که در آن، یک قدرت متأثر از ایدئولوژی هندوتوا می‌سنجد: آیا با پیوستن اصول قربانی می‌شوند؟ یا با کنار ماندن، نفوذ از دست می‌رود؟ این همان معمای است که تاریخ بارها پیش روی ملت‌ها نهاده و قامت آنان را با آن سنجیده است. با این همه، زبان این سکوت، زبان تردید است.

پیوستن پاکستان، ترکیه، عربستان سعودی و امارات متحده عربی نیز نشان می‌دهد که تصمیم‌ها در سیاست جهانی همواره بر بنیاد اصول اتخاذ نمی‌شوند. برخی کشورها این هیئت را روزه‌ای از امید دیدند، برخی از سر بیم پذیرفتند، و برخی صرفاً برای برآوردن الزامات مصلحت سیاسی.

بر اساس قطعنامه شورای امنیت، نظام اداره موقت تا ۳۱ دسامبر ۲۰۲۷ اعتبار دارد و موظف است هر شش ماه گزارش ارائه کند. در مقابل، هیئت صلح نه دارای زمان‌بندی مشخص است و نه دامنه اختیارش به‌روشنی محدود به غزه. درست در همین نقطه است که نگرانی آغاز می‌شود. تاریخ گواهی می‌دهد نهادهایی که بدون زمان‌بندی تأسیس می‌شوند، دیر یا زود به دژهای قدرت بدل می‌گردند. وضعیت نامحدود هیئت صلح، آن را به تجربه‌ای بدل می‌کند که سرانجامش قابل پیش‌بینی نیست.

از حیث ساختار، این هیئت بیش از آن‌که به نهادی از سازمان ملل شباهت داشته باشد، یادآور یک باشگاه خصوصی است؛ جایی که عضویت، هزینه‌ها و نفوذ، همگی از یک مرکز واحد سرچشمه می‌گیرند. نهادی بدون معیاد، نه مشارکت، بلکه مالکیت را القا می‌کند. حقوق، هزینه‌ها و عضویت دائمی، همگی به صلاح‌دید رئیس‌جمهور ترامپ گره خورده‌اند. این وضعیت، قدرتی بی‌سابقه به ریاست‌جمهوری آمریکا می‌بخشد—و همین امر، منبع نگرانی عمیق در سراسر جهان شده است.

حامیان هندی هیئت صلح استدلال می‌کنند که حضور هند می‌تواند صدای «جنوب جهانی» را تقویت کند. اما منتقدان این پرسش اساسی را مطرح می‌کنند: اگر مرکز تصمیم‌گیری در واشنگتن باشد، صدای دهلی تا کجا شنیده خواهد شد؟ نگرانی آن است که حضور هند، در نهایت، به تأییدی نرم از موضع اسرائیل فروکاسته شود.

اختیارات بی‌سابقه‌ای که در منشور هیئت صلح به رئیس‌جمهور ترامپ اعطا شده—حق وتو، انتصاب، برکناری، انحلال و تعیین جانشین—با هیچ تصور دموکراتیک یا چندجانبه‌ای سازگار نیست. این اختیارات نه نهاد را، بلکه فرد را تقویت می‌کند؛ جایی که رئیس هیئت، بیش از آن‌که مدیر باشد، در جایگاه حاکمی مطلق ظاهر می‌شود.

برخی از مقامات رسمی سازمان ملل متحد، به‌طور غیررسمی این نکته را مطرح کرده‌اند که «هیئت صلح» می‌تواند الگویی باشد که در سایر منازعات نیز به کار گرفته شود. همین اشاره محتاطانه اما معنادار، کافی بوده است تا بسیاری از ناظران، این نهاد نوظهور را نه یک ابتکار موقت، بلکه هسته اولیه نظامی موازی با سازمان ملل متحد تلقی کنند. بدین‌سان، «هیئت صلح» از یک سازوکار فنی فراتر رفته و به پرسشی بنیادین درباره آینده نظم جهانی بدل شده است.

اشارات برخی مقامات سازمان ملل مبنی بر قابلیت تعمیم این مدل به دیگر بحران‌ها، این نگرانی را تقویت می‌کند که «هیئت صلح» در حال پی‌ریزی ساختاری است که می‌تواند به‌تدریج جایگزین نهادهای چندجانبه موجود شود. خود اظهارات دونالد ترامپ نیز—که آکنده از زبان معامله، نفوذ و برتری است—بر این تردیدها سایه‌ای سنگین افکنده است.

ترکیب هیئت اجرایی این نهاد، بیش از آن‌که بازتاب بی‌طرفی باشد، نشانه نزدیکی است: دوستان شخصی رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر پیشین بریتانیا، داماد او، و نمایندگان برجسته جهان شرکت‌های آمریکایی. این فهرست، نه تصویری از توازن، بلکه نقشه‌ای از وفاداری ترسیم می‌کند؛ دایره‌ای که بیش از شایستگی، بر قربت استوار است و بیش از نمایندگی جهانی، بر اعتماد شخصی تکیه دارد.

سازمان ملل متحد، با همه ضعف‌ها و ناکارآمدی‌هایش، دست‌کم حامل یک اصل بنیادین است: این‌که جهان نه صرفاً با زور، بلکه با قانون باید اداره شود. قطعنامه ۲۸۰۳ شورای امنیت—که برای نظارت موقت بر غزه، مدت مشخص، سازوکار پاسخ‌گویی و الزامات روشن تعریف کرده—نمونه‌ای از همین اصل است. در مقابل، «هیئت صلح» خود را از چنین چارچوب الزام‌آوری رها ساخته است.

دیپلمات‌های هندی حامی این طرح استدلال می‌کنند که این نهاد در پی به چالش کشیدن سازمان ملل نیست، زیرا دامنه نمایندگی آن محدود است. آنان «هیئت صلح» را به مجمعی موازی با گروه بیست تشبیه می‌کنند. اما تاریخ به ما می‌آموزد که بسیاری از محافل محدود امروز، به مراکز تصمیم‌گیری فردا بدل شده‌اند. آنچه امروز حاشیه است، فردا می‌تواند متن شود.

موضع پاکستان در ظاهر روشن و قابل دفاع است: آتش‌بس، کمک‌های انسانی و بازسازی. اما مفاد مبهم منشور—به‌ویژه در خصوص مدت عضویت و اختیارات مالی—این پرسش را مطرح می‌کند که آیا این مشارکت، موقتی است یا آغاز تعهدی بلندمدت. برای هند، این عضویت اهمیتی دوچندان دارد؛ زیرا اگر «هیئت صلح» در آینده به منازعاتی چون کشمیر بپردازد، فاصله گرفتن از این فوروم برای دهلی دشوار خواهد بود.

هیئت صلح» نه تابع قطعنامه شورای امنیت است و نه به هیچ مرجع جهانی روشن پاسخ‌گو. دقیقاً به همین دلیل است که بسیاری آن را تلاشی برای تضعیف، یا دست‌کم دور زدن اقتدار سازمان ملل می‌دانند. این استدلال نیز مطرح می‌شود که حضور هند می‌تواند نگرانی‌های «جنوب جهانی» را تقویت کند. اما منتقدان هشدار می‌دهند که اگر محور تصمیم‌گیری در دستان یک قدرت مسلط باشد، حضور دیگر کشورها به نماد تقلیل می‌یابد—و این دقیقاً همان خطری است که در مورد هند گوشزد می‌شود.

تأسیس «هیئت صلح» در زمانی صورت می‌گیرد که ایالات متحده ناتو را ناکارآمد می‌خواند، از ده‌ها نهاد وابسته به سازمان ملل خارج شده و سیاست خارجی خود را بر پایه فشار، قدرت و معامله بازتعریف کرده

است. مجموعه این تحولات، تصویری از یک چشم‌انداز امپراتورمآبانه ترسیم می‌کند؛ چشم‌اندازی که در آن، صلح نه یک ارزش مستقل، بلکه تابعی از اقتدار می‌شود.

حضرات،

تاریخ بهروشنی هشدار می‌دهد که نهادهایی که بدون مدت و بدون سازوکار پاسخ‌گویی بنا می‌شوند، دیر یا زود به دژهای قدرت بدل می‌گردند. وضعیت نامحدود «هیئت صلح» این خطر را در خود دارد که به نهادی تبدیل شود که به‌جای تثبیت صلح، نفوذ را جاودانه سازد. به گفته یک دیپلمات پیشین، وقتی رئیس هیئت خود رئیس‌جمهور ترامپ است، انتظار عدالت بی‌طرفانه در چارچوب سیاستی مبتنی بر معامله، ساده‌لوحانه خواهد بود.

همچنان روشن نیست که آیا تمامی کشورها در این هیئت از جایگاهی برابر برخوردار خواهند بود یا نه. به باور یک دیپلمات ارشد، امید بستن به انصاف در رویکرد معامله‌محور ترامپ، بیش از حد خوش‌بینانه است. عضویت در نهادی با اختیارات نامشخص و آینده‌ای مبهم، می‌تواند برای هند—و دیگر کشورها—ریسکی پرهزینه باشد.

این ادعا مطرح می‌شود که حضور هند صدای جنوب جهانی را تقویت خواهد کرد؛ اما پرسش اساسی این است: آیا آن صدا واقعاً شنیده خواهد شد؟ منتقدان هشدار می‌دهند که هند ممکن است ناخواسته به سخنگوی غیررسمی موضع اسرائیل بدل شود—و این، بی‌طرفی اخلاقی و سیاسی آن را زیر سؤال می‌برد. این نگرانی صرفاً سیاسی نیست؛ اخلاقی نیز هست. زیرا مسئله فلسطین فقط جغرافیا نیست، بلکه مسئله عدالت است.

حتی اگر هند به این هیئت نپیوندد، از پیامدهای آن مصون نخواهد ماند. ثبات آسیای غربی برای امنیت انرژی، نیروی کار مهاجر و مسیرهای تجاری هند حیاتی است. از این‌رو، دوری گزیدن نیز به معنای رهایی کامل نیست.

هیئت صلح» در زمانی پا به عرصه گذاشته که ایالات متحده در حال فاصله گرفتن از سازمان ملل و «تقویت نظامی تک‌قطبی است. این در حالی است که هند در ظاهر از جهان چندقطبی سخن می‌گوید، اما در عمل، بسیاری از سیاست‌های خود را در راستای منافع آمریکا تنظیم کرده است. این دوگانگی، خود بخشی از بحران اعتماد در سیاست جهانی است.

در رسانه‌های هند این پرسش مطرح شده است که آیا کشورهای عضو قادر خواهند بود تصمیمات رئیس هیئت را به چالش بکشند، یا این نهاد بر پایه دعوت، سرمایه و نفوذ شخصی اداره خواهد شد؟ اگر پاسخ منفی باشد، «هیئت صلح» چیزی جز بازتاب اراده یک فرد نخواهد بود. اختیاراتی که منشور به رئیس‌جمهور ترامپ اعطا کرده—از وتو گرفته تا انتصاب، برکناری، انحلال و جانشینی—با هیچ نهاد دموکراتیکی سازگار نیست. این اختیارات، نهاد را به حاشیه می‌رانند و فرد را به مرکز بدل می‌سازند.

به‌واسطه همین ساختار است که ترامپ، به‌عنوان رئیس هیئت، در جایگاهی قرار می‌گیرد که می‌تواند اراده خود را بی‌واسطه اعمال کند.

ترکیب هیئت اجرایی—وزیر خارجه آمریکا، نماینده ویژه رئیس جمهور، نخست وزیر پیشین بریتانیا، داماد رئیس جمهور و نمایندگان شرکت های بزرگ آمریکایی—نشان می دهد که اکثر اعضا یا شهروند ایالات متحده اند یا از نزدیکان رئیس جمهور به شمار می روند. پیشینه آنان گواه آن است که این نهاد بیش از شایستگی، بر نزدیکی استوار است. این حلقه، نه برای مردم، بلکه برای تداوم قدرت تصمیم می گیرد—و همین امر، بی طرفی آن را به شدت محل تردید می سازد.

پاکستان مشارکت خود را در «هیئت صلح» به آتش بس، کمک های انسانی و بازسازی غزه مشروط کرده است. این نیت، فی نفسه قابل درک است؛ اما ابهام در مدت عضویت و شرایط مالی، پرسش های جدی برمی انگیزد. منشور مبهم این نهاد این پرسش بنیادین را پیش می کشد: آیا حسن نیت می تواند در چارچوبی نامشخص، مصون بماند؟ بسیاری از کشورها یا از سر فشار آمریکا، یا به مثابه اعترافی به اهمیت نمادین خود، این عضویت را پذیرفته اند.

به گفته کارشناسان سیاست خارجی، منشور «هیئت صلح» روشن نمی کند که کشورهای عضو دقیقاً به چه تعهداتی پایبند خواهند بود، تفسیر منشور در اختیار چه کسی است، و در صورت اختلاف، چه سازوکاری وجود خواهد داشت. این سکوت حقوقی، خود پر معناترین هشدار است.

پیوستن امارات متحده عربی، عربستان سعودی، اسرائیل و ترکیه می تواند بر هند فشار سیاسی وارد کند؛ اما تاریخ نشان می دهد که تصمیمی که تحت فشار اتخاذ شود، اغلب پایدار نیست. بزرگترین نگرانی برای هند این است که اگر «هیئت صلح» در آینده به منازعاتی چون کشمیر بپردازد، سیاست دیرین هند—عدم مداخله طرف سوم—به خطر افتد.

این هیئت در زمانی شکل گرفته است که ایالات متحده ناتو را به پرسش می کشد، از بسیاری از نهادهای سازمان ملل فاصله گرفته و سیاست خارجی خود را به ابزاری برای معامله و سلطه بدل کرده است. همه این ها نشانه های یک ذهنیت امپراتوری گونه است. بر اساس گزارش معتبر روزنامه «دی هندو» هند، نه اصول و نه ملاحظات عملی اجازه نمی دهند که چنین تصمیمی شتاب زده اتخاذ شود؛ هند نباید از ترس یا ناراضایتی، تصمیم گیری کند.

بر اساس منشور منتشره لو رفته، در اصلاحات بعدی حتی نام غزه حذف شده و پیشنهاد گسترش هیئت به دیگر منازعات افزوده شده است—که بر تصور جایگزینی این نهاد برای سازمان ملل صحه می گذارد. پیوستن پاکستان به این هیئت، برای هند هشدار آشکار است، به ویژه اگر در آینده منازعاتی چون کشمیر به این فوروم آورده شود؛ جایی که ترامپ پیش تر تمایل خود برای میانجیگری را نشان داده است. در چنین شرایطی، مسئله دیگر صلح نیست، بلکه اطاعت است. صلح اگر آزادی پرسشگری را از میان ببرد، دیگر صلح نیست، بلکه سکوتی اجباری است.

حضرات،

دست کشیدن ترامپ از ناتو و نهادهای سازمان ملل، نظم جهانی را در معرض بی ثباتی قرار داده است. او پیش تر ناتو و بسیاری از نهادهای سازمان ملل را ناکارآمد خوانده و از بیش از شصت سازمان جهانی فاصله گرفته است. ملت ها با تصمیم هایشان شناخته می شوند، و نهادها با سرانجام شان. «هیئت صلح» نیز روزی در محک تاریخ خواهد ایستاد، و پاسخ خواهد داد که آیا صلح را تقویت کرده اید یا قدرت را؟ این زمینه، حساسیت و اهمیت «هیئت صلح» را دوچندان می کند.

ترامپ دلیل لغو دعوت کانادا را آشکار نکرد، اما واقعیت آن است که مارک کارنی چند روز پیش از آن، نظام جهانی تحت رهبری آمریکا را نقد کرده بود—احتمالاً همین نقد ناپسند آمده بود. لغو دعوت کارنی می‌تواند پاسخی به انتقاد او در داووس باشد. این پرسشی است که نسل‌های آینده از ما خواهند پرسید: وقتی صلح تابع قدرت شد، شما کجا ایستادید؟

لغو دعوت مارک کارنی، نشانه‌ای آشکار است که «هیئت صلح» تاب تحمل اختلاف نظر ندارد. این رخداد، طبع این نهاد را آشکار می‌سازد: در اینجا، عضویت بدون اطاعت ممکن نیست. این نهاد هم‌آوازی می‌خواهد، هم‌فکری نه. اکنون زمان آن است که جهان تصمیم بگیرد: سیاست بر اساس اصول یا سیاست بر اساس مصلحت؟ هر دو هم‌زمان نمی‌توانند وجود داشته باشند.

بر اساس منشور، رئیس‌جمهور ترامپ اختیار وتو، انتصاب و برکناری اعضا، انحلال کامل هیئت و تعیین جانشین را در اختیار دارد—اختیارهایی که در هر نهاد چندجانبه و دموکراتیک، استثنایی و خطرناک محسوب می‌شوند. جایی که عدالت نباشد، صلح صرفاً یک توقفگاه است. اگر «هیئت صلح» عدالت را محور نکند، تنها وقفه‌ای فراهم خواهد کرد، نه راحل پایدار.

این هیئت تحت چشم‌اندازی امپراتوری‌گونه شکل گرفته است که در آن، قدرت، تصرف و غلبه ابزار سیاست خارجی شده و مفاهیم کنترل منابع و سلطه، ستون فقرات دیپلماسی آمریکا را ساخته است. این مسئله تنها مربوط به هند یا پاکستان نیست؛ بلکه آزمونی برای وجدان جمعی جهان است: آیا جهان نهادها را تابع افراد خواهد کرد یا افراد را تابع قانون؟

ترامپ دلیل لغو دعوت کانادا را آشکار نکرد، اما واقعیت آن است که نقد مارک کارنی—که چند روز پیش به رهبری آمریکا در نظام جهانی پرداخته بود—احتمالاً ناپسند آمده بود. این پرسشی است که نسل‌های آینده از ما خواهند پرسید: وقتی صلح تابع قدرت شد، شما کجا ایستادید؟

«هیئت صلح» ظاهراً نماد صلح است، اما در باطن، همان سیاست قدرتی قدیمی جریان دارد که بارها جهان را زخمی کرده است. تاریخ به ما می‌آموزد که صلح پایدار، تنها بر پایه عدالت شکل می‌گیرد، نه در سایه زور. اکنون پرسش این است که تاریخ به سود چه کسی حکم خواهد داد؟ تاریخ بارها نشان داده که صلح تنها در سایه عدالت شکوفا می‌شود، و نهادها تنها زمانی پایدار می‌مانند که تابع قانون باشند، نه افراد. چه هند باشد، چه پاکستان؛ چه جنوب جهانی، چه غرب، همه باید تصمیم بگیرند: آیا صلح را بر مبنای اصول می‌خواهند یا تحت نظارت قدرت؟

در پایان، تأکید می‌کنم: صلح هیچ هدیه‌ای نیست، هیچ معاهده‌ای نیست، هیچ هیئتی نیست؛ صلح پیمانی اخلاقی است.

و تا زمانی که این پیمان بدون عدالت، شفافیت و پاسخ‌گویی برقرار شود، تاریخ آن را نمی‌پذیرد. حضرات نمایندگان،

صلح نهاد، هیئت یا قطعنامه نیست؛ صلح پیمانی اخلاقی است که بدون عدالت، شفافیت و پاسخ‌گویی پایدار نخواهد ماند. اگر «هیئت صلح» نگهبان این اصول باشد، تاریخ آن را گرامی خواهد داشت؛ و اگر ابزاری

برای استمرار قدرت شد، تاریخ آن را نیز در محک قرار خواهد داد. تصمیم امروز گرفته نمی‌شود، اما روزی گرفته خواهد شد—و آن تصمیم را تاریخ خواهد گرفت.
با سپاس از توجه شما.

دوشنبه، ۱۶ فوریه ۲۰۲۶

قدرت و مسئولیت: اسمیش و اندیشه دفاع در اسلام

بازدارندگی، نظم و وقار: چشم‌انداز راهبردی پاکستان

جنگ‌های قرن بیست و یکم دیگر صرف در میدان‌ها رخ نمی‌دهد؛ بلکه در ذهن‌ها، سرعت‌ها و نظام‌ها جریان دارد. در منظومه دفاعی جهانی، فناوری مافوق صوت، تعادل نظامی را دگرگون ساخته است، زیرا زمان واکنش دشمن را کاهش می‌دهد، سامانه‌های پدافند موشکی را ناکارآمد می‌سازد و امکان عملیات محدود اما قاطع میانه، اقیانوس هند و جنوب آسیا، تقاضا برای چنین رافراهم می‌آورد. در پی تنش‌های جغرافیایی در خاور تسلیحات پیشرفته به طرز چشمگیری افزایش یافته است، به گونه‌ای که صنعت دفاعی را به کانون سیاست جهانی بدل کرده است.

موشک «اسمیش» توسط مؤسسه جی آئی ڈی ایس به عنوان یک سکوی پیشرفته بالستیک مافوق صوت معرفی شد که توان مقابله مؤثر با اهداف دریایی و زمینی را داراست. در پیکربندی ضد کشتی، برد آن ۲۹۰ کیلومتر تعیین شده و مجهز به کلاهک ۳۸۴ کیلوگرمی است؛ برای هدایت نیز از سامانه ناوبری اینرسی با کمک «ایچ ڈی جی این ایس» و جستجوگر راداری فعال بهره‌برداری شده است. این موشک و دوگانه طراحی شده است که سرعت و پایداری پرواز آن را تضمین باموتور راکت جامد تک مرحله‌ای می‌کند.

در پیکربندی ضد کشتی، کلاهک و جستجوگر راداری فعال، فصل نوینی در اصول نبرد دریایی می‌گشایند. در عصری که دریا به محور تجارت، انرژی و سیاست جغرافیایی بدل شده است، برتری دفاعی دیگر اختیاری نیست، بلکه ضروری است.

به گفته سازنده، دقت این موشک «سی ای پی» کمتر از ۱۰ متر است و در مرحله نهایی سرعت آن دوبرابر سرعت صوت می‌شود، که آن را به یک سلاح مرگبار در جنگ‌های دریایی مبدل می‌کند. این ویژگی‌ها «اسمیش» را در دفاع دریایی به یک ابزار تعیین‌کننده بدل می‌سازد، به ویژه در محیط‌هایی که سامانه‌های پیشرفته پدافند موشکی وجود دارند. تاریخ اسلام همواره به قدرت دریایی اهمیت داده است—چه در خلافت عثمانی و چه در اندلس. «اسمیش» تجسم مدرن همان سنت است، جایی که دریا نه نقطه ضعف، بلکه وسیله‌ای برای حراست و امنیت شده است.

پیکربندی ضد کشتی «اسمیش» با توانایی حمله تقریباً عمودی، آن را به چالشی جدی برای سامانه‌های دفاع دریایی مدرن بدل کرده است. علاوه بر این، نسخه زمینی این موشک نیز بردی برابر ۲۹۰ کیلومتر دارد، اما وزن کلاهک به ۴۴۴ کیلوگرم افزایش یافته و برد همانند نسخه دریایی حفظ شده است. در این پیکربندی، ناوبری به طور کامل بر سامانه ناوبری اینرسی «ایچ ڈی جی این ایس» متکی است که آن را در مقابله با اهداف زمینی مؤثرتر می‌سازد.

این افزایش نشان می‌دهد که «اسمیش» تنها در سرعت بلکه در قدرت ضربه نیز یگانه است و موشک صرفاً هدف را نشانه نمی‌گیرد، بلکه نقش قاطع ایفا می‌کند. این داده‌ها «اسمیش» را برای حملات محدود اما تعیین‌کننده مناسب می‌سازد. در اینجا، مفهوم اسلامی جنگ جلوه می‌کند: نه درازا و اطلاع غیر ضروری، نه ویرانی بی‌مورد، بلکه اقدام روشن، محدود و مؤثر.

نسخه زمینی نیز از همان موتور راکت جامد تک مرحله‌ای و دوگانه بهره می‌برد، که نه صرفاً یک تصمیم فنی، بلکه تجلی سادگی فکری است. پیکربندی ویژه‌ای برای مأموریت‌های زمینی طراحی شده است. دقت آن کمتر از ۱۵ متر و سرعت آن نیز در مرحله نهایی دو برابر صوت است. این هماهنگی نشان‌دهنده ادغام سادگی و عملکرد در ساختار موشک است که اساس فلسفه نوین دفاعی را تشکیل می‌دهد.

ویژگی برجسته «اسمیش»، قابلیت دوگانه آن است. استفاده یک پلتفرم واحد در مأموریت‌های دریایی و زمینی، سیستم لجستیک را ساده می‌کند، هزینه آموزش و نگهداری را کاهش می‌دهد و انعطاف عملیاتی را افزایش می‌دهد.

تمدن اسلامی همواره به سادگی حکیمانه و خردمندانه باور داشته است—چه در فقه، سیاست یا نظم نظامی. این سادگی لجستیک را مؤثر، هزینه‌ها را کم و سیستم را قابل اعتماد می‌سازد. این پیکربندی، «اسمیش» را برای تأسیسات حساس، مراکز نظامی و اهداف راهبردی مناسب می‌سازد. در چارچوب مفهوم اسلامی نظم و کفایت، این استراتژی نمونه‌ای از استفاده خردمندانه منابع است، نه اسراف.

طبق اعلام "ایچ ڈی جی این ایس" اسمیش «با ظرفیت دوگانه طراحی شده است تا یک موشک در مأموریت های دریایی و زمینی قابل استفاده باشد. استراتژی دوگانه، نمایانگر اصول سه‌گانه دولت اسلامی نوین»، است: اجتناب از اسراف، کفایت‌گرایی، نظم و خوداتکایی. استفاده یک موشک در دو حوزه نشان می‌دهد که قدرت دفاعی با عقل و نظم به‌کار گرفته می‌شود، نه برای نمایش صرف.

این استراتژی نه تنها سیستم لجستیک را ساده می‌کند بلکه هزینه‌ها را نیز به طرز قابل توجهی کاهش می‌دهد. بدین ترتیب، این موشک ترکیبی زیبا از کفایت نظامی و خرد عملی ارائه می‌دهد. در اسلام، مفهوم قدرت بر مبنای تجاوز نیست، بلکه بر حفاظت و توازن استوار است. استفاده از قدرت در چارچوب اخلاقی مشروع است و تولید تسلیحاتی مانند «اسمیش» تنها زمانی با تفکر اسلامی همخوانی دارد که هدف آن دفاع باشد و استفاده از آن تحت مقررات روشن انجام شود و از ویرانی غیرضروری اجتناب گردد. این وجه «اسمیش» را به نمادی مسئولانه در دفاع بدل می‌کند.

موتور راکت جامد تک مرحله‌ای و دوگانه در «اسمیش» سرعت، ارتفاع و کنترل نهایی آن را بهبود می‌بخشد و با بازتولید انرژی پس از شتاب اولیه، موشک را در عبور از سامانه‌های دفاعی یاری می‌دهد.

جنگ‌های قرن بیست و یکم دیگر تنها در میدان‌های نبرد رخ نمی‌دهد؛ بلکه میان ذهن‌ها، سرعت‌ها و نظام‌ها جریان دارد. در منظره دفاعی جهانی، فناوری مافوق صوت تعادل نظامی را به کلی دگرگون کرده است، زیرا زمان واکنش دشمن را به شدت کاهش می‌دهد، سامانه‌های دفاع موشکی را ناکارآمد می‌سازد و امکان انجام عملیات محدود اما قاطع را فراهم می‌آورد. در خاورمیانه، اقیانوس هند و جنوب آسیا، به دلیل تنش‌های جغرافیایی، تقاضا برای چنین تسلیحات پیشرفته به طرز چشمگیری افزایش یافته است و صنعت دفاعی را به مرکز سیاست جهانی مبدل ساخته است.

موشک «اسمیش» توسط مؤسسه "ایچ ڈی جی این ایس" به عنوان یک سکوی بالستیک مافوق صوت پیشرفته معرفی شد که توانایی مقابله مؤثر با اهداف دریایی و زمینی را دارد. پیکربندی ضد کشتی، برد آن ۲۹۰ کیلو متر تعیین شده و مجهز به کلاهک ۳۸۴ کیلوگرمی است. هدایت آن با استفاده از سامانه ناوبری اینرسی

تقویت‌شده توسط «ایچ ڈی جی این ایس» و جستجوگر راداری فعال انجام می‌شود. این موشک از موتور راکت جامد تک‌مرحله‌ای با دو شتاب‌دهنده بهره می‌برد که سرعت و ثبات پرواز را تضمین می‌کند.

در پیکربندی ضد کشتی، کلاهک و جستجوگر راداری فعال، فصل جدیدی در اصول نبرد دریایی می‌گشاید. در عصری که دریا به محور تجارت، انرژی و سیاست جغرافیایی بدل شده است، برتری دفاعی دیگر انتخابی نیست، بلکه ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

به گفته سازنده، دقت این موشک سی ای پی کمتر از ۱۰ متر است و در مرحله نهایی سرعت آن دو برابر سرعت صوت می‌شود، که آن را به سلاحی مرگبار در نبردهای دریایی تبدیل می‌کند. این ویژگی‌ها «اسمیش» را در دفاع دریایی به ابزاری تعیین‌کننده بدل می‌سازد، به ویژه در محیط‌هایی که سامانه‌های پدافند موشکی مدرن مستقر است. تاریخ اسلام همواره به قدرت دریایی اهمیت داده است—چه در خلافت عثمانی و چه در اندلس—«اسمیش» تجسم مدرن همان سنت است، جایی که دریا نه به عنوان نقطه ضعف، بلکه به مثابه وسیله‌ای برای حفاظت و امنیت دیده می‌شود.

پیکربندی ضد کشتی «اسمیش» با توانایی حمله تقریباً عمودی، آن را به چالشی جدی برای سامانه‌های دفاع دریایی مدرن تبدیل کرده است. افزون بر این، نسخه زمینی این موشک نیز بردی برابر ۲۹۰ کیلومتر دارد، ولی وزن کلاهک در این پیکربندی به ۴۴۴ کیلوگرم افزایش یافته است، در حالی که برد همانند نسخه دریایی حفظ شده است. نوبری در این نسخه کاملاً بر سامانه نوبری اینرسی «ایچ ڈی جی این ایس» متکی است، که آن را در مقابله با اهداف زمینی مؤثرتر می‌سازد.

این افزایش نشان می‌دهد که «اسمیش» تنها در سرعت بلکه در قدرت ضربه نیز یگانه است و موشک صرفاً هدف را نشانه نمی‌گیرد، بلکه نقش قاطع ایفا می‌کند. این ویژگی‌ها، «اسمیش» را برای عملیات محدود اما تعیین‌کننده مناسب می‌سازند. در اینجا، جلوه‌ای از مفهوم اسلامی جنگ نمایان است: نه درازا و اطاله بی‌مورد، نه ویرانی غیرضروری، بلکه اقدام روشن، محدود و مؤثر.

نسخه زمینی نیز از همان موتور راکت جامد تک‌مرحله‌ای با دو شتاب‌دهنده بهره می‌برد، که نه صرفاً یک تصمیم فنی، بلکه تجلی سادگی خردمندانه است. پیکربندی ویژه‌ای برای مأموریت‌های زمینی طراحی شده است. دقت آن کمتر از ۱۵ متر و سرعت آن در مرحله نهایی نیز دو برابر صوت است. این هماهنگی نشان می‌دهد که ساختار موشک ترکیبی از سادگی و کارایی است، که اصول بنیادین فلسفه نوین دفاعی را منعکس می‌کند.

ویژگی برجسته «اسمیش»، قابلیت دوگانه آن است. استفاده از یک پلتفرم در مأموریت‌های دریایی و زمینی، سیستم لجستیک را ساده می‌کند، هزینه‌های آموزش و نگهداری را کاهش می‌دهد و انعطاف عملیاتی را افزایش می‌دهد.

تمدن اسلامی همواره به سادگی خردمندانه و حکیمانه باور داشته است—چه در فقه، سیاست یا نظم نظامی. این سادگی لجستیک را مؤثر، هزینه‌ها را کاهش و سیستم را قابل اعتماد می‌سازد. این پیکربندی «اسمیش» را برای تأسیسات حساس، مراکز نظامی و اهداف راهبردی مناسب می‌کند. در چارچوب مفهوم اسلامی نظم و کفایت، این استراتژی نمونه‌ای از استفاده خردمندانه از منابع است، نه اسراف.



طبق اعلام "ایچ ڈی جی این ایس" اسمیش» با ظرفیت دوگانه طراحی شده است تا یک موشک در مأموریت‌های دریایی و زمینی قابل استفاده باشد. استراتژی دوگانه نمایانگر اصول سه‌گانه دولت اسلامی»، نوین است: اجتناب از اسراف، کفایت‌گرایی، نظم و خوداتکایی. استفاده یک موشک در دو حوزه، نشان می‌دهد که قدرت دفاعی با عقل و نظم به‌کار گرفته می‌شود، نه صرفاً برای نمایش.

این استراتژی نه تنها سیستم لجستیک را ساده می‌کند بلکه هزینه‌ها را نیز کاهش می‌دهد. بدین ترتیب، این موشک ترکیبی زیبا از کفایت نظامی و خرد عملی ارائه می‌دهد. در اسلام، مفهوم قدرت بر پایه تجاوز نیست، بلکه بر حفاظت و توازن استوار است. استفاده از قدرت در چارچوب اخلاقی مشروع است و تولید تسلیحاتی مانند «اسمیش» تنها زمانی با تفکر اسلامی همخوانی دارد که هدف آن دفاع باشد و استفاده از آن تحت مقررات روشن انجام شود و از ویرانی غیرضروری اجتناب گردد. این ویژگی «اسمیش» را به نمادی مسئولانه در دفاع بدل می‌کند.

موتور راکت جامد تک‌مرحله‌ای با دو شتاب‌دهنده در «اسمیش»، سرعت، ارتفاع و کنترل نهایی آن را بهبود می‌بخشد و با بازتولید انرژی پس از شتاب اولیه، موشک را در عبور از سامانه‌های دفاعی یاری می‌کند.

به گفته کارشناسان دفاعی، در خاورمیانه و دیگر مناطق حساس، تقاضا برای تسلیحات بابر بلند و دقت بالا روز به روز افزایش می‌یابد. موشک «اسمیش» نیز به عنوان یک سلاح مؤثر در چنین محیط‌های پرتنش و خطر ارائه شده است. این موشک نشانه‌ای است بر این واقعیت که پاکستان نه تنها نیازهای دفاعی خود پر را به خوبی درک می‌کند، بلکه از تحولات و تمایلات بازار جهانی دفاعی نیز آگاه است.

کارشناسان دفاعی بر این باورند که افزایش تقاضا برای تسلیحات مافوق صوت و دقیق در خاورمیانه و دیگر مناطق حساس، فرصتی هم از منظر اقتصادی و هم از نظر استراتژیک برای پاکستان فراهم آورده است؛ اما سؤال اصلی صرفاً مسئله تقاضا نیست، بلکه مسئله مسئولیت است. به عنوان یک دولت اسلامی، پاکستان موظف است پاسخگوی اخلاق و مسئولیت باشد. در اندیشه اسلامی، قدرت امانت است، نه کالایی برای معامله. اگر پاکستان گام در این عرصه می‌گذارد، باید آن را با پاسخگویی اخلاقی، قوانین روشن و شعور همراه سازد—و این همان نکته‌ای است که «اسمیش» را صرفاً به یک سلاح تبدیل نمی‌کند، بلکه به یک نماد فکری و اخلاقی بدل می‌سازد.

به علاوه، به عنوان یک دولت اسلامی، پاکستان مسئولیت اخلاقی دارد که تسلیحات را برای تشدید منازعات به فروش نرساند، همکاری‌های دفاعی را شفاف سازد و حفظ جان انسان‌ها را در اولویت قرار دهد. در عین حال، تجهیز کشور به تسلیحات مدرن برای دفاع از خود و مقابله با تهدیدات، وظیفه‌ای است واجب شرعی که در قرآن کریم نیز به آن تأکید شده است.

مفهوم دوگانه «اسمیش» در برنامه‌ریزی نوین نظامی به یک گرایش برجسته بدل شده است. مزایای آن عبارت‌اند از: سادگی لجستیکی، کاهش هزینه‌های آموزشی، یکنواختی در نگهداری و افزایش انعطاف عملیاتی. حکمت دوگانه «اسمیش» و مزایای لجستیکی آن در برنامه‌ریزی مدرن نظامی نمونه‌ای آشکار از اهمیت کفایت، نظم و خوداتکایی در اندیشه اسلامی است و عملی کردن این اصول را به نمایش می‌گذارد.

از این مطالعه، نتایج زیر استخراج می‌شود:
 موشک «اسمیش» نماد خوداتکایی دفاعی پاکستان است.
 قابلیت دوگانه آن با نیازهای نظامی مدرن همخوانی دارد.
 سرعت مافوق صوت و دقت آن نقش بازدارندگی منطقه‌ای را تقویت می‌کند.
 استفاده از این فناوری در چارچوب اندیشه اسلامی، مستلزم رعایت نظم و اخلاق است.

با تحلیل فکری و اخلاقی مفهوم دفاع در اسلام روشن می‌شود که هدف قدرت در یک دولت اسلامی، مقابله با ظلم، حفظ صلح و بازداشتن دشمن از تجاوز است. تنها زمانی می‌توان سلاحي مانند «اسمیش» را با اندیشه اسلامی سازگار دانست که استفاده آن در محدوده استراتژی دفاعی باقی بماند. این موشک بازدارندگی را تقویت می‌کند، از جنگ غیرضروری جلوگیری می‌نماید، تعادل قدرت را حفظ می‌کند و با استراتژی دوگانه، نشانه‌ای از بهره‌وری منابع است؛ همچنین، در چارچوب اندیشه دفاع اسلامی، استفاده از این فناوری از نظر اخلاقی مشروع است.

رونمایی از موشک «اسمیش» صرفاً یک خبر نظامی نیست، بلکه نمادی است از مسیر فکری‌ای که پاکستان در آن خوداتکایی، مهارت علمی و کرامت دفاعی را با هم پیوند داده است. «اسمیش» در حقیقت تنها یک سازه فلزی نیست، بلکه اعلام فکری است—اعلامی که نشان می‌دهد پاکستان دفاع را نه از زاویه ترس، بلکه با حکمت؛ نه با خشونت، بلکه با توازن؛ و نه با نمایش قدرت، بلکه با مسئولیت می‌نگرد.

این پیشرفت یادآور آن است که سرچشمه اصلی قدرت تنها فولاد و بارود نیست، بلکه اندیشه‌ای است که اگر با علم، حکمت و مسئولیت همراه شود، ضمانت‌کننده صلح در جهان می‌شود. موشک مافوق صوت «اسمیش» نه تنها افزودن یک سلاح به تاریخ دفاعی پاکستان است، بلکه اعلام فکری و راهبردی آن نیز هست. همان‌گونه که نامش نشان می‌دهد، «اسمیش» کوبشی محکم بر دروازه جهان دفاعی است—کوبشی که می‌تواند هویت دفاعی پاکستان را در سال‌های آینده جهت جدیدی بخشد.

این امر گواه آن است که فناوری نوین و اندیشه اسلامی نه در تضاد با یکدیگر، بلکه می‌توانند هم‌آهنگ شوند. بدین ترتیب، «اسمیش» نمونه‌ای متوازن از قدرت و اخلاق، سرعت و احتیاط، مدرنیته و سنت است—و همین تعادل روح مفهوم دفاع در دولت اسلامی را نمایان می‌سازد. این پیشرفت یادآور آن است که اگر امت علم را با ایمان و قدرت را با اخلاق پیوند دهد، دفاع نه به منبع فتنه، بلکه به حافظ صلح بدل می‌شود.

از این رو، «اسمیش» در عصر حاضر نماد مدرن، قدرتمند، باوقار و مسئولانه مفهوم دفاع دولت اسلامی است. این موشک نقطه عطفی در تاریخ دفاعی پاکستان به شمار می‌آید و نشان می‌دهد که فناوری نوین اگر با شعور فکری و مسئولیت اخلاقی همراه شود، نه تنها ضامن امنیت ملی است، بلکه جایگاهی محترم در نظام بین‌الملل نیز فراهم می‌آورد. بدین ترتیب، «اسمیش» می‌تواند به عنوان تجسمی مدرن، سنجیده و مسئولانه از مفهوم دفاع دولت اسلامی در عصر حاضر قلمداد شود.

پنجشنبه، ۱۹ فوریه ۲۰۲۶ء

یک ملت، یک محاسبه، یک سرنوشت

دولتی که نفس می‌کشد، وجدانی نالان

ای هموطنان! گوش دهید: اکنون زمان زمزمه نیست، زمان چالش است. اکنون زمان صلح نیست، زمان پرسش است. این لحظه‌ای است که ملت‌ها در مقابل آینه می‌ایستند و حقیقت را با خود می‌گویند، این لحظه در آن نقطه عطف تاریخ قرار دارد که ملت‌ها یا به سرنوشت خود پایبندند یا به قرن‌ها بردگی رانده می‌شوند.

و اگر شجاعت گفتن حقیقت را نداشته باشند، تاریخ سکوت آنها را به اعتراف به گناه تبدیل می‌کند. امروز، این سرزمین که در دانه‌هایش خون شهدا، دعای مادران و رویاهای کودکان مدفون است، در سینه‌اش خون شهدا امانتی است، مانند بیماری که نفسش بریده، نبضش کند، چشمانش به دنبال امید است و چشمانش به ما خیره شده است، در مقابل ما قرار دارد. لب‌ها می‌لرزند اما صدایی بیرون نمی‌آید. - و این بیمار یک فرد نیست، یک حزب نیست، این پاکستان است!

این یک تصادف نیست، این یک تصادف نیست، این یک بازی کورکورانه تاریخ نیست. این پایان اعمال ناشایست، بی‌عدالتی، ترس و سکوتی است که در برابر ظلم اتخاذ کرده‌ایم. وقتی عدالت از تخت سلطنت پایین می‌آید و وجدان از دربار خارج می‌شود، دولت‌ها به اجساد زنده تبدیل می‌شوند. امروز، همین جسد بر دوش ماست و ما به یکدیگر نگاه می‌کنیم و می‌پرسیم: حالا چه اتفاقی خواهد افتاد؟

ای مردم! قرن‌ها تاریخ گواه است که وقتی دولت‌ها بیمار هستند، زخم‌هایشان نه تنها بر اقتصاد، بلکه بر روح نیز هست. وقتی ملت‌ها از پرسیدن سوال دست می‌کشند، پاسخ‌هایشان در غبار دفن می‌شود. این سوالی است که در هر مقطع حساس تاریخ طنین‌انداز شده است. قبل از سوختن بغداد، قبل از سقوط غرناطه، قبل از سقوط داکا - هر بار، همین سوال در هوا معلق بود. حتی قبل از سوختن بغداد، مردم همین را می‌گفتند: "هیچ اتفاقی نخواهد افتاد." حتی قبل از از دست رفتن غرناطه، تصور می‌شد که "این تاریکی برداشته خواهد شد." و وقتی تاریکی کامل شد، کسی نبود که چراغ را روشن کند. امروز پاکستان در همین آستانه ایستاده است - یک قدم اینجا، سپس بقاء؛ یک قدم جلوتر، سپس نابودی. اما مهم‌تر از سوال، پاسخ است، و پاسخ توسط ملت‌هایی داده می‌شود که در آن‌ها شجاعت، شخصیت و ایمان زنده است. امروز پاکستان در آستانه‌ی این پزشک ایستاده است، جایی که نه تنها به پماد نیاز است، بلکه به جراحی نیز نیاز است. جایی که نه به تسلی، بلکه به تصمیم نیاز است. جایی که نه به سیاست موقت، بلکه به عدالت ابدی جستجو می‌شود.

وقتی عدالت ضعیف می‌شود، حقیقت سرکوب می‌شود و قدرت به جای اعتماد، غنیمت می‌شود، ملت‌ها از درون تهی می‌شوند. امروز، این وضعیتی است که بر وجود جمعی ما حاکم شده است. در بازارها صدای تورم، در خانه‌ها گرسنگی خاموش، در راهروها ادعاهای بلند و امیدهای شکسته در خیابان‌ها پراکنده است. وقتی مردم یکدیگر را ملاقات می‌کنند، قبل از مکالمه آهی از سینه بیرون می‌آید، گویی هر ملاقاتی آماده شدن برای یک مراسم تشییع جنازه است. هر چشمی این سوال را می‌پرسد: حالا چه اتفاقی خواهد افتاد؟

این بیمار نمی‌تواند صحبت کند، اما زخم‌هایش فریاد می‌زنند. گاهی اوقات تأخیر دادگاه‌ها، گاهی اوقات کلاس‌های درس متروکه و ویرانی مدارس و آموزشگاه‌ها، گاهی اوقات حقوق‌های شنیده شده از

راهره‌های بیمارستان‌ها، کف دست خالی کشاورز، کمر خمیده کارگر و جیب خالی - همه اینها فریاد هستند. این فریادها علیه هیچ فردی نیستند، بلکه علیه سیستم هستند - علیه کل سیستمی هستند که قدرت را قانون و ثروت را سرنوشت قرار داده است. سیستمی که قوی را ضعیف و ضعیف را ضعیف می‌کند. به یاد داشته باشید! وقتی ظلم عادی می‌شود، انقلاب واجب می‌شود.

ای صاحبان قدرت! تاریخ می‌گوید: وقتی ملت‌ها دیگر درد را حس نمی‌کنند، مرگشان نزدیک است. و وقتی حتی پس از احساس درد سکوت می‌کنند، مرگشان قطعی است. فقط بایستید، گوش‌هایتان را باز کنید و گوش دهید! شما که در حصار پروتکل نشسته‌اید، این نفس‌ها به تصمیمات شما آویزان است. به نفس این بیمار گوش دهید. این نفس‌ها به تصمیمات شما نیاز دارند. این اشک‌ها حاشیه پرونده‌های شما نیستند، اینها صفحات تاریخ و پرسش‌های فریادزنی هستند که به وضوح می‌گویند قدرت تاج نیست، امانت است. و جایی که خیانت به امانت، ملت‌ها را از صفحه هستی محو می‌کند، ملت‌ها را در جایگاه قضاوت تاریخ قرار می‌دهد. این نوشته ناامیدی نیست، بلکه شورشی از آگاهی است. زیرا وقتی آگاهی بیدار می‌شود، خود زنجیرها می‌شکنند. این آغاز، اعلام ناامیدی نیست، بلکه فراخوانی برای بیداری است. زیرا ملتی که در آن درد باقی مانده است، هنوز زنده است.

ای پسران و دختران این سرزمین، و ای مردمی که زمام قدرت، اختیار و تصمیم‌گیری در دست شماست: امروز، هر فردی که اندکی بصیرت در این سرزمین دارد، تصویری از اضطراب در حالت حیرت است، چهره‌ها به پرسش تبدیل شده‌اند، چشم‌ها به دنبال پاسخ هستند و یک عبارت واحد بر زبان جاری می‌شود و از یکدیگر همین سوال را می‌پرسند، چه اتفاقی قرار است بیفتد؟ اکنون چه اتفاقی خواهد افتاد؟ کجا ایستاده‌ایم و آینده ما به سوی چه تاریکی در حرکت است؟

وقتی مردم یکدیگر را ملاقات می‌کنند، آهی پیش از گفتگو می‌آید. هر قلبی تشنه خبری خوش است، هر چشمی در جستجوی امیدی است. چه اتفاقی قرار است بیفتد؟ آینده ما چیست؟ کجا ایستاده‌ایم؟ مردم به چشمان یکدیگر نگاه می‌کنند و آرزوی خبر خوش دارند، مانند بستگان بیماری که در بستر مرگ دراز کشیده و منتظر معجزه است. آنها به بازگشت درخشش زندگی با نسخه یک حکیم، داروی یک پزشک حاذق یا دعای یک پیشگو امیدوارند.

امروز، این لامپ روح به سختی مانند یک بیمار به در پزشک خزیده است، اما دیگر توان کافی برای نام بردن از بیماری خود را ندارد. حقیقت این است که اکنون بیماری وارد مرحله‌ای شده است که تنها مرهم کافی نیست، جایی که تنها تسلی دادن کارساز نیست، جایی که تصمیمات شجاعانه، درمان تلخ و پاسخگویی سختگیرانه اجتناب‌ناپذیر شده‌اند. به جایی رسیده است که جراحی نیز همراه با دعا اجتناب‌ناپذیر شده است. و هر چه تأخیر بیشتر باشد، عمل طولانی‌تر، دردناک‌تر و تهدیدکننده‌تر خواهد بود.

این بیمار یک فرد نیست، اینجا حزب نیست، اینجا پاکستان است. زخمی، ضعیف، ناله کنان، مانند بیماری بی‌جان که با سختی فراوان به سمت در مطب پزشک خزیده است، در مقابل شما دراز کشیده است، اما بدنش قدرت کافی برای نام بردن از بیماری‌اش را ندارد، قدرت کافی برای توصیف رنجش را ندارد. وقتی از او پرسیده می‌شود، این بیمار نمی‌تواند صحبت کند، اما زخم‌هایش فریاد می‌زنند. او صحبت نمی‌کند، فقط اشک می‌ریزد، اشک‌ها، ناله‌ها و زخم‌هایش واضح است. او به هر قسمت از بدنش که با زخم سوراخ شده است اشاره می‌کند. گاهی سرش را می‌گیرد، گویی قدرت تفکر از او گرفته شده است. گاهی دستش را روی

قلبش می‌گذارد، گویی عدالت مرده است. گاهی چشمانش را با هر دو دست می‌گیرد و تلخ گریه می‌کند. و وقتی پزشک کمی به او دلگرمی می‌دهد، با چشمانش شروع به التماس برای رحمت، امید و زندگی می‌کند.

سال‌ها محرومیت، بی‌عدالتی و رویاهای شکسته بر چهره‌اش نقش بسته است، اما زبانش لال است. گویی شجاعت دیدن آینده را ندارند. این اشک‌ها فقط اشک نیستند، این‌ها دهه‌ها هستند، این‌ها فریادها هستند، این‌ها سوالاتی هستند که اکنون از ساکنان خود و خانه‌های قدرت می‌پرسند. بی‌قراری مردم دردمند. این وضعیت چیز دیگری نیست، این وضعیت بستگان بیماری است که در بستر مرگ خود دراز کشیده است. کسی که منتظر معجزه، نسخه‌ای از یک مرد خردمند، دارویی از یک پزشک متخصص یا دعای یک فرد مهربان است تا به زندگی بازگردد.

این وضعیت نه تنها از آن کسانی است که درک وضعیت به آنها داده شده است، بلکه این درد به جوششی در سینه آنها تبدیل شده است. خواب از آنها ربوده شده است. این وضعیت امروز کسانی است که درد



پاکستان در سینه آنها به زخمی تبدیل شده است. قلب‌هایشان از آرامش محروم است. وقتی در نیمه شب در مقابل پروردگار خود سجده می‌کنند، سجده‌هایشان با سکسکه مسدود می‌شود. آنها هنگام دعا برای صلح پاکستان، میلیون‌ها شهید این سرزمین را فرا می‌خوانند، شهادی که همه چیز خود را فدای این کشور کردند. و سپس یک سوال تکان دهنده قلب را سوراخ می‌کند: و ما فکر می‌کنیم، در روز قیامت، چگونه به این فداکاری‌های خالص پاسخ خواهیم داد؟

ای صاحبان قدرت، ای مردم کشور: فقط تصور کنید، در روز قیامت، شهادی این سرزمین در مقابل شما خواهند ایستاد. آنها خواهند پرسید، ما جان خود را دادیم، شما چه دادید؟

خداوند متعال می‌فرماید: و خدارا از آنچه ستمگران انجام می‌دهند غافل مپندارید... گمان نکنید که خدا از اعمال ستمگران غافل است (ابراهیم: ۴۲)

لکھتے رہے جنوں کی حکایات خونچکاں

ہر چند اس میں ہاتھ ہمارے قلم ہوئے

بہ نوشتن داستان‌های جن، خونین ادامه دهید
حتی اگر داستان ما در آن باشد

این وضعیت فقط برای مردم دردمند نیست. تاریخ گواه است که کسانی که طوفان آینده را اول می‌بینند، آرام نمی‌نشینند. سکوت برای کسانی که طوفان را اول می‌بینند، حرام است. آنها موعظه می‌کنند، هشدار می‌دهند، روز و شب، روز و شب، در هر کلمه، در هر کلمه فکر می‌کنند که می‌توان به نحوی از نابودی جلوگیری کرد. قصد من نه گسترش ناامیدی است و نه ترس. اما فقط فکر کنید، اگر یکی از عزیزانتان به بیماری مهلکی مبتلا شود، آیا می‌توانید آرام بنشینید؟ آیا شب و روز را در جستجوی بهترین پزشک، ماهرترین جراح جهان نمی‌گذرانید؟ آیا بیش از توان خود هزینه نمی‌کنید؟ و پس از انجام همه کارها، آیا به «سجده نمی‌افتید و نمی‌گویید: «پروردگارا، درمان در دست توست؟»

پس این وطن، این وجود جمعی ما، هویت ما، شناخت ما، فردای ما، آینده فرزندان ماست. توهم سیاسی و تاریکی فزاینده، با پایان هر دولت، مردم نفس راحتی می‌کشند که شاید اکنون اوضاع تغییر کند، شاید اکنون تاریکی برداشته شود، اما افسوس که به جای کاهش، تاریکی در حال افزایش و تعمیق است. تورم زندگی را به فلاکت کشانده است و علاوه بر آن، قبوض گزاف برق و گاز کمرشان را شکسته است. کسانی که دیروز شعار توسعه سر می‌دادند، امروز با شرمساری به عقب نگاه می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید: {و چون بخواهیم شهری را نابود کنیم، به اهل آن که از نعمت‌های الهی برخوردارند فرمان می‌دهیم و در آن فساد می‌کنند}

هنگامی که بخواهیم شهری را نابود کنیم، به اهل آن که از نعمت‌های الهی برخوردارند، آزادی عمل می‌دهیم و آنها نافرمانی می‌کنند و آنگاه عذاب فرا می‌رسد. (بنی اسرائیل: ۱۶)

آیا تا به حال فکر کرده‌اید که این آزادی عمل، آزمون نیست؟ حکومت امانت است، نه غنیمت

رسول خدا (ص) فرمود: «هر یک از شما نگهبان است و از هر یک درباره رعیتش سؤال خواهد شد.» (بخاری، مسلم)

هنگامی که ملت‌ها از عدالت محروم شوند، از بلند کردن صدا و اعتراض به بی‌عدالتی دست بردارند، از رنج یکدیگر بیگانه شوند و فقط برای امنیت خود دعا کنند، آنگاه حتی دست‌هایی که برای اصلاح بلند می‌شوند، بی‌اثر می‌شوند و آنگاه یاری خداوند نیز متوقف می‌شود. اگر عدالت، انصاف و حکومت محقق نشود، آنها باید در روز قیامت پاسخگو باشند.

ناامیدی منجر به کفر می‌شود. امروز، ملت عمداً به سمت ناامیدی سوق داده می‌شود. دانش خطرناکترین سلاح است. خداوند می‌فرماید: از رحمت خدا ناامید نشوید. (الزمر: ۵۳) امروز، تحت یک برنامه سیستماتیک، ملت پاکستان به دام افتاده و به سمت بیشه‌های ناامیدی رانده می‌شود، به گونه‌ای که جانوران خونخوار سپس آزاد می‌شوند. به یاد داشته باشید، ناامیدی خطرناکتر از تشعشعات هسته‌ای است. جهان دیده است که ملت‌ها حتی پس از نابودی هسته‌ای با پشتوانه امید دوباره قیام کرده‌اند، اما ناامیدی جان‌هایی را گرفته است که حتی جنگ‌ها هم نتوانسته‌اند بگیرند.

خاموش کردن چراغ امید در واقع معادل دست کشیدن از نبرد زندگی و ناامید شدن از مقصد است. درد نشانه زندگی است، وقتی کسی خونریزی می‌کند، به درمان فکر می‌کند، برای نجات خود برنامه‌ریزی می‌کند. بیمار را تنها کسی نجات می‌دهد که آرزوی زندگی دارد. ناامیدی سلاحی شیطانی است. هویت ابلیس، ناامیدی است. ابلیس نه تنها نام شیطان است، در فرهنگ لغت عربی، روح ناامید نیز ابلیس نامیده می‌شود. رسول خدا (ص) فرمود: بر زندگی سوار شوید، وگرنه زندگی بر شما سوار خواهد شد.

رسول خدا (ص) فرمود: مؤمن قوی از مؤمن ضعیف بهتر و نزد خدا محبوب‌تر است (مسلمان). قدرت تنها در سلاح نیست، بلکه در شجاعت، یقین و شخصیت نیز هست. من این صدا را با صداقت کامل و درد زیر بار وجدانم بلند کرده‌ام. اکنون این صدا باید به تالارها برسد.

ای صاحبان قدرت، آخرین ندا: هنوز وقت هست. عدالت و انصاف را احیا کنید، ناامیدی را ریشه کن کنید، قدرت را امانت بدانید، امانت را به اهلش برگردانید، به مردم امید و راه بدهید و در برابر خدا سر تعظیم

فرود آورید. ای صاحبان قدرت، قدرت امانت است و بی‌عدالتی نوید عذاب. ای صاحبان قدرت، به یاد داشته باشید، قدرت غنیمت نیست، امانت است. بایستید، لحظه‌ای از مواضع، قدرت‌ها، توان و برنامه‌هایتان چشم بردارید و به پایان خود بنگرید. قرآن می‌فرماید: {وَقَدْ فَتَنَّا سُلُوكًا} (صافات: ۲۴)

روزی فرا می‌رسد که نه پروتکل‌ها، نه اسناد، نه روایات و نه نهادها هیچ فایده‌ای نخواهند داشت، فقط اعمال سخن خواهند گفت. در آنجا این سؤال مطرح می‌شود: آیا نباید در برابر خدا پاسخگو باشیم؟ آیا قدرت امانت نیست؟ آیا اشک‌های این ملت عرش را نمی‌لرزاند؟ قدرت تجمل نیست، امانت است. این اشک‌ها، این آه‌ها، این هق‌هق‌ها به عرش می‌رسند. هنوز وقت هست. اگر ترس از آخرت بیدار شود، اگر عدالت احیا شود، اگر رحمت و صداقت اعلام شود، آنگاه این بیمار می‌تواند نفس بکشد و بار دیگر عطر ایمان جامعه اسلامی می‌تواند به این سرزمین بازگردد.

و اکنون، ای ساکنان این سرزمین: امید را زنده نگه دارید. این موعظه نه تنها برای دادگاه‌ها و حاکمان، بلکه برای شما نیز هست. آیا ظلم را پذیرفته‌اید فقط به این دلیل که مستقیماً به شما نمی‌رسد؟ آیا ساکت شده‌اید تا نوبت شما فرا نرسد؟ سکوت و ناامیدی خود دشمن هستند. ای مردم، از گفتن حق دست نکشید، ناامیدی را رد کنید و راه اصلاح را در پیش بگیرید. به یاد داشته باشید که حتی تماشاگران خاموش نیز در جرم شریک هستند. قرآن می‌فرماید:

و به سوی ستمگران متمایل نشوید، مبدا آتش شما را نیز فرا گیرد (هود: ۱۱۳)
جستجوی امنیت برای خود کافی نیست؛ ملت‌ها از دعای دسته جمعی و اصلاح دسته جمعی اجتناب می‌کنند.

رسول خدا (ص) فرمود: وقتی مردم ظالمی را می‌بینند و دست او را نمی‌گیرند، نزدیک است که خداوند همه آنها را عذاب کند (ترمذی).

اگر ترس از آخرت بیدار شود، این پاکستان بیمار می‌تواند دوباره برخیزد. و اگر حتی همین لحظه را از دست بدهیم، تاریخ ما را نخواهد بخشید و پروردگار جهان به هیچ وجه ما را نخواهد بخشید.

ای مردم این سرزمین! اگر این نوشته قلب شما را پاره کرده است، اگر این کلمات آتشی در سینه شما شده است، بدانید که قلب شما هنوز زنده است. ملت‌های مرده درد را احساس نکنید. اکنون زمان گریه نیست، اکنون زمان برخاستن است. اگر چشمان شما نمناک است، بدانید که امید هنوز نمرده است. ملت‌ها در این نمناکی به پا می‌خیزند. اکنون زمان سرزنش یکدیگر نیست، اکنون زمان اصلاح مسیر است. اکنون زمان تصمیم‌گیری است که آیا تماشاگر تاریخ خواهیم بود یا معماران آن. به یاد داشته باشید! تاریکی از یک چراغ هم نمی‌ترسد، از کاروان چراغ‌ها فرار می‌کند.

ای شما که در تالارهای قدرت نشسته‌اید! مراقب باشید! تاریخ منتظر شما نمی‌ماند و تاریخ تاخیر را نمی‌بخشد. در لحظه تصمیم‌گیری نوشته می‌شود. روزی فرا می‌رسد که نه یونیفرم، نه قلم، نه مهر و نه بیانی‌ه هیچ فایده‌ای ندارند. به یاد داشته باشید، تخت و تاج موقتی هستند، اما عدالت ابدی است. روزی فرا می‌رسد که نه پروتکل‌ها، نه روایت‌ها و نه توضیحات هیچ فایده‌ای ندارند - فقط اعمال صحبت می‌کنند. صدای قرآن امروز هنوز طنین‌انداز است: «آنها متوقف خواهند شد، قطعاً مورد سؤال قرار خواهند گرفت.» برای این سؤال آماده شوید، زیرا اشک‌های این بیمار با سرعت زیاد به عرش می‌رسد و آن را می‌لرزاند. اگر رحمت، صداقت و عدالت امروز احیا شود، این بیمار نفس خواهد کشید، اگر عدالت امروز

احیا شود، دولت نجات خواهد یافت، اگر ظلم امروز ادامه یابد، تصمیم در دادگاه خداوند خواهد بود - و اگر امروز به تأخیر بیفتد، جراحی تاریخ بی رحمانه خواهد بود. و هیچ کس نمی تواند از آنجا فرار کند.

و ای مردم! گوش دهید! این خطاب فقط برای سالن ها نیست. سکوت و ناامیدی خطرناکترین سلاح ها هستند. به یاد داشته باشید، تماشاگران خاموش نیز در این جنایت سهیم هستند. سکوت یک جنایت است و ناامیدی در آستانه کفر ایستاده است. اگر از گفتن حقیقت دست بردارید، باطل تقویت خواهد شد. ظلم را فقط به این دلیل که هنوز به در خانه شما نرسیده است، نپذیرید. به یاد داشته باشید، وقتی که آتش می گیرد، از شما راهنمایی نمی خواهد. وظیفه شما این است که حقیقت را بگویید و تسلیم شدن در برابر باطل، شکست شماس است. امید را زنده نگه دارید، زیرا بدون امید، اصلاح ممکن نیست. دعای جمعی و اقدام جمعی تنها چیزهایی هستند که ملت ها را نجات می دهند.

این پاکستان بیمار امروز هنوز می تواند زنده باشد - می تواند نجات یابد - اگر ترس از آخرت بیدار شود، اگر عدالت به عنوان یک شعار و سلاح در نظر گرفته شود، اگر قدرت به عنوان یک امانت درک شود و اگر مردم از پوسته ناامیدی خود بیرون بیایند. اگر امید پذیرفته شود. این پایان نیست، این پایان یک داستان نیست، این ضربه آغاز است. این یک اعلامیه است. یا به این اعلامیه پاسخ خواهیم داد، در را به روی این ضربه باز خواهیم کرد، یا تاریخ در های ما را خواهد شکست و ما را به درس عبرتی تبدیل خواهد کرد. تصمیم اکنون در دست ماست. باشد که خداوند به ما توانایی گوش دادن، فهمیدن و عمل کردن را عطا کند. آمین، ای پروردگار جهانیان.

شنبه، ۲۱ فوریه ۲۰۲۶ء

آواز صلح در هیاهوی قدرت منطقه برآستانه تاریخ

این پیشنهادها به منظور ارائه تحلیلی جامع از گزینه‌های سیاسی برای پاکستان و واکنش‌های احتمالی جهان اسلام در زمینه تشدید تنش‌ها بین ایران و ایالات متحده ارائه می‌شوند. هدف این سند، ارائه گزینه‌های عملی به تصمیم‌گیرندگان است که پاکستان را از درگیری‌های نظامی محافظت می‌کند و در عین حال ثبات منطقه ای، امنیت داخلی و اعتبار دیپلماتیک را تقویت می‌کند. این توصیه‌ها مبتنی بر واقع‌گرایی بی‌طرفانه، دیپلماسی پیشگیرانه، آمادگی دفاعی (بدون جنگ) و میانجیگری در جهان اسلام است.

پاکستان طرف مستقیم این درگیری بالقوه نیست، اما موقعیت جغرافیایی آن - نزدیکی به ایران، نزدیکی به افغانستان و دسترسی به مسیرهای خلیج فارس - ناگزیر آن را در حوزه نفوذ این بحران قرار می‌دهد. پاکستان در تقاطع همسایگی ایران، پس‌زمینه افغانستان، مسیرهای خلیج فارس و منافع قدرت‌های بزرگ قرار دارد. در صورت هرگونه درگیری نظامی، اثرات ثانویه می‌تواند مستقیماً بر امنیت و اقتصاد پاکستان تحمیل شود.

حضور ناو هواپیمابر آبراهام لینکلن در اقیانوس هند فقط یک حرکت دریایی نیست، بلکه عبارتی در زبان سیاست جهانی است که با توپ نوشته می‌شود. اگرچه عدم تصمیم نهایی رئیس‌جمهور ایالات متحده، تصور یک مکث موقت را ایجاد می‌کند، اما تاریخ گواه است که کشورهای قدرتمند اغلب قبل از تصمیم‌گیری، فضایی را برای تصمیم‌گیری ایجاد می‌کنند.

طبق منابع بسیار معتبر، حضور ناو هواپیمابر تهاجمی ایالات متحده در خاورمیانه مانند یک صفحه شطرنج است که هر مهره در جای خود قرار دارد، اما بازی هنوز کامل نشده است. حضور ناو هواپیمابر تهاجمی ایالات متحده در اقیانوس هند ظاهراً نشانه‌ای از تسلط نظامی نزدیک‌تر آمریکا بر ایران است، اما تاریخ به ما می‌آموزد که حتی کشتی‌های غول‌پیکر لنگر انداخته در دریا همیشه اعلام جنگ نمی‌کنند. به نظر می‌رسد این استقرار، تلاشی عمدی برای اعمال فشار روانی بر ایران و نگه داشتن منطقه در حالت اضطراب نظامی است. اظهارات رئیس‌جمهور دونالد ترامپ این ابهام را عمیق‌تر می‌کند - افکار در حال انجام است، اما تصمیمی هنوز در هوا است.

ناو هواپیمابر ایالات متحده تحت صلاحیت فرماندهی مرکزی ایالات متحده "سینتکام" است. حمله فوری ضروری نیست، اما قابلیت واکنش سریع افزایش یافته است. این استقرار با هدف ارسال سیگنالی به ایران و اطمینان خاطر دادن به متحدان انجام می‌شود. پاکستان، کشورهای خلیج فارس و هند این تحول را به عنوان یک هشدار امنیتی می‌بینند. این گروه، تجلی متحرک فلسفه مدرن جنگ است - جایی که آسمان، دریا و فضای الکترونیکی در یک جا ادغام شده‌اند.

گروه ضربت ناو هواپیمابر، استعاره‌ای متحرک برای قدرت نظامی مدرن است: ناو هواپیمابر قلب آن، رزم‌ناو موشک‌انداز چشم آن و ناوشکن سپر آن است. این کشتی جنگی که به پدافند هوایی، دریایی و موشکی مجهز است، به عنوان فشاری جدی بر متحدان ناتو و خلیج فارس با برتری هوایی کامل، به منبع نگرانی جدی در منطقه تبدیل شده است، که ممکن است هزینه سیاسی بسیار سنگینی برای منطقه داشته

باشد. با این حال، فشار متحدان در گزارش‌های رسانه‌های جهانی یادآوری می‌کند که بین تجلی زور و استفاده از زور، فاصله‌ای ظریف اما تعیین‌کننده وجود دارد. توصیه متحدان برای خودداری از جنگ، این واقعیت را برجسته می‌کند که نمایش قدرت نظامی همیشه باید تابع خرد سیاسی باشد.

خیابان‌ها و تقاطع‌های ایران در حال حاضر فصل‌های خونینی از تاریخ را می‌نویسند. خیابان‌های ایران نه تنها به نقشه‌ای از اعتراض، بلکه به نقشه‌ای از رنج تاریخ تبدیل شده‌اند. از دست دادن هزاران نفر دیگر صرفاً یک مسئله داخلی برای هر دولتی نیست - این موضوع با وجدان بین‌المللی صحبت می‌کند و توجیهی اخلاقی برای مداخله خارجی ایجاد می‌کند. افزایش مرگ و میر در سرکوب معترضان توسط دولت، مرثیه‌ای است که وجدان انسانی را تکان می‌دهد و این مسئله را به یک بحران حقوق بشر تبدیل می‌کند، جایی که ایالات متحده و کشورهای اروپایی آمار وحشتناک مرگ و میر را به جامعه بین‌المللی ارائه می‌دهند. این ارقام، چه در دست بررسی باشند و چه تأیید شده، گواه این واقعیت هستند که شکاف بین دولت و مردم به طرز خطرناکی افزایش یافته است. اروپا و ایالات متحده می‌توانند با تبدیل شدن به قهرمانان حقوق بشر، مداخله را توجیه کنند.

ترکیب تهدید و دعوت در زبان رئیس‌جمهور ترامپ، منعکس‌کننده این ماهیت دوگانه سیاست خارجی آمریکا است و این یک ترفند قدیمی سیاست خارجی آمریکا است - چماق در یک دست، دست دادن در دست دیگر، گاهی شمشیر و گاهی شاخه زیتون نشان دادن. این ترکیب تهدید و دعوت در زبان ترامپ در واقع تلاشی برای حفظ توازن قدرت به نفع اوست. عبارت «ما آمادگی تجارت هستیم» ظاهراً پیشنهادی از دیپلماسی است، اما پژواک قدرت به وضوح در پس‌زمینه شنیده می‌شود. همچنین ممکن است که این نشانه‌ی برای گشودن فصل جدیدی از دیپلماسی پشت پرده باشد تا ایران را به مذاکره برای برآورده کردن پیش‌شرط‌هایش بکشانند، که مطمئناً بیانگر تمایل رئیس‌جمهور ایران برای شروع پس از تماس تلفنی اخیرش با ولیعهد عربستان سعودی است.

نقاشی روی دیوار میدان انقلاب فقط یک اثر هنری نیست - بلکه تفسیری بصری از روایت ملی است. نقاشی دیواری که در میدان انقلاب تهران ظاهر شده است، فقط یک نقاشی نیست، بلکه یک اعلامیه ایدئولوژیک است. در هشدار که از منبر نماز جمعه داده شد، به نظر می‌رسد دین، دولت و مقاومت با یک صدا صحبت می‌کنند - و به نظر می‌رسد که خطاب خطیب جمعه به آمریکا گواهی بر این است که در ایران، دین و دولت یک خط را می‌خوانند. این زبانی است که عمیقاً در فرهنگ سیاسی ایران ریشه دوانده است و همچنین کاملاً محتمل است که این اقدام ایران، همراه با ایجاد روحیه داخلی، اعلام جنگ روانی علیه ایالات متحده و متحدانش با ایجاد یک توجیه مذهبی احتمالی باشد، که در آن به نظر می‌رسد روایت ایران موفق می‌شود.

سختی روایت ایران در واقع یک سپر کلامی از عزم دفاعی است. اعتماد به نفس منعکس شده در لحن و سخنان سخنگوی وزارت امور خارجه این پیام را ارسال می‌کند که نیت‌های ملی با حرکت کشتی‌های جنگی متزلزل نمی‌شوند. این پاسخ ایران، پیام‌رسانی استراتژیک، بازدارندگی موشکی و آمادگی نظامی، نشان می‌دهد که صدای ملتی است که از جنگ نمی‌ترسد، بلکه آن را بهای بقای خود می‌داند.

هر جنگی آمادگی برای جنگ جدید را به جا می‌گذارد. درگیری با اسرائیل به یک آزمایشگاه نظامی برای ایران تبدیل شد. ادعاهای ارتش ایران پس از جنگ ۱۲ روزه در ماه ژوئن یادآور تداوم تاریخ است که در آن هر درگیری به آمادگی برای مرحله بعدی تبدیل می‌شود. رگبار موشک‌ها و پهپادها فقط یک اقدام نظامی

نبود، بلکه یک پیام سیاسی نیز بود - اینکه حساب و کتاب هنوز در راه است. به همین دلیل است که ایران پس از این جنگ، آمادگی‌های جنگی خود را کاهش نداده و برنامه موشکی خود را بیشتر تقویت و توسعه داده و در فناوری پهپادهای خود تخصص و توانایی بیشتری کسب کرده است.

قدرت واقعی ایران اکنون بیش از توپ‌ها در فناوری نهفته است - تخصص و آمادگی آن در استفاده از سلاح‌های بی‌صدا، دوربرد و کشنده گواه این امر است. علاوه بر این، زرادخانه موشکی و شبکه پهپادهای ایران ستون‌های استراتژی نظامی آن هستند. حضور آنها در ورای مرزهایش نشانه‌ای از این است که جنگ مدرن اکنون از محدودیت‌های جغرافیایی رها شده است. موشک‌های بالستیک میان‌برد و فناوری موشک‌های بالستیک بین‌برد، که اکثر آنها مجهز به کلاهک‌های غیرمتعارف هستند، اکنون در استفاده از آنها برای دفاع از خود در یک جنگ احتمالی تردید نخواهند کرد. باید به خاطر داشت که این سیستم در اختیار چین، کره شمالی، ایران، هندوپاکستان نیز قرار دارد. علاوه بر این، فناوری پهپاد نیز برای این برتری جنگی نامتناسب به میدان آورده خواهد شد و پس از آن، در صورت وقوع یک جنگ وحشتناک، سفری با ویرانی وحشتناک در کره زمین می‌تواند آغاز شود که برای آغاز هر جنگ جهانی کافی است.

بیانیه فرمانده قرارگاه خاتم الانبیاء، اعلام آشکاری است مبنی بر اینکه در صورت وقوع جنگ، دامنه درگیری محدود نخواهد شد. این نقطه‌ای است که دفاع به پیشگیری تبدیل می‌شود. این اعلام در واقع تهدیدی برای کشاندن جنگ به پشت دروازه‌های منطقه است - جایی که هرمنافع آمریکایی یک هدف بالقوه است. گویی تمام پایگاه‌های آمریکایی در عراق و خلیج فارس دیگر از تهدید حملات ایران در امان نیستند، که برای آن آمریکا و غرب قطعاً به نیرویی خارق‌العاده برای محافظت از این پایگاه‌ها نیاز خواهند داشت و در این شرایط، فشار مالی عظیم جنگ بر آمریکا و غرب، مشکلات بی‌شماری را برای اقتصادهای جاری این کشورها ایجاد خواهد کرد.

هشدارهای مقامات ایرانی زنگ خطری برای متحدان منطقه است. فشار کشورهای عربی خلیج فارس بر واشنگتن این واقعیت را برجسته می‌کند که سوخت جنگ اغلب از خاک متحدان گرفته می‌شود، متحدان اغلب اولین کسانی هستند که در جنگ دوستان قدرتمند می‌سوزند، اما بعداً آتش همه را فرا می‌گیرد. به همین دلیل است که کشورهای خلیج فارس برای مقابله با این تهدید فزاینده بی‌ثباتی منطقه‌ای، شبانه‌روز مشغول لابی‌گری هستند تا از این حمله احتمالی آمریکا جلوگیری کنند، تا شعله‌های این جنگ بالقوه وحشتناک در منطقه قبل از شعله‌ور شدن خاموش شود.

شبکه نیابتی‌های منطقه‌ای بخشی از عمق استراتژیک ایران است. این ارتش خاموش ایران است - ظاهراً غیردولتی اما وفادار به اهداف دولتی. در حالی که برخی تضعیف شده‌اند، برخی دیگر هنوز به شدت مسلح و از نظر ایدئولوژیکی متعهد هستند - و این عدم قطعیت خطرناک‌ترین عامل است. حزب‌الله در منطقه به طور قابل توجهی تضعیف شده است، اما همچنان دست‌نخورده و سالم مانده است و شبکه شبکه‌های نیابتی در منطقه هنوز به طور کامل از بین نرفته است، بنابراین حتی یک جرعه کوچک برای شعله‌ور کردن طوفانی عظیم کافی است.

بیانیه فرمانده کتائب حزب‌الله فقط یک چالش نیست، بلکه اعلام بسیج ایدئولوژیک است. "این جنگ، پیادروی در پارک نخواهد بود" - این عبارت روانشناسی مقاومت را در یک جمله خلاصه می‌کند. این کمتر یک اعلام جنگ و بیشتر یک بسیج ایدئولوژیک است.



این درخواست کتائب حزب الله برای بسیج تمام گروه‌هایی که منتظر دستوری برای ورود به میدان نبرد با جان خود هستند، کافی است، دستوری که می‌تواند زنگ خطر را برای منافع آمریکادر سراسر جهان به صدا در آورد.

هر کشوری می‌خواهد از این آتش دور بماند، اما شعله‌های آتش اهمیتی به همسایه بودن نمی‌دهند. تهدید هدف قرار دادن پایگاه‌های ایالات متحده در کشورهای

خلیج فارس و تماس با رهبری عربستان سعودی، نشان دهنده وضعیتی است که بین دیپلماسی و جنگ در نوسان است. عقب‌نشینی پیشگیرانه عربستان سعودی یک استراتژی محتاطانه برای محافظت از خود است، در حالی که سکوت سایر کشورها یک علامت سوال است. در این راستا، بی‌طرفی عربستان سعودی، سیاست مبهم قطر/امارات متحده عربی و فشار شدید بر پاکستان، منطقه را در وضعیت عجیبی قرار داده است.

شایعات مربوط به استفاده از حریم هوایی پاکستان و بلوچستان نه تنها نظامی، بلکه یک موضوع حساس ژئوپلیتیک نیز هست. برای پاکستان، این تصمیم فقط یک «بله یا خیر» نیست، بلکه مسئله امنیت ملی، تعادل منطقه‌ای و ثبات داخلی است. برای پاکستان، این تصمیم به هر سه مورد - تاریخ، جغرافیا و ملت - مربوط می‌شود. در صورت انکار، نگرانی‌ها در مورد جدایی‌طلبان در بلوچستان یادآور آن فصل‌های تاریک تاریخ است که فشار غیرمستقیم مؤثرتر از جنگ مستقیم تلقی می‌شد و قتی تفنگ از جلو شلیک نمی‌شود، توطئه از پشت عمل می‌کند. به نظر می‌رسد ژست‌های مبهم وزیر امور خارجه ایالات متحده ادامه این سنت است. با سوءاستفاده از شورش در پشت بازی با کارت بلوچستان، از ده‌های جنگ هیبریدی آماده است تا به عنوان یک تهدید، نیش بزند.

در صورت حمله به ایران، توافق دفاعی پاکستان و عربستان سعودی با یک آزمایش حیاتی روبرو خواهد شد. این توافق نه در جنگ، بلکه در اجتناب از جنگ آزمایش خواهد شد. در اینجا، تعادل، دیپلماسی آرام و مشورت پشت صحنه نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا خواهند کرد. مداخله نظامی مستقیم بعید است، اما برای این امر نیاز قابل توجهی به مشورت فشرده وجود خواهد داشت که مطمئناً در حال حاضر در پشت صحنه در جریان خواهد بود.

یک بازیگر منطقه‌ای قوی مانند ترکیه معمولاً یک تماشاگر ساکت نخواهد ماند - بلکه به جای شمشیر، ترازو را در دست خواهد گرفت.

پاسخ آن احتمالاً حول محور فشار دیپلماتیک، میانجیگری منطقه‌ای و حفاظت از منافعش خواهد چرخید. و به عنوان یک متحد کلیدی ناتو، در حال حاضر در ایفای نقش متعادل‌کننده فعال است.

از سوی دیگر، سکوت روسیه ممکن است معنادارتر از فریاد آن باشد. اگر سکوت روسیه ادامه یابد، می‌تواند نمونه دیگری از چانه‌زنی برای اوکراین باشد. در طول تاریخ، کشورهای قدرتمند اغلب سکوت در یک جبهه را با دستاوردهایی در جبهه دیگر مرتبط دانسته‌اند. روسیه مطمئناً در این تنش رو به رشد در

منطقه از ابهام استراتژیک استفاده می‌کند و امیدوار است در بازی شطرنج منافع خود در اوکراین پیروز شود.

داستان فرودگاه باتاگرام افغانستان و جنگ سایبری ادعایی، استعاره‌ای از «جنگ نامرئی» دوران مدرن است. این جنگ بدون مهمات بود-امانتایح می‌توانست آتشین باشد-پاسخ به موقع ایران نشانه‌ای از این است که جنگ امروزه تنها در میدان‌های نبرد، بلکه در شبکه‌های انجام می‌شود. در جنگ سایبری اخیر، هماهنگی پاکستان-ایران-چین/روسیه نقش کلیدی در خنثی کردن توطئه‌های استارلینک داشته است، و پس از آن دستاوردهای حاصل از آشفتگی در ایران با شدیدترین شکست مواجه شده است.

احتمال حملات مستقیم و فشار بر کشورهای همسایه پس از شکست ایالات متحده، به یک بازی خطرناک اشاره دارد. کشورهای منطقه ظاهراً ساکت هستند، اما در پشت صحنه شطرنج دیپلماتیک در جریان است - هدف همان است: خاموش کردن این آتش قبل از شعله‌ور شدن، زیرا شعله‌های آن مرز نمی‌شناسند. منطقه بار دیگر در آستانه تاریخ ایستاده است - جایی که یک گام اشتباه می‌تواند برای قرن‌ها به باری سنگین تبدیل شود. بنابراین، برای آینده‌ای امن و صلح‌آمیز، دیپلماسی جمعی برای جلوگیری از تنش‌های منطقه‌ای و جنگ بیش از هر زمان دیگری مورد نیاز است.

درخواست ایالات متحده برای تأسیسات هوایی یا زمینی، تصمیمی پرخطر برای پاکستان خواهد بود. مزایای اجازه محدود و خطرات آن به طرز غیرقابل تصویری زیاد است. در صورت اجازه، امنیت داخلی (به ویژه بلوچستان) و در صورت امتناع، فشار دیپلماتیک و تهدیدات ترکیبی ممکن است افزایش یابد. بلوچستان می‌تواند در صورت هرگونه تنش نظامی خارجی، به اولین هدف خشونت نیابتی و عملیات اطلاعاتی تبدیل شود. با تشدید درگیری ایران و ایالات متحده، احتمال فشار مرزی، انتقال غیرقانونی سلاح و بودجه و فعال شدن مجدد روایت‌های جدایی‌طلبانه افزایش می‌یابد.

فوری‌ترین واکنش به هرگونه همکاری نظامی خارجی ممکن است افزایش فعالیت عناصر افراطی در بلوچستان باشد. دولت باید مبارزه با تروریسم، هماهنگی اطلاعاتی و آشتی سیاسی را با هم ترکیب کند.

باتوجه به چالش‌های امنیتی داخلی در بلوچستان، ضروری است که دولت محدودیت‌های غیرقابل تحمل، خطوط قرمز روشن و قوانین عملی تعامل را تعریف کند تا بتوان از دخالت خارجی، جنگ ترکیبی و هرج و مرج داخلی به موقع و متناسب جلوگیری کرد، در عین حال از حقوق مدنی، روند سیاسی و وحدت ملی محافظت کرد.

یک خط قرمز موثر و قوانین عملی تعامل برای بلوچستان نه تنها در مورد نشان دادن قدرت، بلکه همزمان در مورد محافظت از حاکمیت دولت، اعتماد عمومی و وحدت ملی نیز هست. این تعادل می‌تواند پاکستان را از شعله‌های جنگ خارجی محافظت کند.

مرز طولانی با ایران و پتانسیل انرژی/تجارت، پاکستان را ملزم به اعمال دیپلماسی محتاطانه می‌کند. تشدید تنش‌ها می‌تواند بر امنیت مرزی و پروژه‌های اقتصادی تأثیر بگذارد. سیاست پاکستان باید مبتنی بر واقع‌گرایی بی‌طرفانه، همکاری برای صلح، نه جنگ، کمک‌های بشردوستانه، دیپلماسی، میانجیگری و اجتناب از دخالت نظامی باشد.

فضای جنگی در منطقه می‌تواند خطرات را برای "سی پیک" افزایش دهد. پاکستان باید برای حفظ منافع اقتصادی خود، ارتباط استراتژیک قوی با چین را حفظ کند.

روابط دفاعی و اقتصادی با عربستان سعودی و کشورهای خلیج فارس مهم است، اما پاکستان بیشتر به ایفای نقش پل ارتباطی علاقه دارد تا قرار گرفتن در یک بلوک. بدون دخالت مستقیم در جنگ، نیاز به حفظ آمادگی نظامی برای نظارت هوایی و مرزی، امنیت سایبری و تقویت صلح و نظم داخلی وجود دارد.

آنچه اکنون مورد نیاز است این است که کشورهای عضو سازمان همکاری اسلامی، ضمن تأکید مجدد بر منشور سازمان ملل و اصول برادری اسلامی، ابراز نگرانی جدی از تنش نظامی فزاینده در خاورمیانه و با توجه به حاکمیت، تمامیت ارضی و حفاظت از جان انسان‌ها به عنوان ارزش‌های اساسی، فوراً نقش خود را با استفاده از تمام فشارهای دیپلماتیک برای اجرای این چند نکته عملی ایفا کنند.

باید تأسیس یک کمیته میانجیگری سطح بالا تحت نظر سازمان همکاری اسلامی تأیید شود.

باید پیشنهادهای مشخصی برای اقدامات عملی برای کاهش فوری تنش‌ها و جلوگیری از استفاده از زور از سوی همه طرف‌های درگیر در مناقشه ایران و آمریکا ارائه شود.

باید با تشویق مذاکرات مستقیم، گام‌های عملی برای از بین بردن خطرات جنگ در منطقه برداشته شود.

همه کشورهای منطقه باید متعهد شوند که اجازه ندهند از خاک آنها برای هیچ اقدام تهاجمی استفاده شود... تلاش‌های مشترک کمیته سازمان ملل متحد و سازمان همکاری اسلامی باید از حفاظت از حقوق بشر و تحقیقات مستقل در مورد تلفات غیرنظامیان حمایت کند و توطئه‌های خارجی پشت این شورش‌ها باید آشکار و جبران شود.

با محکوم کردن جنگ‌های نیابتی منطقه‌ای در منطقه و تأکید بر عدم استفاده از گروه‌های مسلح غیردولتی، باید اقدامات مشخص مشترکی علیه کشورهایی که به شعله‌های این جنگ‌های نیابتی دامن می‌زنند، انجام شود.

با هدایت اتخاذ یک موضع دیپلماتیک مشترک در سازمان ملل متحد و سایر مجامع بین‌المللی.

هرگونه تلاش از سوی یک جنبش مسلحانه به نام فرقه‌گرایی یا ملیت، یک عملیات ترکیبی خصمانه تلقی خواهد شد.

نفوذ فرامرزی یا پشتیبانی لجستیکی توسط هرگونه اطلاعات خارجی، دارایی‌های نظامی یا شبکه نیابتی غیرقابل قبول خواهد بود.

حملات به گواذر، پروژه‌های سی پیک، تأسیسات گازی، بنادر و زیرساخت‌های ارتباطی، واکنش فوری و قاطع دولت را در پی خواهد داشت.

تشخیص حمایت مالی یا نظامی خارجی از طریق هر کانالی با شدیدترین اقدامات قانونی و امنیتی مواجه خواهد شد. و طبق بند آخر، سازمان همکاری اسلامی و سازمان ملل متحد باید عزم خود را مبنی بر اینکه خرد جمعی، دیپلماسی و وحدت تنها راه نجات جهان اسلام به طور کلی و این منطقه به طور خاص از یک جنگ ویرانگر دیگر است، تکرار کنند.

برای جهان اسلام، خرد جمعی و میانجیگری تنها راهی است که می‌تواند منطقه را از یک درگیری ویرانگر دیگر نجات دهد و، در این راستا، بهترین راه برای پاکستان، دیپلماسی فعال صلح است - نه یک تماشگر خاموش و نه یک طرف متخاصم. برای پاکستان، خرد در این است که صدای صلح در هیاهوی جنگ باشد و نیاز جهان اسلام این است که خرد را به جای احساسات، راهنما قرار دهد. برای جهان اسلام، خرد جمعی و میانجیگری تنها راهی است که می‌تواند منطقه را از یک درگیری ویرانگر دیگر نجات دهد. تاریخ گواه است که جنگ‌ها با زور آغاز می‌شوند، اما پایان همیشه با عقل نوشته می‌شود.

دوشنبه، ۲۳ فوریه ۲۰۲۶ء

قدرت در سکوت: نشانه‌ای از نظم نوین نظامی

توازن در آسمان‌ها: پی‌ا ال-۱۷ و چهره نوین قدرت

در دنیای معاصر نظامی، جایی که قدرت بازوبه تدریج جای خود را به نیروی علم، تدبیر و آمادگی خاموش سپرده است، ظهور نخستین تصویر موشک پیشرفته و اسرار آمیز هوا به هوا با برد طولانی چین، یعنی "پی ایل-۱۷"، تنها یک تصویر ساده نیست؛ بلکه نشانه‌ای پر معنی در هندسه متغیر قدرت است—نشانه‌ای که با سکوت خود، بسیار می‌گوید و در عین حال بسیار را ناگفته می‌گذارد.

این نخستین ظهور "پی ایل-۱۷" در محافل غربی تنها به عنوان یک تصویر نظامی صرف تلقی نشد، بلکه آن را فصل دیگری از استراتژی بلندمدت چین دانستند؛ استراتژی‌ای که سکوت، ابهام و تدریج، مشخصه‌های بنیادین آن است. نهادهای دفاعی غرب به خوبی می‌دانند که آنچه چین آشکار می‌سازد، همیشه کم‌اهمیت‌تر از آن است که عمداً پنهان می‌کند—و در همان پنهان، پیام حقیقی نهفته است.

پاکستان در این برهه از تاریخ در نقطه‌ای قرار گرفته است که کشمکش قدرت‌های جهانی دیگر تنها یک نظریه نیست، بلکه در آسمان‌ها، دریاها و مرزهای منطقه مستقیماً محسوس است. صعود نظامی چین و ظهور آن به عنوان تولیدکننده سامانه‌های پیشرفته، به ویژه "پی ایل-۱۷"، نه تنها نماد قدرت یک هم‌پیمان برای پاکستان است، بلکه اعلان محیطی نوین و راهبردی نیز می‌باشد تغییر توازن نظامی جهان، به ویژه ظهور توانایی‌های هوایی پیشرفته چین، مفاهیم سنتی قدرت را در جنوب آسیا و اقیانوس آرام بازتعریف می‌کند. پاکستان به سبب جایگاه جغرافیایی و شراکت‌های راهبردی خود، از کشورهای مستقیماً تحت تأثیر این تحول است.

سیاست جهانی در قرن بیست و یکم دیگر بر دو ستون استوار نیست؛ بلکه حداقل سه ستون دارد: چین، ایالات متحده و هند. درگیری میان این سه بازیگر، صرفاً نظامی نیست، بلکه تمدنی، اقتصادی و روان‌شناختی نیز هست. قدرت در نظام بین‌المللی در حرکت است. چین با معرفی فناوری‌های دفاعی پیشرفته، واشنگتن و دهلی را مجبور می‌کند تا مفروضات راهبردی دیرینه خود را بازنگری کنند.

با آنکه تحلیلگران دفاعی غرب با احتیاط سخن می‌گویند، لرزشی ظریف از اضطراب در ارزیابی‌های آنان هویدا است. بسیاری بر این باورند که پی ایل-۱۷ احتمالاً طولانی‌ترین برد موشک هوا به هوا در جهان را داراست و اگر این ارزیابی‌ها درست باشد، تسلط هوایی آمریکا در اقیانوس آرام غربی نه تنها با یک سلاح جدید، بلکه با اعلام یک منطق راهبردی نو مواجه خواهد شد.

آمریکا خود را همچنان پاسدار نظم جهانی می‌داند، اما پیشرفت علمی و خاموش چین این تصور را به چالش می‌کشد پی ایل-۱۷ نمادی از این چالش است—سلاحی که بیش از آنکه پاسخ دهد، پرسش برمی‌انگیزد...

در محافل دفاعی آمریکا، پی ایل-۱۷ به‌ویژه به عنوان یک «تغییر دهنده بازی» نگرسته می‌شود. دهه‌هاست که استراتژی هوایی آمریکا در اقیانوس آرام غربی بر ناوگان هواپیما و دفاع‌های هوایی اطراف آن استوار بوده است، اما موشکی با برد بیش از ۴۰۰ کیلومتر می‌تواند بنیاد این فرضیات را متزلزل سازد. همکاری دفاعی

میان چین و پاکستان تنها محدود به قراردادهای مشترک نیست؛ بلکه به یک آگاهی راهبردی مشترک بدل شده است. در این بستر، سامانه‌هایی همچون پی ایل-17 برای پاکستان به‌طور غیرمستقیم حس «چتر حفاظتی» ایجاد می‌کنند—به‌ویژه زمانی که تلاش‌ها برای متمایل ساختن توازن قدرت منطقه‌ای به سوی هند در جریان است.

توانایی هوایی بلندبرد چین، مفهوم تسلط هوایی سنتی را محدود می‌کند و آزادی عملیاتی نیروی هوایی هند را مختل می‌سازد؛ نتیجه‌ای که به‌طور غیرمستقیم می‌تواند به‌عنوان یک بازدارنده و تثبیت‌کننده توازن برای پاکستان عمل کند. این تغییر نه پیام جنگ است، بلکه فرصتی برای حفظ توازن قدرت و جلوگیری از سلطه بی‌حد و حصر یک بازیگر است.

به گفته منابع چینی، این تصویر اخیراً در شبکه‌های اجتماعی داخلی چین منتشر شده، اما تأیید رسمی در مورد زمان و مکان آن ارائه نشده است. گویا این تصویر نیز مطابق سنت نظامی چین، نشانه‌ای است که در سکوت سخن می‌گوید.

تحلیلگران آمریکایی معتقدند هدف اصلی پی ایل 17 تنها هواپیماهای دشمن نیست، بلکه درایی باارزش بالا، مانند تانک‌های سوخت هوایی، سیستم‌های هشدار و کنترل هواپرداواکس و سامانه‌های فرماندهی و کنترل—می‌باشد. این‌ها چشم‌ها و شریان‌های جنگ هوایی مدرن هستند؛ بدون آن‌ها، نبرد هوایی کور و آسیب‌پذیر خواهد بود. در برنامه‌ریزی نظامی پاکستان، قدرت هوایی همیشه عنصر تعیین‌کننده بوده است. اگر چین در توانایی‌های هوایی بلندبرد برتری یابد، این برتری می‌تواند به پاکستان عمق راهبردی بدهد—عمقی که بدون برخورد مستقیم، توازن را حفظ کند.

شراکت دفاعی پاکستان با چین محدود به تسلیحات نیست، بلکه بر منافع راهبردی مشترک استوار است. برتری هوایی فزاینده چین می‌تواند محیطی امن‌تر برای پاکستان فراهم کند، مشروط بر آنکه پاکستان استقلال سیاسی خود را حفظ کند. قدرت چین به معنای سستی پاکستان نیست، بلکه ضرورت احتیاط و تدبیر بیشتر در سیاست دفاعی و دیپلماتیک را یادآور می‌شود.

هند، در این صحنه، خود را هم‌پیمان طبیعی آمریکا می‌داند، اما واقعیت جغرافیایی آن را روبروی چین قرار می‌دهد. به همین دلیل، پیشرفت نظامی چین، به ویژه در حوزه هوایی، نه تنها موجب نگرانی بلکه سبب اضطراب عمیق در محافل راهبردی هند شده است.

روزی خواهد آمد که یادآوری قرآن برای این وضعیت، درخشان و راهنماست:

وَيْلٌكَ الْأَيَّامُ تُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ (آل عمران ۱۴۰: ۳)

«و این روزها را ما میان مردم گردش می‌دهیم.»

قدرت هرگز ثابت نیست؛ گاهی با صاعقه آشکار می‌شود، گاهی در یک تصویر دقیق و سنجیده که آینده جهان را باز می‌نویسد.

در تصویر، یک موشک پی ایل 17 نمونه‌ای هم‌اندازه آن بر روی پایه‌ای قرار گرفته است. شخصی در جلوی یان ایستاده است، ولی چهره‌اش بایرده دیجیتال پوشیده شده و خودبه‌نمادی از رازآلودگی بدل گشته است—نمادی که نشانه متمایز برنامه‌ریزی دفاعی چین است. بیشتر کارشناسان نظامی بر این باورند که این نمونه،

نسخه واقعی موشک نیست، اما حجم و اندازه آن دقیقاً مطابق واقعیت است—و در دنیای نظامی، اندازه گاهی حقیقتی آشکار و بی‌پرده می‌گوید.

در پنتاگون، پی ایل 17 به عنوان ادامه طبیعی استراتژی راهبردی چین تلقی می‌شود: ابزار «ضد دسترسی و محروم سازی منطقه» که هدفش آغاز جنگ نیست، بلکه بازداشتن دشمن پیش از ورود به میدان نبرد است. از این منظر، پی ایل 17 بیش از آنکه وسیله‌ای برای نمایش قدرت باشد، ابزاری روانی برای تحمیل توازن است؛ سلاحی که رفتارها را بدون شلیک یک گلوله شکل می‌دهد.

سامانه‌هایی مانند پی ایل 17 ممکن است همکاری دفاعی آمریکا و هند را عمیق‌تر کنند و این افزایش پیوندها، فشار منطقه‌ای را بالا می‌برد. برای پاکستان، واکنش احساسی یا منزوی شدن کافی نیست؛ باید این تغییرات را فرصتی برای تنظیم سیاست‌ها، به‌ویژه در حوزه دفاع هوایی و جنگ الکترونیک، دید. ولی سوی دیگر این معادله نیز قابل چشم‌پوشی نیست: رقابت شدید نظامی میان قدرت‌های جهانی ممکن است پاکستان را مجبور به روشن کردن موضع خود کند—و تاریخ بار هانشان داده که در لحظات فشار، بی‌طرف ماندن دشوارترین آزمون است.

به گفته رسانه‌های چینی، سری موشکی پی ایل در واقع شامل مجموعه‌ای از موشک‌های هوا به هوا است که برای ارتش آزادی‌بخش خلق چین طراحی شده‌اند. پیش از پی ایل 17، موشک‌های کوتاه‌بردی مانند پی ایل 10، و میان‌بردی مانند پی ایل 11 و پی ایل 12 جای خود را در معماری دفاعی چین باز کرده‌اند. پی ایل 17 بنابراین نقطه اوج این سلسله است، نه یک استثناء.

یکی دیگر از نگرانی‌های محافل نظامی غرب این است که اگر موشک‌های طولانی‌بردی مانند پی ایل 17 به مقیاس گسترده عملیاتی شوند، نیروهای هوایی آمریکا و متحدان مجبور به انجام عملیات از فاصله‌ای طولانی‌تر، با احتیاط بیشتر و هزینه بالاتر خواهند شد—و در جنگ، «گرانی» غالباً نشانه‌ای از کاهش کارآمدی است.

برای پاکستان، آزمون اصلی این نیست که با چه کسی ایستاده است، بلکه این است که تا چه اندازه می‌تواند استقلال تصمیم‌گیری نظامی و دیپلماتیک خود را حفظ کند. رشد توان چین هم فرصت است و هم آزمون؛ فرصتی برای حفظ توازن، آزمونی برای خودیابی. فشارهای سیاست بلوکی ممکن است افزایش یابد، تنش‌های منطقه‌ای می‌تواند اولویت‌های اقتصادی پاکستان را تحت تأثیر قرار دهد و اتکای بیش از حد به یک قدرت خاص، آسیب‌پذیری راهبردی به بار آورد.

آمریکا در این مثلث، هند را مهره‌ای می‌بیند، اما تاریخ نشان داده که در بازی قدرت‌های بزرگ، مهره‌ها گاه خود را پادشاه می‌پندارند—و همین خطاهای شناختی منشأ فاجعه‌ها می‌شوند.

قدرت واقعی تنها در اسلحه نیست؛ قدرت واقعی اقتصادی قوی، دیپلماسی متوازن و هوشیاری نظامی است. گزارش‌ها حاکی است که پی ایل 17 دست‌کم از یک دهه پیش مراحل توسعه را طی می‌کند، اما اطلاعات رسمی پیرامون آن محدود نگه داشته شده است. نه در رژه‌های نظامی برجسته شده، نه در فیلم‌های تمرینات نظامی دیده شده؛ با این حال، از سال ۲۰۱۶، چند مشاهده‌گر گزارش داده‌اند که آن را بر روی هواپیمای جنگنده جی 17 نصب شده دیده‌اند.

تحلیلگران دفاعی اروپایی با سکوت نسبی، اما با دقت نظر، این پیشرفت را رصد می‌کنند. از نظر آنان پی ایل 17، نشان می‌دهد که چین دیگر صرفاً قدرت منطقه‌ای نیست، بلکه توان تعیین معیارهای نظامی جهانی را نیز کسب کرده است—و این موضوع برای اروپا زنگ هشدار بلندمدت است.

اگر پاکستان با خرد این توازن متغیر را بخواند، دیگر فقط یک دولت واکنشی نخواهد بود، بلکه می‌تواند صدای ثبات در منطقه باشد. و اگر این فرصت از دست برود، تاریخ تلخ و شیرین خود را یادآور می‌شود: در رقابت میان قدرتمندان، جایگاه ضعیفان همیشه عبرت‌آموز بوده است.

سرمایه‌گذاری در سامانه‌های دفاع هوایی و جنگ الکترونیک، تأکید بر انتقال فناوری در همکاری دفاعی با چین، حفظ روابط دیپلماتیک متوازن با آمریکا و دیگر قدرت‌های جهانی، و ایفای نقش فعال دیپلماتیک برای کاهش تنش‌های منطقه‌ای، نه تنها یک ضرورت استراتژیک، بلکه واجب تاریخی نیز هست.

چین، برخلاف، با اجتناب از تقابل مستقیم، قدرت را عمدتاً به عنوان بازدارندگی به کار می‌گیرد. موشک‌هایی همچون پی ایل 17، ادامه این فلسفه هستند: نه برای جنگ، بلکه برای جلوگیری از جنگ.

چالش اصلی پاکستان نه در یک موشک خاص است، نه در قدرت یک کشور مشخص؛ بلکه در فهم به موقع واقعیت‌های در حال تغییر جهان و تطبیق خردمندان خود با آن است. امنیت ملی ایجاب می‌کند که قدرت، حکمت و ثبات اقتصادی در یک راهبرد واحد جمع شوند. اگر خرد و تدبیر غالب باشد، این توازن سه‌جانبه نوین می‌تواند جنوب آسیا را از سقوط به یک جنگ سرد جدید بازدارد. اما اگر غرور، ترس یا قضاوت نادرست حاکم شود، تاریخ بار دیگر گواه خواهد بود که قدرت، بر عقل چیره شده است.

برای مقایسه، موشک هوا به هوای بلندبرد عملیاتی ایالات متحده، 120 تی، اے آئی ایم، دارای حداکثر برد تقریباً ۱۶۰ کیلومتر است. این مقایسه، به زبان خود، همه چیز را می‌گوید: پی ایل 17 نه تنها در برد، بلکه در مفهوم و پیام استراتژیک، تفاوتی بنیادین ایجاد می‌کند.

تحلیلگران دفاعی هند هشدار می‌دهند که اگر چین موشک‌های طولانی‌بردی مانند پی ایل 17 را در حوزه عملیاتی غربی خود مستقر کند، آزادی عملیاتی نیروی هوایی هند محدود خواهد شد—به‌ویژه برای هواپیماهایی که به سوختگیری هوایی و نظارت هوابرد وابسته‌اند.

در گزارش سالانه پنتاگون به کنگره در دسامبر، تصریح شده است که توان هجومی یک جنگنده جے-16 مجهز به پی ایل 17 می‌تواند بیش از ۱۴۰۰ کیلومتر باشد—یعنی تهدید تنها به موشک محدود نمی‌شود، بلکه سراسر سامانه هوایی را دربر می‌گیرد.

در همین زمینه، در هند صداهایی برای بازنگری در توان دفاع هوایی، فناوری موشکی و انتخاب شرکای راهبردی بلند می‌شود. همکاری دفاعی با آمریکا، فرانسه و اسرائیل دیگر صرف خرید سلاح نیست، بلکه ابزاری برای بازگرداندن توازن تکنولوژیک تلقی می‌شود.

کارشناسان بر این باورند که سامانه هدایت پی ایل 17 ممکن است مجهز به رادار "اے ای ایس اے" پیشرفته باشد، مشابه سامانه پی ایل 15 که از سال ۲۰۱۵ عملیاتی شده و برد آن بیش از ۲۰۰ کیلومتر گزارش شده است. بنا بر این، حلقه بعدی و به‌مراتب خطرناک‌تر این زنجیره تکاملی به شمار می‌رود.

در چشم‌انداز گسترده‌تر توازن قدرت جهانی، پی ایل 17 نشانه آشکاری است که جهان دوباره به سوی نظام چندقطبی نظامی حرکت می‌کند. دوران حاکمیت بدون رقیب یک یا دو قدرت در آسمان‌ها رو به پایان است و صفحات تاریخ این واقعیت را آهسته و پیوسته ثبت می‌کنند.

رسانه‌های چینی گزارش داده‌اند که تصویر پی ایل 17 برای نخستین بار در سال ۲۰۱۶ در جریان آزمایش‌های منتشر شده است جے-16 قدرتمندترین جنگنده چندمنظوره چین است و تا کنون تنها هواپیمایی است که نصب پی ایل 17 روی آن تأیید شده است—گویی این سلاح و این هواپیما برای یکدیگر ساخته شده‌اند.

دانشجویان تاریخ نظامی می‌دانند که توازن قدرت همیشه با سلاح‌ها تغییر نمی‌کند، بلکه با تصور آن‌ها تغییر می‌یابد. شاید پی ایل 17 هنوز کاملاً عملیاتی نشده باشد، اما خود مفهوم آن جهت‌گیری برنامه‌ریزی متحدان، تمرینات هوایی و بودجه دفاعی را شکل داده است.

از دیدگاه پکن، پی ایل 17 نه اعلان تجاوز است، نه دعوت به جنگ؛ بلکه ادامه فلسفه‌ای است که می‌گوید: «چنان قدرتی بیافرین که جنگ ضرورت نیابد». اینجاست که توان نظامی، زبان دیپلماسی می‌گردد. بنابراین، پی ایل 17 اگر تنها یک موشک فرض شود، ارزش و تأثیر واقعی آن نادیده گرفته شده است. در حقیقت، این نمادی است—نمادی که نشان می‌دهد مرکز ثقل قدرت جهانی در حال حرکت است و آسمان‌ها شاهد این حرکت هستند.

تاریخ نظامی می‌آموزد که آماده‌سازی خاموش، بلندترین اعلان است پی ایل 17 شاید نامی باشد که هنوز کامل گفته نشده، اما پژواک آن در افق اقیانوس آرام شنیده می‌شود.

قدرت، وقتی از حکمت تهی شود، فتنه می‌آفریند؛ و حکمت وقتی از قدرت جدا شود، تنها به دعا تبدیل می‌شود. جهان امروز به هر دو نیاز دارد—و پاکستان باید مسیر خود را میان این دو بسازد.

این دوران، دوران سروصدا نیست، بلکه دوران توازن است. قومی که توازن را می‌فهمد، تاریخ جایگاهش را حفظ می‌کند. این نوشتار، خبر نیست؛ بلکه خطی است در حاشیه تاریخ که زمان آرام‌آرام معنای آن را نمایان می‌سازد پی ایل 17 امروز ممکن است سایه‌ای مبهم باشد، اما در تاریخ قدرت، سایه‌ها غالباً خبر از طوفان‌های آینده می‌دهند.

و یادآوری پایانی که فراتر از استراتژی و فولاد است:
وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (آل عمران ۱۰۳: ۳)
«همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.»

در عصر تغییر قدرت‌ها و سایه‌های رو به افزایش، اتحاد هدف، وضوح داوری و بازداري جاه‌طلبی، مطمئن‌ترین سپر در برابر طوفان‌های پیش‌رو است.

یکشنبه، ۱ مارس ۲۰۲۶ء

وقتی تاریخ نفسش بند آمد

وقتی تاریخ تردید می‌کند

گاهگاهی در پیچ‌وخم‌های تاریخ، سکوت ملل نه تنها غفلت، بلکه گناه است و بی‌تفاوتی حکم قضاوت. امروز که فضای خاورمیانه با بوی باروت سنگین شده است و زیر اوراق دیپلماتیک، لرزش‌های پنهان آمادگی‌های نظامی شنیده می‌شود، پرسش این نیست که چرا تنش میان ایران و آمریکا بالا گرفته است؛ پرسش بنیادین آن است که ملت‌های صلح‌طلب جهان کجا هستند؟ آن صداها که زمانی علیه جنگ‌های ویتنام، عراق و افغانستان خیابان‌ها را پر کرده بودند، کجا رفته‌اند؟ آن دانشمندان و حکمایی که غرور قدرت را به چالش می‌کشیدند، کجا هستند؟

امروز، اگرچه اهل قلم، اساتید و روشنفکران در بسیاری از کشورهای غربی بار دیگر فریاد بر می‌آورند و دولت‌های خود را هشدار می‌دهند که آتش جنگ می‌تواند جهانی را بسوزاند، اما در گذرگاه‌های قدرت این فریادها، گویی در پرده‌های سنگین دیوانی گم می‌شوند. واشینگتن به رهبری رئیس‌جمهور ترامپ به سوی سیاستی گام برمی‌دارد که نه تنها ایران، بلکه آرامش جهانی را نیز در محک می‌گذارد. وقتی نهادی چون سازمان ملل متحد عملاً نادیده گرفته می‌شود و گرایش به تصمیمات یک‌جانبه ظهور می‌یابد، این نشان می‌دهد که سیاست قدرت بار دیگر می‌خواهد بر حاکمیت قانون فائق آید. سازمان ملل به همین دلیل تأسیس شد تا اختلافات جهانی از راه گفت‌وگو حل شود، و نه از مسیر توپ و تانک؛ و اگر تنها مهر تشریفاتی باشد، ستون نظم بین‌الملل متزلزل می‌گردد.

برخی ناظران بر این باورند که این وضعیت، بازتاب همان تصویری است که روزگاری اندیشمندان و سیاستمداران آمریکایی همچون هنری کیسینجر—یهودی‌تبار—به عنوان توازن نوین قدرت جهانی عرضه کردند؛ تصویری که مراکز قدرت محدود و اهرم‌های تعیین‌کننده در دست عده‌ای محدود متمرکز بود. اگر سیاست کنونی آمریکا در عمل بازتاب همان تفکر باشد، پرسش جدی‌تر این است که آیا جامعه جهانی بار دیگر در برابر تعبیر یک‌قطبی قدرت، سر تسلیم فرود خواهد آورد، جایی که قدرت نه تنها حق را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه می‌کوشد آن را تعریف کند؟

ایران از جانب خود با استناد به ماده ۵۱ منشور سازمان ملل، حق دفاع و حاکمیت خود را اعلام کرده است. استدلال تهران این است که جنگ آغاز نخواهد شد، اما پاسخ به تجاوز حتمی است. این موضع، خواه برای برخی پذیرفتنی باشد یا نه، قطعاً با لحنی حقوقی و خودمختارانه بیان شده است. اگر این تنش شدت گیرد، چندان دور از انتظار نیست که جنگ منطقه‌ای به یک رویارویی گسترده‌تر بین‌المللی تبدیل شود. تاریخ به ما می‌آموزد که جنگ‌های جهانی همواره با یک جرعه آغاز شده‌اند—و سپس افق‌ها در شعله‌ها فرو رفته‌اند.

در چنین لحظه‌ای، سکوت ملت‌های صلح‌طلب اهمیتی مضاعف می‌یابد. آیا منافع اقتصادی صدای وجدان را خاموش کرده است؟ آیا سود صنایع تسلیحاتی ارزشمندتر از جان انسان‌ها شده است؟ یا سیاست جهانی بدانجا رسیده است که اصول تنها زینت سخنانی‌هاست و قدرت عنصر تعیین‌کننده نهایی؟

این مقاله پژواک همان رنج، همان پرسش و همان لحظه تاریخی است—لحظه‌ای که باید تعیین کنیم آیا تماشاگر خواهیم ماند یا جرأت خواهیم کرد جریان تاریخ را دگرگون سازیم.

در سیاست معاصر، گاه لحظاتی پیش می‌آید که سخنان تنها بیان نمی‌شوند، بلکه پیش‌درآمدی بر نگارش در سینه تاریخ می‌گردند. تنش اخیر میان ایران و آمریکا نیز چنین لحظه‌ای است—جایی که ملایمت گفتار

دیپلماتیک با گام آهنین قدرت نظامی در هم می‌آمیزد. این نزاع تنها اختلاف دو دولت نیست، بلکه آزمونی است بر توازن قدرت جهانی، معنای حاکمیت، و اقتدار قانون بین‌الملل.

جمهوری اسلامی ایران نامه‌ای رسمی به دبیرکل سازمان ملل ارسال کرده و با صراحت اعلام کرده است که

هرگونه «تجاوز نظامی» علیه آن، با استفاده از حق دفاع همراه خواهد بود و در پاسخ تأمل نخواهد کرد. در این نامه روشن شده که در صورت برخورد، تمام پایگاه‌ها، تأسیسات نظامی و دارایی‌های راهبردی مرتبط با «قدرت دشمن» در منطقه اهداف مشروع تلقی خواهند شد. اساس این موضع این است که ایران جنگ را آغاز نخواهد کرد، اما اگر حاکمیت آن خدشه‌دار شود، حق دفاع خود را مطابق منشور سازمان ملل اعمال خواهد کرد. با این حال، تهران با این بیانیه قاطع، تأکید کرده که نه خواهان تنش است و نه آغازگر جنگ؛ گویی شمشیر در نیام است، اما دست بر دسته آن محکم است.

این بیان صرفاً بیان عزم نظامی نبود، بلکه استدلالی حقوقی و اخلاقی نیز بود. ایران با اشاره به ماده ۵۱ منشور سازمان ملل، حق دفاع را به عنوان یک اصل پذیرفته شده در حقوق بین‌الملل مطرح کرده است. تهران صرفاً تهدید به پاسخ نظامی نکرده، بلکه بنیاد قانونی نیز ارائه داده است—گویی با گواه قراردادن وجدان جهانی اعلام می‌کند که اقدام آن تجاوز نیست، بلکه دفاع است. به این ترتیب، ایران کوشیده است افکار عمومی جهانی را به نفع خود هموار سازد و پیشاپیش برای اقدام احتمالی خود مشروعیت حقوقی فراهم آورد.

ایران اظهارات رئیس‌جمهور ترامپ را صرفاً بیان سیاسی تلقی نکرد، بلکه نمادی از «خطر واقعی تجاوز نظامی» دانست. از نظر تهران، وقتی رئیس یک دولت قدرتمند از اقدام نظامی سخن می‌گوید، این سخنان تنها کلمات نیست، بلکه احتمال سیاست‌اند. شدت و قاطعیت لحن رئیس‌جمهور ترامپ، تردیدهای تهران را به یقین بدل کرده است که واشینگتن گزینه نظامی را جدی در نظر دارد.

در دیپلماسی مدرن، خود اظهارات به ابزاری استراتژیک بدل شده‌اند. وقتی رهبر یک قدرت بزرگ از «چیزهای بد» یاد می‌کند، این سخنان همزمان فشار روانی، سیگنال داخلی و هشدار بین‌المللی است. ایران با برجسته کردن این خطر، می‌خواهد کشورهای منطقه را هشدار دهد که هر ماجراجویی تنها به ایران محدود نخواهد بود، بلکه تمام خاورمیانه را در بر خواهد گرفت.

روز پنج‌شنبه، رئیس‌جمهور ترامپ به ایران نهایتاً پانزده روز—و در مقطعی ده روز—مهلت داد تا به آنچه «توافق معنادار» می‌نامد، در مذاکرات دست یابند، وگرنه «چیزهای بد» رخ خواهد داد. این فشرده‌سازی زمانی، روشی آشنا در دیپلماسی روان‌شناختی است. با محدود کردن مذاکرات در گذرگاه زمان، طرف مقابل وادار می‌شود سریع تصمیم بگیرد؛ اگرچه این پیشنهاد ظاهراً دیپلماتیک است، اما ساختار آن حامل فشار آشکار است. زمان، در این چارچوب، نه یک محیط بی‌طرف برای بررسی، بلکه اتاق فشاری است که انتخاب‌ها را به بلوغ زودرس می‌رساند.

ایران در پاسخ، غنی‌سازی اورانیوم را حق غیرقابل تنسیخ خودمختاری خود دانست و بدین‌سان پیامی رسا ارسال کرد که از اصول بنیادین خود کوتاه نخواهد آمد. این نقطه‌ای است که کشمکش میان خودمختاری و فشارهای بین‌المللی تمام شدت خود را نشان می‌دهد. در اینجا نزاع اصلی نه بر سر بندهای فنی توافق، بلکه بر وقار و حیثیت یک ملت است. از دیدگاه تهران، این مسئله صرفاً یک امر تکنیکی نیست، بلکه مسأله‌ای است مربوط به عزت ملی و دفاع از خودمختاری است. پرسش این نیست که چه میزان غنی‌سازی انجام شود؛ بلکه پرسش این است که چه کسی حق تصمیم‌گیری دارد؟

اظهارات بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، این بحران را از یک تنش دوطرفه فراتر برده و به تنش سه‌جانبه تبدیل می‌کند. اسرائیل برنامه هسته‌ای ایران را تهدیدی برای موجودیت خود می‌بیند. از این رو، چه آمریکا اقدامی کند یا نکند، اسرائیل هرگز گزینه اقدام یک‌جانبه در چارچوب امنیت ملی خود را غیرممکن نمی‌داند. بدین‌سان ماهیت بحران پیچیده‌تر می‌شود.

در این زمینه، اظهارات نتانیاهو بسیار مهم است. او هشدار داده است که اگر ایران حمله کند، اسرائیل پاسخ قاطع خواهد داد. این بیانیه، بوی باروت موجود در هوای خاورمیانه را عمیق‌تر کرد. اسرائیل برنامه هسته‌ای ایران را تهدیدی برای موجودیت خود می‌داند؛ بنابراین، این بحران محدود به دو طرف نمی‌ماند، بلکه در یک معادله منطقه‌ای گسترده جای می‌گیرد، جایی که هر اقدام می‌تواند واکنش‌هایی در چندین جهت ایجاد کند.

عمان، به مدت طولانی، به‌عنوان یک میانجی معتدل در سیاست خلیج فارس شناخته شده است. ششم فوریه، مذاکرات غیرمستقیم میان آمریکا و ایران تحت میانجیگری عمان آغاز شد. عمان در منطقه به‌عنوان میانجی‌ای معتدل و مورد اعتماد شناخته می‌شود. پس از آن، دور دوم مذاکرات در ژنو برگزار شد که در پایان آن، هر دو طرف تعهد خود به ادامه گفتگوها را ابراز کردند. این مذاکرات نشانه‌ای است بر آنکه دروازه دیپلماسی هنوز بسته نشده است؛ اما این دروازه نیمه‌باز است—در یک سو امید و در سوی دیگر نگرانی. آغاز مذاکرات غیرمستقیم و دور دوم ژنو گواه آن است که هیچ‌یک از طرفین نمی‌خواهند دروازه را ببندند. این گفتگوها در واقع نماد همان تعادل شکننده‌ای است که تهدید جنگ و تمایل به صلح همزمان در آن حضور دارند؛ زیر قالی نرم دیپلماسی، امواج اضطراب نظامی همچنان جاری است.

روزنامه وال‌استریت ژورنال گزارش داد که رئیس‌جمهور ترامپ در حال بررسی احتمال «حملات نظامی محدود» علیه ایران است تا آن را به توافق هسته‌ای ترغیب کند. طبق گزارش، عملیات احتمالی محدود به اهداف نظامی یا دولتی مشخص خواهد بود، اما امکان گسترش آن نیز وجود دارد. اظهارات ترامپ بحران را به مسیر تازه‌ای برد. تصور «حمله نظامی محدود» ظاهراً اقدام کم‌دامنه‌ای به نظر می‌رسد، اما تاریخ نشان داده است که اقدامات محدود اغلب پیش‌درآمدی برای درگیری‌های گسترده‌اند. محدودیت‌های اعمال‌شده بر عراق در دهه ۱۹۹۰ نهایتاً به جنگ کامل منجر شدند؛ بنابراین واژه «محدود» خود می‌تواند فریب‌بخش باشد. این اقدام می‌تواند ابزار فشار بر ایران باشد، اما هیچ ضمانتی وجود ندارد که پاسخ نیز محدود بماند.

به تأخیر انداختن تصمیم نهایی از سوی رئیس‌جمهور ترامپ، نشان می‌دهد که در واشینگتن میان حلقه‌های نظامی و سیاسی اتفاق نظر کامل وجود ندارد. از یک سو تمایل به نمایش قدرت و از سوی دیگر بیم از پیامدهای احتمالی جنگ—این دو گرایش متضاد تصمیم‌گیری را پیچیده می‌کنند. دولت آمریکا باید هم قدرت



را به نمایش گذارد و هم پیامدهای احتمالی یک جنگ جدید در خاورمیانه را ارزیابی کند. تجربه افغانستان و عراق هنوز از صفحات تاریخ پاک نشده است. با این حال، گزارش‌ها حاکی از آن است که رئیس‌جمهور هنوز تصمیم نهایی نگرفته و گزینه‌هایی از عملیات محدود تا عملیات گسترده نظامی بررسی می‌شوند؛ گویا صفحه شطرنج گسترده شده، اما حرکت نهایی هنوز در پرده غیب است.

مقامات آمریکایی اذعان می‌کنند که حمله می‌تواند ایران را به پاسخ وادارد و خاورمیانه را درگیر نزاعی گسترده‌تر کند. ایران دارای توانایی موشکی و شبکه‌ای از گروه‌های متحد در منطقه است که می‌توانند پایگاه‌ها و متحدان آمریکایی را هدف قرار دهند. بدین‌سان یک جرعه می‌تواند کل منطقه را در بر گرفته و این آتش در مرزها محدود نخواهد ماند. بنابراین، یک اقدام محدود می‌تواند منطقه را در چرخه جنگ بیفکند و جرعه‌ای محدود به شعله‌ای سراسری تبدیل شود.

گفتگو میان مقامات ارشد آمریکا و ایران ادامه دارد. آمریکا خواستار محدودسازی برنامه هسته‌ای ایران و اعمال محدودیت بر موشک‌های بالستیک است، در حالی که تهران تنها به رعایت محدودیت‌ها رضایت داده و توافق جامع را رد کرده است. پیشنهادهای محدود تهران تعادلی ظریف میان خودداری و مصالحه را نشان می‌دهد. از دیدگاه ایران، توافق جامع می‌تواند خودمختاری دفاعی آن را تضعیف کند. این اختلاف در واقع نمود فقدان اعتماد است—هر دو طرف به نیت یکدیگر اعتماد کامل ندارند و همین بی‌اعتمادی مذاکرات را دشوار می‌کند.

حضور نظامی آمریکا در منطقه در حال افزایش است. استقرار جنگنده‌های مدرن، هواپیماهای فرماندهی و کنترل و ناوهای هواپیمابر، در واقع بخشی از پیام خاموش و ترتیب‌دهی این است که طرف دیپلماتیک از قدرت نظامی نیز غافل نیست. این فشار بخشی از تلاش برای کسب برتری در مذاکرات است. آمادگی نظامی، استعاره‌ای خاموش اما مؤثر از فشار بر میز دیپلماسی است. پیام روشن است: اگر کلمات ناکام ماندند، قدرت حاضر است.

رئیس‌جمهور ترامپ گفته است که جهان طی ده روز خواهد دانست آیا آمریکا با ایران توافق خواهد کرد یا اقدام نظامی پیش خواهد گرفت. در سخنان او آمده است: «باید توافق معنادار حاصل شود، وگرنه حوادث بد رخ خواهند داد.» این در واقع یک بیانیه سیاسی است که مخاطب داخلی و خارجی دارد. این اعلامیه شدت بحران را در رسانه‌های جهانی افزایش می‌دهد و ایران را در موضع دفاعی قرار می‌دهد. افزون بر آن، این اعلامیه برای سیاست داخلی آمریکا نیز اهمیت دارد، چرا که افکار عمومی و کنگره بر سر این موضوع منقسم هستند.

در روزهای اخیر، آمریکا نیروهای خود را در خاورمیانه افزایش داده، در حالی که پیشرفت مذاکرات در سوئیس امید و نشانه‌ای از نور صلح به همراه دارد؛ اما افزایش نیروهای نظامی، سایه‌ای از نگرانی بر آن امید افکنده است. این همان پارادوکس دیپلماسی معاصر است—چشم‌اندازی دوگانه از سیاست جهانی: گفتگو برای صلح و آمادگی برای جنگ. یک دست شمشیر و دست دیگر اسناد دیپلماتیک—این، چهره دوگانه سیاست معاصر است.

اعضای دموکرات کنگره و برخی رهبران جمهوری خواه بدون تصویب، مخالفت با عملیات نظامی دارند. مخالفت قانون گذاران یادآور آن است که در آمریکا تصمیم جنگ یکجانبه نیست و اقدام بدون تصویب می تواند بحران داخلی ایجاد کند. این امر می تواند بر سیاست گذاری ترامپ تأثیرگذار باشد و رقابت سیاسی داخلی، تعادل تصمیم گیری در سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار دهد.

رئیس جمهور ترامپ به ملاقات های «خوب» فرستاده ویژه خود، استیو ویتکوف، و دامادش، جارد کوشنر با ایران اشاره کرد، اما همزمان اذعان داشت که دستیابی به توافق معنادار با ایران آسان نیست. با این حال، ملاقات های پشت پرده نشان می دهد که دیپلماسی مخفی همچنان جریان دارد. این دیپلماسی پشت پرده گاه از مذاکرات رسمی مؤثرتر است، زیرا انعطاف و محرمانگی بیشتری فراهم می آورد.

بیانیه سخنگوی کاخ سفید، کارولین لوویت، گواه آن است که واشینگتن هنوز حل دیپلماتیک را ترجیح می دهد، هرچند گزینه نظامی از میز کنار گذاشته نشده است. او افزود که برای ایران، انعقاد توافق عقلانی خواهد بود و رئیس جمهور همچنان خواستار راه حل دیپلماتیک است. این سخنان نشان می دهد که واشینگتن، حتی در حالی که گزینه نظامی را روی میز نگاه داشته، نمی خواهد دیپلماسی را رها کند. این بیانیه کوششی است برای بازنگه داشتن آخرین پنجره دیپلماسی، هرچند برخی ناظران سیاسی، با نظر به سیاست های گذشته ترامپ، هشدار می دهند که وی ممکن است در صحنه سیاست جهانی انفجاری ایجاد کند.

در آغاز، آنچه به «هیئت صلح» موسوم بود، عمدتاً با هدف نظارت بر پایان جنگ غزه میان اسرائیل و حماس تأسیس شد، اما اکنون دامنه آن گسترده تر شده و این برداشت را تقویت می کند که آمریکا گاه می خواهد فراتر از سازمان ملل، سکویی موازی برای دیپلماسی ایجاد کند. این می تواند نشانه ای از تغییر توازن قدرت جهانی باشد. برخی ناظران بر این باورند که این اقدام ممکن است تلاشی برای کنار گذاشتن سازمان ملل باشد؛ اگر چنین باشد، نشانگر تغییری بزرگ در نظم جهانی خواهد بود.

بررسی اختیارات جدید بخشی از همین پیوستگی است که می تواند در هر لحظه وارد مرحله ای تازه شود. حمله به تأسیسات هسته ای ایران در سال گذشته گواهی بر آن است که اقدام نظامی صرفاً فرضی نیست، بلکه تجربه ای عملی است. موشک ها و هواپیماهای آمریکا سال گذشته تأسیسات هسته ای ایران را هدف قرار دادند و گزارش ها حاکی از آن است که کاخ سفید این هفته نیز گزینه های تازه حمله را بررسی کرده است. این پیوستگی نشان می دهد که گزینه نظامی نه تنها بحث نظری، بلکه امکان عملی نیز دارد.

کشاکش میان ایران و آمریکا در واقع گفت و گویی پیچیده است میان قدرت و قانون، خودمختاری و فشار بین المللی، دیپلماسی و نظامی گری. این نزاع صرفاً یک اختلاف میان دو دولت نیست، بلکه آزمونی است بر توازن قدرت جهانی، مفهوم خودمختاری، و رابطه میان دیپلماسی و نیروهای نظامی. لحن تهران نمایانگر اعتماد به نفس دفاعی است و بر وقار و حق دفاع خود اصرار دارد، در حالی که استراتژی واشینگتن تلفیقی از فشار و مذاکره به نظر می رسد. عنصر اسرائیل، حضور متحدان منطقه ای، و نگاه های خاموش قدرت های جهانی، این بحران را پیچیده تر می کنند.

این صحنه یادآور آن است که گرمای تاریخ محدود به مرزها نیست. اگر دیپلماسی غالب آید، این بحران به یک فصل موفق در دفتر سیاست جهانی بدل خواهد شد؛ در جریان سختی ها و آزمون ها، تنها آن ملت هایی سر بلند می شوند که با تدبیر و تعادل تصمیم می گیرند. و اگر نظامی گری غالب شود، زمین خاورمیانه بار دیگر از بوی باروت معطر—یا شاید آلوده—خواهد شد. به یاد داشته باشیم که اگر آتش جنگ شعله ور

گردد، فصلی سیاه و ناخوشایند رقم خواهد خورد—اما همین فصل نیز به ما می‌آموزد که منطق قدرت باید بانور حکمت همراه باشد، وگرنه تاریکی همه را در برگرفته است. چشم تاریخ این صحنه را با دقت می‌نگرد—که آیا نور عقل برمی‌تابد یا غرور قدرت غالب می‌شود.

افق تاریخ هنوز مه‌آلود است. اما روشن است که روزهای آینده نه تنها برای ایران و آمریکا، بلکه برای جهان نیز تعیین‌کننده خواهند بود. اگر نور عقل و حکمت غالب آید، چراغ صلح روشن خواهد ماند؛ و اگر غرور قدرت غالب شود، این چراغ در معرض تندبادها قرار خواهد گرفت.

امروز، هنگامی که بر لبه این بحران ایستاده‌ایم، احساس می‌کنیم که تاریخ بار دیگر انسانیت را آزمون می‌کند. کشمکش میان ایران و آمریکا صرفاً نزاع میان دو دولت نیست؛ این پرسشی است از نظم جهانی، قانون بین‌المللی، و بقای انسانی. اگر تصمیمات به زور تحمیل شود و سازمان ملل تنها به یک نهاد رسمی تنزل یابد، جهان نمونه‌ای خطرناک ایجاد خواهد کرد—نمونه‌ای که در سال‌های آینده می‌تواند هر قدرتی را برای اقدام یک‌جانبه توجیه کند.

خاموشی ملت‌های صلح‌طلب، به‌واقع، موجب نگرانی است، زیرا جنگ هرگز در مرزها محصور نمی‌ماند. آتش در یک منطقه، فضای دیگر قاره‌ها را نیز دودآلود می‌کند. اگر امروز خاورمیانه می‌سوزد، فردا اروپا و آسیا نیز گرمای آن را احساس خواهند کرد. هرچند صدای دانشوران بلند است، اما تا زمانی که فشار عمومی دولت‌ها را وادار به اقدام نکند، این صداها تنها در تالارهای قدرت پژواک دارند.

زمان آن فرا رسیده که وجدان جهانی بیدار شود. زمان آن است که به مراکز قدرت یادآوری شود که جهان مالک یک ایدئولوژی، یک لابی، یا یک کشور واحد نیست. اگر سیاست جهانی به قالب یک‌قطبی درآید، واکنش نیز در سطح جهانی آشکار خواهد شد. و اگر آتش جنگ شعله‌ور گردد، نتیجه آن در کنترل هیچ‌کس نخواهد بود.

چشم تاریخ ما را می‌نگرد. نسل‌های آینده خواهند پرسید که هنگامی که جهان بر لبه تباهی ایستاده بود، مدافعان صلح کجا بودند؟ آیا آن‌ها تماشاگران خاموش بودند یا در برابر ظلم، صدای خود را بلند کردند؟ امروز ضرورت آن است که ملت‌های جهان، دانشوران، رهبران مذهبی و اخلاقی، و مردم همه دست به دست هم دهند تا این آتش پیش از شعله‌ور شدن فروکش کند. زیرا اگر این بار جرقه جنگ به شعله بدل شود، ممکن است هیچ نهاد جهانی، هیچ میز دیپلماسی، و هیچ استدلال خردمندانه‌ای برای خاموش کردن آن کافی نباشد.

چراغ صلح هنوز خاموش نشده است—اما طوفان‌ها پیرامون آن در کمین‌اند. تصمیم با ماست: آیا این چراغ را با دستان خود حفظ می‌کنیم یا آن را به دست تندبادهای قدرت می‌سپاریم؟

پنجشنبه، ۲۶ فوریه ۲۰۲۶ء

همسایگی در آتش سیاست

میان باروت و بصیرت

مرزها هرگز تنها خطوطی کشیده شده بر نقشه نیستند؛ بلکه آن‌ها نشانه‌هایی‌اند که بر ورق‌های تاریخ ثبت شده و پشت آن‌ها مهاجرت اقوام، آمیزش تمدن‌ها و حکایات خون و آهن نهفته است. سرزمین پاک-افغان نیز چنین مکانی است، جایی که کوه‌ها خاموش نیستند، بلکه شاهد عهد‌ها و شکستن عهد‌ها هستند؛ جایی که در هوا تنها گرد و غبار نمی‌چرخد، بلکه پژواک گذشته نیز شنیده می‌شود.

امروز، هنگامی که موج تنش میان دو کشور از بیانی‌های دیپلماتیک فراتر رفته و به شکل رویارویی مسلحانه درآمده و حملات آشکار افغانستان علیه پاکستان آغازگر جنگ شده است، این دیگر تنها نزاع دو دولت نیست، بلکه پرسشی درباره آینده کل منطقه است. این نزاع صرفاً مسأله دو دولت نیست، بلکه آزمونی است برای منطقه‌ای که قرن‌ها در پیوند تمدنی، هماهنگی دینی و تعلق جغرافیایی تنیده شده است. اگرچه صدای تفنگ گاهگاهی حکم فوری می‌دهد، اما دآوری تاریخ همواره در ترازوی تدبیر، اعتدال و حکمت سنجیده می‌شود.

در این زمینه، این بررسی نه مدافع هیچ طرفی است و نه مترجم اتهامی؛ بلکه کوششی است جدی برای جستجوی شعاع حقیقت در مه و غبار شرایط و دیدن این بحران نه صرفاً به عنوان خبر، بلکه در قلمرو فهم و تحلیل—خصوصاً اکنون که آتش جنگ در دو سوی مرز شعله‌ور شده است.

مرزهای برصغیر و خراسان تنها جغرافیا نیستند؛ بلکه خطوطی سوزان در تاریخ‌اند. کوه‌ها گواهند که پژواک قدرت گاهی باتفنگ شنیده شده و گاهی با جوهر توافق‌نامه در روزگار اخیر، هنگامی که پاکستان حملات هوایی به ولایات شرقی افغانستان—ننگرهار، پکتیا و خوست—انجام داد، این اقدام فراتر از یک عملیات نظامی بود و اعلامی سیاسی بود که دولت نمی‌تواند در حفاظت از مرزهای خود تماشاگر خاموش بماند.

شب شنبه، ۲۱ فوریه، حملات هوایی پاکستان به ولایات ننگرهار، پکتیا و خوست، بار دیگر فضای منطقه را با بوی باروت آلوده کرد. صرف تصور این عملیات به عنوان یک عملیات محدود نظامی ساده لوحی است؛ این پیام هم داخلی بود و هم خارجی. در سطح داخلی، هدف نشان دادن توان دولت در حفظ اقتدار بود؛ و در سطح خارجی، هشدار این بود که اگر حملات مرز عبوری ادامه یابد، پاکستان طبق اصل «حق دفاع» اقدام خواهد کرد.

در همان شب شنبه، مقامات امنیتی پاکستان هشتاد عنصر مسلح از مراکز تحریک طالبان پاکستان و دولت اسلامی خراسان را در ولایات شرقی افغانستان هدف قرار دادند، مراکزی که از آنجا برنامه‌ریزی حملات علیه پاکستان صورت می‌گرفت. دولت پاکستان اعلام کرد که این مراکز فعالیت مسلحانه داشتند و بسیاری از عناصر کشته شدند. کابل این اقدام را نقض حاکمیت مرزی و عامل کشته شدن غیرنظامیان دانست و تهدید به پاسخ داد، که اکنون این تهدید به عمل بدل شده است. بدین‌سان، صدای توپ پیش‌درآمد فصلی نو در لغت دیپلماتیک شد و اکنون آن فصل وارد مرحله جنگی گردیده است.

اما کابل آن را تجاوز مرزی دانست و مدعی شد که غیرنظامیان، حتی زنان و کودکان، در آن آسیب دیده‌اند.

حکومت موقت افغانستان آن را نقض حاکمیت دانست و با اشاره به قربانیان غیر نظامی، وعده واکنش داد. در حقوق جهانی مدرن، حاکمیت دولتی اصل مقدسی است و نقض آن غالباً در زمره تجاوز محسوب می‌شود. بنابراین، یک عملیات محدود نیز می‌تواند به بحران دیپلماتیک تبدیل شود؛ و هنگامی که پاسخ شامل حملات مرز عبوری گردد، بحران صرفاً دیپلماتیک نبوده و به رویارویی نظامی بدل می‌شود— چنانکه امروز شاهد آن هستیم.

این کل قضیه به قرارداد موسوم به «توافق دوحه» مرتبط است. توافق دوحه عمدتاً میان آمریکا و طالبان افغان انجام شد، اما تأثیرات آن بر کل منطقه محسوس گردید. این پیمان شامل شرطی بود که سرزمین افغانستان برای اقدامات علیه هیچ کشور دیگری مورد استفاده قرار نگیرد. استدلال پاکستان این است که طالبان افغان روح توافق دوحه را رعایت نکرده‌اند؛ این شرط نقض شده و سرزمین افغانستان برای عملیات علیه پاکستان استفاده می‌شود و این رفتار مغایر روح توافق است. در سوی دیگر، طالبان افغان مدعی‌اند که پاکستان در تلاش است شورش داخلی خود را به خارج منتقل کند، امری که بار آن بر دوش دیگران نیست. بدین ترتیب، تفسیر توافق، محور اختلاف شد و اکنون جنگ این اختلاف را عمیق‌تر ساخته است.

موقف پاکستان این است که تحریک طالبان پاکستان در افغانستان پناهگاه‌های امن دارد. پاسخ کابل این است که مسئله تی‌تی‌پی مشکل داخلی پاکستان است. اینجا مسأله لفظ نیست، بلکه تفسیر است—و تفسیر همیشه در سایه اعتماد رشد می‌کند، نه در سایه بد اعتمادی. این همان نقطه‌ای است که میان «عهد» و «اتهام» خط حقیقت محو می‌شود و تاریخ گواه است که وقتی پیمان‌ها بدون اعتماد باشند، تنها به ورق‌های کاغذ بدل شده و در هوا پراکنده می‌شوند. پرسش تنها درباره تفسیر توافق نیست، بلکه درباره فضای اعتماد است. هرگاه نیت‌ها مورد شک باشد، کلمات معنای خود را از دست می‌دهند.

رئیس‌جمهور آصف علی زرداری هشدار داد که حکومت غیرمورد شناسایی در افغانستان عناصر تروریستی را پناه می‌دهد، امری که نه تنها نقض توافق دوحه است بلکه جهان را تا آستانه یک «نُه‌یازده جدید» می‌رساند. این اشاره بی‌تردید به حملات ۱۱ سپتامبر بود—آن فاجعه‌ای که مسیر سیاست جهانی را تغییر داد. نگرانی رئیس‌جمهور از «نُه‌یازده جدید» صرفاً بیان خطابه‌ای نیست، بلکه تدبیر دیپلماتیک و ابزار فشار دیپلماتیک نیز هست، جلب توجه جهانی به بحرانی که ظاهراً منطقه‌ای ولی در واقع بین‌المللی است.

و افزون بر این، قرآن کریم نیز یادآور می‌شود:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾

و آن جانی را که خداوند حرام کرده است، به‌جز به حق نکشید. (سوره اسراء، آیه ۳۳) و این آیه بیانگر حرمت جان انسان و معیار حق و عدالت است، همان‌گونه که در تحلیل بحران‌ها و پاسخ‌های نظامی نیز باید رعایت شود.

بیان‌های اخیر نه صرف جملاتی در عرصه سیاست داخلی‌اند، بلکه کوششی‌اند برای بیدار کردن وجدان جهانی؛ تا زمانی که مرزها از کنترل خارج شوند، جرقه‌های آتش حتی به دورترین آبادی‌ها سرایت می‌کند.

رئیس‌جمهور آصف علی زرداری در بیانیه اخیر خود، جامعه جهانی را متذکر شد که اگر گروه‌های غیردولتی به پناهگاه‌های امن دسترسی داشته باشند، جهان می‌تواند در آستانه فاجعه‌ای نوین قرار گیرد، همان‌گونه که حملات ۱۱ سپتامبر نظم سیاست جهانی را به هم ریخت. این بیانیه در واقع کوششی است

برای تحرک جامعه جهانی؛ زیرا پس از ۱۱ سپتامبر، سیاست جهانی مفهوم اقدام جمعی علیه تروریسم را پذیرفت. پاکستان می‌خواهد همان حافظه جهانی را بیدار کند تا مسأله افغانستان به اولویت جهانی تبدیل شود. پیام اصلی خطاب به جامعه جهانی است: اگر امروز سکوت اختیار شود، زیان فردا مشترک خواهد بود.

اما اکنون، وقتی خبر حملات منظم از سوی افغانستان می‌رسد—گلوله‌باران ایستگاه‌های مرزی، اتهام تجاوز به حریم هوایی و در برخی نقاط درگیری‌های زمینی—وضعیت از یک منازعه محدود فراتر رفته و به آستانه جنگ آشکار رسیده است. آغاز جنگ همیشه سریع است، اما پایان آن غالباً طولانی و خسته‌کننده.

از سوی دیگر، جنبه دیگری نیز وجود دارد: مسیرهای تجاری مسدود، نفس اقتصاد متوقف، و اضطراب عمومی. وقتی گذرگاه‌های مرزی بسته می‌شوند، خسارت بیش از باروت بر نان می‌نشیند. تنگی اقتصادی، بی‌قراری اجتماعی را پرورش می‌دهد و همین بی‌قراری می‌تواند زمین نرم برای افراطگرایی باشد. در ماه‌های اخیر، بزرگترین پرسش نه نظامی، بلکه اقتصادی و انسانی است. بسته‌شدن کامل گذرگاه‌های مرزی، توقف تجارت، کمبود سوخت و غذا، و افزایش حملات افراطگرایانه در پاکستان—همه نشان‌دهنده جنبه‌هایی از جنگ هستند که زخم آن‌ها دیرپا و عمیق‌تر از گلوله است. تجارت پاکستان—افغان که روزگاری به میلیارد‌ها دلار می‌رسید، اکنون تقریباً متوقف است. بی‌قراری در جوامع مرزی افزایش یافته و خطر شکل‌گیری موجی جدید از مهاجران سربرآورده است.

کندی اقتصادی، بی‌قراری اجتماعی ایجاد می‌کند، که خود می‌تواند مسائل امنیتی را تشدید نماید. تجارت سالانه میان پاکستان و افغانستان به میلیارد‌ها دلار می‌رسیده است. بسته شدن مرز مستقیماً بر شهروندان، بازرگانان و ساکنان مرزی تأثیر می‌گذارد. وقتی اقتصاد کوچک می‌شود، بیکاری افزایش می‌یابد، و بیکاری، مهد افراطگرایی می‌گردد. بدین‌سان، تنش نظامی بحران اقتصادی را تقویت کرده و بحران اقتصادی، افراطگرایی را پرورش می‌دهد. پرسش این است که دو کشور تا چه زمانی قادر به تحمل این بار خواهند بود؟ آیا هنوز دریچه‌ای برای گفت‌وگو باقی است یا تاریخ بار دیگر به نسخه‌های قدیمی «تغییر رژیم» باز می‌گردد؟

پاکستان خود را حصار علیه تروریسم معرفی می‌کند. بر اساس دیدگاه پاکستان، خطر محدود به کویته یا لاهور نیست، بلکه سایه آن می‌تواند تا پایتخت‌های غربی نیز گسترش یابد. این دیدگاه با گزارش‌های شورای امنیت سازمان ملل که به حضور گروه‌های افراطگرا در افغانستان اشاره می‌کنند، از جمله القاعده، تقویت می‌شود. نگرانی کشورهای همسایه—چین، ایران، تاجیکستان و ازبکستان—نشان می‌دهد که مسأله فراتر از منازعه مرزی و به پرسش ثبات منطقه‌ای تبدیل شده است.

پاکستان خود را «کشور خط مقدم» می‌نامد—یعنی دیواری که نخستین ضربه به آن وارد می‌شود. این استعاره «دیوار» در واقع توسعه راهبرد پاکستان پس از ۲۰۰۱ است، هنگامی که این کشور خود را اولین جبهه جنگ علیه تروریسم معرفی نمود. این بیانیه همچنین وسیله‌ای برای کسب همدردی و حمایت جهانی است—چرا که هر دیواری که فرو می‌ریزد، زیر آوار آن همه می‌توانند گرفتار شوند. بنابراین، پاکستان حصار جهانی علیه تروریسم است. آن‌ها می‌گویند خطر تنها محدود به شهرهای داخلی نیست، بلکه به امنیت بین‌المللی نیز مرتبط است.

گزارش شورای امنیت سازمان ملل حضور گروه‌های افراطگرا، از جمله القاعده، در افغانستان را تأیید کرده است. کشورهای همسایه—تاجیکستان، ایران، ازبکستان و چین—همگی نگران هستند. این همان



لحظه‌ای است که امنیت منطقه‌ای به مسئولیتی مشترک بدل می‌شود. اخیراً، گزارش‌های شورای امنیت حضور دولت اسلامی خراسان و القاعده را تأیید کرده‌اند که نگرانی کشورهای منطقه را تشدید می‌کند. در این گزارش، به وضوح اشاره شده است که چین در چارچوب سین‌کیانگ، ایران در حوزه امنیت مرزی، و تاجیکستان در زمینه تحرک جنگجویان خارجی نگرانی دارد.

این مسأله دیگر تنها منازعه پاکستان-افغانستان نیست، بلکه به پرسش امنیت مشترک آسیای میانه و جنوبی تبدیل شده است. کشورهای مختلف از جمله چین، ایران، تاجیکستان و ازبکستان نسبت به این وضعیت ابراز نگرانی کرده‌اند.

تأثیرات این جنگ بر صحنه جهانی نیز می‌تواند قابل توجه باشد. جهان پیش از این درگیر منازعات اوکراین و خاورمیانه است و اکنون حملات آمریکا و اسرائیل به ایران نیز بر نگرانی‌ها افزوده است. افغانستان در دستور کار جهانی به حاشیه رانده شده است. اما تاریخ گواه است که نادیده گرفتن افغانستان همواره هزینه سنگینی داشته است—چه تهاجم شوروی و چه بعداً حمله آمریکا. اگر جنگ پاکستان-افغان طولانی شود، این منطقه بار دیگر مرکز توجه قدرت‌های جهانی خواهد شد.

به قول طلال چوهدری: «پاکستان دیواری میان تروریست‌ها و جهان است. اما دیوارها اگر پیوسته ضربه ببینند، در آن‌ها ترک ایجاد می‌شود.

او افزود که هدف محدوده کویت یا لاهور نیست، بلکه تالندن و نیویورک نیز امتداد یافته است. تحلیلگران می‌گویند افراطگرایی از مرزها فراتر رفته و به مراکز شهری رسیده، که تحمل پاکستان را کاهش می‌دهد. نهادهای دولتی آن را به عنوان چالشی وجودی می‌بینند.

به گفته یک پژوهشگر در هنگ‌کنگ، پس از سرد شدن جبهه سوریه، جنگجویان خاورمیانه به سوی افغانستان می‌روند. سیاست جهانی اکنون درگیر منازعات دیگر است و به همین سبب، افغانستان از اولویت‌های جهانی عقب مانده است. اما طوفان خاموش افغانستان می‌تواند پیش‌درآمد یک بحران بزرگ باشد. متخصصان هشدار می‌دهند که نادیده گرفتن این بحران در آینده، دعوتی برای خطرات جدی خواهد بود.

پیش از بیانات وزیر دفاع خواجه محمد آصف، این تصور پدید آمده بود که اگر اداره کنونی کابل مسئولیت‌های جهانی خود را انجام ندهد، می‌توان به امکانات جایگزین فکر کرد. اما آغاز جنگ این بحث را پیچیده‌تر ساخت. با این حال، بسیاری از محافل دیپلماتیک این راهبرد را پرخطر می‌دانند. مفهوم «تغییر رژیم» بر کاغذ هرچند ساده به نظر می‌رسد، اما در واقعیت زمینی به همان اندازه پرخطر است. عراق، لیبی و خود افغانستان نمونه‌های عینی این خطرند.

تجربه نشان می‌دهد که تغییرات ناشی از مداخله خارجی غالباً ثبات پایدار به ارمغان نمی‌آورند. عراق، لیبی و افغانستان گواه این مدعا هستند. با این حال، عملیات نظامی راه حل مسأله نیست؛ تنها «دیپلماسی پشت‌پرده»

می‌تواند تنش را کاهش دهد، و این نیازمند افرادی است که درد امت اسلامی را درک کنند و در میان دو طرف دارای احترام، نفوذ و اثرگذاری باشند.

به گفته کارشناسان روابط پاکستان و افغانستان، بی‌تردید جنگجویان خارجی در افغانستان حضور دارند، اما عملیات نظامی حل دائمی مسأله نیست. آنها «دیپلماسی پشت‌پرده» را ضروری می‌دانند—چرا که گاهی اثربخش گفت‌وگوی آرام و مستمر، بیش از صدای توپ و گلوله دوام دارد.

در این میان، درک زاویه‌های توطئه‌آمیز هند و شطرنج منطقه‌ای نیز ضروری است: شواهد روشن نشان می‌دهد که هند از خاک افغانستان عناصر مخالف پاکستان را حمایت می‌کند؛ هرچند هند این امر را انکار می‌کند، اما قادر به ارائه مدرکی علیه شواهد محکم پاکستان نیست. این سیاست توطئه‌آمیز هند منطقه را به سوی «سیاست نیابتی» سوق می‌دهد، جایی که به جای جنگ مستقیم، احتمال رویارویی غیرمستقیم افزایش می‌یابد و در واکنش دو قدرت هسته‌ای، می‌تواند برای جهان خطرناک باشد.

تحمل پاکستان اکنون به حدنهایی خود رسیده، زیرا افراطگرایی از مناطق مرزی فراتر رفته و به پایتخت رسیده است. پاکستان خواهان ثبات است و در این مسیر به چین چشم دوخته—گویامی‌خواهدبادیپلماسی شرق، اضطراب غرب را تعدیل کند. در سوی دیگر، سخنگوی طالبان افغان، ذبیح‌الله مجاهد، خواستار تحویل زندانیان داعش و سایر افراطی‌ها شد که پاکستان آن را رد کرد. این موضوع، فضای اعتماد میان دو کشور و تنش دیپلماتیک را تشدید کرده است.

موقف پاکستان این است که چنین توافقی موجود نیست. تبادل زندانیان نیازمند قانون بین‌الملل و توافقات دوجانبه است، نه صرف بیانیه‌ها. در حال حاضر، روابط دیپلماتیک و تجاری به حالت تعلیق درآمده‌اند. پاکستان مدعی است که در مذاکرات، شواهد ارائه شده، اما کابل حاضر به پذیرش وجود مشکل نیست—وقتی بیماری به رسمیت شناخته نشود، چگونه می‌توان به درمان پرداخت؟

تعلیق روابط دیپلماتیک و تجاری، آثار منفی بر سطح عمومی نیز داشته است. رکود طولانی می‌تواند بی‌اعتمادی در هر دو جامعه را تشدید کند. منابع دیپلماتیک می‌گویند مسیر نظامی ثبات پایدار ایجاد نمی‌کند و تنها مذاکرات پشت‌پرده و همکاری منطقه‌ای می‌تواند راهکار مؤثری برای کاهش تنش باشد.

پرسش اصلی این است: آیا هر دو دولت می‌توانند فراتر از استفاده از زور، مسیر اعتمادسازی و گفت‌وگو را برگزینند؟ درس تاریخ همین است که صلح پایدار از لوله توپ بیرون نمی‌آید، بلکه با تدبیر، صبر و بصیرت سیاسی شکل می‌گیرد.

در این زمینه، بازتاب «تغییر حکومت» نیز شنیده می‌شود. از بیانات وزیر دفاع و مواضع رسمی دیگر، تصور برآمد که پاکستان خواهان تغییر حکومت در افغانستان است. یک بیانیه وزیر دفاع این برداشت را تقویت کرد که اگر اداره کنونی کابل مسئولیت‌های جهانی خود را انجام ندهد، می‌توان مسیرهای جایگزین جست. اما تحلیل‌گران هشدار می‌دهند که نسخه تغییر رژیم غالباً زخم‌ها را عمیق‌تر می‌کند. بنابراین، تقویت جناح‌های معتدل در طالبان راه عملی‌تری است—به گونه‌ای که تغییر از درون شکل گیرد و نه از بیرون تحمیل شود.

با این حال، شخصیت‌های وابسته به محافل دیپلماتیک بر این باورند که مسیر نظامی می‌تواند منجر به تشدید

هرج و مرج شود و بنابر این مذاکرات پشت پرده و هماهنگی منطقه‌ای باید در اولویت قرار گیرد. برخی از مسیرهای ممکن عبارتند از: از سرگیری مذاکرات پشت پرده، ایجاد نظام مشترک نظارت مرزی، برگزاری کنفرانس منطقه‌ای با حضور چین، ایران و کشورهای آسیای میانه، و تشویق عناصر معتدل در درون طالبان. این مسیرها دشوارند، اما از بن بست بهترند.

پاکستان مدعی است که هند، اسرائیل و حتی کشورهای دیگر از خاک افغانستان از عناصر مخالف پاکستان حمایت می‌کنند، هر چند کشورهای مورد اشاره این اتهامات را رد می‌کنند. این جنبه، سیاست منطقه‌ای را پیچیده تر می‌سازد. کشورهای آسیای میانه نیز نسبت به حضور جنگجویان خارجی در افغانستان نگران‌اند و به همین دلیل، نیاز شدید به راهبرد مشترک منطقه‌ای و هماهنگی محسوس است.

برخی تحلیل‌گران معتقدند که به جای فشار خارجی، تقویت عناصر معتدل در رهبری افغان مؤثرتر است تا تغییر از داخل شکل گیرد و نه به صورت تحمیلی. در عین حال، مقامات پاکستانی تأکید می‌کنند که مبارزه با افراط‌گرایی اجتناب‌ناپذیر است و عقب‌نشینی ممکن نیست. آن‌ها می‌گویند امنیت ملی و حفاظت از شهروندان با هر قیمتی تضمین خواهد شد.

پاکستان می‌گوید هدفش تنها این است که افغانستان به عنوان یک دولت مسئول، تعهدات خود را انجام دهد. عملیات نظامی می‌تواند خشم عمومی را افزایش دهد و هند، اسرائیل و دیگر قدرت‌های دشمن ممکن است از این احساسات بهره‌برداری کنند. بنابر این، از سرگیری ارتباطات پشت پرده ضروری است تا یخ بی‌اعتمادی ذوب شود.

مهم‌ترین جنبه این مرحله جنگی این است که آیا دو کشور به سمت جنگ کامل پیش خواهند رفت یا پس از درگیری محدود، مسیر دیپلماتیک را جست‌وجو خواهند کرد؟ بیانات اولیه جنگ همیشه احساسی‌اند، اما دولت‌ها در نهایت بر اساس منافع خود تصمیم می‌گیرند. اگر جنگ طولانی شود، اقتصاد، ثبات داخلی و روابط منطقه‌ای هر دو کشور تحت فشار شدید قرار خواهند گرفت.

بر اساس برخی منابع دیپلماتیک، ارتباطات پشت پرده هنوز قطع نشده‌اند. چین و برخی کشورهای منطقه ممکن است برای میانجیگری فعال شوند. اگر چنین شود، بحران پیش از تبدیل شدن به یک درگیری بزرگ قابل مهار خواهد بود. اما اگر عملیات نظامی تشدید شود، این نگرانی وجود دارد که عناصر غیردولتی از این آشفتگی بهره‌برداری کرده و جبهه‌های جدیدی باز کنند.

موقف پاکستان این است که امنیت ملی و حفاظت از شهروندان باید به هر قیمت تضمین شود. موضع افغانستان نیز این است که بر حاکمیت خود مصالحه نخواهد کرد. هر دو روایت ظاهراً در جای خود استوارند. اما جنگ همیشه بیش از بیانیه‌ها، از واقعیت‌های زمینی شکل می‌گیرد، و حقیقت این است که طی سال‌های گذشته، پاکستان با شواهد محکم از فعالیت‌های تروریستی طالبان افغان در خاک خود، هزاران تلاش برای جلوگیری از این اقدامات انجام داده، اما رژیم افغان به جای اقدام جدی، اکنون در دست هند و اسرائیل به نقش عروسک خیمه‌شب‌بازی تن داده است.

امروز حساس‌ترین وجه این بحران این است که هر دو دولت تحت فشار داخلی‌اند. احساسات عمومی شعله‌ور است، روایت رسانه‌ای سخت است و در شبکه‌های اجتماعی فریادهای غیرت ملی طنین‌انداز شده است. در

چنین فضایی، عقب‌نشینی یا مصالحه از منظر سیاسی دشوار می‌شود—اما تاریخ گواه است که رهبران حکیم آن‌هایی‌اند که حتی در طوفان احساسات، کشتی تدبیر را غرق نمی‌گذارند.

رابطه پاکستان و افغانستان تنها قراردادهای سیاسی نیست، بلکه امین هم‌آهنگی فرهنگی قرون گذشته است. جنگ می‌تواند این رابطه را به‌طور موقت به چالش کشد، اما قادر به قطع کامل آن نیست. پرسش این است: آیا هر دو کشور می‌توانند این آتش را محدود نگه دارند یا شعله‌ها کل منطقه را در بر خواهند گرفت؟

رابطه پاکستان و افغانستان صرفاً همسایگی نیست، بلکه بازتاب هم‌آهنگی فرهنگی، تاریخ و دین است. وقتی ریسمان اعتماد سست شود و سیاست از حکمت تهی گردد، حتی همسایگی بار و دشواری می‌شود و بیگانگی بر جای آن می‌نشیند.

پرسش هنوز باقی است: آیا راه حل در باروت است یا در بصیرت؟ آیا تغییر رژیم استحکام می‌آورد یا به انتشار هرج و مرج می‌انجامد؟ و اصلی‌ترین پرسش این نیست که توپ شلیک شود یا نه، بلکه این است که آیا هر دو دولت می‌توانند فراتر از روایت‌های داخلی خود، برای ساختن آینده مشترک گام بردارند؟ اگر پاسخ مثبت است، تاریخ منتظر فصل جدیدی است؛ و اگر منفی، این نگرانی وجود دارد که این تنش تنها به منازعه مرزی محدود نماند، بلکه امنیت کل منطقه را تحت تأثیر قرار دهد.

تاریخ نشان داده است که ملت‌های رستگار آن‌هایی هستند که قدرت را با حکمت و عزم را با اعتدال همراه می‌سازند. اگر گفت‌وگو از سر گرفته شود، شاید رعد و گلوله مرزها بار دیگر به رونق بازارها مبدل گردد—و اگر نه، بیم آن می‌رود که این آتش محدود به دو کشور نماند و شعله‌های آن تا افق‌های دور سرک بکشد.

در میان این وجوه، پرسش اساسی مطرح است: آیا صلح پایدار با زور امکان‌پذیر است؟ درس تاریخ این است که تفنگ می‌تواند راه بگشاید، اما مقصد را نشان نمی‌دهد. اگر کابل تلاش جدی برای پاکسازی خاک خود از گروه‌های مسلح انجام دهد و اسلام‌آباد رشته دیپلماسی را محکم نگه دارد، شاید امکان ذوب شدن یخ بی‌اعتمادی فراهم شود. در غیر این صورت، این کوه سنگین بداعتمادی سایه‌اش را بر کل منطقه گسترده نگاه خواهد داشت.

رابطه پاکستان و افغانستان صرفاً همسایگی نیست، بلکه بازتاب اشتراک فرهنگی است. این پیوند حاصل هم‌آهنگی قرن‌ها، ارزش‌های مشترک و روابط انسانی است. اگر این رابطه تضعیف شود، در واقع کل منطقه وارد گرداب بی‌ثباتی می‌گردد.

تاریخ گواه است که ملت‌های پیروز، قدرت را با حکمت و عزم را با اعتدال همراه می‌سازند. اگر جنگ کنونی به‌موقع با تدبیر دیپلماتیک مهار شود، این بحران به عنوان آزمونی تاریخی ثبت خواهد شد؛ وگرنه، خطر آن است که این منازعه تنه‌امرزها را در بر نگیرد، بلکه امنیت و ثبات جنوب و آسیای میانه را برای مدتی طولانی تحت تأثیر قرار دهد.

انتخاب هنوز ممکن است—یا مسیر رویارویی را گسترده کنیم، یا شاهراه تدبیر را جست‌وجو کنیم. آغاز جنگ رخ داده، اما پایان آن هنوز توسط تاریخ نگاشته نشده است. این تصمیم بر دوش رهبران امروز است که نسل‌های آینده را با یک جبهه دیگر مواجه کنند یا پایه صلح دشوار اما پایدار را بنیان نهند.

امروز ضرورت آن است که گرمای احساسات با خنکی تدبیر متوازن شود؛ فشار نظامی با بصیرت دیپلماتیک هماهنگ گردد؛ و صدای گفت و گو در هیاهوی اتهام خاموش نشود. اگر رهبران فراتر از روایت‌های خود تصمیمی به نفع نسل‌های آینده بگیرند، این بحران نیز در صفحات تاریخ به عنوان آزمونی یاد خواهد شد — نه زخمی پایدار.

وگرنه، بیم آن است که جرقه‌های برآمده از مرزها محدود به یک کشور نمانند و آتشی که می‌توانست به موقع با حکمت خاموش شود، افق فردای منطقه را سرخ گرداند. انتخاب هنوز در دست است — یا مسیر منازعه، یا شاهراه تدبیر. تاریخ گواه خواهد بود که کدام راه برگزیده شد.

سه‌شنبه، ۳ مارس ۲۰۲۶ء

قدرت، تدبیر و تقدیر

آنگاه که تاریخ می‌پرسد

گاهگاهی در تاریخ، ایامی فرا می‌رسد که گویی زمان در پای خود ایستاده و نفسی می‌کشد، و سرنوشت امت‌ها در کفه چند تصمیم نهاده می‌شود. امروز خاورمیانه در چنین گذرگاهی ایستاده است—جایی که زبان قدرت، آتش اندیشه، نبض اقتصاد و تنفس دیپلماسی در هم تنیده و گره‌ای پیچیده ساخته‌اند.

بیانات تنبیهی آیت‌الله علی خامنه‌ای، عزم جنگجویانه دونالد ترامپ، برنامه‌ریزی‌های نظامی پنتاگون و حساسیت‌های آبراه‌های هرمز و باب‌المندب، همه دست به دست هم داده‌اند تا صحنه‌ای را ترسیم کنند که در آن تنها گلوله‌ها به حرکت در نیامده‌اند، بلکه تخته شطرنج سیاست جهانی نیز از نو گسترده می‌شود.

این برخورد صرفاً میان ایران و ایالات متحده یا اسرائیل نیست؛ این کشاکش میان پایداری ایدئولوژیک و منافع جهانی است. از یک سو استمرار انقلاب، و از سوی دیگر ادعای برتری جهانی؛ از یک سو روایت مقاومت و از سوی دیگر اعلام «تغییر رژیم». پرسش این نیست که چه کسی زرادخانه بزرگتری دارد، بلکه آن است که کدام طرف صبر و تدبیر و بصیرت بیشتری در افق دولت‌مداری خویش دارد.

در عمق این بحران، نه تنها استراتژی نظامی، بلکه محاسبات داخلی، بازارهای انرژی جهانی، نگرانی‌های کشور های خلیج و چیدمان محتاطانه قدرت‌های جهانی نیز نهفته است. اگر امواج تنگه هرمز متلاطم شود، بازتاب آن تا توکیو، پکن، برلین و دهلی نو نیز شنیده خواهد شد. اگر دروازه باب‌المندب لرزید، بازارهای اروپا نیز به ارتعاش در خواهند آمد.

این مقاله می‌کوشد تمامی این رشته‌ها را در یک کل فهم‌پذیر جمع کند—به گونه‌ای که خواننده نه تنها توالی رویدادها را دریابد، بلکه معانی پنهان در پشت آنها را نیز کشف نماید. در اینجا واژه‌ها صرفاً خبر نمی‌دهند، بلکه تپش زمانه را به گوش می‌رسانند؛ و تحلیل تنها به شمارش دارایی‌ها و زیان‌ها محدود نیست، بلکه آیین‌های است که حال را در برابر تاریخ می‌گذارد. بیا بیا این داستان را با نگاه گذرا بخوانیم، بلکه با دیده تأمل و تدبیر بنگریم—زیرا آنچه امروز ثبت می‌شود، می‌تواند سرخط‌های تاریخ فردا باشد.

بیانات پیشگیرانه آیت‌الله علی خامنه‌ای، هفته‌ها پیش، صرفاً اعلامیه‌ای سیاسی نبود؛ بلکه پیمانی ایدئولوژیک و پیشگویی‌ای بود که ورق‌های تاریخ آن را ثبت خواهد کرد. از پس انقلاب ایران، رهبری این کشور خود را تنها حافظ یک دولت ملی نمی‌دانست، بلکه محور انقلابی می‌پنداشت. زمانی که خامنه‌ای اعلام کرد—در سالگرد انقلاب—«اگر آمریکا جنگی آغاز کند، این جنگ سراسر منطقه را فرا خواهد گرفت»، گویا آتش زیر خاکستر را برافروخت.

این سخن نشانگر آن بود که ایران تأثیر خود را محدود به مرزهای جغرافیایی خویش نمی‌داند—چه شبکه‌های سیاسی، چه گروه‌های مسلح. ایران اجازه محصور شدن نخواهد داد. این اعلام، در واقع نشانه‌ای از حکمت «پخش پاسخ» بود—یعنی اگر مرکز مورد حمله قرار گیرد، ارتعاش آن تا محیط خواهد رسید. اکنون، زمانی که تهران وعده‌های پیشین خود را عملی کرده، آشکار شده است که کلمات به باروت تبدیل شده‌اند و وعید، واقعیت یافته است.

موشک‌های ایران که فضای عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر و امارات متحده را لرزاند، صرفاً واکنشی نبود، بلکه پیامی جغرافیایی بود. بنا بر گزارش وزارت دفاع ایالات متحده، حدود چهل هزار پرسنل آمریکایی در خاورمیانه مستقرند. پایگاه هوایی العدید در قطر، سیستم عصبی مرکزی عملیات‌های هوایی آمریکا است؛ ناوگان پنجم در بحرین، قدرت دریایی را مهار می‌کند؛ و استقرار در کویت، اردن و سعودی عرب شبکه‌ای از آمادگی ایجاد کرده است که از منظر تهران، نه تنها سپر دفاعی، بلکه حلقه فشرده نظارت و فشار است.

از منظر وزارت دفاع آمریکا، این حضور نمادین و تثبیت‌کننده است، اما در نگاه تهران، سیاست محاصره‌ای است که استمرار فشار نظامی آن، تعادل منطقه‌ای را دستخوش تغییر می‌سازد. خلیج فارس اکنون شطرنجی است که هر خانه‌اش پیامد دارد و هر مهره‌ای در طرحی بزرگتر نقش ایفا می‌کند.

سوال این است که چرا ایران پاسخ خود را به سوی کشورهای خلیج می‌برد، نه صرفاً ایالات متحده؟ پاسخ در همان پرسش همیشگی میزان‌گذاری جنگ نهفته است: چه کسی عرصه جنگ را محدود می‌کند؟ به نظر می‌رسد تهران می‌خواهد نشان دهد که اگر جبهه‌ای علیه آن گشوده شود، گرما و پیامد آن تنها به تهران محدود نخواهد بود. این منطق همان «توازن ترس» است که در دوران جنگ سرد نیز به کار گرفته می‌شد—به گونه‌ای که هزینه غیرقابل تحمل، دست دشمن را باز نمی‌گذارد.

به سخن دیگر، ایران همان را عملی می‌کند که پیش‌تر اعلام کرده بود—اگر ما محاصره شویم، دیوارهای حصار نیز امن نخواهند ماند.

عملیات ایران به سوی پایگاه‌های آمریکایی در کشورهای خلیج، در واقع خطاب به میزبانان است، نه صرفاً واشنگتن. منظور آن است که مشارکت نظامی، هزینه امنیت محلی را نیز در پی دارد. این نوعی «بازتاب غیرمستقیم» است—فشار بر ریاض، ابوظبی، دوحه و اردن در حقیقت پیامی است به واشنگتن.

سعودی عرب، امارات، کویت، بحرین و قطر، اقتصاد را ستون اصلی سیاست ملی می‌دانند. تأسیسات انرژی، بنادر و شهرسازی آنها تاب تحمل کشمکش طولانی را ندارد. وضعیت خلیج، شمشیری دو لبه است: یک سو به چتر امنیتی آمریکا نیاز دارند و سوی دیگر، جنگ مستقیم با ایران نمی‌خواهند. اگر حملات محدود به اهداف آمریکایی باشد و تأسیسات نفتی در امان بمانند، به احتمال فراوان، این کشورها از برخورد مستقیم پرهیز خواهند کرد. بنابراین، حتی در سایه بیانیه‌های مذمت، تمرکز عملی آنها بر دور نگه داشتن خطوط درگیری از شهرها و تقویت آمادگی دفاعی و تلاش‌های دیپلماتیک برای کاهش تنش خواهد بود.

در سیاست، گاه سکوت خود تدبیر است، و احتیاط، خود اعلامی ست. تأثیر فوری اقدامات ایران بر بازار جهانی فوراً آشکار شد. حتی کوچک‌ترین اختلال در عرضه، می‌تواند قیمت‌ها را به سرعت بالا ببرد. به همین سبب، نخستین ارتعاش اقدامات ایران در افزایش قیمت نفت در بازار جهانی متجلی گردید. فعالیت‌های محتمل گروه‌های مسلح شیعه در عراق می‌تواند تهدیدی تازه برای تأسیسات آمریکایی و آزمونی نو برای اهداف اسرائیل باشد، و اعتماد سرمایه‌گذاران را بیشتر متزلزل سازد. گویی دایره جنگ تنها به مرزها محدود نیست، بلکه به نبض اقتصاد جهانی نیز کشیده شده است.

موج‌های اضطراب در بازار انرژی جهان نمایان است. حتی تصور مختصر اختلال در عرضه نفت و گاز

کافی است تا قیمت‌ها افزایش یابند. اقتصادهای صنعتی آسیا—به ویژه چین، ژاپن و کره جنوبی—به تأمین انرژی خلیج فارس وابسته‌اند. اروپا، که بیشتر متحمل بحران‌های انرژی شده، تاب بی‌ثباتی تازه را ندارد. از این‌رو، این منازعه نه تنها منطقه‌ای بلکه بین‌قاره‌ای اثرگذار است.

بر اساس تحلیل مؤسسه آمریکایی «استیمسن سنتر»، ایران پاسخ‌های مرحله‌ای خود را مطابق با اعلانات پیشین اجرا کرده است، و نشان داده که کوشیده بیانیه خود را با عمل پیوند دهد تا اعتبار آن حفظ شود. این استراتژی، اگرچه ممکن است روابط با کشورهای خلیج را تحت تأثیر قرار دهد، اما پیش‌تر هشدار داده شده بود که اگر این کشورها نتوانند یا نخواهند مانع اقدامات آمریکا شوند، باید برای پیامدها آماده باشند. برخی تحلیلگران این سیاست را «فشار سنجی» و تلاشی برای وارد آوردن فشار سیاسی بر کشورهای خلیج می‌دانند تا این کشورها خود خواستار کاهش تنش و وادار کردن واشنگتن به توقف ماجرایی شوند.

در واقع، ایران نمی‌خواهد این منازعه را تنها محدود به آمریکا و اسرائیل نگه دارد، بلکه قصد دارد دامنه آن را وسیع‌تر کند، تا همه ذی‌نفعان هزینه جنگ را متحمل شوند و صداهای پایان درگیری خود به خود از همان پایتخت‌هایی برخیزد که امروز با احتیاط و سکوت عمل می‌کنند. هدف این است که پایتخت‌های خلیج



خود فشار بر آمریکا و اردکانند تا سیاست مداخله‌جویانه را متوقف سازد. این تاکتیک «گسترده‌سازی دایره اثر» است تا هیچ طرفی تنها نباشد؛ اگر همه تحت تأثیر قرار گیرند، همه نیز در پی اقدامات متقابل فعال خواهند شد—این است منطق استراتژیک آن.

اگرچه حملات ایران خسارت محدودی به زیر ساخت‌های خلیج وارد کرد، اما این تصور پدید آمد که ایران تحت فشار شدید است. زمانی که یک دولت احساس کند چیزی برای از دست دادن ندارد، اقداماتش می‌تواند جسورانه و گاه ناامیدکننده باشد. خسارت به ساختمان‌های مسکونی در امارات و حمله به فرودگاه کویت، تصویری از حساسیت و آسیب‌پذیری ایران ارائه کرد. با این حال، کشورهای خلیج احتمالاً به جای واکنش مستقیم، بر آمادگی دفاعی و صبر استراتژیک تمرکز خواهند کرد. در هیاهوی جنگ، گاه صبر بزرگ‌ترین سلاح است.

وضعیت داخلی ایران نیز پیچیده است: جامعه ایرانی با تحریم‌ها، تورم و ناآرامی اجتماعی مواجه است. برخورد خارجی گاه برای مدتی وحدت داخلی می‌آورد، اما اگر خسارات افزایش یابد، همان ابزار می‌تواند بر ضد خود کشور عمل کند. بنابراین، حفظ تعادل میان مقاومت بیرونی و ثبات داخلی برای تهران حیاتی است. ترامپ

آشکارا اعلام کرده که تغییر رژیم در ایران هدف اوست. این اعلام در واقع چالشی مستقیم علیه ساختار سیاسی ایران است؛ فشار روانی و نیز نمایش عزم سیاسی به شمار می‌رود. اشاره او به احتمال قیام مردم، انعکاسی از امید به شورش داخلی است—اما تاریخ گواه است که تغییرات تحمیلی خارجی غالباً موجب آشفتگی طولانی و نتایج غیرمنتظره می‌شوند، همان‌طور که تجربه عراق و لیبی نشان داده است. در ساختار قدرتمند ایران، فروپاشی فوری بعید است، اما بی‌ثباتی طولانی محتمل است.

پژوهشگر مؤسسه استیمسن، باربارا سلاوین، هشدار داده که حتی مقامات ارشد ایرانی—شاید خود رهبر عالی—می‌توانند هدف قرار گیرند. هدف‌گیری رهبری ارشد نه تنها خلاقیت ایجاد می‌کند، بلکه ممکن است منجر به ظهور خط سختگیرانه‌تر یا ناآرامی طولانی شود. ساختارهای حکومتی—ارتش، سپاه پاسداران، دستگاه قضایی—شبکه‌ای مستحکم‌اند که قادر به پر کردن خلأ فوری هستند. این نشان می‌دهد که تغییر رهبری همیشه به تغییر نظام منجر نمی‌شود.

ممکن است ایالات متحده و اسرائیل تمرکز خود را بر کاهش توانمندی‌های موشکی و هسته‌ای ایران قرار دهند؛ هدف‌گیری گسترده نظامی و مدنی، ایجاد خلأ سیاسی فوری و تحریک اعتراضات داخلی، رویکردی تدریجی است—اما مسیر باریک و پرخطر است. برنامه‌ریزی پنتاگون ظاهراً بر کاهش ظرفیت‌های موشکی، پهبادی و هسته‌ای ایران متمرکز است؛ «کاهش توانمندی» نه «تغییر نظام» الزامی. با این حال، مرز میان این دو باریک است.

رهبران خلیج دریافته‌اند که جنگ به دروازه آنها رسیده، در حالی که هدف اصلی‌شان ثبات اقتصادی و توسعه منطقه‌ای بود. این بحران باری ناخواسته است. کشورهای خلیج، هرچند بخشی از چارچوب امنیتی آمریکا هستند، به خوبی می‌دانند که هزینه تنش را خود باید بپردازند. ناخرسندی از جنگ، تنها محدود به میدان نبرد نیست؛ بلکه از سیاست و رویکرد دولت ترامپ نیز نشأت می‌گیرد. چشم‌انداز برای بهبود فوری اندک است، اما این بدان معنا نیست که همه اقدامات واشنگتن را بدون قید و شرط می‌پذیرند. به همین سبب، تلاش برای سیاست خارجی متوازن و حفظ روابط با چین و روسیه در همین چارچوب قابل فهم است.

حملات اخیر به طور موقت میز مذاکرات را برچیدند. شمع دیپلماسی کم‌سو شده و منطقه گویی دوباره در آتش فرو رفته است. مسیر مذاکرات ممکن است موقتاً مسدود شده باشد، اما عمان، قطر و برخی کشورهای اروپایی هنوز می‌توانند به طور غیرمستقیم نقش میانجی داشته باشند. تاریخ نشان داده که پس از شدیدترین درگیری‌ها، آه پنجره‌ای برای مصالحه گشوده می‌شود. به یاد داشته باشیم، زمانی که توپ‌ها سخن می‌گویند، دیپلمات‌ها سکوت می‌کنند—این خود تراژدی تاریخ است.

خواست تغییر در ایران قمار خطرناکی است که نه تنها می‌تواند طوفانی در سیاست داخلی آمریکا برانگیزد، بلکه اختلافات موجود را نیز شدت بخشد. در آمریکا، افکار عمومی نسبت به جنگ‌های خارجی پراکنده و دوپاره است. اگر جنگ طولانی شود و نتایج مطابق انتظار پیش نرود، اعتبار رئیس‌جمهور آسیب می‌بیند و سیاست انتخاباتی متأثر خواهد شد، که کاهش حمایت عمومی را به دنبال خواهد داشت. فشارهای اقتصادی، کسری بودجه و تورم نیز بر تصمیمات رأی‌دهندگان اثرگذار خواهد بود.

ترامپ یک حرکت بزرگ انجام داده است—استراتژی او که با نیروی نظامی تلاش دارد نظم خاورمیانه را بازسازی کند، رؤیایی دیرپا و آزموده‌شده است—رویا و تجربه‌ای که در گذشته نیز مشاهده شد اما تحقق کامل نیافت. رؤیای «مهندسی مجدد» منطقه از طریق قدرت نظامی جدید نیست؛ اما تجربه عراق و افغانستان نشان داده است که برتری نظامی تضمین‌کننده ثبات سیاسی نیست. ساختار حکومتی ایران از عراق بسیار پیوسته‌تر و منسجم‌تر است، بنابراین نتایج نیز می‌تواند متفاوت باشد.

اگر قدرت هوایی توانمندی هسته‌ای ایران را فلج کند، یا پیشرفت هسته‌ای ایران موقتاً متوقف شود و قدرت در تهران تغییر یابد—هرچند نقشه بعدی مبهم باشد—باز هم پرسش باقی است: پس از آن چه خواهد شد؟ آیا برنامه سیاسی روشن وجود دارد یا صرفاً بر پیروزی نظامی اکتفا خواهد شد؟ آیا این رامحل پایدار است؟

و اگر رهبری تغییر کند، آیا رهبری جدید با جامعه جهانی هماهنگ خواهد بود یا مسیر خودمختارانه‌تری را اتخاذ خواهد کرد؟

پنتاگون این عملیات را «اپیک فیوری» نامیده است. اگر این آتش شعله‌ور شود، انتخابات میان‌دوره‌ای نوامبر می‌تواند تحت تأثیر قرار گیرد و احتمالاً موقعیت حزب جمهوری خواه آسیب خواهد دید. افکار عمومی آمریکا درباره مداخلات خارجی دوباره است و اشاره ترامپ به «جان باختن قهرمانان آمریکایی» در واقع اعتراف به این خطر است که این عملیات می‌تواند طولانی و پرهزینه باشد. در مصاحبه با یک روزنامه آمریکایی، وی مرگ نیروهای خود را پذیرفت و همزمان اعلام کرد که آماده گفتگو با رهبر ایران در آینده است؛ اقدامی که به نوعی فریب و پنهان‌سازی واقعیت‌هاست.

شعار «آمریکا را دوباره بزرگ کنیم» بر ثبات داخلی تأکید دارد. اگر مداخله خارجی با این مفهوم در تضاد باشد، قانع کردن حامیان برای ادامه حمایت دشوار خواهد بود. آیا طرفداران این شعار، مداخله جدید خارجی را خواهند پذیرفت؟ میان تورم و مشکلات داخلی، این پرسش آزمونی سخت برای ترامپ است.

بر اساس اطلاعات، برخی مقامات ارشد دولت ترامپ نسبت به عملیات بزرگ در ایران محتاط یا مخالف بوده اند. اختلافات سیاسی میان توسعه نظامی و تهدیدات عمومی آشکار شده بود—که نشان می‌دهد روند تصمیم‌گیری یکپارچه نبوده و توافق کامل وجود نداشته است.

اهمیت جغرافیایی و اقتصادی تنگه هرمز نیز می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در این جنگ ایفا کند. این تنگه، که خلیج فارس را به دریای عمان متصل می‌کند، به عنوان شریان حیاتی اقتصاد جهانی شناخته می‌شود و حدود ۲۱ مایل عرض دارد، از آن میلیون‌ها بشکه نفت خام روزانه عبور می‌کند. تقریباً ۲۰ تا ۳۰ درصد تجارت نفت جهانی از این مسیر می‌گذرد و ۹۰ درصد نفت و دیگر انرژی کشورهای عربی حوزه خلیج—به ویژه عربستان، کویت، امارات، عمان و قطر—از این مسیر عبور می‌کند. این کشورها تا چه حد می‌توانند خسارت عظیم ناشی از انسداد آن را تحمل کنند؟ همچنین شبکه‌های هوایی آنها فلج می‌شود و درآمدهای میلیارد دلاری روزانه به توقف می‌انجامد. اگر این مسیر بسته شود، بحران شدید در بازار انرژی جهانی پدید می‌آید، اقتصادهای آسیایی فوراً تحت تأثیر قرار می‌گیرند و اروپا مجبور به جستجوی مسیرهای جایگزین خواهد شد.

طبق آخرین اطلاعات، ایران این مسیر را بسته است و این اقدام نه تنها می‌تواند قیمت انرژی را به سقف برساند، بلکه اقتصاد جهانی را وارد بحران شدید کند. اقتصادهای آسیایی فوراً تحت تأثیر قرار خواهند گرفت و اروپا باید مسیرهای جایگزین بیابد. انسداد این گذرگاه نه تنها قیمت‌ها را بالا می‌برد، بلکه بیمه حمل و نقل دریایی، هزینه حمل کالا و جریان انرژی را نیز شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد. کشورهایمانند ژاپن، هند و چین مجبور به یافتن مسیرهای جایگزین فوری خواهند شد.

خطر دوچندان می‌شود وقتی باب‌المنذب، که دسترسی به کانال سوئز و خروجی جنوبی دریای سرخ را فراهم می‌کند، توسط حوثی‌ها—که پیشتر توانایی هدف‌گیری کشتی‌ها را نشان داده‌اند—به طور عملی ناامن شود. این نمونه‌ای از تأثیر یک بازیگر غیر دولتی بر تجارت جهانی است. حوثی‌ها پیش‌تر چندین بار موفق به اختلال در این مسیر حیاتی شده‌اند و اکنون پس از ترور رهبر ایران، خطر واقعی افزایش یافته است که آنها این مسیر را مسدود یا تهدیدهای خود را تشدید کنند. اختلال در این مسیر به معنای مجبور شدن کشتی‌ها

به پیمودن مسیر طولانی‌تر اطراف آفریقا است، که موجب افزایش قیمت کالا و تأخیر در تحویل می‌شود و هم هزینه و هم زمان را افزایش می‌دهد.

سناریوی پیش‌رو با افزایش احتمالات و نگرانی‌ها مواجه است که سه مسیر ممکن را شامل می‌شود: نخست، عملیات نظامی طولانی‌مدت همراه با دیپلماسی تدریجی؛ دوم، درگیری منطقه‌ای گسترده که مسیرهای دریایی و تأمین انرژی را تحت تأثیر قرار دهد؛ و سوم، ناآرامی سیاسی داخلی که منجر به تغییر سیاست در ایران یا آمریکا شود.

کشورهایی مانند ترکیه، مصر و پاکستان به طور مستقیم طرف منازعه نیستند، اما از اثرات آن مصون نخواهند بود. سیاست خارجی این کشورها احتمالاً حول محور تعادل و میانجی‌گری خواهد چرخید. چین و روسیه نیز ممکن است تلاش کنند این بحران را به سود دیپلماسی یا اقتصاد خود تبدیل کنند، اما پس از ترور رهبر ایران و دیگر شخصیت‌های کلیدی، اوضاع بسیار وخیم و امکان حل و فصل محدود شده است. روسیه و چین اقدام ظالمانه آمریکا را شدیداً محکوم کرده و حمله این کشور به حاکمیت ایران را تهدیدی برای صلح جهانی دانسته‌اند.

شنبه، ۷ مارس ۲۰۲۶ء

از کابل تا تهران: طرحی در تاریکی

رازهای پشت پرده قدرت‌ها

در اوراق تاریخ گاه حوادثی رخ می‌نمایند که تنها یک واقعه گذرا نیستند، بلکه همچون سنگ‌های نشانه‌ای‌اند که مسیر تقدیر زمانه را دگرگون می‌سازند. در تاریخ خاورمیانه نیز لحظاتی فرا رسیده است که گویی زمان نفس در سینه حبس می‌کند و در انتظار حادثه‌ای عظیم یا دگرگونی‌ای شگرف به سر می‌برد. در سیاست این سرزمین نیز رویدادهایی پدید می‌آیند که صرفاً یک سانحه نیستند، بلکه نشانی از پیچ تازه‌ای در جریان تاریخ به شمار می‌روند. در کتاب تاریخ گاه فصل‌هایی گشوده می‌شود که خواننده با مرور آن‌ها احساس می‌کند زمانه بر آستانه تحولی نو ایستاده است.

بحران اخیر نیز از همین سنخ فصل‌های لرزان و سرنوشت‌ساز به نظر می‌رسد؛ فصلی که در پرتو خبر شهادت رهبر عالی ایران، **سید علی خامنه‌ای**، و تنش‌هایی که پس از آن پدید آمد، مورد تفسیر قرار گرفته است. فشار روزافزون ایالات متحده و اسرائیل بر ایران، همچون پیش‌درآمد طوفانی سهمگین جلوه کرد که سراسر منطقه را در اضطرابی عمیق فرو برد. از این رو بسیاری این بحران را لحظه‌ای از همان دست می‌دانند که در پرتو گزارش قتل رهبر عالی ایران و افزایش تهاجم سیاسی و نظامی آمریکا و اسرائیل علیه ایران، به مثابه فصلی لرزان در تاریخ منطقه جلوه کرده است.

خبر قتل رهبر ایران و راهبردهای تهاجمی پس از آن، منطقه را بر لبه پرتگاهی قرار داد که از آنجا شعله‌های جنگ می‌توانست سراسر جهان را در بر گیرد. پس از شهادت رهبر ایران، جنب‌وجوش‌های سیاسی و نظامی‌ای که پدید آمد، بر افق خاورمیانه ابرهای تیره خطر را گرد آورد. این واقعه منطقه را بر آستانه وضعیتی آتشفشانی قرار داد؛ چنان‌که شاید حرارت آن را نسل‌های آینده نیز احساس کنند.

این حادثه صرفاً شهادت یک شخصیت نبود، بلکه نشانه زلزله‌ای سیاسی بود که بساط ترویراتی منطقه را به لرزه درآورد. فضای آکنده از بی‌اطمینانی که در پی آن پدید آمد، تصادفی به نظر نمی‌رسد؛ بلکه گویی در پس پرده طرحی شطرنجی نهفته است که هدف آن فرسودن حصار دفاعی ایران از درون بوده است.

این بی‌ثباتی تازه، بیش از آنکه پیامد حادثه‌ای ناگهانی باشد، آغاز طرحی پیچیده می‌نماید؛ طرحی که می‌کوشد سامانه دفاعی ایران را از درون سست سازد و آن را در گرداب تشنّت سیاسی و نظامی فرو برد. فشارهای فزاینده آمریکا و اسرائیل بر ایران نیز نشانه‌ای است از آنکه بر صفحه شطرنج قدرت در منطقه، بازی تازه‌ای در حال شکل‌گیری است.

چنین می‌نماید که در پشت پرده‌های سیاست جهانی، بساطی گسترده شده بود که مهره‌ها آرام‌آرام جای خویش را می‌گرفتند. انعکاس این حقیقت را می‌توان در سخنانی دید که **ولادیمیر پوتین**، رئیس‌جمهور روسیه، مدتی پیش در برابر جامعه جهانی بیان کرد؛ سخنانی که پژواک آن در تالارهای دیپلماسی دور و دراز شنیده شد.

در این چارچوب، هشدار پوتین اهمیتی ویژه یافت. او با صراحت اعلام کرد که سرزمین افغانستان بار دیگر در حال تبدیل شدن به کانونی برای پرورش تروریسم است؛ جایی که ممکن است بار دیگر به میدان بازی‌های خطرناک نظامی بدل شود. به گفته او بیش از بیست و پنج هزار جنگجوی آموزش‌دیده در آنجا گرد آمده‌اند

که بخش بزرگی از آنان وابسته به «داعش خراسان» هستند؛ نیروهایی که در میدان‌های خونین سوریه و عراق آزموده شده‌اند.

بازی بزرگ»ی تازه جلوه کرد؛ «از این رو، سخنان پوتین برای بسیاری از ناظران همچون آوای آغازین همان بازی که در آن قدرت‌ها مهره‌ها را دگرگون می‌کنند، اما هدف همچنان ثابت می‌ماند. این هشدار موجی از نگرانی در محافل دیپلماتیک جهان برانگیخت، زیرا نشان می‌داد که افغانستان ممکن است بار دیگر به صحنه رقابت قدرت‌های جهانی بدل شود و نقشه ژئوپولیتیکی منطقه بار دیگر از نو ترسیم گردد. در چنین طرحی، تضعیف ایران و وارد ساختن فشار بر پاکستان نیز به نظر می‌رسد بخشی از راهبردی گسترده‌تر باشد.

در این شطرنج جهانی، پیچ دیگری زمانی پدید آمد که در اوج فشارها بر ایران، سفر نخست‌وزیر هند **نارندرا مودی** به اسرائیل خبرساز شد. این روایت زمانی رنگی پر معنا و حتی هیجان‌انگیزتر به خود گرفت که تنها دوازده روز پیش از افزایش فشارها بر ایران، استقبال کم‌سابقه‌ای از مودی در اسرائیل صورت گرفت. سخنرانی او در پارلمان اسرائیل و دیدارهایی که در آن سفر انجام شد، از نظر برخی محافل دفاعی صرفاً یک دیدار دیپلماتیک عادی نبود. به باور آنان، در این سفر درباره وضعیت راهبردی گسترده‌تر منطقه گفت‌وگوهایی صورت گرفت و حتی احتمال اقداماتی علیه ایران نیز مورد بحث قرار گرفت.

نطق او در کنست زمزمه‌هایی در فضای دیپلماتیک برانگیخت که برخی تحلیلگران دفاعی آن را فراتر از تشریفات معمول دانستند. براساس گزارش برخی نشریات دفاعی و منابع اطلاعاتی، در این دیدارها طرح‌هایی نیز مورد بررسی قرار گرفته است. «**هماهنگی عملیاتی**» درباره

به گمان بسیاری از ناظران، در چارچوب چنین راهبردی تلاش شده است افغانستان به کانونی تبدیل شود که از آنجا فشار بر ایران افزایش یابد. در این بازی پیچیده، منافع اقتصادی، رقابت‌های ژئوپولیتیکی، و حتی تمایل به آسیب رساندن به پروژه‌هایی چون **کریدور اقتصادی چین و پاکستان سی پیک** در هم تنیده به نظر می‌رسند.

در این صحنه پر آشوب، نشانه‌هایی از نوعی هم‌آهنگی میان ایالات متحده، اسرائیل و هند پدیدار شد؛ هم‌آهنگی ای که به نظر می‌رسید هدف آن تحکیم منافع سیاسی و نظامی آنان در این منطقه حساس باشد. در چنین فضایی این تصور قوت گرفت که میان این سه قدرت، گونه‌ای همکاری در حال شکل‌گیری است که غایت آن استوار ساختن نفوذ سیاسی و توان نظامی آنان در جغرافیای پر التهاب خاورمیانه و آسیای جنوبی است.

به باور برخی محافل تحلیلی، در میان واشنگتن، تل‌آویو و دهلی نورا هبردی در دست بررسی بود که بر اساس آن افغانستان می‌توانست به مرکزی بدل شود که از آنجا فشار بر ایران افزایش یابد. در دل این طرح، رشته‌هایی از منافع اقتصادی، رقابت بر سر نفوذ منطقه‌ای، و حتی تلاش برای تضعیف پروژه‌هایی که با همکاری چین در حال شکل‌گیری بودند—به‌ویژه کریدور اقتصادی چین و پاکستان—در هم تنیده به نظر می‌رسید.

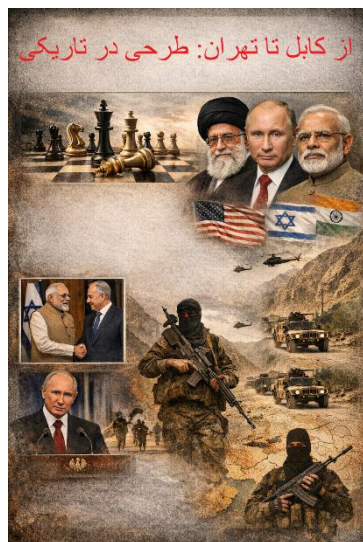
تاریخ سیاست جهانی گواهی تلخ اما روشن به دست می‌دهد: هرگاه قدرت‌های بزرگ اراده کنند که در کشوری تغییر نظام سیاسی پدید آورند، غالباً پیش از هر مداخله مستقیم، بذر آشوب داخلی را می‌پراکنند. در صفحات تاریخ بارها این حقیقت تکرار شده است که هنگامی که قدرت‌های بزرگ در پی «تغییر رژیم»

برمی‌آیند، در میدان نیروهای را جست‌وجو می‌کنند که با دامن زدن به خونریزی داخلی بتوانند ساختار دولت را از درون فرسوده سازند.

تجربه سیاست جهانی نشان می‌دهد که چنین قدرت‌هایی پیش از هر اقدام آشکار، نخست می‌کوشند فضای بی‌ثباتی و تشنگی را در درون جامعه هدف پدید آورند. در دهه‌های گذشته نمونه‌های متعددی از این رویکرد در مناطق گوناگون جهان دیده شده است؛ جایی که با استفاده از گروه‌های محلی یا بازیگران غیردولتی، نظام‌های سیاسی در گرداب بی‌ثباتی فرو برده شدند.

نمونه‌هایی از این الگو را می‌توان در لیبی، سوریه و عراق مشاهده کرد؛ کشورهایی که در آن‌ها گروه‌های تندرو نقشی پیچیده و چندلایه در تحولات سیاسی و امنیتی ایفا کردند. با این حال، در مورد ایران مسئله آن بود که در سطح داخلی نیرویی وجود نداشت که بتواند در برابر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایستادگی کند. در

گذشته تلاش‌هایی صورت گرفت تا از نام‌هایی چون **مریم رجوی** یا **رضا پهلوی** برای افزایش فشار سیاسی استفاده شود، اما این کوشش‌ها نتوانستند نتایج چشمگیری به همراه آورند.



از همین رو برخی بازیگران بیرونی به راهبردی دیگر روی آوردند: بهره‌گیری از جنگجویانی که تجربه نبرد در میدان‌های خارجی را اندوخته بودند. در همین چارچوب گزارش‌هایی منتشر شد که نشان می‌داد هزاران جنگجوی باقی‌مانده از گروه‌های تندرو در سوریه و عراق به افغانستان منتقل شده‌اند. گفته می‌شد که به آنان مأموریت داده شده است تا از مسیر هرات و مشهد به داخل ایران نفوذ کنند.

طرح چنین بود که در چندین استان ایران به طور همزمان آشوب‌هایی پدید آید تا ارتش و نهادهای امنیتی ایران درگیر بحرانی داخلی شوند. در چنین فضای آشفته‌ای، قدرت‌های خارجی می‌توانستند فرصت یابند بر جهت‌گیری سیاسی ایران تأثیر گذارند و زمینه مداخله سیاسی را فراهم سازند. زیرا تجربه نشان داده است که هنگامی که دولتی درگیر آشوب داخلی می‌شود، راه برای دخالت قدرت‌های خارجی هموارتر می‌گردد.

در برخی گزارش‌ها حتی از استفاده از ابزارهای پیشرفته ارتباطی، مسیرهای مخفی و نیز طرح‌هایی برای عملیات به شیوه جنگ‌های چریکی سخن گفته شده است؛ اموری که همگی بخشی از همین نقشه پیچیده تلقی می‌شدند.

در میان همه این مخاطرات، به باور برخی ناظران نقش پاکستان به عنوان عاملی تعیین‌کننده آشکار شد. آنان معتقدند که اگر در برابر گروه‌های تندرو فعال در مناطق مرزی اقدامات قاطع صورت نمی‌گرفت، اوضاع می‌توانست به مراتب هولناک‌تر گردد.

مرز میان پاکستان و افغانستان هزاران کیلومتر امتداد دارد و بخش بزرگی از آن رارشته‌کوه‌های صعب‌العبور تشکیل می‌دهد؛ سرزمینی که همواره امکان نفوذ و رفت‌وآمدهای پنهانی در آن وجود داشته است. پس از

انتشار این گزارش ها، نهادهای امنیتی پاکستان عملیات گسترده‌ای را در مناطق مرزی آغاز کردند؛ پایگاه‌های گروه‌های تندرو هدف قرار گرفت و مسیرهای حرکت آنان به شدت محدود شد.

در این چارچوب، نیروهای مسلح پاکستان به عنوان مانعی جدی معرفی شدند که توانستند راه‌های احتمالی نفوذ را مسدود کنند. در همان حال، در صحنه سیاست آمریکا نیز واکنش‌هایی به این بحران دیده شد؛ از جمله سخنان تند دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، و فراخوان‌هایی که برای شکل‌گیری اعتراضات مردمی در ایران مطرح شد.

به باور برخی تحلیلگران، اگر این اقدامات صورت نمی‌گرفت، هزاران جنگجوی مستقر در افغانستان می‌توانستند وارد خاک ایران و حتی پاکستان شوند و موجی از خشونت گسترده را در منطقه رقم زنند. از این رو پاکستان در این مقطع به سدی تبدیل شد که از گسترش این بحران احتمالی جلوگیری کرد.

فهرست گروه‌های مسلح فعال در مناطق مرزی نیز چندان کوتاه یا کم‌خطر توصیف نمی‌شود. به گفته ناظران، در میان آنان افزون بر شاخه «داعش خراسان»، گروه‌های تندرو دیگری نیز حضور داشتند که در ولایت‌هایی چون جوزجان، ننگرهار، کنر و خوست فعالیت می‌کردند.

برخی گزارش‌ها حتی مدعی بودند که گروه‌هایی که با عملیات در استان سیستان و بلوچستان ایران مرتبط بوده‌اند، در برخی مناطق افغانستان پناهگاه‌هایی یافته‌اند. هدف این گروه‌ها نه تنها ایجاد بی‌ثباتی در ایران، بلکه گسترش ناامنی در مناطق حساس پاکستان نیز عنوان شده است. بنا بر برخی اطلاعات، به این عناصر مأموریت داده شده بود که در هر دو کشور ایران و پاکستان دست به عملیات‌های خرابکارانه بزنند. در چنین شرایطی، برای پاکستان این مسئله تنها به معنای کمک به یک همسایه نبود، بلکه به طور مستقیم با امنیت داخلی خود این کشور نیز پیوند داشت. از همین رو با تقویت نظارت مرزی، همکاری‌های اطلاعاتی و اجرای عملیات نظامی تلاش شد این تهدید بالقوه مهار گردد.

در همین ایام جبهه‌ای دیگر نیز در محافل تحلیلی مطرح شد: احتمال تحرک برخی گروه‌های مسلح گردد. بر اساس برخی گزارش‌ها، تلاش‌هایی برای انتقال این جنگجویان از مناطق مرزی ترکیه و عراق به داخل ایران صورت گرفته بود که با همکاری‌های منطقه‌ای تا حدی مهار شد. در این میان، اقدامات پاکستان و ترکیه از سوی برخی تحلیلگران به عنوان تلاشی در جهت حفظ ثبات منطقه ارزیابی گردید.

گفته می‌شود که تبادل اطلاعات و همکاری‌های امنیتی میان کشورهای منطقه در ناکام ساختن بخشی از این طرح‌ها نقش مهمی داشته است. در نتیجه، اقدامات پاکستان و ترکیه از سوی برخی محافل به عنوان گامی مهم در مسیر ثبات منطقه‌ای ارزیابی شد.

با نگرستن به سراسر این صحنه پیچیده، یک حقیقت بیش از هر چیز نمایان می‌شود: حضور بازیگران غیردولتی در افغانستان همچون انباری از باروت است که هر لحظه ممکن است شعله‌ور شود و آتش آن سراسر منطقه را در بر گیرد.

اگر این سراسر صحنه پر آشوب را از افقی گسترده‌تر بنگریم، آشکار می‌شود که خاورمیانه و آسیای جنوبی در حال عبور از مرحله‌ای بس حساس و سرنوشت‌سازند. در چنین شرایطی، دامنه یک حادثه هرگز در

مرزهای یک کشور محصور نمی ماند؛ بلکه می تواند همچون موجی گسترده سراسر منطقه را دربرگیرد. چه بسا حادثه‌ای کوچک که در نگاه نخست ناچیز می نماید، بتواند پیش درآمد جنگی بزرگ گردد.

برخی تحلیلگران بر این باورند که اگر عناصر تندرو مستقر در افغانستان موفق می شدند به خاک ایران نفوذ کنند، اوضاع می توانست به جنگی فراگیر در سطح منطقه تبدیل شود؛ جنگی که چه بسا قدرت های بزرگ جهانی را نیز به میدان می کشاند.

در چنین وضعیت پیچیده و پرخطر، می توان گفت اقدام های قاطع پاکستان در برابر تروریسم مرزی و نیز همکاری های منطقه ای، در مهار بحرانی نقش ایفا کرد که به آسانی می توانست به آتشی فراگیر بدل شود. از همین رو برخی ناظران، پاکستان را یکی از ارکان مهم ثبات در منطقه می دانند؛ کشوری که نه تنها از امنیت سرزمین خویش پاسداری کرد، بلکه در حفظ آرامش همسایگان نیز سهمی مؤثر داشت.

از دیدگاه برخی دیگر، این همان لحظه ای بود که پاکستان صرفاً از مرزهای خود دفاع نکرد، بلکه به گونه ای نمادین از صلح سراسر منطقه پاسداری نمود.

در نگاه تاریخ نیز چنین لحظاتی چندان فراوان نیستند؛ لحظاتی که در آن تصمیمی از سوی یک دولت می تواند بر آینده یک منطقه کامل اثر گذارد. اگر اندکی شرایط مسیر دیگری می پیمود، چه بسا خاورمیانه درگیر جنگی می شد که پیامدهای آن نه تنها بر منطقه بلکه بر سیاست جهانی نیز سایه می افکند. در چنین زمینه ای، برخی محافل اقدامات پاکستان را تلاشی مهم برای حفظ ثبات منطقه ارزیابی کرده اند.

اگر این منظره پیچیده را از چشم اندازی فراخ تر بنگریم، حاصل سخن آن است که خاورمیانه و آسیای جنوبی بر آستانه پیچ تاریخی تازه ای ایستاده اند؛ نقطه ای که در آن حتی اقدامی کوچک می تواند پیامدهایی جهانی در پی داشته باشد.

چنین می نماید که سیاست در این دو منطقه بر سر دو راهی تازه ای قرار گرفته است؛ جایی که کشمکش میان قدرت، منافع و ایدئولوژی ها صورتی پیچیده و چندلایه به خود گرفته است. اگر این بحران را در قالب تمثیلی خلاصه کنیم، می توان گفت که بر صفحه شطرنج سیاست جهانی مهره ها بسیارند، اما پیروزی از آن کسی است که با صبر، بصیرت و تدبیر گام برمی دارد.

برخی ناظران معتقدند که رویدادهای اخیر این تصور را تقویت کرده اند که همکاری های منطقه ای توانسته است از وقوع بحرانی بزرگ جلوگیری کند — و اگر چنین باشد، این امر تنها یک کامیابی دیپلماتیک نیست، بلکه نقطه عطفی در مسیر صلح منطقه ای به شمار می رود.

به باور برخی تحلیلگران، اقدامات سختگیرانه پاکستان در مقابله با تروریسم مرزی نقشی مهم در مهار بحرانی ایفا کرد که می توانست به جنگی گسترده در منطقه بدل شود. از این رو می توان گفت که بر صفحه پیچیده سیاست جهانی، پاکستان در این مقطع نقشی ایفا کرد که به جلوگیری از گسترش رویارویی های بزرگتر کمک نمود. این همان لحظه ای است که تاریخ بی صدا حکم خویش را می نگارد و نسل های آینده می کوشند معنای آن را دریابند.

این فصل از اریخ به ما می آموزد که گاه در شطرنج سیاست جهانی، اقدام به موقع و خردمندانه یک دولت

می‌تواند سرنوشت یک منطقه کامل را گرگون سازد. گر وضاع اندکی مسیری دیگر می‌پیمود، چه بسا خاورمیانه درگیر جنگی می‌شد ه پیامدهای آن دامنگیر سراسر جهان می‌گشت. در چنین چارچوبی، برخی ناظران اقدامات پاکستان را همچون حصارى حفاظتی می‌دانند که توانست این بحران بالقوه را در محدوده‌ای مهار کند.

به نظر می‌رسد که در این عصر پرپیچ‌وخم سیاست جهانی، تنها بازی قدرت تعیین‌کننده نیست؛ بلکه حکمت، دوراندیشی و اقدام به‌موقع نیز نقشی تعیین‌کننده دارند. اگر برخی دولت‌ها در این منطقه تصمیم‌هایی سنجیده و به‌موقع اتخاذ نمی‌کردند، چه بسا این بحران به جنگی فراگیر تبدیل می‌شد. این واقعیت بار دیگر نشان داد که گاه برای تغییر مسیر تاریخ، تنها یک تصمیم استوار و دوراندیشانه کافی است.

سه‌شنبه، ۱۰ مارس ۲۰۲۶ء

نجوای قدرت و مسئولیت میان سیاست و سپاه

صفحات تاریخ همچون شاهدان خاموشی نشسته‌اند، اما گاهی اوقات با ما زمزمه می‌کنند، بی‌صدا حقیقت را اعلام می‌کنند. وقتی آینه‌ای را با لحنی آرام در برابر ملت‌ها می‌گیرند. آن لحظاتی که جملات گفته شده در تالارهای قدرت، کلمات ناگفته و این زمزمه‌های مهم اقتدار، جهت جریان سرنوشت ملی را تعیین می‌کنند. آخرین وقایع درگیری سیاسی و نظامی هند نیز از جمله چنین لحظاتی هستند، جایی که جریان سرنوشت ملت در میان کلمات، تصمیمات و سکوت‌ها در حال سوختن دیده می‌شود. خاطرات منتشر نشده ژنرال ام. ام. ناراون، رئیس سابق ارتش، با عنوان «چهار ستاره سرنوشت» چنین آینه‌ای است که نه تنها تصمیمات حساس رهبری نظامی را منعکس می‌کند، بلکه تعادل ظریف بین مسئولیت‌های رهبری سیاسی و منافع ملی را نیز آشکار می‌کند.

درگیری سیاسی و نظامی اخیر هند یکی از این فصل‌هاست که در آن یک خاطره منتشر نشده چنان طوفانی از سوالات را در صحن پارلمان برانگیخت که به نظر می‌رسید امنیت ملی، مسئولیت سیاسی و سنت دموکراتیک همگی در یک جایگاه قرار دارند. در تاریخ پارلمان هند لحظاتی وجود داشته است که به ظاهر بی‌اهمیت به نظر می‌رسند، اما در واقع آنها زوایای حساس رابطه بین سیاست کشور و نهادهای نظامی را بررسی می‌کنند. حادثه‌ای که در سال ۲۰۲۴ رخ داد نیز مشابه است، زمانی که خاطرات منتشر نشده ژنرال سابق ارتش، ام. ام. ناراون، با عنوان «چهار ستاره سرنوشت» نه تنها جنجالی در جبهه رسمی ایجاد کرد، بلکه آتش جنجال سیاسی را در مجلس عوام نیز شعلهور ساخت.

این خاطرات و آشفتگی پارلمانی که پیرامون آن پدید آمد، به ما یادآوری می‌کند که تاریخ فقط مجموعه‌ای از وقایع گذشته نیست، بلکه یک مبارزه فکری است، جایی که هر تصمیم، هر فرمان و هر سکوتی نقشه‌ای از آینده یک ملت را ترسیم می‌کند. اینها لحظاتی هستند که به آگاهی خواننده نفوذ می‌کنند و پرتوهای اندیشه را بیدار می‌کنند و او را مجبور می‌کنند نه تنها بخواند، بلکه احساس کند. خاطرات ژنرال ام. ام. ناراون با عنوان «چهار ستاره سرنوشت» در انتظار تأیید برای انتشار از سال ۲۰۲۴ است. این خاطرات نه تنها داستان زندگی شخصی و حرفه‌ای ناراون را روایت می‌کند، بلکه جزئیات حساس نظامی و عملیاتی را نیز روشن می‌کند. ناراون از سال ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۲ به عنوان فرمانده ارتش هند خدمت کرد. این خاطرات، استراتژی نظامی، تعاملات سیاسی و تصمیمات مهم او را منعکس می‌کند.

خاطرات ژنرال ام. ام. ناراون، فرمانده سابق ارتش، با عنوان «چهار ستاره سرنوشت» نه تنها یک تاریخ شخصی، بلکه گواهی بر دورانی است که بوی باروت و سکوت دیپلماتیک در دره‌های صخره‌ای لاداخ دست در دست هم بودند. این کتاب هنوز منتشر نشده است، اما گزیده‌هایی از آن چنان شور و هیجانی در مجلس عوام ایجاد کرده است که حتی کلمات آن بحث‌برانگیز و سکوت معنادار شده است. اینجاست که تاریخ فراتر از وقایع، به یک آزمون فکری تبدیل می‌شود. بر اساس گزیده‌هایی از این خاطرات، مشخص شد که رهبران سیاسی ارشد این کشور در جریان بن‌بست نظامی سال ۲۰۲۰ با چین در منطقه هیمالیایی لاداخ، که منجر به کشته شدن ۲۰ سرباز هندی و حداقل چهار سرباز چینی شد، در دستورالعمل‌های خود تردد و تعلل می‌کردند. راهول گاندی سعی کرد یک کپی از این سند را در پارلمان ارائه دهد که منجر به جنجال در مجلس شد. به گفته گاندی، همزمان با پیشروی تانک‌های چینی به سمت مواضع هند، به فرمانده

سابق ارتش، ناراون، گفته شد که "هر کاری را که مناسب می‌داند انجام دهد"، که وزیر دفاع و سایر وزرا به شدت به آن اعتراض کردند.

ژنرال ام-ام-ناراون از سال ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۲ رئیس ستاد ارتش هند بود. خاطرات او با عنوان "چهار ستاره سرنوشت" در سال ۲۰۲۴ برای انتشار ارائه شد، اما به دلیل تأیید دولت و محتوای حساس نظامی هنوز منتشر نشده است. طبق گزارش‌ها، این کتاب نه تنها زندگی شخصی و حرفه نظامی او، بلکه جنبه‌های مهم عملیاتی و اداری مربوط به بن‌بست چین و هند در سال ۲۰۲۰ را نیز پوشش می‌دهد. روند تأیید بین ناشر و وزارت دفاع ادامه یافت و خود ناراون در مصاحبه‌ای توضیح داد که وظیفه او نوشتن کتاب و تحویل آن به ناشر بوده و ناشر و سازمان‌های مربوطه مسئول پیشبرد آن بوده‌اند. این تأخیر، کتاب را به یک سند سیاسی نامرئی تبدیل کرد - سندی که چاپ نشد، اما مطمئناً مورد بحث قرار گرفت.

این جنجال زمانی شدت گرفت که راهول گاندی، رهبر حزب کنگره، سعی کرد گزیده‌هایی از خاطرات منتشر نشده را در مجلس عوام ارائه دهد و ظاهراً از فتوکپی‌ها برای اشاره به نکاتی استفاده کرد که دستورالعمل‌های رهبری سیاسی را در طول بحران نظامی ۲۰۲۰ زیر سوال می‌برد. به محض اینکه او شروع به خواندن کرد، در مجلس غوغایی به پا شد و غوغایی بزرگ به پا شد. گاندی وقتی سعی کرد گزیده‌هایی از کتاب را در مناظره روز دوشنبه بخواند، بارها متوقف شد. حزب بهاراتیا جاناتا ادعا کرد که او به سربازان هندی توهین کرده و قوانین پارلمان را در مورد کتاب منتشر نشده نقض کرده است. وزیر دفاع، راجنات سینگ و وزیر کشور، آمیت شاه، گاندی را به گمراه کردن مجلس متهم کردند. این نشان می‌دهد که چگونه اختلافات سیاسی حتی در مورد موضوع دفاع ملی و افتخار نظامی می‌تواند شعله‌ور شود. کنگره مدعی شد که خاطرات فرمانده سابق ارتش منبع معتبری است و گاندی حق دارد از آن نقل قول کند. این اولین باری نبود که کنگره از دولت در مورد مسئله چین انتقاد می‌کرد و این حادثه، دری را برای زیر سوال بردن اقدامات رهبری سیاسی گشود.

در این گزیده‌ها ادعا شده بود که رهبران سیاسی ارشد کشور در جریان رویارویی نظامی با چین در سال ۲۰۲۰، دستورالعمل‌های روشنی ارائه نکرده‌اند. این اقدام، رابطه حساس بین مسائل سیاسی و نظامی در مجلس را آشکار می‌کند. اعضای دولت اعتراض کردند که اشاره به یک کتاب منتشر نشده، نقض قوانین پارلمان است. وزیر دفاع، راجنات سینگ، و وزیر کشور، آمیت شاه، گاندی را به گمراه کردن مجلس و توهین به ارتش متهم کردند. در نتیجه، جلسه برای آن روز به تعویق افتاد.

کل این جنجال به درگیری که در تابستان ۲۰۲۰ در سواحل رودخانه گالوان در لداخ رخ داد، مرتبط است. درگیری مرگبار بین هند و چین در سواحل رودخانه گالوان در لداخ رخ داد که مرگبارترین درگیری نظامی از سال ۱۹۷۵ بود. ۲۰ سرباز هندی و حداقل ۴ سرباز چینی در این درگیری کشته شدند. این درگیری فقط یک درگیری مرزی نبود، بلکه نقطه عطفی در تنش بین دو قدرت هسته‌ای بود. پس از سال‌ها مذاکرات نظامی و دیپلماتیک، دو طرف در سال ۲۰۲۴ بر سر عقب‌نشینی مرحله‌ای از مناطق مرزی آسیب‌دیده توافق کردند، اما بحث سیاسی بر سر مسئولیت و استراتژی بحران ادامه یافت و نگرانی‌ها و اتهامات در محافل سیاسی و نظامی ادامه یافت.

به گفته ناراون، وقتی تانک‌های چینی به سمت مواضع هند پیشروی کردند، به آنها گفته شد "هر کاری که صلاح می‌دانند انجام دهند". ناراون چندین بار با وزیر دفاع، راجنات سینگ، تماس گرفت و از طریق او این پیام توسط نخست‌وزیر مودی منتقل شد، اما تصمیم به ناراون واگذار شد. گاندی گفت: "من واقعاً

احساس تنهایی می‌کردم. کل تشکیلات مرا رها کرده بود." این بیانیه تصویر روشنی از تضاد بین استقلال رهبری نظامی و تعلل رهبری سیاسی را ترسیم می‌کند.

به گفته راهول گاندی، در این یادداشت آمده است که وقتی تانک‌های چینی به سمت مواضع هند پیشروی کردند، به ژنرال ناروان گفته شد "هر کاری که صلاح می‌دانند انجام دهند". اهمیت سیاسی این بیانیه این بود که رهبری ارشد سیاسی، به جای ارائه دستورالعمل‌های روشن، تصمیم را به رهبری نظامی واگذار کرد.

علاوه بر این، گاندی ادعا کرد که نیروانا چندین بار با وزیر دفاع تماس گرفته و از طریق او پیام از نخست وزیر به او منتقل شده است، اما تصمیم نهایی بر عهده او بوده است. گاندی وضعیت را اینگونه توصیف کرد که "احساس تنهایی می‌کند، گویی توسط کل نهاد رها شده است". اگرچه این سخنان به عنوان تفسیری از احساسات ادعایی نیروانا ارائه شد، اما در اتاق سیاسی جنجالی ایجاد کرد.

موضع دولت روشن بود: اشاره به کتابی منتشر نشده و بدون سندیت خلاف آداب پارلمانی است. وزیر دفاع گفت که کتابی که به آن اشاره شده است باید در مجلس قرار گیرد، زیرا هنوز منتشر نشده است.

کیرن ریجیجو، وزیر امور پارلمانی، نیز هشدار داد که آنچه صحت آن ثابت نشده و طبق قوانین مجاز نیست، نباید به زور به مجلس آورده شود. با این حال، به گاندی اجازه داده شد تا سخنرانی خود را ادامه دهد. این موضع، بُعد حمایتی بحث سیاسی را در چارچوب قوانین پارلمانی و محدودیت‌های قانون اساسی منعکس می‌کند. این موضع در واقع تلاشی برای ترسیم مرز بین استقلال پارلمانی و امنیت ملی بود. اعضای دولت گفتند که مسائل نظامی نباید به عنوان وسیله‌ای برای امتیازگیری سیاسی استفاده شود.

از سوی دیگر، کنگره اعلام کرد که خاطرات فرمانده سابق ارتش منبع معتبری است و اگر نکات ذکر شده در آن سوالات مهمی در رابطه با امنیت ملی مطرح کند، پس بحث در مورد آنها حق دموکراتیک است. همچنین مشخص شد که دولت قبلاً در مورد موضوع چین با انتقاداتی روبرو شده است و این موضوع جدیدی نیست.

گاندی با نشان دادن نسخه‌ای از کتاب منتشر نشده به خبرنگاران خارج از پارلمان، گفت که دستور کار این است که اگر سربازان چینی بدون اجازه رهبری عالی وارد خاک هند شوند، نباید به آنها شلیک شود. این بیانیه از نظر سیاسی حساس تلقی می‌شد، زیرا به تضاد احتمالی بین استراتژی نظامی و تدبیر سیاسی اشاره داشت و تناقض بین تصمیمات سیاسی و اهمیت شفافیت عمومی را برجسته می‌کرد.

این جنجال فقط به یک روز محدود نشد. روز بعد، روند رسیدگی نیز تحت تأثیر قرار گرفت و جو به دلیل اعتراضات متشنج ماند. روز دوشنبه، روند رسیدگی به تعویق افتاد، اما اختلالات روز سه‌شنبه از سر گرفته شد. اعتراضات مخالفان، مجلس را با وضعیت غیرمنتظره‌ای مواجه کرد و 8 عضو کنگره به اتهام سوء رفتار از کار معلق شدند. بنابراین، یک کتاب منتشر نشده نه تنها بحث‌هایی را برانگیخت، بلکه پیامدهای سیاسی عملی نیز داشت. این حادثه نشان می‌دهد که موضوعات درگیری‌های نظامی و سیاسی نه تنها از منظر حقوقی، بلکه از منظر اجتماعی و ادبی نیز حساس هستند. این وضعیت نشانه‌ای بود که در سیاست هند، مسائل نظامی نه تنها به یک موضوع استراتژی دفاعی، بلکه به بخشی از روایت سیاسی نیز تبدیل شده‌اند.



کل این حادثه یک سوال اساسی را برجسته کرد: مرز مسئولیت بین رهبری نظامی و سیاسی از کجا شروع و پایان می‌یابد؟ در یک سیستم دموکراتیک، ارتش تابع رهبری سیاسی است، اما در عرصه عملی، سرعت و فشار تصمیمات گاهی اوقات رهبری را در موقعیتی غیرمعمول قرار می‌دهد.

اگر تصمیم واقعاً به رهبری نظامی واگذار شود، می‌تواند نشانه‌ای از اعتماد یا مظهر عدم قطعیت باشد - این تفسیر به زاویه سیاسی بستگی دارد. به همین دلیل است که این خاطرات نه تنها به یک کتاب، بلکه به بازتابی از رابطه بین قدرت و اقتدار تبدیل شده است.

قرار بود این خاطرات در سال ۲۰۲۴ منتشر شود، اما تأخیر در تأییدیه‌های لازم بین ناشر و وزارت دفاع، آن را منتشر نکرد. ناروان گفت: «وظیفه من نوشتن کتاب و تحویل آن به ناشر بود؛ اکنون وظیفه آنهاست که آن را پیش ببرند.» این موضع در واقع نشان‌دهنده پیچیدگی حساسیت مطالب ادبی و تاریخی و پیچیدگی فرآیند تأیید

است. تأخیر در انتشار کتاب، بحث را پیچیده‌تر کرد. از یک سو، نیاز به حساسیت نظامی و محرمانگی عملیاتی، و از سوی دیگر، حق داشتن یک سابقه تاریخی - این دو به راحتی تعادل نیستند.

وقتی یک نسخه خطی منتشر نشده بخشی از یک بحث سیاسی می‌شود، دیگر صرفاً یک متن ادبی نیست، بلکه به استعاره‌ای برای تعادل قدرت تبدیل می‌شود.

این حادثه عمق رابطه بین تعادل ظریف رهبری نظامی و سیاسی، امنیت ملی و سابقه تاریخی را آشکار می‌کند. خاطرات ناروان آینه‌ای است که لایه‌های تصمیمات مهم، بحران‌ها و مسئولیت را منعکس می‌کند. این فیلم نه تنها یک مستند است، بلکه آینه‌ای از یک درگیری فکری و فرهنگی است، جایی که هر کلمه، هر استعاره و هر اصطلاح نقش پلی بین بقای ملت و مسئولیت رهبری را ایفا می‌کند.

این رویداد از بسیاری جهات مهم است.

اول، خاطره بحران ۲۰۲۰ را زنده کرد و مسئله مسئولیت آن را دوباره مطرح کرد. دوم، قوانین پارلمانی و محدودیت‌های بیان را به موضوع بحث تبدیل کرد. سوم، رابطه بین رهبری نظامی و سیاسی را به بخشی از گفت‌وگوهای عمومی تبدیل کرد.

چنین رویدادهایی در تاریخ، تأثیر ماندگاری بر حافظه جمعی ملت‌ها می‌گذارد. این فقط یک درگیری پارلمانی نیست، بلکه مرحله‌ای در شکل‌گیری یک روایت ملی است.

تصمیمات گرفته شده در راهروهای قدرت اغلب دیر فهمیده می‌شوند. گاهی یک جمله سال‌ها بعد به عنوان یک سوال مطرح می‌شود، گاهی یک سکوت بار کل تاریخ را به دوش می‌کشد. این حادثه به ما یادآوری می‌کند که در دنیای قدرت، اقتدار و مسئولیت ملی، هر لحظه مهم است، هر تصمیمی تأثیر دارد و هر سکوتی بُعد فکری دارد. خاطرات منتشر نشده ژنرال ناروان و طوفان پارلمانی که بر سر آن به پا شد، به ما یادآوری می‌کند که امنیت ملی فقط به معنای حفاظت از مرزها نیست، بلکه به معنای اعتماد، شفافیت و

مسئولیت‌پذیری نیز هست. خاطرات ناروان و آشفتگی پارلمانی نه تنها پیچیدگی روابط نظامی-سیاسی را آشکار می‌کند، بلکه نشان می‌دهد که صفحات تاریخ فقط فهرستی از حقایق نیستند، بلکه آینه‌ای از تصمیمات انسانی، سوالات اخلاقی و مبارزه برای سرنوشت ملی نیز هستند.

این حادثه آینه‌ای از این واقعیت است که تعادل بین رهبری نظامی و سیاسی در یک دموکراسی بسیار ظریف است. اگر این تعادل حفظ شود، دولت قوی می‌ماند و اگر شکسته شود، سوالات نسل‌ها را آزار می‌دهد.

بنابراین، این داستان فقط درباره یک کتاب یا یک بحث به ما نمی‌گوید، بلکه ما را متقاعد می‌کند که نه کلمات و نه تصمیمات در دادگاه تاریخ گم نمی‌شوند. هر دوره‌ای باید پاسخگوی تصمیمات خود باشد - و این بزرگترین درس تاریخ است.

این گزارش ما را نه تنها به مشاهده وقایع، بلکه به درک مسئولیت، فداکاری و بُعد فکری پنهان در پشت آنها نیز وادار می‌کند. به همین دلیل است که این خاطرات و آشفتگی‌های پیرامون آن، از نظر تاریخی، سیاسی و ادبی، تأثیر ماندگاری بر قلب و ذهن خواننده می‌گذارد و او را به درک ارتباط بین سرنوشت یک ملت، مسئولیت رهبری و آگاهی انسانی وامی‌دارد.

جمعه، ۱۳ مارس ۲۰۲۶ء

آینده منطقه در آینه یک توافق

سیاست بی‌صدا در هیأت تجارت

امروز می‌خواهم توجه شما را به رخدادی بین‌المللی جلب کنم که ظاهراً یک توافق تجاری است، اما در واقع نشانه‌ای از تحول معنادار در توازن سیاست جهانی و جنوب آسیا است. توافق اخیر میان ایالات متحده و هند — که طی آن تعرفه‌های آمریکایی بر کالاهای هندی به ۱۸ درصد کاهش یافته — فقط یک امتیاز اقتصادی نیست، بلکه پیامی استراتژیک آشکار است. این پیام نه تنها به چین و روسیه، بلکه به سراسر منطقه و حتی تا پاکستان نیز بازتاب می‌یابد.

به اصل موضوع می‌پردازم. توافق اخیر آمریکا و هند تنها یک امتیاز اقتصادی نیست، بلکه یک ضریب توان نیرو است — و ضریب توان نیرو، همان‌گونه که تاریخ بارها به ما آموخته، پیش از آنکه در میدان جنگ متجلی شود، ابتدا در بستر اقتصاد شکل می‌گیرد. این توافق نشان می‌دهد که ایالات متحده اکنون هند را صرفاً یک بازار نمی‌بیند، بلکه به عنوان ستونی راهبردی می‌نگرد — به ویژه در پرتو نفوذ رو به رشد چین. تاریخ به روشنی به ما آموخته که هرگاه کشوری از طریق حمایت خارجی قدرتی غیرمتعارف کسب کند، عدم توازن منطقه‌ای پدید می‌آید.

تاریخ شبه‌قاره گواهی است بر این حقیقت که هرگاه یک دولت از طریق حمایت خارجی تقویت چشمگیری یافت، بی‌ثباتی در منطقه پدید آمد. توافق تجاری آمریکا و هند، پیوندی تازه در این زنجیره تاریخی است و نگاه صرفاً اقتصادی به آن، نوعی سادگی سیاسی خواهد بود.

در افق سیاست جهانی، توافقی دیگر ظهور کرد، گویی که کلمات کم و مفاهیم بسیارند. توافق تازه میان آمریکا و هند تنها همگرایی اقتصادی میان دو دولت نیست، بلکه زاویه‌ای نو در توازن قدرت جهانی است. کاهش تعرفه‌های آمریکایی بر کالاهای هندی به ۱۸ درصد ظاهراً اقدامی اقتصادی است، اما در باطن، سرشار از سیاست، تدبیر و جریان‌های قدرت است.

کاهش تعرفه‌ها تا این حد، ظرفیت صادرات هند، درآمد ارزی و بنیان صنعتی این کشور را تقویت خواهد کرد. این توانمندسازی به تدریج در بودجه دفاعی، تقویت تهدیدهای میان‌مدت و بلندمدت و ساختارهای نیرو تجلی خواهد یافت. این تغییر فوری نیست، اما یقیناً رخ خواهد داد. در پرتو جنگ روسیه و اوکراین، رقابت فزاینده آمریکا و چین و حساسیت ژئوپلیتیکی جنوب آسیا، این توافق اهمیت استثنایی می‌یابد. پاکستان، که در تقاطع جغرافیا، تاریخ و سیاست ایستاده، نمی‌تواند از این تغییر بی‌خبر بماند. تصمیمات از این دست، حتی اگر به طور مستقیم نباشد، ضربان منطقه را شکل می‌دهند.

اعلام این تصمیم توسط دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، و نارندرا مودی، نخست‌وزیر هند، از طریق شبکه‌های اجتماعی، خود نمادی از عصر ماست؛ عصری که تاریخ دیگر تنها در تالارهای رسمی نوشته نمی‌شود، بلکه بر دیوارهای دیجیتال نیز نقش می‌بندد. رئیس‌جمهور ترامپ در "تروته سوشل" اعلام کرد که توافق تجاری به امضا رسیده و تعرفه‌های متقابل از ۲۵ درصد به ۱۸ درصد کاهش یافته است. ایالات متحده، به تدریج هند را به عنوان شریک اقتصادی، راهبردی و نظامی تقویت می‌کند — و هدف اصلی، محدود کردن نفوذ چین است. در این زمینه، توانمندی اقتصادی هند می‌تواند عدم توازن قدرت منطقه‌ای را موجب شود و تأثیر مستقیمی بر امنیت پاکستان داشته باشد.

کاهش تعرفه، مسیرهای تازه‌ای برای صادرات هند باز خواهد کرد و انتظار می‌رود قدرت اقتصادی این کشور افزایش یابد. درس تاریخ این است که در شبه‌قاره، برتری اقتصادی اغلب به اعتماد به نفس نظامی و جسارت دیپلماتیک تبدیل می‌شود. پاکستان باید هوشیار باشد تا عدم توازن اقتصادی، به عدم توازن راهبردی مبدل نشود.

در حال حاضر، آمریکا هم‌زمان در سه جبهه فعال است: مهار نفوذ رو به گسترش چین، محدود کردن روسیه از طریق جنگ اوکراین، و ارتقای هند به ستونی قابل اعتماد در منطقه. امتیازات تجاری اعطا شده به هند بخشی از این چارچوب وسیع‌تر هستند. این اقدام بخشی از معماری مهار چین است؛ جایی که انتظار می‌رود هند از نظر اقتصادی تقویت شود، خود به نبرد بپردازد، هزینه‌ها را تحمل کند و اهداف راهبردی آمریکا را پشتیبانی نماید. در این محاسبه، پاکستان دیگر متحد اصلی نیست، بلکه شریک موقعیتی قلمداد می‌شود.

توانمندی اقتصادی احتمالی هند می‌تواند مستقیماً بر اعتماد به نفس نظامی و جسارت دیپلماتیک آن تأثیر بگذارد. برای پاکستان، این لحظه فرصتی برای واکنش احساسی نیست، بلکه فرصتی برای بررسی با دلی آرام و چشمی بیدار است. توافق آمریکا و هند یادآور آن است که جهان با شتابی شگفت‌آور در حال تغییر است. راه پاکستان، همان راهی است که از توازن، وقار و بینش می‌گذرد—نه وابستگی کور، نه رویارویی غیرضروری.

هم‌زمان با این توافق، تعرفه‌های اضافی به دلیل خرید نفت روسیه بر هند اعمال شد. این اقدام یادآور می‌شود که در سیاست جهانی، دوستی پایدار نیست—تنها منافع پایدارند. برای پاکستان، درس واضح این است که انرژی، تجارت و سیاست خارجی را نمی‌توان در جعبه‌های جداگانه دید. این توافق یادآور آن است که آمریکا هند را صرفاً شریک تجاری نمی‌بیند، بلکه ستونی راهبردی در مقابل چین است. چالش پاکستان این است که خود را نه به عنوان توسعه‌ای از یک بلوک، بلکه به عنوان دولتی مستقل و معتبر معرفی کند.

انعکاس این اعلامیه نیز به دلیل نوسانات اخیر روابط آمریکا و هند غیرمعمول است؛ گاهی سخن از نزدیکی بود، گاهی تهدید فاصله. در چنین زمینه‌ای، گفته‌های سفیر آمریکا، سرجیو گور، که «رئیس‌جمهور ترامپ نخست‌وزیر مودی را واقعاً دوست خوبی می‌داند» صرفاً یک جمله دیپلماتیک نیست، بلکه پیامی سیاسی است. تحت این توافق، هند نه تنها موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای خود را در مقابل آمریکا کاهش می‌دهد، بلکه موظف خواهد شد مطابق سیاست «خرید آمریکایی» کالاهای آمریکایی را در مقیاس وسیع خریداری کند. پیش‌بینی خرید بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار در انرژی، فناوری، کشاورزی، زغال‌سنگ و سایر بخش‌ها، در حقیقت خون تازه‌ای به اقتصاد آمریکا تزریق خواهد کرد.

افزایش اقتصاد صادراتی هند و پیامدهای آن برای پاکستان

افزایش ظرفیت اقتصاد صادراتی هند می‌تواند زمینه‌ساز رشد مخارج دفاعی شود، و نزدیکی آمریکا و هند فشار دیپلماتیک بر پاکستان را تشدید خواهد کرد، و در منطقه روایت نظامی نوینی شکل می‌گیرد که پاکستان ناگزیر است با دقت و تدبیر در آن ایفای نقش نماید. هند این توافق را در سطح جهانی به عنوان نشانه پذیرش و اهمیت خود در سطح داخلی به عنوان موفقیت اقتصادی عرضه خواهد کرد. نتیجه این امر افزایش اعتماد به نفس نظامی، اتخاذ سیاستی تهاجمی‌تر در منطقه و احتمال تشدید روایت علیه پاکستان خواهد بود.

علاوه بر این، تعرفه اضافی که به دلیل خرید نفت روسیه بر هند اعمال شده، پیامی روشن به همراه دارد: حدود خودمختاری راهبردی جایی پایان می‌یابد که منافع آمریکا آغاز می‌شود. برای پاکستان درس آشکار این است که تنوع و مازاد در امنیت انرژی، زنجیره تأمین و وابستگی‌های دفاعی اجتناب‌ناپذیر است.

در همین حال، تصمیمی دیگر نیز اتخاذ شد که کلید فهم ماهیت این توافق به شمار می‌رود: آمریکا تعرفه ۲۵ درصدی اضافی بر خرید نفت هند از روسیه وضع کرد که در مجموع به ۵۰ درصد رسید. این اقدام ظاهراً فشار اقتصادی است، اما در واقع فصل تازه‌ای در تلاش برای منزوی کردن روسیه در پرتو جنگ اوکراین به شمار می‌آید.

تعرفه اضافی نفت روسیه بر هند در حقیقت پیام واشنگتن است که از این پس دوستی نیز مشروط خواهد بود. برای پاکستان، درس نهفته این است که در سیاست خارجی نمی‌توان انرژی، تجارت و سیاست را به‌طور مجزا دید. ما همچنین شاهد آن بوده‌ایم که در دوران تنش‌های پاکستان و هند، برخی روایت‌های غربی با سیاست بازارهای دفاعی گره خورده‌اند. این وضعیت برای پاکستان فرصتی است تا خود را صرفاً به عنوان قدرت نظامی نشان ندهد، بلکه به عنوان بازیگری مسئول برای ثبات منطقه معرفی شود.

در گذشته نزدیک، روایت غربی از ناکامی‌های هوایی هند صرفاً تحلیل نظامی نبود—بلکه پیامی ضمنی در بازار جهانی تسلیحات برای برتری تسلیحات آمریکایی بود، که اعتبار پلتفرم‌های فرانسوی را تضعیف و سیستم‌های آمریکایی را به عنوان جایگزین معرفی کرد.

هند در آینده در تدارکات دفاعی خود بیشتر به آمریکا وابسته خواهد شد، که این امر موجب افزایش قابلیت‌های همکاری عملیاتی، تبادل اطلاعات و پشتیبانی از شبکه‌های منطقه‌ای علیه پاکستان خواهد شد. اکنون روشن شده است که چالش اصلی پاکستان نه صرفاً هند، بلکه حفظ کارآمدی خود در اولویت‌های متغیر جهانی است. دیگر استدلال‌های صرفاً امنیتی کافی نیست؛ وزن اقتصادی، دیپلماتیک و فنی نیز اجتناب‌ناپذیر شده است.

در چنین شرایطی، جایی که برای پاکستان ضروری است همکاری راهبردی با چین را عمق بخشد، فرصت نیز فراهم شده است تا از طریق دیپلماسی بی‌طرف و متوازن اعتمادسازی در آمریکا و اروپا و برجسته کردن نقش خود به عنوان مروج ثبات منطقه‌ای صورت پذیرد.

در تنش‌های پاکستان و هند، روایت آمریکایی درباره عملکرد هواپیماهای هندی و تسلیحات غربی در واقع سیاست بازارهای دفاعی بود. این نیز فرصتی است برای پاکستان که توان دفاعی و تجربه نظامی خود را نه صرفاً به عنوان قدرت، بلکه به عنوان نماد توازن به جهان عرضه کند.

رئیس‌جمهور ترامپ خود با اشاره به پس‌زمینه این تصمیم نوشت که گفتگو با نخست‌وزیر مودی برای او افتخار بوده است. وی مودی را رهبری قدرتمند و قابل احترام دانست و همچنین تأکید کرد که گفتگو شامل تجارت و پایان جنگ روسیه و اوکراین نیز بوده است.

نزدیکی آمریکا و هند خود به خود هماهنگی راهبردی چین و پاکستان را عمیق‌تر می‌کند، اما حکم خردمندانه آن است که این رابطه صرفاً واکنشی نباشد، بلکه بر اساس منافع بلندمدت شکل گیرد. با این



حال، باید از القای این تصور در سطح جهانی که پاکستان بخشی از یک بلوک است جلوگیری شود، وگرنه خودمختاری منطقه‌ای کاهش خواهد یافت.

پاکستان باید همکاری اقتصادی، فنی و دیپلماتیک با چین را در قالب یک استراتژی همه‌جانبه شکل دهد. چین شریک راهبردی طبیعی پاکستان است، اما این رابطه نباید صرفاً محدود به سطح نظامی شود، بلکه باید با پروژه‌های خودکفایی اقتصادی نیز پیوند یابد. در روابط با چین باید احتیاط و توازن حفظ شود، زیرا در آینده پاکستان محور چین در منطقه خواهد بود و آماده‌سازی پیشاپیش برای

این نقش ضروری است. شراکت با چین واقعیتی راهبردی است، اما باید بر اساس منافع ملی بلندمدت، نه صرفاً واکنش، پیش برود. در همکاری با چین، خودکفایی اقتصادی، فناوری و اتصال منطقه‌ای باید در مرکز توجه قرار گیرد.

نتیجه همین گفتگوها، آمادگی هند برای توقف خرید نفت روسیه و جایگزینی آن با نفت ونزوئلا بود. رئیس جمهور آمریکا اعلام کرده است که این تصمیم می‌تواند به مهار خونریزی جاری در اوکراین، جایی که هزاران نفر هر هفته جان خود را از دست می‌دهند، کمک کند. بدین ترتیب، یک توافق تجاری در لباس مشروعیت اخلاقی عرضه شد.

در این چارچوب، ضرورت دارد که پاکستان فوراً به اقدامات زیر توجه کند:

بازسازی روابط با آمریکا بر اساس تعادل و توازن مجدد؛
 فراتر رفتن از روایت صرفاً دفاعی و تمرکز بر تجارت، سرمایه‌گذاری و ثبات منطقه‌ای؛
 شکل‌دهی استراتژی ملی مشترک شامل سیاست خارجی، دفاع و اقتصاد؛
 دیپلماسی هدفمند اما مستقل با آمریکا و تمرکز بر تجارت و سرمایه‌گذاری همراه با امنیت؛
 فراتر رفتن از روایت ضدتروریسم و گسترش شراکت اقتصادی با آمریکا، با ساختاردهی دیپلماسی به صورت نهادی؛
 تمرکز بر جنبه‌های اقتصادی و فنی همکاری با چین و آغاز فوری دیپلماسی فعال برای کاهش تنش‌ها در منطقه.

در این زمینه، نشانه‌هایی از کاهش تهدید جنگی در اطراف ایران مشاهده می‌شود. به زبان دیپلماتیک، القا می‌شود که مسئله از طریق گفت‌وگو و نه درگیری حل خواهد شد. این تغییر، یا نماد عقب‌نشینی آمریکا پس از تلاش‌های نافرجام برای تغییر حکومت ایران است، یا نتیجه تضمین کشورهای عربی، به ویژه عربستان، برای عدم استفاده ایران از خاک خود.

نرمی دیپلماتیک آمریکا در قبال ایران فضای عملیاتی موقت در منطقه ایجاد می‌کند. پاکستان، که با ایران، جهان عرب و غرب ارتباط دارد، می‌تواند در این مرحله نقش پلی را ایفا کند—مشرط بر آنکه دیپلماسی فعال و متوازن داشته باشد. این فرصت طلایی فضای راهبردی، برای کاهش فشار در مرز غربی و تأمین مسیرهای جایگزین انرژی و لجستیک، باید مورد بهره‌برداری قرار گیرد. این فضا موقت است و باید از آن استفاده شود.

این توافقنامه، آیینهای برای پاکستان و آزمونی برای خرد راهبردی

این توافقنامه، برای پاکستان نه تنها آیینهای است که نشان می‌دهد در سیاست جهانی، تنها آن کشوری شنیده می‌شود که از حیث اقتصادی معتبر باشد، بلکه درسی است روشن: دیگر صرف اهمیت جغرافیایی کفایت نمی‌کند. پاکستان ناگزیر است محیط تجارت، صادرات و سرمایه‌گذاری خود را از منظری امنیت ملی بنگرد. این مرحله، مرحله واکنش نیست، بلکه زمان تصمیمات دوراندیشانه است. جوهر واقعی امنیت ملی آن است که قدرت، در سایه حکمت قرار گیرد و نه حکمت در سایه قدرت.

انعطاف آمریکادر قبال ایران، فرصتی طلایی برای پاکستان فراهم می‌آورد تا پیوندهای منطقه‌ای را گسترش دهد، توازن را در پروژه‌های انرژی و تجارت برقرار سازد، و خود را به عنوان یک میانجی مسئول مطرح کند. اشاره‌های دیپلماتیک اخیر درباره ایران و خاورمیانه، برای پاکستان فرصتی ایجاد می‌کند تا نقش پلی را ایفا کند—نه تقابل، نه بی‌تفاوتی، بلکه میانجیگری مسئولانه.

در این بستر، اولویت‌های ما باید روشن باشد:

برتری کیفی، جنگ الکترونیک، "آئی ایس آر" و بازدارندگی چندبُعدی نباید صرفاً در قلمرو متعارف محدود شود، بلکه باید در دفاع هوایی و موشکی نیز نمونه‌ای از تعالی و برتری باشد؛ چرا که در نبرد روایت‌ها، سکوت زیانبار است و تجلی عملی آن ضرورت عاجل دارد؛ اطلاع‌رسانی متناوب بر اساس تجارب، سیاستی خردمندانه و اثربخش است.

نخست‌وزیر نرندر مودی این تصمیم را به ۴۰۱ میلیارد جمعیت هند تقدیم کرده، و از رئیس‌جمهور ترامپ سپاسگزاری نمود و افزود که کاهش تعرفه‌ها بر محصولات «ساخت هند»، برای کشورش خوشایند است. این سخن، در عرصه سیاست داخلی نیز اهمیت دارد، جایی که موفقیت اقتصادی با غرور ملی پیوند می‌یابد.

مهم‌ترین نکته آن است که ثبات داخلی، به عنوان ضرورتی راهبردی، اکنون بیش از هر زمان دیگری برجسته شده است. هیچ سیاست خارجی یا دفاعی تا زمانی که اقتصاد مستحکم نباشد، هماهنگی سیاسی موجود نباشد و روایت ملی واضح و مورد توافق نباشد، ثمربخش نخواهد بود. این‌ها ستون‌های بنیادی امنیت ملی هستند. هرگز نباید فراموش کنیم که امنیت ملی صرفاً در مرزها ساخته نمی‌شود—بلکه در تعادل میان اقتصاد، سیاست و دیپلماسی تجلی می‌یابد. ثبات داخلی، هماهنگی سیاسی و روایت ملی روشن، قوت حقیقی ما هستند.

مودی گفته است: «وقتی دو اقتصاد بزرگ جهان و بزرگ‌ترین دموکراسی‌ها با هم کار می‌کنند، فرصت‌های بی‌شماری برای منافع متقابل پدید می‌آید» —در حقیقت، این بیانگر تمایل هند در سیاست جهانی است که خود را شریک برابر آمریکانشان دهد و نه صرفاً قدرتی منطقه‌ای. هند این توافقنامه را به عنوان اعتبار جهانی خود عرضه خواهد کرد.

پاکستان لازم است به جای واکنش دفاعی یا هیجانی، یک روایت جدی، منطقی و متمدن شکل دهد—روایتی که آن را به نماد ثبات در منطقه تبدیل کند. برای این منظور، فعال بودن شورای راهبردی ملی، هم‌پیوندی سیاست خارجی و اقتصادی، آمادگی دفاعی همراه با انعطاف دیپلماتیک، پاکستان را در روایت جهانی به عنوان «دولت ثبات» معرفی خواهد کرد.

با این حال، اگر این روند را عمیقاً بنگریم، صرفاً داستان دوستی نیست، بلکه شطرنجی نیرنگ‌آمیز است. از آغاز، این اقدام به عنوان یک حرکت سیاسی تعبیر شد، و اکنون به درستی آشکار می‌شود. آمریکا از یک سو با یادآوری سقوط هواپیماهای هندی در تنش‌های پاکستان-هند، روایت منطقه‌ای می‌سازد، و از سوی دیگر با برجسته کردن عملکرد نامیدکننده پلنفرم‌های فرانسوی رافائل، بازار تسلیحات آمریکایی را تقویت می‌کند.

یادآوری این نکته ضروری است که هیچ مزیت راهبردی تا زمانی که ثبات سیاسی و اقتصادی داخلی فراهم نباشد، پایدار نخواهد بود. بزرگ‌ترین درس برای پاکستان این است که موفقیت‌های سیاست خارجی نمی‌تواند ضعف‌های داخلی را جبران کند. ثبات داخلی تجلی قدرت ملی است.

در این بازی در حال تغییر، روسیه بار دیگر در تردید است. در مسئله اوکراین یا باید سکوت بیشتری اختیار کند، یا روابط دیرینه خود با هند را بازنگری نماید. تاریخ گواه است که روابط روسیه و هند بیش از آنکه بر احساسات استوار باشد، بر منافع بنا شده است.

این توافقنامه نه تنها فصل جدیدی در تجارت آمریکا و هند است، بلکه بازنویسی جدیدی در توازن قدرت جهانی محسوب می‌شود. اگر گفته شود سیاست، تصمیماتی است که درک می‌شوند نه صرفاً گفته می‌شوند، سخنی به جای خود است. این تصمیم از همان دسته است—ظاهر آن تجارت، باطن آن حکمت؛ در زبان دوستی، در واقع منافع.

این مرحله، مرحله واکنش نیست، بلکه مرحله هماهنگی و استانداردسازی پیشاپیش است. اگر این توافق را صرفاً خبر بدانیم، دیر خواهد شد، اما اگر آن را به عنوان سیگنال راهبردی درک کنیم، گام بعدی را خود خواهیم نهاد. این تفاوت میان نیروی واکنشی و دولت راهبردی است. اکنون زمان شعارهای هیجانی و شکایت نیست، بلکه زمان خرد و تدبیر است. این لحظه، لحظه تفکر، توازن و آموختن از تاریخ و شعور است.

اگر پاکستان در این پیچ تاریخی خود را بشناسد، همین جهان در حال تغییر می‌تواند برایش فرصت شود. اگر جهان را با دیدگاه درست بنگرد، در این بازی در حال تحول صرفاً مهره نخواهد بود—بلکه به عنوان یک بازیکن باوقار شناخته خواهد شد. اگر بر اساس فهم تغییرات جهانی تصمیم‌گیری کند، پاکستان در این شطرنج جهانی جدید، تماشاگر نخواهد بود، بلکه نقشی مؤثر و باوقار ایفا خواهد کرد. و اگر نشناسد، این توافقنامه‌ها تنها داستان پیشرفت دیگران خواهند بود.

خداوند ما را به اتخاذ تصمیمات درست توفیق دهد. آمین.

یکشنبه، ۱۵ مارس ۲۰۲۶ء

وقتی تاریخ نفس خود را حبس می‌کند سایه اتمی بر سر تمدن

سرزمین خاورمیانه از دیرباز میدان کشاکش قدرت‌ها بوده است؛ سرزمینی که در طول قرون و اعصار، کاروان تاریخ در آن بارها از گردنه‌های پر آشوب عبور کرده و صدای برخورد قدرت‌ها در دالان‌های زمان طنین افکنده است. اما تنش‌های اخیر، این منطقه را بار دیگر بر آستانه‌ای چنین خطیر قرار داده است که گویی نفس‌های تاریخ نیز سنگین و پراضطراب شده است.

امروز خاورمیانه در نقطه‌ای از گردش ایام ایستاده است که گویی زمان لحظه‌ای درنگ کرده و در افق سیاست بوی باروت پراکنده است. سیاست این منطقه اکنون بر پیچ خطیری از تاریخ گام نهاده است؛ جایی که هر حرکت، موجی تازه در دامن تاریخ برمی‌انگیزد. حملات پیاپی ایالات متحده و اسرائیل بر ایران و پاسخ‌های متقابل تهران، صحنه جهانی را در تلاطمی تازه فرو برده است.

چنین می‌نماید که سرزمین خاورمیانه در اضطرابی عمیق فرو رفته است؛ اضطرابی که پژواک آن در تالارهای بلند تاریخ شنیده می‌شود. سیاست قدرت با تمام ساز و برگ خود به میدان آمده است و ابرهای جنگ بر افق جهان چنان تیره می‌شوند که گویی سکوتی کهن در آستانه تبدیل شدن به توفانی سهمگین است. فضای خاورمیانه آکنده از بیم و انتظار است؛ گویی تاریخ در گوشه‌ای ایستاده و به صدای پای توفانی تازه گوش سپرده است. مهره‌ها بر صفحه شطرنج قدرت در حرکت‌اند، در تالارهای دیپلماسی زمزمه‌های نگرانی پیچیده است و بر افق سیاست جهانی ابرهای تریدید و هراس هر دم تیرمتر می‌شوند.

پاسخ‌های ایران به حملات مکرر ایالات متحده و اسرائیل نشان می‌دهد که تهران به جای سر فرود آوردن در برابر فشارها، پرچم مقاومت را برافراشته نگاه داشته است. اقدامات قاطع و بی‌پروای ایران توفانی در آسمان سیاست جهانی برپا کرده است؛ توفانی که غرش آن از دور دست‌ها نیز شنیده می‌شود. تهران با وجود فشارهای سخت، نیرنگ‌های دیپلماتیک، تهدیدها، غوغای رسانه‌ها و طوفان تبلیغات، از تسلیم سر باز زده است.

ایران با نپذیرفتن تسلیم در برابر فشار، تهدید و انزوای دیپلماتیک روشن ساخته است که این نبرد را تنها یک جنگ نمی‌داند، بلکه آن را مسئله‌ای مربوط به بقای استقلال و حاکمیت خویش می‌شمارد. با این همه، حملات پی‌درپی و واکنش‌های متقابل، منطقه را به آستانه بحرانی کشانده است که پیامدهای آن به آسانی قابل پیش‌بینی نیست.

در چنین فضایی پرسشی برق‌آسا وجدان جهانی را می‌لرزاند: آیا ممکن است ایالات متحده بار دیگر همان راه هولناکی را در پیش گیرد که در پایان "ورلث وار دوم" برگزید؛ آنگاه که شهرهای ژاپنی بیروشیما و ناگاساکی را با بمب‌های اتمی در لحظاتی به خاکستر بدل ساخت؟

این پرسش صرفاً گمانه‌زنی سیاسی نیست؛ بلکه پژواک یکی از اندوه‌بارترین فصل‌های تاریخ بشر است که بار دیگر وجدان جهان امروز را به لرزه درآورده است. اگر آن صدای دهشتناک تاریخ بار دیگر طنین انداز شود، این تنها یک تصمیم نظامی نخواهد بود؛ بلکه زخمی تازه بر وجدان تمدن انسانی خواهد نشست.

آن روایت هولناک هنوز در حافظه بشر همچون زخمی کهنه باقی است؛ زخمی که سوز آن هرگز به تمامی فرو ننشسته است. اگر آن فاجعه بار دیگر تکرار شود، این تنها نابودی یک کشور نخواهد بود، بلکه لکه‌ای تازه بر پیشانی انسانیت و زخمی دیگر بر وجدان تمدن خواهد افزود.

آن داستان لرزاننده هنوز همچون نقشی ماندگار بر ضمیر انسانی ثبت است؛ نقشی که گردوغبار زمان نیز نتوانسته آن را محو کند. اگر آن قیامت تاریخی بار دیگر تکرار شود، نه تنها یک تصمیم نظامی، بلکه ضربه‌ای عمیق بر وجدان تمدن انسانی خواهد بود؛ ضربه‌ای که ممکن است جهان معاصر را در تاریکی و دودی غلیظ فرو برد.

تاریخ گواهی می‌دهد که این سرزمین همواره میدان کشاکش قدرت‌های بزرگ بوده است، اما صحنه‌ای که امروز در برابر دیدگان ما شکل می‌گیرد، از حیث سنگینی و هولناکی بسی ژرف‌تر و بیمناک‌تر از گذشته می‌نماید.

سلاح‌های هسته‌ای صرفاً ابزار قدرت نظامی نیستند؛ بلکه قیامتی‌اند ساخته دست انسان که در لحظاتی کوتاه شهرها را به تلی از ویرانه و زندگی‌ها را به خاموشی بدل می‌کنند. اگر - خدای ناکرده - حمله‌ای هسته‌ای بر ایران رخ دهد، صحنه‌ای از ویرانی پدید خواهد آمد که واژه‌ها نیز از وصف آن به لرزه می‌افتند.

زیرا سلاح هسته‌ای تنها نماد قدرت جنگی نیست؛ بلکه کلیدی برای گشودن دروازه‌های قیامت است. ویرانی آن تنها غرش باروت نیست؛ بلکه قیامتی خاموش است که اثرات آن همچون رودخانه‌هایی مسموم در بستر زمان جاری می‌شود.

لحظه‌ای فرا می‌رسد که شعله‌ای خیرمکننده آسمان را می‌شکافد، و آنگاه شهرها، آبادی‌ها و چراغ‌های زندگی یکی پس از دیگری خاموش می‌شوند.

اگر چنین فاجعه‌ای رخ دهد، عظمت آن را نمی‌توان تنها با اعداد و آمار سنجید. آتش هسته‌ای در لحظاتی کوتاه صدها هزار زندگی را در کام خود فرو می‌برد. موجودات زمین در یک آن چراغ حیات را از دست می‌دهند. مرگ‌های فوری تنها نخستین پرده این قیامت خواهند بود؛ تراژدی واقعی از پس آن آغاز می‌شود.

زیرا زخم‌های تابش هسته‌ای تنها به همان لحظه محدود نمی‌مانند؛ بلکه نسل‌ها در جسم‌ها و زمین‌ها نفوذ می‌کنند. آن آتش پنهان نه تنها بذر بیماری را در تن انسان می‌کارد، بلکه در ذرات خاک، قطرات آب و موج‌های هوا نفوذ می‌کند و اثر خود را تا نسل‌ها باقی می‌گذارد. زمین را از باروری می‌اندازد و در هوا زهری می‌پراکند که پژواک آن دهه‌ها شنیده می‌شود.

از این رو، فاجعه هسته‌ای تنها ویرانی یک کشور نیست، بلکه داستانی اندوهبار است که بر سرنوشت مشترک انسانیت نوشته می‌شود. این مصیبتی است که از مرزها می‌گذرد و بر تقدیر جمعی بشر سایه می‌افکند. چنین زخمی با مرهم زمان نیز هرگز به تمامی التیام نمی‌یابد. از همین رو یک حمله هسته‌ای تنها نابودی یک ملت نیست، بلکه سایه‌ای تاریک بر سرنوشت مشترک جهان می‌افکند. تاریخ به روشنی گواهی می‌دهد که پیامدهای حمله اتمی هرگز در مرزهای یک کشور یا یک منطقه محدود نمی‌ماند، بلکه بر سرنوشت جمعی همه انسان‌ها سایه‌ای سنگین و تاریک می‌گستراند.

بدین سان یک حمله هسته‌ای تنها فاجعه‌ای برای یک کشور نخواهد بود، بلکه به سان مصیبتی مشترک برای سراسر جهان جلوه خواهد کرد؛ زیرا پیامدهای آن از مرزها و دریاها فراتر می‌رود و بر سرنوشت جمعی بشریت اثر می‌گذارد. گویی سنگی است که اگر در دریاچه جهانی افکنده شود، موج‌های آن تا دورترین ساحل‌ها گسترش می‌یابد.

از همین رو باید به خاطر داشت که اثرات چنین حادثه‌ای برای ایران هرگز در حدود نظامی یا جغرافیایی محدود نخواهد ماند، بلکه ملت‌های جهان نیز ناگزیر خواهند شد بهای سنگین آن خطا را بپردازند. گاه ویرانی یک شهر، در حقیقت لرزه‌ای است که آینده تمام انسانیت را می‌لرزاند.

کشورهایی که در پیرامون ایران زیست می‌کنند نیز از این منظره قیامت‌آسا در امان نخواهند بود. جغرافیای گسترده‌ای که پیرامون ایران کشیده شده است، خود در دایره این فاجعه قرار خواهد گرفت. دولت‌های خلیج فارس، که امروز بر توازن ظریف سیاست جهانی ایستاده‌اند و اقتصاد و زندگی مردمانشان با همین فضاها جغرافیایی در هم تنیده است، چگونه می‌توانند از اثرات تابش هسته‌ای مصون بمانند؟



کشورهای همسایه ایران چون ترکیه و پاکستان نیز در همین حوزه جغرافیایی نفس می‌کشند؛ حوزه‌ای که در آن مرزها بیش از آنکه واقعییتی طبیعی باشند، خطوطی بر صفحه کاغذند. بادهای ابرهای رادیواکتیو هیچ مرزی رانمی‌شناسند و آفت‌هایی که بر دوش باد سفر می‌کنند، به هیچ قرارداد سیاسی گردن نمی‌نهند؛ نه ویزا می‌خواهند و نه گذرنامه.

در چنین حالتی، همان حاکمان عرب نیز ناگزیر خواهند شد بااین حقیقت هولناک روبه‌رو شوند؛ آنان که در اظهار

نزدیکی سیاسی، رهبری ایالات متحده—به‌ویژه دونالد ترامپ و خاندان اوراباجواهرات گران‌بها، هدایای شاهانه و عالی‌ترین نشان‌های افتخار نواخته‌اند. زیرا اگر آتش جن ننگ شعلهور شود، گرمای آن دوست و دشمن را یکسان خواهد سوزاند.

آری، اگر این آتش بر افروخته گردد، نه تنها یک کشور، بلکه سراسر منطقه را در کام خود فرو خواهد برد. تاریخ به مامی آموزد که آنگاه که آتش جنگ زبانه می‌کشد، مرزهای دوستی و دشمنی را به یکسان می‌سوزاند.

بااین همه، بُعد سیاسی این بحران شاید از جنبه نظامی آن لرزاننده‌تر و انفجاری‌تر باشد. پژواک سیاسی این رویداد می‌تواند بسی سهمگین‌تر از صحنه میدان‌های نبرد باشد. چند روز پیش گفت‌وگوی تلفنی میان رئیس‌جمهور ایالات متحده ترامپ و رئیس‌جمهور روسیه پوتن خود نشانه‌ای از همین اضطراب و نگرانی جهانی بود.

روسیه با ابراز نگرانی شدید از احتمال گسترش جنگ، خواستار آتش‌بس فوری شده است. در تالارهای سیاست جهانی این احساس به سرعت در حال گسترش است که اگر این آتش در همین لحظه مهار نشود، می‌تواند به شعله‌ای بدل گردد که کل نظام جهانی را در کام خود فرو برد. در آن صورت بحران دیگر

صرفاً منطقه‌ای نخواهد بود، بلکه توفانی خواهد شد که بنیان‌های نظم جهانی و ستون‌های اقتصاد بین‌المللی را به لرزه درمی‌آورد.

در همین چارچوب گزارش‌هایی نیز منتشر شده است مبنی بر آنکه چین و روسیه دربارهٔ این بحران در تماس‌های مداوم قرار دارند. پکن آشکارا به واشنگتن توصیه کرده است که از گسترش جنگ جلوگیری کند و در برابر گزارش‌هایی مبنی بر احتمال هدف قرار گرفتن رهبری عالی ایران در یک حملهٔ احتمالی آمریکایی، نگرانی و ناخشنودی خود را به صراحت بیان داشته است.

بیانیه‌های چین و روسیه نشان می‌دهد که قدرت‌های بزرگ خطر را به‌خوبی احساس کرده‌اند؛ خطری که اگر مهار نشود، سیاست جهانی را به پیچ‌خطرناک تازه‌ای خواهد کشاند. در پس پرده‌های دیپلماسی جهانی، کشاکشی خاموش اما سرنوشت‌ساز در جریان است. در تالارهای دیپلماسی، واژه‌ها آهسته ادا می‌شوند، اما معنای آن‌ها مسافت‌های دوری را می‌پیماید.

دیپلمات‌هایی که به ظاهر در سکوت پیرامون میزهای مذاکره نشسته‌اند، در حقیقت می‌کوشند حلقه‌ای بر گرد آتشی بکشند که اگر از مهار بیرون رود، جهان را در کام خود خواهد کشید. قدرت‌های بزرگ به‌خوبی دریافته‌اند که اگر چراغ عقل و تدبیر خاموش شود، شمشیرهای قدرت می‌توانند جهان را در تاریکی فرو برند.

در برخی تحلیل‌ها این احتمال نیز مطرح شده است که اگر بحران ژرف‌تر گردد، روسیه ممکن است ایران را زیر «چتر هسته‌ای» خود قرار دهد. در چنین حالتی هرگونه حملهٔ هسته‌ای به ایران در حکم تجاوز هسته‌ای به روسیه تلقی خواهد شد. و اگر چنین معادله‌ای شکل گیرد، توازن سیاست جهانی ممکن است در لحظاتی فرو بریزد و جهان بار دیگر به نقطه‌ای نزدیک شود که سایه‌های "ورلڈ وار 3" بر افق تاریخ پدیدار گردد.

آن لحظه، لحظه‌ای خواهد بود که انسانیت باید در آینهٔ تاریخ خویش بنگرد و تصمیم بگیرد: آیا غرور قدرت را برمی‌گزیند یا روشنایی عقل و تدبیر را؟

زیرا تاریخ بارها به ما هشدار داده است که کسانی که طبل‌های جنگ را به صدا درمی‌آورند، اغلب از هولناکی آن بی‌خبرند؛ اما هنگامی که بوی باروت در هوا می‌پیچد، تمام کاروان انسانیت ناگزیر می‌شود بهای آن را بپردازد. تاریخ بارها نشان داده است که تصمیم‌هایی که در نشئهٔ قدرت گرفته می‌شوند، اغلب تمدن‌ها را به تلی از ویرانه بدل کرده‌اند.

در این میان پرسش اصلی دیگر پرسش قدرت نیست، بلکه پرسش عقل و انسانیت است. اگر رهبری جهانی چراغ خرد را روشن نگاه ندارد، این جرقهٔ خاورمیانه می‌تواند به آتشی بدل شود که نه تنها یک منطقه، بلکه سرنوشت تمام جهان را در کام خود فرو برد.

درس تاریخ همین است: راه جنگ در آغاز کوتاه و آسان می‌نماید، اما پایان آن همواره در تاریکی‌های دراز گم می‌شود.

از مجموع این صحنهٔ پیچیده چنین برمی‌آید که جهان امروز در نقطه‌ای ایستاده است که تنها عقل، تدبیر و دیپلماسی می‌توانند انسانیت را از خطر برهانند. پرسش اصلی نه قدرت، بلکه خرد و انسانیت است. اگر

چراغ تدبیر خاموش گردد، این جرعه خاورمیانه می‌تواند به آتشی بدل شود که شعله‌های آن سراسر جهان را دربر گیرد.

تاریخ بارها این حقیقت را تکرار کرده است که تصمیم‌های جنگی غالباً در شور و هیجان گرفته می‌شوند، اما بهای آن را انسانیت همواره در هوشیاری و اندوه می‌پردازد. بقای انسانیت در آن است که تصمیم‌گیران در کاخ‌های قدرت به یاد داشته باشند که گاه یک لحظه خطا، به پشیمانی قرن‌ها می‌انجامد.

امروز جهان در پیچ خطیری از تاریخ ایستاده است؛ جایی که آنان که در تالارهای قدرت نشسته‌اند باید به یاد آورند که آتش جنگ وقتی برافروخته شود، میان دوست و دشمن تمایزی نمی‌گذارد. حقیقت این است که جهان اکنون در نقطه‌ای ایستاده است که یک تصمیم می‌تواند انسانیت را به ساحل امن صلح برساند، و تصمیمی دیگر آن را در گرداب نابودی فرو افکند.

و اگر چراغ عقل خاموش شود، این جرعه خاورمیانه می‌تواند به آتشی بدل گردد که گرمای آن سراسر جهان را دربر گیرد.

طبل‌های جنگ، هرچند به ظاهر اعلام قدرت می‌کنند، لیکن تاریخ به ما آموخته است که پژواک آن‌ها غالباً در ویرانه‌های تمدن گم می‌شود. درس تاریخ این است که راه قدرت در آغاز کوتاه و آسان به نظر می‌رسد، اما پایان آن همواره در تاریکی‌های دراز و ناشناخته گم می‌گردد. اگر رهبری جهانی چراغ خرد و تدبیر را روشن نگاه دارد، این بحران نیز در صفحات تاریخ به عنوان آزمونی برای عقل و صبر بشر ثبت خواهد شد؛ اما اگر احساسات بر خرد غالب آید، آن جرعه خاورمیانه می‌تواند به آتشی بدل شود که افق آسمان جهانی را سرخ و شعله‌ور سازد.

بقای انسانیت در همین است که رهبران جهان، به جای غرور قدرت، راه عقل، تدبیر و صلح را برگزینند؛ زیرا گاه یک لحظه خطا می‌تواند به پشیمانی قرن‌ها بینجامد. در میان تمام این احتمالات و بیم‌ها، پرسش اصلی بشر این است: آیا جهان تاب تحمل تکرار وحشتناک‌ترین تجربه تاریخ را در شور قدرت دارد؟ اگر رهبری جهانی چراغ خرد و دیپلماسی را روشن نگاه ندارد، آن جرعه کوچک خاورمیانه می‌تواند به آتشی بدل شود که شعله‌های آن نه تنها یک منطقه، بلکه سرنوشت تمام جهان را در کام خود فرو برد.

سه‌شنبه، ۱۷ مارس ۲۰۲۶

بازی پنهان در شطرنج جهان عبور از خط سرخ

تاریخ هرگز صرف سلسله‌ای از رویدادها نیست؛ بلکه آن سندهای است از عزم و اراده‌ی اقوام، از توازن نیروها و بازی‌های پنهان سیاست جهانی. هنگامی که مورخ قلم برمی‌دارد، او تنها حوادث را نمی‌نگارد، بلکه پرده‌ی غیب را می‌کشد تا رازهایی را برملا سازد که قدرت‌های جهانی بر آن‌ها بساط پهن می‌کنند. سرزمین‌های جنوب آسیا و خاورمیانه از دیرباز صحنه‌ی سکوت اما سهمگین بازی شطرنجی بوده‌اند که در آن گاه پادشاهان مات می‌شوند و گاه پیاده‌ها قربانی می‌گردند.

در مقاله‌ی من با عنوان «بازی پنهان در بساط جهانی» که در نهم مارس ۲۰۲۶ منتشر شد، به این حقیقت اشاره شد که آنچه در منطقه دیده می‌شود، خود بازی نیست، بلکه تنها سایه‌ای از این بازی سترگ است. در آن مقاله روشن شد که پاکستان طی ماه‌های گذشته نقش سازنده‌ای در منطقه ایفا کرده است که نه تنها بحران بالقوه‌ای فاجعه‌بار را مهار کرد، بلکه ایران را از سرنوشتی که روزگاری برای شام رقم خورده بود، بازداشت.

یکی از استراتژی‌های پنهان قدرت‌های جهانی این بود که ایران را از طریق آشوب داخلی، شورش‌های قومی و فشارهای اقتصادی تضعیف کرده و به میدان جنگ داخلی جدید بکشانند. نقشه این بود که گروه‌های افراطی مستقر در افغانستان به کار گرفته شوند تا ناپایداری در مرزهای ایران ایجاد گردد و سپس اعتراضات داخلی دامن زده شود تا دولت تهران فلج شود.

اماتاریخ گاه‌گاه بر گره‌هایی می‌زند که در آن بصیرت یک دولت می‌تواند سرنوشت کل منطقه را تغییر دهد. پاکستان نه تنها در سطح دیپلماتیک بلکه در سطح عملی و مخفیانه اقداماتی انجام داد که این نقشه خطرناک را ناکام ساخت. بر اساس اطلاعات موجود، بیش از بیست و پنج هزار افراطی خراسان، نزدیک به بیست هزار جنگجوی تحریک طالبان پاکستان و برخی عناصر دیدگر قرار بودند در قالب نقشه‌ای گسترده علیه ایران به کار گرفته شوند. هدف آن بود که ایران از درون تکه‌تکه شده و بار دیگر خونریزی‌ای همانند شام رخ دهد و امت اسلامی در تاریکی جدیدی فرو رود.

در همین راستا، نقشه دیگری نیز تهیه شد که قرار بود از طریق اینترنت استارلینک جنگ تبلیغاتی آغاز شود. بیش از سیزده هزار دستگاه ویژه قرار بود از مسیر افغانستان به مرزهای ایران و پاکستان قاچاق شود تا با بهره‌گیری از شبکه‌های اجتماعی و شبکه دیجیتال، شورش‌های عمومی گسترده سازماندهی گردد. اما سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی پاکستان این نقشه مخفی را به موقع افشا کرده و آن را ناکام ساختند.

این همان لحظه‌ای بود که بازیگران بساط جهانی دریافتند که نقشه‌شان شکست خورده است. هنگامی که جنگ نیابتی، نبرد اطلاعاتی و توطئه‌های داخلی ناکام می‌مانند، اغلب قدرت‌ها به آخرین راه متوسل می‌شوند — و آن چیزی جز رویارویی آشکار نیست.

چنان‌که پیش‌بینی می‌شد، زمانی که طرح سرنوشتی دولت در ایران ناکام شد، تنش‌ها در منطقه وارد مرحله‌ای جدید گردید. گروه‌های تروریستی فعال علیه پاکستان از افغانستان دوباره فعال شدند و تنش‌های مرزی به تدریج به درگیری‌های نظامی کشیده شد.

و اکنون آنچه می‌بینیم — تلاش برای حملات پهبادی بر شهرهای پاکستان، تنش‌های مرزی و سایه گسترش جنگ نیابتی — در حقیقت مرحله بعدی همان بساط جهانی است. رخداد‌های دو هفته گذشته نشان می‌دهند که منطقه در دوراهی خطرناکی قرار دارد، جایی که یک جرعه کوچک می‌تواند پیش‌درآمد جنگی بزرگ باشد.

خط قرمز شکسته: حملات پهبادی طالبان افغانستان و امنیت پاکستان

این پس‌زمینه برای درک مقاله حیاتی است. این تنها داستان چند پهباد نیست، بلکه حرکت تازه‌ای در شطرنج جهانی است که در آن سرنوشت منطقه، منافع قدرت‌های جهانی و آینده‌ی کشورهایی با قابلیت هسته‌ای به بازی گرفته شده است.

اوراق تاریخ شبه‌قاره گواه آن‌اند که این سرزمین همیشه عرصه‌ی برخورد قدرت، سیاست و ایدئولوژی بوده است. هنگامی که تاریخ از سرحدات سخن می‌گوید، تنها خطوط نقشه ثبت نمی‌شود؛ بلکه سرنوشت اقوام، ظرافت سیاست و قصه‌ی توازن قدرت نیز در آن ثبت شده است. ساختار جغرافیایی جنوب آسیا نیز بازتاب همین پیچیدگی‌هاست، جایی که قبایل کوهستانی، دولت‌های مستقر در دشت‌ها و منافع قدرت‌های جهانی چنان در هم تنیده‌اند که گاه بوی دوستی فضا را پر می‌کند و گاه بوی باروت آن را تلخ می‌سازد.

این سرزمین گاه شاهد اوج وسقوط امپراطوری‌ها بوده، گاه تقاطع تمدن‌ها افق‌های فکری نوآفریده، اما در طول این سفر طولانی تاریخی یک حقیقت همیشه نمایان است: هرگاه از فراسوی مرزها آتش نزاع برمی‌خیزد، شعله‌های آن نه تنها میدان جنگ بلکه فضای اجتماعی و سیاسی را نیز در بر می‌گیرد.

روابط افغانستان و پاکستان نیز بخشی از همین تداوم تاریخی است. از یک سو پیوند مشترک دینی و فرهنگی، از سوی دیگر واقعیت تلخ سیاست مرزی. در سال‌های اخیر، ابرهای تنش گهگاه بر فراز دو کشور سایه افکنده‌اند، اما حوادث اخیر حملات پهبادی این تنش را وارد مرحله‌ای نو کرده است.

تکنولوژی پهباد سلاح خاموش جنگ مدرن است؛ آن پرنده‌ای کوچک که به ظاهری خطری است، اما پروازش موج نگرانی را در قصرهای سیاست جهانی می‌افکند. حملات اخیر در شهرهای مختلف پاکستان — راولپندی، کوهاٹ و کوپته — بار دیگر این واقعیت را نشان داد که چهره جنگ در جهان مدرن دگرگون شده است. اکنون توپ و تفنگ تنها ابزار نبرد نیستند؛ بلکه پرندگان فناوری — پهبادها — نیز وارد میدان کار زار شده‌اند.

این حملات گرچه ظاهر محدود بودند، اما پیامدهای سیاسی و دیپلماتیک عمیقی دارند. ورود چنین پهبادهایی بحث تازه‌ای نه تنها در حلقه‌های نظامی بلکه در سطح سیاسی و اجتماعی برانگیخته است. این گزارش، پس زمینه، دلایل و پیامدهای ممکن این رویدادها را از منظر تحقیقی و تاریخی بررسی می‌کند.

در سیاست دولت‌ها، قوانینی هست که به منزله‌ی نماد شرف و کرامت ملی شناخته می‌شوند. این اصول، که به طور معمول «خط قرمز» نامیده می‌شوند، مرزی‌اند که پس از آن هیچ تحمیلی پذیرفتنی نیست. تلاش‌های ادعایی برای حملات پهبادی در شهرهای مختلف پاکستان نیز در همین چارچوب مورد تفسیر قرار می‌گیرد. برای پاکستان، این رویداد صرف نفوذ چند پهباد نبود، بلکه پیامی نمادین بود.

دولت‌ها در جهت حفظ امنیت خویش، اصول بنیادینی را وضع می‌کنند که در عرف سیاسی با عنوان «خط قرمز» شناخته می‌شوند. هرگاه قدرتی بیرونی این خطوط را نقض کند، این تنها یک چالش نظامی نیست؛ بلکه آزمایشی است برای کرامت و شأن دولت.

اهمیت این رویداد در آن است که تنش‌های گذشته میان پاکستان و افغانستان عمدتاً به مناطق مرزی محدود می‌شد. اما هنگامی که سایه‌ی یک منازعه به دیوارهای شهرهای بزرگ برسد، معناتغییر می‌کند. در این صورت، مسئله صرفاً نظامی نیست، بلکه ماهیت روانی و سیاسی نیز به خود می‌گیرد. حملات پهبادی ادعایی طالبان افغانستان نیز از همین منظر مورد بررسی پاکستان قرار گرفته است. در تالارهای اسلام‌آباد، این پرسش با شدتی خاص مطرح می‌شود که اگر یک دولت همسایه جرأت کند مستقیماً شهرهای پاکستان را هدف قرار دهد، به معنای ورود عرصه‌ی سیاست منطقه‌ای به مرحله‌ای تازه است.

پس از حوادث روز جمعه، پاکستان اعلام کرد که این حملات پهبادی به موقع خنثی شدند، با این حال گزارش‌هایی از مجروح شدن برخی شهروندان، نگرانی‌های عمومی را برانگیخت. این رویداد همچنین پرسشی را مطرح کرد: آیا این ابزارهای نوین جنگ در آینده نیز قادر خواهند بود مناطق شهری پاکستان را هدف قرار دهند؟

این رخداد نه تنها یک عملیات نظامی بلکه پیامی نمادین بود؛ پیامی که اسلام‌آباد را متوجه کرد که سیاست منطقه‌ای در نقطه‌ای عطفی قرار گرفته است. این اتفاق همانند حاکمیتی است که می‌گوید: هنگامی که نگرانی‌های مرزها ضعیف شود، نگاه دشمن تادیوارهای شهر امتداد می‌یابد.

پاکستان ضمن محکوم کردن شدید این حملات، اعلام کرد که هدف قرار دادن شهروندان غیرقابل قبول است. طالبان افغانستان مرزی را عبور کرده‌اند که تحمل آن ممکن نیست. بیانیه‌های رسمی پاکستان چند نکته‌ی اساسی را روشن می‌سازد: خاک افغانستان نباید برای اقدامات تروریستی علیه هیچ همسایه‌ای مورد استفاده قرار گیرد. هدف قرار دادن شهروندان غیرقابل قبول است. پاکستان حق کامل دفاع از شهروندان خود را دارد.

این موضع بازتاب اصول دیپلماتیک جهانی و مفهوم حاکمیت ملی است. مطابق قوانین بین‌المللی، استفاده از خاک یک کشور علیه کشور دیگر مصداق دشمنی است و در چنین شرایطی، دولت متاثر حق دفاع دارد.

از منظر تاریخی نیز شایان توجه است که پاکستان بارها تأکید کرده است که خاک افغانستان نباید در اختیار تحریک طالبان پاکستان قرار گیرد. اما اگر اکنون طالبان افغانستان خود در اقدامات مستقیم علیه پاکستان نقش داشته باشند، وضعیت پیچیده‌تر می‌شود. در سیاست پاکستان همان طرز تفکری آشکار است که نشان می‌دهد مسئولیت دولت صرفاً محافظت از مرزها نیست، بلکه حفظ جان و مال شهروندان نیز از وظایف اوست.

طبق گزارش سخنگوی ارتش پاکستان، در روز ۱۳ مارس طالبان افغانستان تلاش کردند با چند پهباد، شهرهای راولپندی، کوهات و کویته را هدف قرار دهند. مقامات نظامی اعلام کردند که این پهبادهای دوروش خنثی شدند: استفاده از فناوری نرم‌کش "سافت کل" که با ارسال سیگنال‌های الکترونیکی، سامانه‌ی کنترل پهباد را مختل می‌کند. استفاده از فناوری سخت‌کش "هاردکل" که پهباد را به طور مستقیم هدف قرار داده و نابود می‌کند.



گرچه پهپادها به هدف خود نرسیدند، اما خرابی‌های آن باعث مجروح شدن چند شهروند، از جمله کودکان شد. این واقعه یادآور این حقیقت است که حتی سلاح‌های کوچک در جنگ مدرن می‌توانند اثرات عظیمی داشته باشند.

اگرچه ناکامی حملات قابل اطمینان و تسلی‌بخش است، اما پرسش مهم‌تر این است که این پهپادها چگونه به حریم هوایی پاکستان راه یافتند؟ این پرسش اشاره دارد به این واقعیت که در جنگ مدرن، تهدید همیشه در مرز نیست، بلکه گاه از طریق آسمان و با سکوت وارد می‌شود.

از سوی دیگر، وزارت دفاع طالبان ادعا کرده است که پهپادهای آن‌ها یک کمپ نظامی مهم در پاکستان و مرکز فرماندهی آن را هدف قرار داده‌اند، ادعایی که ظاهراً با موضع رسمی پاکستان در تضاد است. در چنین وضعیتی اغلب دوطرف بخشی از جنگ اطلاعاتی می‌شوند. در دنیای مدرن، روایت‌ها نیز سلاح‌اند؛ درگیری‌های امروزی نه فقط در میدان بلکه در بیابانها و ادعاها نیز جریان دارد، و گاه یک ادعا بیشتر از موفقیت نظامی تأثیر می‌گذارد.

این پرسش اکنون در جامعه‌ی پاکستان با شدت مطرح است که آیا طالبان افغانستان واقعاً جنگ را از مناطق مرزی به شهرهای بزرگ پاکستان کشانده‌اند؟ اگر چنین باشد، معنایش این است که جنگ‌های آینده محدود به درگیری‌های مرزی نخواهند بود، بلکه مراکز شهری نیز در تیررس خواهند بود و جنگ غیرمتعارف علیه شهرهایی تواند پیش‌درآمد یک جنگ بزرگ باشد. این وضعیت نه تنها برای نهادهای امنیتی بلکه برای سیستم چالشی تازه است. عبور از خط قرمز به معنای آن است که دشمن مرزی را پشت سر گذاشته دفاع شهری نیز که بازگشت از آن دشوار است.

بازار به راحتی در دسترس اندویش‌گرانی‌ها کارشناسان معتقدند این پهپادها عمدتاً پهپادهای تجاری هستند که در این است که ارزان قیمت، توان حمل مواد منفجره کوچک و برد محدود اما مؤثر دارند. این پهپادها نمایانگر روند خطرناکی در جنگ مدرن‌اند، زیرا ساخت یا تهیه آن‌ها نسبتاً آسان است و به همین دلیل، گروه‌های غیردولتی در سراسر جهان نیز از آن‌ها بهره می‌گیرند.

لیکن اگر راه خرد و حکمت در پیش گرفته شود، ممکن است همین بحران، آینده را به سوی صلح تازه هدایت کند. زیرا تاریخ به ما می‌آموزد که جنگ‌ها همیشه با شمشیر پایان نمی‌یابند، بلکه عقل و تدبیر، پایان‌بخش واقعی نزاع‌هاست، و تاریخ همچنین به ما می‌آموزد که بقای ملت‌ها تنها در قدرت نظامی نیست، بلکه در حکمت و اعتدال نهفته است.

اوراق تاریخ بارها این درس را به ما می‌دهند که اختلافات میان ملت‌ها هرگز ناگهان پدید نمی‌آید؛ پشت هر نزاع، سال‌ها برنامه‌ریزی، کشاکش قدرت و گره‌های پیچیده منافع جهانی نهفته است. امروز نیز باید تنش فزاینده میان پاکستان و افغانستان را در همین افق وسیع بررسی کرد.

حملات پهپادی که از خاک افغانستان صورت گرفته‌اند، ظاهراً ممکن است یک واقعه محدود نظامی جلوه کنند، اما اگر پرده‌های پشت آن را بنگریم، تنها یک حرکت در صفحه بزرگ سیاست است؛ همان صفحه‌ای

که قدرت‌های جهانی مهره‌های خود را بر آن می‌چینند و دولت‌های منطقه گاه آگاهانه و گاه ناآگاهانه بخشی از این بازی می‌شوند.

نقش پاکستان در سال‌های اخیر در منطقه بر کسی پوشیده نیست: جلوگیری از وقوع یک جنگ داخلی در ایران، اقدام علیه شبکه‌های تروریستی، و ناکام گذاشتن طرح‌های جنگ نیابتی—این‌ها همه اقداماتی بودند که برخی تدابیر مخفی قدرت‌های جهانی را به شدت متزلزل ساخت. از این رو، اکنون پاکستان با فشاری تازه روبه‌روست.

فعالیت‌های گروه‌های افراطی مستقر در افغانستان، بازسازی عملیات تحریک طالبان پاکستان، و نفوذ از طریق فناوری نوین، همه نشان می‌دهد که چهره جنگ تغییر کرده است. اکنون نبردها تنها در مرزها جریان ندارد، بلکه در فضاها، پرواز پهپادها، شبکه‌های دیجیتال و عرصه روایت‌های اطلاعاتی نیز در جریان است.

همچنین نمی‌توان از نظر دور داشت که در این بخش از جنوب آسیا، دو قدرت هسته‌ای حضور دارند. اگر تنش همچنان افزایش یابد، دامنه آن تنها به برخوردهای مرزی محدود نخواهد بود، بلکه می‌تواند بحران خطرناکی برای سیاست جهانی ایجاد کند. به همین دلیل، برخی تحلیل‌گران این وضعیت را به مثابه روندی خطرناک در مسیر برخورد احتمالی هسته‌ای نیز می‌بینند.

با این حال، تاریخ روی دیگری نیز دارد. تاریخ نشان می‌دهد که هنگامی که بحران به اوج خود می‌رسد، اغلب از همان نقطه، راه‌های نوین صلح پدیدار می‌شود. پس از فروکش کردن مه جنگ، ملت‌ها درمی‌یابند که چیزی مهم‌تر از نمایش قدرت، خرد و تدبیر است.

پاکستان و افغانستان دو کشوری هستند که جغرافیا همیشه آن‌ها را به هم پیوند داده است. دشمنی دائمی میان آن‌ها نه تنها به زیان دو ملت است، بلکه صلح کل منطقه را نیز تهدید می‌کند. از این رو ضروری است که آتش احساسات با نسیم خنک دیپلماسی خاموش شود و این تنش از تبدیل شدن به تصادمی که سراسر منطقه را در بر گیرد، جلوگیری گردد.

زیرا اگر تاریخ تنها با توپ و موشک رقم می‌خورد، جهان هنوز در تاریکی جنگ‌ها غرق بود. اما تصمیم اصلی تاریخ همواره با عقل، تدبیر و حکمت گرفته شده است.

و همین درس است که در گرد بحران نیز نهفته است: که آزمون واقعی قدرت، در میدان جنگ نیست، بلکه در لحظه‌ای است که ملتی بر لبه جنگ ایستاده و با وجود خطر، راه خرد و تدبیر را برمی‌گزیند.

در افق تاریخ، گاهی لحظاتی برمی‌خیزند که صرفاً رویداد نیستند، بلکه صدایی می‌شوند که بر وجدان زمان حک شده است. ابرهایی که امروز بر افق جنوب آسیا سایه افکنده‌اند، تنها ابرهای باروت نیستند، بلکه مه سیاست جهانی است که در آن تالارهای قدرت، آینده انسانیت را مهره‌های شطرنج خود ساخته‌اند.

اگر تنش میان پاکستان و افغانستان تنها در قالب برخوردهای مرزی یا حملات پهپادی محدود دیده شود، توهینی است به واقعیت. این در واقع حرکت دیگری از همان شطرنج جهانی است که بازیگران مخفی آن

تلاش می‌کنند سرنوشت منطقه را بر اساس منافع خود تغییر دهند؛ گاه در نام تروریسم، گاه در پرده جنگ نیابتی و گاه با سلاح یورش اطلاعاتی.

اما تاریخ گواه این حقیقت است که هنگامی که ملت‌ها از مراحل دشوار آزمون می‌گذرند، جوهر واقعی شخصیت آن‌ها آشکار می‌شود. استقامت و بصیرت پاکستان در مواجهه با بحران‌های منطقه در سال‌های اخیر، گواه این است که این ملت تنها در میدان نبرد بلکه در آزمون حکمت و تدبیر نیز سربلند است.

جلوگیری از وقوع جنگ داخلی در ایران، فرو ریختن شبکه‌های پیچیده تروریستی و ناکام گذاشتن توطئه‌ای بزرگ در منطقه—این‌ها اقداماتی بودند که برخی بازیگران جهانی را نگران ساخت. از همین روست که امروز پاکستان بر آستانه آزمونی تازه قرار گرفته است.

توفان نوینی که از خاک افغانستان برمی‌خیزد، ظاهراً پرواز چند پهپاد جلوه می‌کند، اما طوفان سیاسی پنهانی که پشت آن است می‌تواند سراسر منطقه را فراگیرد. اگر این آتش به موقع فرو نشیند، این تنها یک تنش مرزی نخواهد بود، بلکه پیش‌درآمد جنگی است که سایه آن تا برخورد هسته‌ای نیز کشیده شود.

اما حقیقتی دیگر در تاریخ نیز هست: و آن اینکه هرچقدر ظلم، فریب و توطئه قدرتمند باشد، سرانجام، همان ملت‌ها موفق می‌شوند که با اراده، اتحاد و ایمان خود در طوفان آزمون‌ها پایداری کنند.

سرزمین پاکستان پیش از این نیز آزمون‌های فراوانی دیده است؛ گاه در آتش تروریسم پرتاب شده، گاه بامحاصره اقتصادی ضعیف تصور شده، و گاه در تنهایی جهانی رها شده، اما هر بار تاریخ ثابت کرده است که سرنوشت این ملت با آسانی شکست‌پذیر نیست.

امروز هم اگر بازیگران جهانی بر این گمانند که می‌توان پاکستان را از طریق توطئه‌ها و جنگ‌های نیابتی به زانودرآورد، شاید درس تاریخ را فراموش کرده‌اند که قدرت ملت‌ها نه در سلاح، بلکه در اراده جمعی آن‌هاست.

این همان لحظه‌ای است که رهبران منطقه باید تصمیم بگیرند: آیامی‌خواهند در مسیر نفرت و جنگ گام نهند یا با روشنایی خرد و تدبیر، نسلی آینده‌نگر را به آینده‌ای امن و پایدار هدایت کنند؟ زیرا اگر دروازه جنگ گشوده شود، آتش آن تنها به مرزها محدود نخواهد ماند، بلکه سراسر منطقه را در شعله‌های خود فرو خواهد برد. و اگر چراغ تدبیر افروخته شود، همین بحران می‌تواند نویدبخش سپیده‌دم صلحی تازه برای این سرزمین باشد.

دادگاه تاریخ، قضاوت ملت‌ها را تنها بر اساس قدرتشان نمی‌کند؛ بلکه بصیرت و فراست آنان نیز محک خورده و سنجیده می‌شود. روزهای آینده مشخص خواهند کرد که در این شطرنج جنوب آسیا، کدام طرف تنها مهره‌ای بی‌حرکت خواهد بود و کدام با حکمت و تدبیر خود، داستانی نو بر افق تاریخ خواهد نگاشت.

آنگاه که سرنوشت ملت‌ها بر اوراق تاریخ ثبت می‌شود، این ثبت تنها به صدای شمشیرها و غرش توپ‌ها محدود نمی‌شود؛ بلکه در همان لحظه رقم می‌خورد که ملتی در برابر طوفان آزمون، شمع اراده خود را خاموش نمی‌کند. امروز سرزمین جنوب آسیا در چنین گره‌ای ایستاده است، جایی که هر لحظه زمان، زاینده تصمیمات فردای آن است. طوفان نو برخاسته از کوه‌های افغانستان، پهپادهایی که در آسمان شهرهای پاکستان سایه

افکنده‌اند، و بساط پنهان گسترده در تالارهای سیاست جهانی—همه تنها تصادفات نیستند، بلکه نشانه‌هایی‌اند از بازی‌ای که دلالان قدرت مهره‌های خود را برای منافعشان پیش می‌برند.

اما غرور قدرت در دادگاه تاریخ پایدار نمی‌ماند. قصرهای فرعون در خاک فرو رفتند و امپراتوری‌های قیصر و خسرو در گرد زمان گم شدند. باقی می‌ماند تنها آن ملتی که با ایمان، اتحاد و نیروی اراده، حتی در تاریکی‌های آزمون، چراغ امید را روشن نگاه می‌دارد.

تاریخ پاکستان گواه آن است که این ملت همواره با نیروهای مواجه شده که وجودش را به چالش کشیده‌اند: گاه تلاش شده به آتش تروریسم بسپرده شود، گاه در حلقه فشار اقتصادی گرفتار آید، و گاه به عمق تنهایی جهانی رانده شود. اما هر بار، مردمان این سرزمین ثابت کرده‌اند که ملت‌ها تنها با سلاح زنده نمی‌مانند، بلکه با شعور جمعی و اراده استوارشان حیات می‌یابند.

اگر امروز برخی بازیگران جهانی گمان کنند که با جنگ‌های نیابتی، حملات پهلپادی و توطئه‌های پنهان می‌توان پاکستان را تضعیف کرد، شاید درس تاریخ را فراموش کرده‌اند: قدرت ملت‌ها در سلاحشان نیست، بلکه در شجاعت و اراده آنان است.

این همان لحظه است که رهبران منطقه باید تصمیم بگیرند: آیامی‌خواهند آتش نفرت را شعله‌ورتر کنند یا تاریکی را بانور خردبزدایند؟ زیرا اگر دروازه جنگ یک‌بار گشوده شود، شعله‌های آن تنها به مرزها محدود نمی‌ماند و می‌تواند سراسر منطقه را فراگیرد.

اما اگر راه تدبیر و بصیرت پیش گرفته شود، همین بحران می‌تواند نقطه آغاز تاریخ نو باشد؛ تاریخی که در آن ملت‌ها به جای دشمنی، مسیر همکاری را برگزینند و منطقه به جای شعله‌های جنگ، با نور صلح روشن گردد.

دادگاه زمان خاموش نمی‌ماند؛ هر تصمیم ملت را در اوراق خود ثبت می‌کند. روزهای آینده روشن خواهند ساخت که در این شطرنج جنوب آسیا، کدام طرف تنها مهره‌ای خواهد بود و کدام با حکمت و فراست، داستانی نو بر افق تاریخ خواهد نگاشت. شاید این همان لحظه‌ای است که ملت‌ها باید به یاد داشته باشند: جنگ‌ها پیش از آنکه در میدان نبرد پیروز شوند، در دل‌ها به پیروزی می‌رسند. و ملتی که آتش ایمان در دلش روشن است، هیچ لشکری در تاریخ نمی‌تواند آن را مغلوب سازد.

جمعه، ۲۰ مارس ۲۰۲۶

خون در سایه دموکراسی

روایت خون و خاموشی

گاه اوراق تاریخ نه با مرگب، که با خون رقم می‌شود؛ و چه بسا حوادثی در آن نقش می‌بندد که جان آدمی را می‌لرزاند و ترازوهای کهن عدالت را به لرزه می‌افکند. واقعیت‌های تلخ سیاست امروز هند، آینه آن مظلومی است که پژواک سهمگینش نه تنها جامعه سیک، بلکه وجدان بیدار عالم انسانیت را نیز مجروح ساخته است. فاجعه سال ۱۹۸۴ هنوز در سینه قوم سیک زخمی ناسور است؛ زخمی که گذر زمان نه آن را التیام داده و نه از سوزش آن کاسته است. در آن هنگامه، بیش از دویست هزار تن از پیروان این آیین جان باختند؛ تنها بدان جرم که زبان به مطالبه حقوق مصرح خویش در قانون گشودند — حقی که در هر نظام مدنی باید مصون و محترم باشد.

حمله به معبد زرین — آن کانون نورانیت روحانی و پیام صلح‌جویانه انسانی — لکه‌ای تیره بر دامن اخلاق و دیانت افکند. بمباران آن حریم مقدس، تعدی به اصول نخستین دین، حرمت، و کرامت بشری بود. هزاران مردوزن و کودک سیک در آن شعله‌ها سوختند و به خاک و خون غلتیدند. دردناک‌تر آن که در روایت این واقعه گفته‌اند فرماندهی عملیات را به ژنرالی از همان قوم سپردند؛ گویی خواستند نمک بر زخم ملتی بپاشند و او را با دست خویش به سوگ خویش بنشانند.

اما این سلسله ظلم و تعدی به همان واقعه محدود نماند. در پی آن، کوششی دیگر آغاز شد تا جنبش آزادی‌خواهی کشمیر نیز در غبار تهمت و تدبیرهای پنهانی گم گردد. در هنگام سفر رئیس‌جمهور ایالات متحده، بل کلنثن، به منطقه، در گوردواره چتی سنگه‌پوره جامو، گروهی از سیک‌ها به گلوله بسته شدند و این جنایت به مجاهدان کشمیری نسبت داده شد. این واقعه، نمایشی تلخ از آمیزش قدرت دولتی، توطئه‌های پنهانی و بازی‌های پیچیده سیاست بین‌الملل بود؛ صحنه‌ای که در آن، حقیقت در پس پرده‌ای از تدبیرهای تاریک پنهان می‌گشت.

در پی فشارهای جهانی، کمیته‌ای سه‌نفره برای تحقیق تشکیل شد: قاضی بازنشسته اجیت سنگه بینز، رئیس پنجاب هیومن رائٹس آرگنائزیشن؛ سردار اندرجیت سنگه جائیجه، از رهبران موومنٹ اگینست سٹیٹ ریپریشن؛ و سپهبد بازنشسته کرتار سنگه گل، که تجربه‌ای توأمان در میدان نظامی و عرصه حقوق بشر داشت. این هیئت پس از بررسی‌ها، سازمان اطلاعات خارجی هند، "را"، را مسئول دانست. هرچند کوشیدند گزارش را در محاق خاموشی فرو برند، اما سایه حقیقت آن‌چنان نیست که بتوان آن را برای همیشه در حجاب نگاه داشت؛ و این سند سرانجام به عرصه جهانی راه یافت.

این وقایع، در مجموع، گواه آن است که چگونه حکومتی با گرایش‌های متعصبانه می‌تواند در پوشش نام دموکراسی، کرامت انسان را قربانی مقاصد سیاسی سازد. قربانی شدن دویست هزار سیک، بی‌حرمتی به معبد زرین، خون‌های ریخته‌شده در چتی سنگه‌پوره، و رشته‌های درهم‌تنیده توطئه‌های پسین، همگی یادآور آن است که در بازی قدرت و سیاست، انسان چه آسان به مهره‌ای بی‌صدا بدل می‌شود. این فریب‌های تاریخی و تدابیر مجرمانه، هشدار می‌دهد که بی‌حراسی است به وجدان جهانی که بی‌حقوق بشر، آزادی جز نامی بی‌مسما نخواهد بود.

سیاست جهانی را به درختی سایه‌گستر مانده کرده‌اند که شاخه‌هایش مأوای قدرت و تدبیرهای پنهان است؛

و نیز به کتابی زرّین که بر صفحاتش کشاکش خون و عدالت نگاشته می‌شود. در چنین مجلسی از اسرار، رویدادی در دادگاه نیویورک پرده از شاخه‌ای تاریک برداشت. نِخیل گوپتا، مردی پنجاه و چند ساله، اعتراف کرد که به دستور عوامل مرتبط با دولت نخست‌وزیر هند، نریندر مودی، طرحی برای قتل در خاک آمریکا تدارک دیده شده بود. این افشاگری، اگر در محک قضا استوار ماند، نمادی خواهد بود از آن‌که چگونه امواج تیره قدرت می‌کوشد فروغ عدالت را بپوشاند؛ اما چراغ حق هرگز به تمامی خاموش نمی‌شود.

گوپتا به سه اتهام سنگین اقرار کرد: تأمین مالی برای قتل، توطئه قتل در برابر اجرت، و پول‌شویی. هدف این نقشه، شهروند آمریکایی گروپرونت سنگه پنون بود؛ از حامیان پرشور جنبش خالصتان، که آرزوی سرزمینی مستقل برای قوم سیک را در دل می‌پرورد — آرزویی که در دل‌های بسیاری در داخل و خارج هند پژواک دارد.

دادستان آمریکایی، جے کلیئن، در دادگاه تصریح کرد که توطئه تنه‌بدان سبب شکل گرفت که فردی از حق مشروع بیان خویش بهره می‌برد. این سخن، یادآور آن است که حتی در سرزمین‌های آزاد نیز، سایه قدرت‌های بیرونی می‌تواند بر آفتاب حقوق انسانی بیفتد. لیک تجربه تاریخ نشان داده است که گرچه چراغ آزادی گاه در تندباد سیاست می‌لرزد، نور عدالت در نهایت پایدار می‌ماند.



گوپتا خود را در حصارِ موهوم از حمایت می‌پنداشت؛ گمان می‌برد که قرب به قدرت، او را از حساب‌کشی مصون خواهد داشت. اما قانون، چون چراغی در رهگذر تاریک، پرده از این پندار برگرفت و او را در برابر آئینه اعمال خویش نشان‌دهنده‌ی جاهانی اعتراف او را مهر تأییدی بر وجود این طرح دانستند؛ لحظه‌ای که در آن، بر صفحه تاریخ، سطرهایی از حقیقت با خطی آشکار نگاشته شد.

و این چنین، تاریخ بار دیگر شهادت می‌دهد که هرچند ظلم ریشه در خاک می‌دواند، حقیقت چون خورشیدی است که سرانجام از پس ابر برمی‌آید؛ و وجدان انسانی — اگرچه گاه در خواب رود — هرگز برای همیشه خاموش نمی‌ماند.

تاریخ معاصر گواهی می‌دهد که دولت هند، گریپتون سنگه پنون را در فهرست «تروریستان» نشانده است؛ حال آن‌که او خویشتن را جز «کنشگری سیاسی» نمی‌خواند. جامعه سیک، که قریب دو درصد از جمعیت هند را تشکیل می‌دهد، در میان برخی محافل، رؤیای وطنی جداگانه را همچون چراغی در سینه می‌پرورد؛ چراغی که در دیار غربت نیز فروزان است و هواداران برون‌مرزی خالصتان، آن را با صدای بلند فریاد می‌زنند. این ندا، بازتاب فطرتی ملی و تجلی صبری است که در تندباد حوادث نیز قامت نمی‌شکند.

به روایت مدعی‌العموم، در ماه می ۲۰۲۳، وکاش یادو کارمند دولت هند مأموریت قتل گریپتون سنگه پنون را به نکهل گپتا سپرد. طرح این نقشه در دیداری در دهلی ریخته شد؛ و یادو در دبیرخانه کابینه کار می‌کرد، همان‌جا که دفتر سازمان استخباراتی «را» نیز مأوا دارد. صحنه، به تار عنکبوتی سیاه می‌ماند که رشته‌های سیاست و امنیت در آن درهم تنیده‌اند و نور حقیقت به دشواری از آن می‌گذرد. گپتا، به پیروی از این فرمان، با مأموری مخفی در ایالات متحده تماس گرفت که خود را «قاتل مأجور» می‌نماید. آن مأمور، در جامعه فریب، اطلاعاتی از خانه و شماره تماس پنون در اختیار او نهاد. این واقعه تمثیلی است از آن‌که هر جاکمرونیرنگ در کمین باشد، چشم بیدار عدالت نیز در کمین است؛ و اگرچه ظلم نقاب بر چهره کشد، حقیقت دیر یازود نقاب

بر خواهد انداخت. گفته می‌شود پس از قتل نجر، گیتافهرستی دیگر از اهداف رابه «قاتل اجرتی» سپرد. دولت کانادا، بر بنیاد این اتهامات، زبان به انتقاد از هندگشود؛ اماده‌لی باشدتی آشکار آن را نکار کرد. این کشاکش، برگی دیگر از دفتر پیچیده سیاست جهانی است؛ دفتری که در آن، آزمون اخلاق، همواره در کنار محاسبه قدرت رقم می‌خورد.

پنوں در دهه نود میلادی در دانشگاه پنجاب چندی‌گره به تحصیل حقوق پرداخت. از همان ایام دانشجویی، رنگ سیاست بر جامه اندیشه‌اش نشست. پس از مهاجرت به آمریکا و تکمیل تحصیلات عالی، بنیاد «سکس فار جسٹس» را نهاد و آشکارا به تأسیس خالصتان فراخوان داد؛ حرکتی که برای هوادارانش نه صرفاً یک مطالبه سیاسی، بلکه روایتی از تاریخی مجروح و آرزویی دیرینه است.

در ششم می ۲۰۲۴، پلیس کانادا سه تبعه هندی را در پیوند با قتل نجر بازداشت کرد؛ نجر که رئیس گور دوارای گرو نانک در ونکوور بود و در هجدهم ژوئن ۲۰۲۳ به قتل رسید. کرن برار، کرن پریت سنگه و کمل پریت سنگه - هر سه از نواحی گوناگون پنجاب غربی - نام‌هایی بودند که بر صفحه این اتهام نقش بستند. این امر نشان می‌دهد که ماجرا به فردی منفرد محدود نیست، بلکه شبکه‌ای در هم تنیده در پس پرده قرار دارد.

در چهاردهم سپتامبر ۲۰۲۳، قتل‌های مرموز رهبران خالصتانی و نیز توقف مذاکرات تجاری، روابط کانادا و هند را به اوج تنش رساند. جاستین ترودو، نخست‌وزیر کانادا، انگشت اتهام به سوی عوامل دولت هند گرفت و این سخن، شکافی عمیق در مناسبات دو کشور پدید آورد. آن لحظه، صحنه تقابل سیاست و اخلاق بود؛ گویی دو روایت متضاد از عدالت، در برابر یکدیگر ایستاده‌اند.

در حاشیه نشست جی ۲۰، ترودو دو روز در هند متوقف ماند و کانادا گفت‌وگوهای تجاری را معلق ساخت. سخنگوی وزیر تجارت کانادا این تعلیق را تأیید کرد. دیدار میان نریندر مودی و ترودو، به گفت‌وگویی گرم و پرتنش انجامید که در آن، مسئله جدایی‌طلبی سیک‌ها و بحران دیپلماتیک، در کانون بحث قرار داشت. صحنه، به درامی سیاسی می‌مانست که هر واژه‌اش وزنی تاریخی داشت.

ترودو تصریح کرد که اقدامات هند، در حکم مداخله در سیاست داخلی کانادا است. این رخدادها، فصلی تازه و مناقشه‌برانگیز در باب قدرت، نفوذ و حقوق اقلیت‌ها گشودند. سیاست جهانی، همچون صفحه شطرنجی است که هر حرکتش، سرنوشت مهره‌های بسیار را رقم می‌زند؛ و غفلت از پیامدها، بهای سنگینی دارد. این سلسله وقایع، آیینی است که در آن، سیمای قدرت سیاسی، اقتدار مذهبی و نفوذ دیپلماتیک، در برابر محک حق و عدالت سنجیده می‌شود. هر حادثه یادآور آن است که آزادی و قانون را نمی‌توان در پس پرده سیاست پنهان ساخت، و وجدان جهانی - هر چند دیر - بیدار می‌شود.

این صفحات خونین و این دسیسه‌های جنایت‌بار، گواه آن‌اند که بازی قدرت، سیاست و مذهب هرگز قادر نیست حق حیات و کرامت انسانی را از میان بردارد. قریب‌ان ۱۹۸۴، بی‌حرمتی به حرم مقدس، و خون‌های ریخته‌شده، در حافظه تاریخ باقی خواهند ماند تا نسل‌ها بدانند که ظلم تا کجا می‌تواند پیش رود و در عین حال، عدالت چگونه سرانجام قدبر می‌افرازد. پنهان کردن حقیقت این مظالم، تحریف نور تاریخ است. اگر برنامه ریزی‌های سازمان‌های استخباراتی و دسیسه‌های دولتی، آزادی اقلیت‌ها را تهدید کند، عاقبت آن جز بی‌اعتمادی و خون‌ریزی نخواهد بود. تجربه نشان داده است که سوءاستفاده از قدرت، هر چند در کوتاه مدت کامیاب نماید، در محکمه تاریخ محکوم خواهد شد.

جامعه جهانی باید به یاد داشته باشد که در ایة تعصب، تون های دموکراسی خم می شود. این لحظات، لحظات بیداری وجدان انسانی است؛ ا نسل های آینده از کرار نین فجایعی مصون بمانند. در دیوان تاریخ، این وقایع ثبت خواهند شد. خاموش نخواهند شد. و سرانجام، این درس جاودان باقی می ماند: قدرت، سیاست و مذهب، هرگز نمی توانند چراغ عدالت را خاموش کنند. اگر چه سایه ظلم گاه برگستره زمین می افتد، اما فروغ حقیقت چونان سپیده دمی صبور - از پس تاریکی سر بر می آورد و راه آینده را روشن می سازد.

چهارشنبه، ۲۵ مارس ۲۰۲۶

آسیه اندرابی: پرسشی بی‌پاسخ

سکوتی که فریاد می‌شود

کشمیر... نه نامی است، بلکه زخمی است—زخمی که با گذر زمان، نه التیام یافته، بلکه ژرف‌تر و دردناک‌تر شده است.

اگر در اوراق تاریخ، روزی حکایتی با مرکب اشک نگاشته شده باشد، بی‌گمان آن، حکایت کشمیر است. قله‌های برف‌پوش آن، تنها نشانه‌ی جمال نیستند، بلکه گواهان خاموش قرن‌ها اندوه و محنت‌اند. و چون نسیم در آن دیار می‌وزد، نه فقط موسم را دگرگون می‌سازد، بلکه ناله‌های نهفته، فریادهای خاموش، و حسرت‌های ناتمام را نیز با خود می‌برد—چنان‌که گویی هر ذره از هوا، حامل تاریخی از رنج است.

این همان سرزمینی است که کودکی در سایه‌ی خوف پرورش می‌یابد، جوانی در گرداب پرسش‌ها گم می‌شود، و پیری بر آستانه‌ی انتظار، چشم به راه فردایی نامعلوم می‌نشیند. هر در، رازی در خود نهفته دارد؛ هر چشم، رؤیایی مدفون در سینه؛ و هر دل، زخمی بی‌نام اما عمیق. کشمیر تنها قطعه‌ای از نقشه‌ی جغرافیا نیست—بلکه حقیقتی زنده است، آزمایشی پیوسته، و دعوایی که هنوز در محکمه‌ی تاریخ مفتوح و معلق است.

در میان این ماتم ممتد، گاه چهره‌هایی پدیدار می‌شوند که در برابر جریان زمان می‌ایستند. آسیه اندرابی یکی از همین چهره‌هاست—نامی که دیگر تنها نام یک فرد نیست، بلکه مظهری از اندیشه، مقاومت، و پرسشی بی‌پاسخ شده است. داستان او ما را به مقامی می‌رساند که در آن حکم نمی‌کنیم، بلکه احساس می‌کنیم؛ نمی‌شنویم، بلکه با دل می‌شنویم.

چنان‌که خدای متعال فرموده است:

(وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ)

(و این روزها را میان مردم می‌گردانیم)

این آیه گواه آن است که تاریخ، صحنه‌ی آزمون و گردش احوال است، و هیچ رنجی بی‌حکمت نیست، هر چند فهم آن بر انسان دشوار آید.

کشمیر، آن خطه‌ی پر آشوب شبه‌قاره، بیش از هفت دهه است که کانون بحران‌های سیاسی، جغرافیایی و انسانی بوده است. این سرزمین نه فقط جغرافیاست، بلکه تراژدی‌ای زنده است—تراژدی‌ای که در آن نسل‌ها زاده می‌شوند، می‌بالند، و در همان رنج کهن، فرو می‌روند. در دره‌های یخ‌پوش آن، هر نسیم، نه فقط شاخه‌ای را می‌جنباند، بلکه آهی از تاریخ، ناله‌ای از گذشته، و دعایی ناتمام را در فضا می‌پراکند.

اینجا همان جایی است که زیبایی و اندوه، هم‌نفس‌اند؛ جایی که آب دریاچه‌ها زلال است، اما در ژرفای دل‌ها، تلاطم بی‌قراری موج می‌زند. این نزاع، نه تنها میان دو قدرت هسته‌ای—پاکستان و هند—تنش آفریده، بلکه زندگی میلیون‌ها انسان را نیز دگرگون ساخته است.

در چنین فضایی، نام‌هایی از میان رهبری حریت کشمیر سر بر می‌آورند، و در میان آنان، آسیه اندرابی به عنوان شخصیتی برجسته و در عین حال مناقشه‌برانگیز جلوه می‌کند. برای برخی، او نماد مقاومت است؛ برای برخی دیگر، مظهر اختلاف. اما حقیقت آن است که اوزنی است که زندگی‌اش به داستانی از رنج، فداکاری و

استقامت بدل شده است. او دیگر یک فرد نیست، بلکه نماینده یک عصر، یک اندیشه، و یک مبارزه مستمر است.

آسیه اندرابی در دهه ۱۹۶۰ در کشمیر دیده به جهان گشود. در خانواده‌ای اهل علم پرورش یافت، و آموزش‌های نخستین خود را در سرینگر به پایان رساند، سپس در رشته علوم به تحصیل پرداخت. اما مسیر زندگی‌اش زمانی دگرگون شد که از نزدیک شاهد ناآرامی‌های سیاسی و واکنش‌های مردمی در کشمیر گردید. در اندیشه او این باور ریشه دواند که مسئله کشمیر، تنها یک مسئله سیاسی نیست، بلکه نیازمند بنیانی فکری و ایدئولوژیک نیز هست—باوری که بعدها اساس مبارزات عملی او شد.

در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، با او جگیری مقاومت و ناآرامی‌های مردمی، او نیز به میدان عمل گام نهاد. در آن دوران، حرکت‌های مسلحانه و غیرمسلحانه، هر دو، در کشمیر سر برآورده بودند و نسل جوان را به شدت تحت تأثیر قرار داده بودند.

آسیه اندرابی در دهه ۱۹۸۰ سازمان «دختران ملت» را بنیان نهاد—گامی که نقطه عطفی در زندگی او به شمار می‌رود. این سازمان با هدف بسیج زنان کشمیری، احیای هویت اسلامی، و سازماندهی مقاومت سیاسی علیه هند تأسیس شد. مقصود آن، نه تنها بیداری اجتماعی، بلکه ارتقای آگاهی سیاسی زنان نیز بود.

این حرکت، الگویی نو ارائه داد—جایی که زنان، نه به عنوان قربانیان خاموش، بلکه به عنوان کنشگران فعال در صحنه مقاومت ظاهر شدند. چنان که سعدی شیرازی گوید:

«توانا بود هر که دانا بود»

و این دانایی، در اینجا، به بیداری و حضور در صحنه تاریخ تعبیر شد.

این سازمان از دیگر گروه‌ها متمایز بود، چرا که زنان را مستقیماً در مبارزه سیاسی و فکری دخیل ساخت. آسیه اندرابی بر این باور بود که در هر جنبش آزادی‌خواهانه، نقش زنان نه حاشیه‌ای، بلکه بنیادی است.

مسئله کشمیر، پس از تقسیم هند در سال ۱۹۴۷، به نزاعی پیچیده بدل شد. قطعنامه‌های سازمان ملل، حق تعیین سرنوشت را برای مردم کشمیر به رسمیت شناختند، اما این وعده هرگز جامه عمل نپوشید. در حقوق بین‌الملل، به‌ویژه در منشور سازمان ملل، این اصل به عنوان حقی بنیادین شناخته می‌شود، اما در عرصه سیاست، غالباً قربانی مصلحت‌ها می‌گردد.

چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾

(همانا خداوند به عدالت و نیکوکاری فرمان می‌دهد)

اما در عالم واقع، این عدالت، گاه در میان منافع و قدرت‌ها گم می‌شود.

رهبری کشمیری، از جمله آسیه اندرابی، همواره بر این نکته تأکید کرده‌اند که مردم کشمیر حق دارند سرنوشت خویش را خود تعیین کنند—حقی که در حقوق بین‌الملل نیز به رسمیت شناخته شده است. در مقابل، دولت هند این جنبش را جدایی‌طلبانه و مخالف تمامیت ارضی خود می‌داند، و همین تضاد، کشمیر را به مناقشه‌ای دائمی بدل کرده است.

در این میان، قوانین سخت‌گیرانه‌ای چون «ایو اے پی اے» برای مقابله با فعالیت‌های ضد دولتی به کار گرفته شده‌اند—قوانینی که به گفته منتقدان، گاه به ابزاری برای سرکوب مخالفان سیاسی نیز تبدیل می‌شوند.

با این همه، مبارزه آسیه اندرابی صرفاً سیاسی نیست، بلکه رنگی عمیق از هویت دینی و فکری دارد. در خطابه‌ها و نوشته‌های او، آمیزه‌ای از ایمان و ملیت به چشم می‌خورد—و همین ویژگی است که او را از بسیاری دیگر متمایز می‌سازد. او نه تنها یک فعال سیاسی، بلکه یک رهبر فکری نیز تلقی می‌شود—چهره‌ای که مبارزه را بر بنیانی اعتقادی و ایدئولوژیک استوار می‌بیند.

دولت هند، آسیه اندرابی را در معرض اتهامات گوناگون قرار داد، و مهم‌ترین آن‌ها پرونده‌ای بود که از سوی «آژانس ملی تحقیقات» گشوده شد.

او بر اساس قانون موسوم به «یو-ای-پی-ای» و مواد قانون جزای هند مجرم شناخته شد، و محکمه، حکم حبس ابد را بر او جاری ساخت؛ در حالی که دو همکارش، صوفی فهیمه و ناهیده نسرین، به حبس‌های طولانی—تا سی سال—محکوم گردیدند.

همسر او، قاسم فکتو، نیز از رهبران شناخته‌شده کشمیری است که دهه‌هاست در بند اسارت به سر می‌برد. اتهاماتی مشابه—مبنی بر فعالیت‌های ضد دولتی—بر او نیز وارد شده است. حبس طولانی او، در محافل حقوق بشری، به عنوان نمونه‌ای برجسته از چالش‌های عدالت و انصاف مطرح گردیده است. گفته می‌شود که او سالیان دراز، در میان دشواری‌ها و تنهایی، استقامت ورزیده، و هرگز از باور خویش دست نکشیده است.

حبس طولانی‌مدت، خاصه پیش از صدور حکم نهایی، و پرسش از دادرسی عادلانه، از جمله موضوعاتی است که این پرونده را در منظر حقوق بین‌الملل، به مسئله‌ای مهم بدل می‌سازد. چرا که زندان، تنها مجازات قانونی نیست، بلکه آزمایشی روحی و روانی نیز هست—میدانی که در آن، صبر انسان به محک گذاشته می‌شود.

چنان‌که خداوند متعال فرموده است:

(وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ)

(و شکیباییان را بشارت ده)

آسیه اندرابی و همسرش، هردو، سالیان متمادی را در انزوای زندان گذرانده‌اند، اما همچنان، چون صخره‌ای استوار، بر موضع خویش ایستاده‌اند. گزارش‌ها حاکی از آن است که آنان با محدودیت امکانات، مشکلات صحتی، و دوری از خانواده مواجه بوده‌اند—شرایطی که بامعیارهای جهانی حقوق بشر، پرسش‌های جدی برمی‌انگیزد: آیا با زندانیان، به‌راستی، رفتار عادلانه می‌شود؟

نهادهایی چون «عفو بین‌الملل» و «دیدبان حقوق بشر»، غالباً چنین مواردی را مورد توجه قرار می‌دهند، اما در خصوص پرونده آسیه اندرابی، برخی ناقدان از سکوت یا واکنش محدود این سازمان‌ها سخن گفته‌اند. این سکوت، خود، پرسشی دیگر را برمی‌انگیزد—آیا حقیقت، گاه در هیاهوی سیاست، به حاشیه رانده می‌شود؟

شاید این خاموشی، ناشی از فشارهای سیاسی، محدودیت دسترسی به اطلاعات، یا حساسیت‌های منطقه‌ای باشد؛ اما در اصل، رسالت نهادهای حقوق بشری آن است که فارغ از ملاحظات، صدای هر مظلوم باشند.

مسئله کشمیر، دیگر یک نزاع صرفاً منطقه‌ای نیست، بلکه گره‌گاهی از سیاست جهانی است—جایی که قدرت‌های بزرگ، اغلب منافع خویش را بر عدالت ترجیح می‌دهند. و در چنین میدانی، حقوق بشر، گاه به



سایه می‌رود، و رنج انسان‌ها، بی‌صدا باقی می‌ماند. از همین روست که بسیاری از کشمیریان، از جمله آسیه اندرابی، خویش را در عرصه جهانی، تنها و بی‌پناه می‌یابند.

شخصیت آسیه اندرابی، آمیخته‌ای از تضادهاست. برای برخی، او نماد آزادی است؛ برای دیگران، مظهر مقاومت؛ و برای گروهی، چهره‌ای مناقشه‌برانگیز. حقیقت، شاید در میانه این داورها نهفته باشد. فهم مبارزه او، مستلزم درک بستر پیچیده سیاسی، اجتماعی و دینی کشمیر است—و نیز، نگاهی متوازن که هر دو سوی روایت را در نظر گیرد.

اما آنچه انکارناپذیر است، جایگاه او به عنوان یک زن رهبر است—زنی که نه تنها رنج‌های شخصی را تاب آورده، بلکه برای باور خویش، بهای سنگینی پرداخته است. داستان او، تنها داستان سیاست نیست، بلکه حکایت احساس، ایثار، و استقامت انسانی است.

این، روایت زنی است که آسایش خانه، دیوارهای آرامش بخش زندگی، و گرمای خانواده را، همگی، در راه اندیشه‌ای رها کرد. مادری، همسری، دختری—و در پس همه این نقش‌ها، دلی می‌تپید که با درد مردم خویش پیوند خورده بود.

در جوانی، شاید رؤیاهای او نیز همانند دیگر دختران بود—زندگی‌ای آرام، خانه‌ای پر مهر، خنده‌های کودکان، و آینده‌ای امن. اما ناآرامی‌های کوچکی که کشمیر، فریادهای برخاسته از خیابان‌ها، و سایه خوف در خانه‌ها، مسیر رؤیاهایش را دگرگون ساخت. او نتوانست خاموش بماند—پرسید، و سپس خود، به پرسشی بدل شد—پرسشی که جهان هنوز پاسخی برای آن نیافته است.

تأسیس «دختران ملت»، صرفاً ایجاد یک سازمان نبود، بلکه اعلامی بود—اعلامی که زنان کشمیر، دیگر در حاشیه نخواهند ماند، بلکه در متن تاریخ حضور خواهند یافت. آسیه اندرابی، صدایی به زنان بخشید که قرن‌ها خاموش نگاه داشته شده بود. او به آنان آموخت که سکوت، گاه خودکناه است، و سخن گفتن، وظیفه.

اما هر صدا، بهایی دارد—و او، این بهار ابا آزادی خویش پرداخت.

میله‌های زندان، تنها آهن نیستند؛ آن‌ها زنجیرهای زمان‌اند، انسان را از عزیزانش، از رؤیاهایش، و گاه از خویشتن خویش جدا می‌کنند. آسیه اندرابی، سالیان درازی را در پس این میله‌ها گذرانده است—هر روز، به سان قرنی، و هر شب، چون سکوتی بی‌پایان.

بیندیشید—مادری که نتواند فرزندانش را در آغوش گیرد، اشک‌هایشان را پاک کند، یادست نوازش بر سرشان بکشد—این، چه رنجی است که در کلمات نمی‌گنجد؟ دیوارهای زندان، شاید اشک‌های او را در خود فرو برند، اما فریاد دلش، به کجا می‌رود؟

و آنگاه، همسرش—قاسم فکتو—داستانی دیگر، قیدی دیگر، انتظاری دیگر. رابطه‌ای که به چند لحظه ملاقات محدود شده است، جایی که نگاه‌ها، زبان می‌شوند، و سکوت، سخن می‌گوید.

این، تنها داستان یک خانواده نیست—بلکه حکایت هزاران خانواده است. اما داستان آنان، به سبب شدت ایثار، عمق تنهایی، و درازی انتظار، تأثیری ژرفتر دارد.

جهانی که از حقوق بشر سخن می‌گوید، کجاست؟ آن صداها کجایند که علیه ظلم برمی‌خیزند؟ آیا برخی داستان‌ها چنان خاموش‌اند که شنیده نمی‌شوند، یا برخی سکوت‌ها چنان سنگین‌اند که شنیدنشان، جرأت می‌طلبد؟

چنان‌که قرآن می‌فرماید:
﴿الْيُسُ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَكَمِينَ﴾
 (آیا خداوند بهترین داوران نیست؟)

شب‌های کشمیر، درازند—بسی دراز. در میان کوه‌های پوشیده از برف، چون تاریکی فرو می‌نشیند، گویی زمان از حرکت باز می‌ایستد. و در آن سکوت سنگین، شاید زنی در گوشه سلولی، به آسمان می‌نگرد و می‌اندیشد—آیا آزادی، روزی، به نزدیکی این ستارگان خواهد رسید؟

چه تناقضی شکفت—آسمان آزاد است، پرندگان آزادند، نسیم آزاد است—اما انسان، در بند است. رؤیاهایش در بند، آرزوهایش در بند، و زندگی‌اش در بند.

داستان آسیه اندرابی ما را وامی‌دارد که درنگ کنیم، ببینیشیم، و با وجدان خویش روبه‌رو شویم.
 این حکایت، ما را می‌لرزاند، بی‌قرار می‌سازد، و پرسشی ژرف در برابر ما می‌نهد—آیا ما حقیقتاً در جهانی عادلانه زیست می‌کنیم؟

این نوشتار، برای صدور حکم نیست؛ نه در پی آن است که کسی را بر حق یا باطل بنشاند. این، تنها روایتی انسانی است—روایتی که با اشک نگاشته شده، با صبر آراسته گشته، و در کوره زمان آزموده شده است.

آنگاه که زنی، همه چیز خویش را در راه عقیده‌ای فدا می‌کند، دیگر صرفاً یک فرد باقی نمی‌ماند—بلکه به نماد بدل می‌شود. آسیه اندرابی نیز چنین است: برای برخی، نشانه امید؛ برای برخی، جلوه مقاومت؛ و برای گروهی، صورت یک منازعه بی‌پایان. اما یک حقیقت مسلم است—داستان او شنیده خواهد شد؛ زیرا حقیقت، هرچند در پرده بماند، سرانجام خود را آشکار می‌سازد.

چنان‌که خداوند می‌فرماید:
﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾
 (و بگو: حق آمد و باطل نابود شد؛ بی‌گمان باطل نابودشدنی است)

و شاید همان روز، آه‌های پراکنده در هوای کشمیر، به دعا بدل شود؛ اشک‌ها، به لبخند؛ و دیوارهای زندان، به خاطره‌ای دور. تا آن زمان، این داستان زنده خواهد ماند—در دل‌ها، در واژه‌ها، و در چشمانی که با خواندن آن، نمناک می‌شوند.

اکنون، ضرورت آن است که نهادهای جهانی حقوق بشر، نقشی فعال ایفا کنند و گام‌هایی فوری بردارند. باید تحت نظارت سازمان ملل، هیأتی بی‌طرف برای تحقیق تشکیل شود تا حقیقت را بی‌پرده بر جهانیان آشکار سازد.

نهادهایی چون عفو بین‌الملل و دیدبان حقوق بشر، می‌توانند با انتشار گزارش‌های جامع، توجه جهانی را جلب نمایند. جامعه بین‌المللی باید با اعمال فشار، دولت هند را به شفافیت در روندهای قضایی وادارد، و ناظران مستقل به زندان‌ها اعزام شوند تا از رعایت حقوق زندانیان اطمینان حاصل گردد.

پاکستان نیز می‌تواند در سطوح گوناگون ایفای نقش کند—از طرح مسئله در مجامع جهانی گرفته تا همکاری با نهادهای بین‌المللی برای برجسته‌سازی این پرونده، و بهره‌گیری از رسانه‌های جهانی برای انعکاس مؤثر آن. همچنین، ارجاع این قضیه به مراجع حقوقی بین‌المللی، از طریق متخصصان حقوق، می‌تواند راهی دیگر برای پیگیری عدالت باشد.

اما این داستان، تنها سیاست نیست—داستان انسان است. زنی که سال‌ها در پس میله‌ها زیسته است؛ شوهری که عمر خویش را در بند گذرانده؛ و خانواده‌ای که در گذر زمان، از هم گسیخته است. همه این‌ها، ما را به پرسشی بنیادین می‌رساند: آیا عدالت، واقعاً برای همگان یکسان است؟

پرونده آسیه اندرابی، بازتابی است از مسئله گسترده کشمیر—یادآور این حقیقت که در پس هر نزاع سیاسی، انسان‌هایی هستند با رؤیاهای دردها، و امیدهای خویش. تا زمانی که حق بنیادین مردم کشمیر—یعنی حق تعیین سرنوشت—به رسمیت شناخته نشود، و طرفین، صادقانه بر میز گفت‌وگو ننشینند، این بحران پایدار خواهد ماند.

چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ)

(خداوند حال قومی را دگرگون نمی‌کند، مگر آنکه آنان خود را دگرگون سازند)

تا زمانی که عدالت، شفافیت، و کرامت انسانی در صدر قرار نگیرد، چنین داستان‌هایی زاده خواهند شد—و جهان، همچنان نظاره‌گری خاموش باقی خواهد ماند. این نوشتار، دعوتی است به اندیشه‌پرسشی است، آیینی است، و شاید فریادی خاموش.

زمان خواهد گذشت... شاید مرزها دگرگون شوند، شاید نقشه‌ها از نو ترسیم گردند—اما برخی داستان‌ها هرگز پایان نمی‌پذیرند. داستان آسیه اندرابی نیز از آن جمله است—روایتی که از دیوارهای زندان عبور کرده، در سکوت سخن می‌گوید، و در دل هر آن‌کس که توان درک درد را دارد، طنین‌انداز است. این داستان، ما را به محاکمه وجدان خویش فرا می‌خواند—آیا عدالت، وابسته به قدرت است؟ آیا حقوق بشر، صرفاً الفاظی زیباست یا حقیقتی زنده؟ و از همه مهم‌تر، آیا جهان، صدای هر مظلوم را می‌شنود، یا برخی صداها برای همیشه در خاموشی مدفون می‌شوند؟

کشمیر، هنوز همان است—با جلالش و با آلامش. دریاچه‌ها همچنان زلال‌اند، اما در ژرفای آن‌ها، شاید رطوبت اشک نهفته باشد. کوه‌ها همچنان بلندند، اما در سایه آن‌ها، رؤیاهایی خفته‌اند که هنوز در انتظار آزادی‌اند.

و در جایی، در سلولی تاریک، زنی هنوز با ایمان خویش زنده است. زمان، او را فرسوده نکرده؛ تنهایی، او را نشکسته؛ و زندان، اندیشه‌اش را محدود نساخته است. این، قوت اوست—و این، داستان اوست.

این نوشتار، اعلام حکم نیست—بلکه دعوتی است به احساس. اگر این روایت، لحظه‌ای دل را بلرزاند، چشمی را نمناک سازد، یا اندیشه‌ای را بیدار کند—پس رسالت خویش را به انجام رسانده است... زیرا برخی داستان‌ها شنیده نمی‌شوند بلکه احساس می‌شوند.

شنبه، ۲۸ مارس ۲۰۲۶ء

جهان پنهان در پس سراب

وقتی جهان در سکوت دگرگون می‌شود

این جهان که زمانی پناهگاه تمدن‌ها بود، اکنون به جنگلی از منافع تبدیل می‌شود. روزگاری کاروان‌هایی از اینجا می‌گذشتند و سرود صلح می‌خواندند و چراغ‌های دانش و خرد در هر جهت می‌درخشیدند، اما اکنون دود باروت در هوا و ابرهای دود که در افق بالا می‌روند، چهره بشریت را پوشانده‌اند. ظاهراً همه چیز طبق معمول است - اخبار، بیانی‌ها، لفاظی‌های دیپلماتیک - اما در زیر این آرامش ظاهری، غوغایی وجود دارد که به نظر می‌رسد مقدمه طوفانی بزرگ در تاریخ است.

این فقط دوران جنگ‌ها نیست، بلکه دوران روایت‌هاست. روایت‌هایی که واقعیت را پنهان می‌کنند و انسان را از بینش خود محروم می‌کنند. به ما گفته می‌شود که جنگ‌ها برای صلح، مداخلات برای ثبات و ویرانی در واقع مقدمه سازندگی است. اما سوال این است که اگر همه اینها برای صلح است، پس چرا در هر گوشه دنیا ناآرامی وجود دارد؟ اگر همه اینها برای ثبات است، پس چرا پایه‌های انسان می‌لرزد؟

از اینجا داستانی آغاز می‌شود که به نظر می‌رسد مجموعه‌ای از وقایع مختلف است، اما در واقع، رنگ‌های مختلف یک نقشه است. نقشه‌ای که در آن یک مرکز قدرت می‌خواهد تمام جهان را به دور خود بچرخاند - مفهومی که برخی محافل آن را به عنوان «نظم واحد جهانی» تعبیر می‌کنند. این مفهوم فقط یک اصطلاح سیاسی نیست، بلکه رویایی است که در آن یک نیروی واحد تسلط خود را بر منابع، اقتصاد و حتی اندیشه و آگاهی جهان تقویت کند. این نقطه‌ای است که قلب می‌لرزد و روح می‌پرسد: آیا انسان واقعاً آنقدر در مانده شده است که چند دست قدرتمند سرنوشت او را تعیین می‌کنند؟ آیا جهان در نقطه‌ای قرار دارد که منافع جای عدالت و قدرت جای اخلاق را گرفته است؟

اگر صفحات تاریخ را ورق بزنیم، این داستان جدیدی نیست. در هر دوره‌ای، برخی قدرت‌ها ظهور کرده‌اند که سعی کرده‌اند جهان را در قالب دلخواه خود قرار دهند تا قدرت خود را ادامه دهند. اما دیدگاه امروز متفاوت است زیرا اکنون این فرآیند سازمان‌یافته‌تر، بی‌صداتر و جامع‌تر شده است. اکنون جنگ‌ها نه تنها در میدان‌های نبرد، بلکه در زمینه‌های اقتصاد، انرژی، اطلاعات و فناوری نیز رخ می‌دهند.

این پس‌زمینه‌ای است که باید در آن به رویدادهای جهانی اخیر نگاه کنیم. اینها صرفاً تصادفی نیستند، بلکه بخشی از یک پیوستار هستند. بخشی از یک استراتژی که هدف آن به دست آوردن تدریجی کنترل منابع جهان است - مهم نیست برای این کار چقدر فداکاری لازم باشد، مهم نیست چند منطقه به خاکستر تبدیل شوند.

صوفیان می‌گویند که جهان سرابی بیش نیست - آنچه به نظر می‌رسد حقیقت نیست و آنچه حقیقت دارد اغلب از نظر پنهان است. به نظر می‌رسد سیاست امروز نیز بازتابی از این سراب است. آنچه به ما نشان داده می‌شود احتمالاً حقیقت نیست. و آنچه واقعی است از چشمان ما پنهان است.

این نوشته تلاشی برای افشای این سراب است - تا بتوانیم وقایع را از پوسته ظاهری آنها بیرون بیاوریم و واقعیتی را که در پشت جوانان است تشخیص دهیم. زیرا تا زمانی که حقیقت را نفهمیم، نه می‌توانیم نظرات

خود را شکل دهیم و نه آینده خود را به درستی تعیین کنیم. این جهانی است که در مه فرو رفته است، جهانی که در جستجوی عدالت و انصاف تلوتلو می‌خورد.

در هر دوره از تاریخ، وقتی قدرت جدیدی از راه می‌رسد، قدرت‌های قدیمی خود به خود واکنش نشان می‌دهند. هر زمان که ابرهای سیاسی در افق جهان تیره می‌شوند، توجه همیشه به درخشش رعد و برق معطوف می‌شود، نه به گرمایی که از درون ابرها برمی‌خیزد. بلکه، طوفانی جدید در افق سیاسی جهان امروز در حال شکل‌گیری است که ظاهراً به شکل مشکلات ایران یا اسرائیل قابل مشاهده است، اما لایه‌های واقعیت در جای دیگری پنهان است. مانند هر دوره‌ای، وقتی یک قدرت در حال ظهور با سرعت خود به لبه‌های نظم جهانی موجود می‌رسد، قدرت‌های قدیمی ناخودآگاه واکنش نشان می‌دهند.

امروزه نیز همین امر صادق است. جایی از ایران نام برده می‌شود، جایی هیاهوی اسرائیل به گوش می‌رسد، اما کاروان واقعیت از این خیابان‌ها عبور می‌کند و به سمت دیگری می‌رود. سناریوی کنونی جهان بازتاب عملی این اصل است. امروزه، به نظر می‌رسد که تمرکز بحث‌های بین‌المللی ایران یا اسرائیل است، اما واقعیت تصویر متفاوتی را ارائه می‌دهد. هرچراغی که نورش به چشم مردم می‌افتد، گاهی اوقات مسیرهای واقعی را پنهان می‌کند. تجربه تاریخ نشان می‌دهد که سیاست جهانی، صفحه شطرنجی است که ما در جلوی آن قدم می‌زنیم، اما نیت واقعی در پشت صحنه پنهان است.

من قصد دارم این واقعیت استراتژی جهانی را در آینه دو رویداد آشکار کنم. بیایید به رویدادها نگاه نکنیم، بلکه به ارتباط بین آنها بنگریم؛ بیایید به هیاهو نگاه نکنیم، بلکه به استراتژی خاموشی که در پشت آن پنهان است، بنگریم. برای صحت این گزارش، سعی خواهم کرد حجاب پیچیدگی جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی را کنار بزنم تا در پرتو آن، استراتژی‌های قدرت‌های جهانی، هژمونی اقتصادی چین و رابطه بین عرضه انرژی جهانی روشن شود و بتوانیم به نتایج درستی برسیم.

ایالات متحده عملیاتی جنجالی در ونزوئلا انجام داد که منجر به دستگیری رئیس‌جمهور مادورو شد. حادثه ونزوئلا ظاهراً یک تغییر سیاسی بود، اما در واقع ضربه‌ای به جریان اقتصادی بود. وقتی رئیس‌جمهور مادورو از قدرت برکنار شد، جهان آن را پیروزی دموکراسی اعلام کرد. برخی تحسین کردند، برخی دیگر مرتکب اشتباهات قانونی شدند، اما توجه کمی به این سوال شد که تأثیر واقعی این تغییر چه بود. در صحنه عمومی، آن را "کودتا" نامیدند، برخی با شادی تشویق کردند و برخی به نقض قوانین بین‌المللی اعتراض کردند.

اما هیچ کس به این سوال که بزرگترین مصرف‌کننده نفت ونزوئلا کیست، فکر نکرده است؟ پاسخ روشن است: چین. ونزوئلا روزانه 80000 بشکه نفت را مستقیماً به چین می‌فروخت که موتور بزرگ اقتصادی چین را به حرکت در می‌آورد. با برکناری مادورو، خط لوله چین قطع شد و این جریان انرژی به طور ناگهانی متوقف شد. نفت ونزوئلا فقط یک منبع نبود، بلکه جریان حیاتی بدنه صنعتی چین، جریان حیاتی اقتصاد آن بود. قطع ناگهانی جریان ۸۰۰۰۰۰ بشکه نفت در روز مانند خشک شدن سرچشمه یک رودخانه بود.

بیایید درک کنیم که تاریخ هرگز با یک انفجار تغییر نمی‌کند، بلکه بی‌سروصدا جهت خود را تغییر می‌دهد. و زمانی که از آن آگاه می‌شویم، نقشه از قبل تغییر کرده است. این فقط یک اقدام سیاسی نبود، بلکه آغاز یک استراتژی بود که در آن قدرت‌های جهانی سعی در محدود کردن نقش اقتصادی نوظهور چین داشتند.

این حادثه به عنوان استعاره‌ای نشان می‌دهد که مبارزه برای قدرت همیشه به مانورهای سیاسی محدود نمی‌شود، بلکه با فراز و نشیب‌های قدرت اقتصادی نیز مرتبط است.

حادثه ایران نیز حلقه‌ای از این زنجیره است. ایالات متحده و اسرائیل به ایران حمله کردند و کل رهبری ارشد، از جمله خامنه‌ای را هدف قرار دادند و موجی از وحشیگری و اضطراب را در سراسر جهان به راه انداختند. بخشی از جهان آن را پایان تهدید هسته‌ای می‌دانست، در حالی که برخی دیگر به نقض قوانین بین‌المللی اعتراض کردند، اما سوال همچنان پابرجا بود: رگ گردن چه کسی تحت تأثیر این بحران قرار گرفته است؟ هیچ کس نپرسید بزرگترین خریدار نفت ایران کیست؟ آن هم چین. ایران روزانه ۵.۱ میلیون بشکه نفت را مستقیماً به چین عرضه می‌کرد. بسته شدن این خط لوله نه تنها بر تأمین انرژی تأثیر گذاشت، بلکه تجارت و حرکت اقتصادی چین را نیز محدود کرد. چین ناگهان وارد وضعیت عدم قطعیت شد.

بنابراین، تصور کنید که دو چشمه اصلی کاروان اقتصادی چین ناگهان خشک شدند. در اینجا یک قیاس به ذهن خطور می‌کند: اگر ریشه‌های درختی از آب بریده شود، شاخه‌ها برای مدت طولانی سبز نخواهند ماند. اقتصاد چین نیز در حال گذراندن همین آزمون است. این دو رویداد، که به ظاهر جدا از هم هستند، در واقع در یک شبکه استراتژیک به هم متصل هستند. قدرت‌های جهانی در تلاشند تا هرز مونی اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی رو به رشد چین را محدود و کنترل کنند.



نظریه روی دالیو فقط یک تحلیل نیست، بلکه اصلی است که از دل تاریخ بیرون آمده است. وقتی یک قدرت جدید در کنار یک قدرت قدیمی قرار می‌گیرد، درگیری اجتناب‌ناپذیر می‌شود. تراژدی جنگ جهانی اول از دل درگیری بین آلمان و بریتانیا رخ داد، درگیری ژاپن با ایالات متحده در اقیانوس آرام به نقطه اوج جنگ جهانی دوم تبدیل شد، جایی که برای اولین بار ایالات متحده بمب‌های اتمی را بر روی دو شهر بزرگ ژاپن، هیروشیما و ناگازاکی، انداخت و هر موجود زنده‌ای را

به خاکستر تبدیل کرد. اثرات این ظلم و وحشیگری هولناک هنوز هم امروز قابل مشاهده است، و سایه بلند جنگ سرد، یعنی قدرت نوظهور اتحاد جماهیر شوروی در مقایسه با ایالات متحده، که نقشه جهان را تغییر داد و شش کشور دیگر از آغوش اتحاد جماهیر شوروی بر روی نقشه جهان به وجود آمدند - همه اینها نشانه‌هایی از این قانون هستند. روسیه بار دیگر توانست به چشمان خود نشان دهد که طناب دار اوکراین به گردنش انداخته شده است.

امروز، چین در همان مسیر قرار دارد. و این روند ادامه دارد. قدرت‌های جهانی نقاط ضعف انرژی این موتور بزرگ نوظهور را نشان می‌دهند. اقتصاد نوظهور چین و سهم آن در بازار جهانی نفت، بازتاب مدرنی از این قانون تاریخی است. قدرت‌های جهانی برای حفظ سلطه خود، بر مسیرهای تأمین انرژی و تجارت چین تأثیر می‌گذارند. درست است که بگوییم، گویی از نظر فکری، ارزش قدرت نه تنها مادی است، بلکه یک درگیری فرهنگی و فکری نیز با آن مرتبط است. این درگیری، سیستم جهانی را امروز به چرخشی جدید رسانده است.

چین را به عنوان یک موتور غول پیکر در نظر بگیرید-موتوری که یکی از بزرگترین اقتصادهای جهان را به حرکت در می آورد. اما مانند هر موتور دیگری، یک نقطه ضعف دارد: سوخت. چین 28 درصد از نفت جهان را تولید می کند، اما بخش زیادی از آن را برای سیر کردن گرسنگی صنعتی خود وارد می کند. چهار خط لوله اصلی سوخت آن ونزوئلا، ایران، روسیه و عربستان سعودی هستند. با قطع دو خط لوله، محدود شدن یکی و نامشخص بودن خط لوله چهارم، این موتور شروع به از دست دادن توانایی خود برای ادامه کار کرده است.

در عرض دو ماه، 20 درصد از منابع نفتی چین قطع شد و با توجه جهانی به ایران، استراتژی واقعی پنهان شده است. این فقط یک استراتژی اقتصادی نیست، بلکه یک جنگ خاموش است که از تحریم ها و تصمیمات سیاسی به جای گلوله استفاده می کند. بنابراین، در پشت ظاهر، استراتژی واقعی پنهان شده است.

طرح کمربند و جاده چین فقط یک مسیر تجاری نیست، بلکه تفسیر جدیدی از قدرت جهانی است. این شبکه که از پکن تا اروپا امتداد دارد، نمادی است که هر کسی که تجارت را کنترل کند، نبض جهان را در دست خواهد داشت. چین از طریق جاده ابریشم مدرن، که شامل راه آهن، بنادر و خطوط لوله است، شبکه اقتصادی خود را به اروپا گسترش داده است. هدف روشن است: به دست گرفتن کنترل مسیرهای تجاری اروپا، به طوری که مرکز کنترل اقتصاد جهانی در دست آن باشد.

گرایش کشورهایمانند آلمان، فرانسه و ایتالیا نشان می دهد که اروپا به آرامی از ایالات متحده دور شده و به سمت چین متمایل می شود. گرایش اروپا به سمت چین، زنگ خطری برای آمریکا است - زنگ خطری که خطر را هشدار می دهد. تغییر مسیر تاریخ برای کشورهایمانند آلمان، فرانسه و ایتالیا بر تعادل قدرت جهانی تأثیر می گذارد.

اگر انرژی سوخت این جنگ باشد، فناوری شمشیر آن و تایوان دسته آن است. تایوان به عنوان مرکز تولید تراشه های پیشرفته، به قلب اقتصاد قرن بیست و یکم تبدیل شده است. هر کسی که آن را کنترل کند، چرخ های فناوری قرن بیست و یکم را در اختیار دارد. هم آمریکا و هم چین می خواهند کنترل این ضربان قلب را به دست بگیرند. موضع آمریکاروشن است و ادعاهای چین مبنی بر حاکمیت، درگیری را اجتناب ناپذیر می کند. زیرا در اینجا دامنه تفاهم کم و منافع شدید است. در اینجا احتمال درگیری بالاترین است و این نقطه در نهایت عرصه مرکزی درگیری قدرت های جهانی است.

این فقط موضوع تضعیف چین نیست، بلکه سود صنعتی و دفاعی آمریکا نیز در آن دخیل است. هر جنگی نه تنها ویرانی، بلکه سود برای برخی از قدرت ها به همراه دارد. هر انفجار و بحرانی در خاورمیانه، تغییر و افزایش خرید سلاح توسط کشورهای خلیج فارس، گواه روشنی بر این واقعیت است. نتیجه این است که گردش اقتصادی میلیاردها دلار و تحقق استراتژی جهانی، دستکاری در چرخ صنعتی آمریکا هستند. وقتی جهان بر اساس اصول مادی گرایی اداره می شود، انسانیت در پس زمینه محو می شود و منافع شخصی در میدان غالب می شود.

همه این وقایع را کنار هم بگذارید و طرح کلی روشنی از استراتژی شش گانه آمریکا پدیدار می شود:

محدود کردن عرضه انرژی چین*

نفوذ و مختل کردن مسیرهای تجاری آن

ایجاد نفوذ و تأثیرگذاری در منطقه

تحت نفوذ نگه داشتن اروپا به طوری که تجارت با چین محدود شود
ترویج اقتصاد جنگی، بهره‌برداری اقتصادی از سلاح‌ها
تضعیف چین قبل از درگیری تایوان

این استراتژی‌ای است که به نظر می‌رسد گسترده است، اما در واقع حول یک مرکز می‌چرخد.

همه این وقایع پراکنده در سراسر نقشه جهان، در واقع فصل‌های مختلف یک داستان هستند. ونزوئلا، ایران، روسیه، اروپا و تایوان جبهه‌های متفاوتی هستند، اما جنگ واقعی یکی است، برای محدود کردن هژمونی اقتصادی و جغرافیایی و ظهور چین. این جنگ بیشتر در ذهن‌ها جریان دارد تا با اسلحه، و هدف آن نه فقط زمین، بلکه اقتصاد، فناوری و قدرت جهانی نیز هست. اینها پیوندهای پیچیده سیاست جهانی هستند که معمولاً در پشت صحنه پنهان می‌شوند. همانطور که یک بوکسور با قطع آب و غذا، قدرت حریف خود را تضعیف می‌کند، قدرت‌های جهانی نیز با همین اصل در میدان جهانی حرکت می‌کنند. این تحلیل به ما می‌آموزد که رویدادهایی که در سیاست جهانی جداگانه به نظر می‌رسند، تحت یک استراتژی منسجم به هم مرتبط هستند و آنچه در سناریوی جهانی برجسته است، اغلب تنها آینه‌ای از جهت واقعی است.

وقتی تاریخ حکم خود را صادر می‌کند، هیچ کس را عفو نمی‌کند. نه قدرتمندان را می‌بخشد و نه ضعیفان را. فقط می‌بیند چه کسی حقیقت را تشخیص داده و چه کسی آن را نادیده گرفته است. امروز، جهان در چنین برهه تعیین‌کننده‌ای قرار دارد، جایی که سکوت نیز جرم و جهل نیز ضرر است. ما در جهانی نفس می‌کشیم که کنترل بر منابع دیگر فقط یک موضوع اقتصادی نیست، بلکه به ستون اصلی قدرت تبدیل شده است. انرژی، تجارت، فناوری - همه اینها اکنون نه تنها به ابزاری برای توسعه، بلکه به سلاح‌هایی برای کنترل تبدیل شده‌اند. و دست‌هایی که از این سلاح‌ها استفاده می‌کنند به هیچ منطقه خاصی محدود نمی‌شوند، بلکه می‌خواهند سلطه خود را بر کل جهان تقویت کنند.

شاید گفتن این تلخ باشد، اما حقیقت این است که بشریت اغلب در این مسابقه قدرت له می‌شود. آبادی‌هایی که زمانی پر از زندگی بودند، اکنون به تلی از آوار تبدیل شده‌اند. رویاهایی که زمانی چشم‌ها را زینت می‌دادند، اکنون در دود حل شده‌اند. و در میان همه اینها، یک سوال خاموش در هوا معلق است: آیا این همان دنیایی بود که انسان آرزویش را داشت؟

دموکراسی که زمانی صدای مردم محسوب می‌شد، امروزه در بسیاری از جاها به یک نقاب صرف تبدیل شده است. در پشت این نقاب، سیاست‌هایی شکوفا می‌شوند که ظاهراً به نام منافع عمومی هستند، اما در واقع منافع چند حلقه قدرتمند را تقویت می‌کنند. این تضادی است که قلب را آشفته می‌کند - اینکه نظامی که قرار بود آزادی انسان را تضمین کند، گاهی به وسیله‌ای برای بردگی تبدیل می‌شود.

به زبان صوفیان، این جهان یک میدان آزمایش است، جایی که هر انسانی باید بینش خود را ثابت کند. کسی که فقط ظاهر را می‌بیند، فریب خورده است. کسی که باطن را تشخیص می‌دهد، به حقیقت نزدیک‌تر می‌شود. امروز، نیاز است که این بینش درونی را بیدار کنیم - ما سوال می‌کنیم، فکر می‌کنیم و محیط اطراف خود را صرفاً به عنوان خبر نمی‌بینیم، بلکه معنای پنهان در آن را درک می‌کنیم.

همچنین درست است که پس از هر شب تاریک، صبح فرا می‌رسد. اما صبح به طور خودکار فرا نمی‌رسد، برای این کار، باید چراغ‌ها روشن شوند، آگاهی بیدار شود و شجاعت تشخیص حقیقت باید در فرد ایجاد

شود. اگر شخصی صرفاً یک تماشاگر باقی بماند، تاریخ او را با همان سکوتی که دیگران را پایمال می‌کند، پایمال خواهد کرد.

این نوشته اعلام هیچ تصمیم نهایی نیست، بلکه دعوتی به تفکر است. فراخوانی برای ماست که از منظری جدید به محیط اطراف خود نگاه کنیم. بیایید سعی کنیم درک کنیم که آنچه در جهان اتفاق می‌افتد فقط یک تصادف نیست، بلکه بخشی از یک پیوستار است. و اگر این پیوستار به همین شکل ادامه یابد، روزی دور نیست که منابع، اقتصاد و حتی شیوه تفکر جهان در دست عده‌ای محدود متمرکز شود.

تاریخ تکرار نمی‌شود، بلکه در قالب‌های جدیدی ظاهر می‌شود. ملت‌هایی که نشانه‌های آن را درک نمی‌کنند، توسط جریان آن از بین می‌روند. این نوشته تلاشی کوچک برای بیدار کردن این آگاهی است - اینکه ما نه رویدادها، بلکه نیروهای پشت آنها را درک می‌کنیم؛ و نه سر و صدا، بلکه حقیقت پنهان در سکوت را. این مطالعه به ما می‌آموزد که در سیاست جهانی، حقیقت اغلب پشت پرده پنهان است و رویدادهایی که برای عموم مردم جدا به نظر می‌رسند، در یک استراتژی منسجم به هم گره خورده‌اند.

در نهایت، می‌توان گفت که انسان هنوز حق انتخاب دارد. او می‌تواند یا در این سراب گم شود، یا در جستجوی حقیقت برخیزد. او می‌تواند یابه یک تماشاگر خاموش تبدیل شود، یا به فردی قدرتمند تبدیل شود و نظر خود را شکل دهد. زیرا تاریخ فقط متعلق به قدرتمندان نیست، بلکه متعلق به کسانی است که با تشخیص حقیقت، با رویای خاکستری شدن و ندای بیداری ایستاده‌اند.

و شاید این لحظه‌ای باشد - زمانی که باید تصمیم بگیریم در کدام طرف هستیم.

سه‌شنبه، ۳۱ مارس ۲۰۲۶ء

داوری تاریخ عصر آزمون

این دورانی است که در آن تاریخ سرعت خود را افزایش داده است. گویی وقایع قرن‌ها در سال‌ها و تصمیمات سال‌ها در لحظات خلاصه شده‌اند. ظاهراً این دوران با شعارهای طلایی پیشرفت، دموکراسی، حقوق بشر و هماهنگی جهانی آراسته شده است، اما در پس زمینه آن، درگیری خاموشی در جریان است که تمدن‌ها، اقتصادها و ایدئولوژی‌ها را از درون تهی می‌کند. این تناقض بزرگترین تراژدی این دوران است که تاریکی در میان ادعاهای نور، ریشه‌های خود را عمیق‌تر می‌کند.

این دورانی است که تاریخ نه تنها نوشته می‌شود، بلکه با خطوط سوزان نوشته می‌شود. این دورانی است که در آن انسان ماه را فتح کرده است، اما نتوانسته صلح را بر روی زمین حفظ کند. این دوران، که ظاهراً با شعارهای شاد پیشرفت، دموکراسی و همبستگی جهانی آراسته شده است، در واقع تصویری از اضطراب است که در پس زمینه آن مبارزه‌ای بی‌رحمانه برای قدرت، منافع و سلطه در جریان است.

اگر تاریخ را موجودی زنده در نظر بگیریم، دوران کنونی ضربان قلب تند، اضطراب در نفس و ترسی ناشناخته در چشمانش دارد. سیاست جهانی دیگر فقط بازی اصول، توافق‌ها و آداب دیپلماتیک نیست، بلکه به میدان نبردی تبدیل شده است که در آن نبرد برای قدرت، منافع و برتری آشکارا در جریان است. در اینجا، کلمات سلاح هستند، روایت‌ها خط مقدم هستند و اطلاعات به نیرویی تبدیل شده است که می‌تواند واقعیت را در قالب خود قالب بزند.

جهان امروز در نقطه‌ای قرار دارد که تصمیمات نه تنها در سالن‌ها، بلکه در پشت صحنه عرصه‌ها، بازارها و رسانه‌ها نیز گرفته می‌شود. در اینجا، حقیقت در روایت‌ها قالب می‌گیرد و دروغ‌ها استراتژی نامیده می‌شوند. صفحات تاریخ گواه آن است که هر زمان قدرت، اخلاق را در اولویت قرار داده است، بشریت بهای آن را با خون خود پرداخته است.

این نوشته تلاشی جدی برای درک این سناریوی پیچیده و مرموز جهانی است. این نوشته نه تنها می‌کوشد به کنه وقایع سیاسی اخیر برسد، بلکه نیروهای پنهان، جاه‌طلبی‌ها و استراتژی‌هایی را که قابل مشاهده نیستند اما تأثیر عمیقی بر تصمیمات جهانی دارند، آشکار می‌کند. این فقط مجموعه‌ای از اطلاعات نیست، بلکه یک سفر فکری است. سفری که خواننده را فراتر از ظاهر بیرونی موقعیت می‌برد و او را در معرض واقعیت‌های پشت آن قرار می‌دهد. متن مورد بررسی، بازتابی از این واقعیت تلخ است - این متن فقط یک تحلیل سیاسی نیست، بلکه صدای اعتراض روشنفکرانه است، آینه‌ای که در آن می‌توانیم ماهیت واقعی دوران خود را ببینیم. این متن نه تنها خواننده را از وضعیت آگاه می‌کند، بلکه او را به تفکر، بررسی و طرح پرسش دعوت می‌کند. زیرا اکنون زمان سکوت نیست، بلکه زمان فهمیدن و توضیح دادن است.

این متن هم یک پرسش و هم یک هشدار است. پرسش این است که آیا ما واقعاً این جهان را آنطور که به ما نشان داده می‌شود، می‌بینیم؟ و هشدار این است که اگر نتوانیم دوران خود را درک کنیم، نه تنها حال، بلکه آینده را نیز از دست خواهیم داد.

این دوران هرج و مرج، که در آن سیاست روح معنوی خود را از دست داده و به یک بازی صرف قدرت تبدیل شده است، به نظر می‌رسد یکی از آن لحظات حساس تاریخ باشد که در آن رویدادها فقط رویداد نیستند، بلکه پیشاهنگ سرنوشت دوران‌های آینده می‌شوند. این دورانی که در آن نفس می‌کشیم، ظاهر ادوران پیشرفت، دموکراسی و هماهنگی جهانی نامیده می‌شود، اما در درون آن تنشی وجود دارد که شامل برخورد تمدن‌ها، مبارزه قدرت و جنگ منافع است. اگر تاریخ را رودخانه‌ای در نظر بگیریم، دوران کنونی در نقطه‌ای قرار دارد که سطح آب آرام به نظر می‌رسد، اما گرداب‌ها با شدت تمام در زیر آن در گردش هستند.

در بستر هرج و مرج سیاسی جهانی فعلی، گزارشی فکری و پژوهشی ارائه می‌شود که نه تنها لایه‌های سیاست معاصر را آشکار می‌کند، بلکه نیروها، جاه‌طلبی‌ها و خطرات پشت آن را نیز شناسایی می‌کند. این نوشته، با وقار ادبی، عمق فکری و پیچیدگی فرهنگی، سبکی را اتخاذ کرده است که نه تنها اطلاعات، بلکه آگاهی را نیز در اختیار خواننده قرار می‌دهد. زمان زیادی از طلوع خورشید اولین ریاست جمهوری ترامپ در افق سیاست جهانی نمی‌گذرد، فضایی از اضطراب نیز با آن پدید آمد. اولین ریاست جمهوری ترامپ نه تنها نتیجه یک انتخابات دموکراتیک، بلکه آغاز یک تغییر قابل توجه در توازن قدرت‌های جهانی بود. راکیم در همان زمان در مقالات خود ترس خود را ابراز کرده بود که این دوران نه تنها یک تغییر سیاسی، بلکه مقدمه‌ای بر طوفانی است که رگه‌هایی از جنگ جهانی در هسته آن پنهان است. در این دوره، سیاست خارجی آمریکا رویکردی تهاجمی اتخاذ کرد و دیپلماسی سنتی را کنار گذاشت.

سیاست‌های جنگ طلبانه ترامپ با جنونی مشخص می‌شد که زور و رویارویی را بر عقل و تدبیر اولویت می‌داد. در کنار این، نقش خودخواهانه اسرائیل و به ویژه نزدیکی داماد یهودی ترامپ، مثلثی را تشکیل می‌داد که زوایای آن به سمت جهان اسلام بود. تنش‌ها با ایران، حمایت بی‌قید و شرط اسرائیل در خاورمیانه و تمسخر نهادهای بین‌المللی - همه اینها نشانه‌هایی بودند که جهان به سمت سبک جدیدی از حکومتداری در حرکت است. در این مرحله بود که برای یک متفکر دشوار نبود که پیش‌بینی کند اگر این روند کنترل نشود، می‌تواند جهان را به سمت یک درگیری بزرگ سوق دهد. قرار دادن ایران به عنوان نقطه شروع این بازی و سپس درگیر کردن کشورهای سنی در درگیری فرقه‌ای - همه اینها حرکاتی در یک بازی شطرنج با هدف تضعیف جهان اسلام از درون بود.

وقتی این ایده‌ها آشکار شد، واکنش شدیدی از سوی جهان غرب، به ویژه خوانندگان آمریکایی، صورت گرفت. از نظر آنها، این تحلیل صرفاً غرق آمیز بود. وقتی این تحلیل ارائه شد، خوانندگان غربی آن را صرفاً به عنوان یک تئوری توطئه رد کردند. از نظر آنها، ترامپ یک رهبر نامتعارف اما مؤثر بود. نکته مهم اینجاست که جهان غرب اغلب سیاست‌های خود را در پوشش دموکراسی، صلح و توسعه ارائه می‌دهد، در حالی که جهان شرق اثرات این سیاست‌ها را در خاک خود احساس می‌کند. این تفاوت در برداشت، اختلاف نظر ایجاد می‌کند.

او این سوال را مطرح کرد که وقتی کشوری مانند پاکستان، ترامپ را نامزد جایزه صلح نوبل می‌کند و نخست وزیر آن، او را ناجی جنوب آسیا از جنگ هسته‌ای می‌نامد، پس چرا این ترس وجود دارد؟ این سوال در واقع نشان‌دهنده شکاف فکری است که بین روایت غربی و مشاهده شرقی وجود دارد.

یکی از ویژگی‌های تاریخ این است که دیر یا زود تصمیمات خود را اعلام می‌کند. این همان چیزی است که اتفاق افتاد. ترامپ به جای متوقف کردن جنایات جاری در غزه، از اسرائیل حمایت کرد و بدین ترتیب این واقعیت آشکار شد که او نتانیاهودوروی یک سکه هستند. وقتی جنایات در غزه به اوج خود رسید و جهان نظاره

گر خاموش ماند، مشخص شد که شعار حقوق بشر صرفاً یک سلاح سیاسی است. حمایت آشکار ترامپ از اسرائیل، این واقعیت را بیشتر برجسته کرد که اخلاق جایگاه دائمی در سیاست جهانی ندارد - صرفاً تابع منافع است.

وقتی پژواک‌های حمله احتمالی به ایران به گوش می‌رسید و خاورمیانه بار دیگر به نظر می‌رسید که بر روی یک توطئه باروتی نشسته است. با اشاره به دموکراسی آمریکایی گفته می‌شد که رئیس‌جمهور نمی‌تواند به تنهایی جنگ را پیش ببرد، اما سیاست عملی این فرض را نیز به چالش کشید و ترامپ لحظه‌ای در تضعیف همه این ارزش‌های دموکراتیک تردید نکرد.

تیمی که در دوره دوم ترامپ تشکیل شد، نشانه‌ای از این بود که اکنون افراطگرایی بر اعتدال در سیاست‌گذاری ترجیح داده می‌شود و این تیم متعصب این ترس را به واقعیت تبدیل کرد. نهادهایی مانند کنگره که نمادهای دموکراسی محسوب می‌شوند، عملاً ناکارآمد به نظر می‌رسیدند. اینها افرادی بودند که جنگ برایشان نه تنها یک گزینه، بلکه یک استراتژی بود. شروع جنگ بدون تأیید کنگره، گواه این بود که حتی نهادها نیز گاهی اوقات می‌توانند در مواجهه با شخصیت‌ها ناتوان باشند. این جنگ که بیش از دو هفته طول کشید، اعلام این بود که جهان وارد دوران جدیدی از درگیری شده است. این یک روند خطرناک است زیرا وقتی نهادها ضعیف می‌شوند، تصمیمات تابع احساسات و منافع می‌شوند.

نقش برخی از شخصیت‌ها به ویژه در این فضای جنگی برجسته است. وزیر دفاع ایالات متحده و مدیر اطلاعات ملی، هر دو سرباز سابق، نمایانگر طرز فکری هستند که تعصب مذهبی و نظامی‌گری را باهم ترکیب می‌کند. اظهارات و دیدگاه‌های برخی از چهره‌های رهبری ایالات متحده نشان می‌دهد که این جنگ صرفاً جغرافیایی یا اقتصادی نیست، بلکه ایدئولوژیک نیز هست. نیت خطرناک در مورد مسجد الاقصی و نفرت آشکار علیه مسلمانان، گواه این است که این فقط یک اختلاف سیاسی نیست، بلکه برخورد تمدن‌ها است. ایده‌های خطرناک در مورد مسجد الاقصی و اظهارات نفرت‌انگیز علیه مسلمانان، روایتی را ایجاد می‌کند که می‌تواند جهان را بر اساس مبانی مذهبی تقسیم کند.

عصر امروز، عصر اطلاعات است، اما این اطلاعات همیشه مبتنی بر حقیقت نیست. نقش رسانه‌ها در این امر بسیار مهم است. وقتی حقایق خاصی پنهان می‌شوند و روایت خاصی ترویج می‌شود، افکار عمومی نیز بر اساس آن سازگار می‌شود. به همین دلیل است که مردم وقتی اطلاعات جایگزین آشکار می‌شود، شگفت‌زده می‌شوند.

وقتی پیشینه و ارتباطات این چهره‌ها روشن شد، این افشاگری‌ها برای بسیاری تکان‌دهنده بود. جزئیات روابط آنها با "آر ایس ایس" و "بی جی پی" به ویژه بسیاری را ساکت کرد. این سکوت در واقع نشانه‌ای از درک این موضوع بود که کمبود اطلاعات، آنها را به دیدگاهی محدود محدود کرده است.

در پاکستان، ترامپ تا حد زیادی به دلیل لفاظی‌های ضد هندی‌اش، موضعی نرم دارد. اما این ایده که «دشمن دشمن، دوست است» همیشه صادق نیست. در سیاست جهانی، هیچ دوست یا دشمن دائمی وجود ندارد - فقط منافع. این یک واقعیت تلخ است که در حالی که ممکن است ترامپ در ایالات متحده مورد انتقاد قرار گیرد، در پاکستان به عنوان یک دوست به تصویر کشیده می‌شود. این ایده که اوبه دلیل



تمسخر مودی، خیرخواه پاکستان است، یک فرض ساده لوحانه است. در واقعیت، سیاست جهانی توسط منافع هدایت می‌شود، نه دوستی.

بعدها، بسیاری از مردم اعتراف کردند که رسانه‌ها آنها را از حقایق واقعی دور نگه داشته‌اند. این اعتراف گواه آن است که در دنیای مدرن، ارائه اطلاعات نیز به یک سلاح تبدیل شده است و پنهان کردن حقیقت نیز بخشی از یک استراتژی است.

جنگ‌های امروزی نه برای تکه‌های زمین، بلکه برای منابع انجام می‌شوند. نفت، گاز و سایر ذخایر انرژی، گنجینه‌هایی هستند که هدف اصلی قدرت‌های جهانی هستند. ایران از این نظر کشور مهمی است و به نظر می‌رسد حمله به آن بخشی از این استراتژی باشد.

حمله به ونزوئلا و پیش‌بینی بعدی در مورد ایران در واقع ادامه همان استراتژی بود. تصرف ذخایر انرژی شکل جدیدی از استعمار مدرن است. نکات ذکر شده در استراتژی امنیت ملی، نشانه روشنی از این بود که همه این اتفاقات طبق برنامه در حال رخ دادن است.

وقتی سند سیاست یک کشور بیان می‌کند که منابع دشمنان خود را تصرف خواهد کرد، در واقع اعلام جنگ است. تنها تفاوت این است که به زبان دیپلماتیک ارائه شده است. وقتی این استراتژی با دقت خوانده شد، مشخص شد که ایالات متحده قصد دارد دشمنان خود را از منابع انرژی محروم کند. حمله به ایران در مارس 2026، تجلی عملی این سیاست بود. جنگ علیه ایران نمی‌تواند فقط به یک کشور محدود شود. جنگ علیه ایران اکنون کل منطقه را فرا گرفته است. اثرات آن بر کل خاورمیانه، بلکه اقتصاد جهانی نیز تأثیر می‌گذارد. قیمت نفت، تجارت جهانی و اتحادیه‌های سیاسی - همه به شدت تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. از سوی دیگر، نگرانی‌ها در مورد مسجد الاقصی و تلاش‌ها برای درگیر کردن کشورهای مسلمان در جنگ، نگاهی اجمالی به یک طرح بزرگتر می‌دهد.

جنگ‌های مدرن نه تنها از سلاح، بلکه از فریب نیز استفاده می‌کنند. عملیات‌های پرچم دروغین برای توجیه جنگ با مقصر جلوه دادن شخص دیگری برای یک حادثه استفاده می‌شوند. این یک روند خطرناک است زیرا تمایز بین حقیقت و دروغ را محو می‌کند. رهبری ایران برخی از حملات را به عنوان پرچم دروغین توصیف کرده است. نگرانی‌هایی نیز در مورد ترکیه و پاکستان در حال ظهور است، اما طبقه حاکم هنوز در حالت رضایت خاطر است.

توصیف برنامه موشکی پاکستان به عنوان یک تهدید در سنای ایالات متحده، در حالی که هند را نادیده می‌گیرد، در واقع تلاشی برای اعمال فشار است. و این نشان می‌دهد که قدرت‌های جهانی اصول را مطابق با منافع خود تغییر می‌دهند. عدم ذکر هند نشان دهنده این استاندارد دوگانه است. و این استاندارد دوگانه ضعف سیستم جهانی را نشان می‌دهد. سفر سیاسی تولسی گابارد نمونه‌ای از چگونگی تغییر ایدئولوژی شخصیت‌ها بر اساس منافعتشان است. ترک حزب دموکرات و پیوستن به حزب جمهوریخواه، ایجاد روایتی بود که برای خدمت به منافع خاص طراحی شده بود. ارتباط با "بی جی پی" و "آرایس ایس"، حمایت مالی و حمایت سیاسی - همه اینها شواهدی هستند که اتحادیه‌های ایدئولوژیک نیز نقش مهمی در سیاست جهانی ایفا می‌کنند.

جنگ علیه ایران همچنین یک جنبه مثبت را برجسته کرده است - به نظر می‌رسد اختلافات فرقه‌ای در جهان اسلام در حال کاهش است. جنگ علیه ایران شکاف شیعه و سنی را پشت سر گذاشته است. مردم اکنون به سمت هویتی گسترده‌تر حرکت می‌کنند. مردم اکنون شروع به در نظر گرفتن خود در ابتدا مسلمان و سپس وابسته به یک فرقه کرده‌اند.

اروپا در حال حاضر در یک دوراهی قرار دارد. از یک سو، متحد ایالات متحده است و از سوی دیگر، از عواقب این جنگ نیز می‌ترسد. علیرغم تردید اروپا، تلاشی برای ایجاد یک روایت مذهبی برای توجیه جنگ در حال انجام است. بنابراین، تلاشی برای ایجاد یک روایت مذهبی برای جلب حمایت عمومی در حال انجام است. منطقه بلوچستان به دلیل اهمیت جغرافیایی‌اش، مرکز توجه قدرت‌های جهانی است. اگر تغییر بزرگی در اینجا رخ دهد، اثرات آن بر کل منطقه تأثیر خواهد گذاشت. بلوچستان می‌تواند هدف حضور نظامی دائمی در منطقه قرار گیرد. اگر این طرح به واقعیت تبدیل شود، تعادل منطقه به هم خواهد خورد.

تاریخ گواه است که حملات خارجی همیشه از نقاط ضعف داخلی سوءاستفاده می‌کنند. اگر عناصر خائن در یک جامعه وجود داشته باشند، دشمن به سرعت به موفقیت دست می‌یابد. توسعه شبکه‌ها در ایران و لبنان نمونه‌ای از چگونگی سوءاستفاده نیروهای خارجی از نقاط ضعف داخلی است. تصرف چابهار و سیستان و بلوچستان می‌تواند به یک گلوگاه جغرافیایی تبدیل شود که پاکستان در آن گرفتار خواهد شد.

نظام ایران از این نظر منحصر به فرد است که برای حفظ تداوم رهبری، ترتیبات جایگزینی دارد. به همین دلیل است که توانسته است علیرغم فشارهای شدید، نظام خود را حفظ کند.

حمله به دیوگارسا و فعالیت‌های دیپلماتیک پس از آن، نشان دهنده یک بازی پیچیده است که در آن هر حرکتی با دقت اندیشیده می‌شود. وقایع اخیر نشان می‌دهد که جنگ نه تنها در میدان نبرد، بلکه در سطح دیپلماتیک نیز در جریان است. گاهی حمله، گاهی پیشنهاد مذاکره - همه اینها بخشی از یک استراتژی هستند.

حال سوال این است که پاکستان در این برهه حساس چه راهبردی را اتخاذ می‌کند. در کل این وضعیت، پاکستان می‌تواند نقش مهمی ایفا کند. اگر عاقلانه عمل کند، نه تنها می‌تواند از خود محافظت کند، بلکه می‌تواند منبع ثبات در منطقه نیز باشد. روابط با ایران و چین و ثبات داخلی - همه این عوامل آینده آن را تعیین می‌کنند.

همه این شرایط نشان می‌دهد و نشان می‌دهد که جهان در حال گذراندن یک آزمون بسیار دشوار است و در یک چهارراه جدید قرار دارد. اگر جهان اسلام و کشورهای غربی آگاهی، وحدت و بصیرت نشان ندهند، تاریخ ممکن است بار دیگر تکرار شود. نیاز این است که ما نباید صرفاً تماشاگر باشیم، بلکه با درک شرایط، جهت خود را تعیین کنیم، در غیر این صورت سیل زمان ما را با خود خواهد برد. نیاز زمان این است که ما باید به جای احساسات با آگاهی عمل کنیم و به جای منافع موقت، یک استراتژی بلندمدت اتخاذ کنیم. زیرا تاریخ به ملت‌هایی که از تاریخ درس نمی‌گیرند درس می‌دهد - و سبک آن همیشه خشن است.

وقتی تاریخ تصمیمات خود را اعلام می‌کند، هیچ عذری را نمی‌پذیرد. نه قدرت می‌بیند و نه ضعف - فقط میزانی را می‌بیند که انسان اقتدار خود را با آگاهی، عدالت و صداقت اعمال کرده است. عصر امروز نیز با همین معیار قضاوت می‌شود. جنگ‌هایی که شاهد آن هستیم صرفاً مسئله‌ی تعیین مرزها نیستند، بلکه جنگ روایت‌ها، ایدئولوژی‌ها و منافعی هستند که در آن‌ها تمایز بین حقیقت و باطل مبهم شده است. هر طرف در اینجا مشغول اثبات حقانیت خود است و بشریت کسی است که بیشترین رنج را در این درگیری متحمل می‌شود. اقتصادها در حال لرزیدن هستند، جوامع در حال تجزیه هستند و فضایی از عدم قطعیت کل جهان را فرا گرفته است.

به یاد داشته باشید که چرخ تاریخ هرگز متوقف نمی‌شود - می‌چرخد، تصمیم می‌گیرد و سپس آینده‌ی اعمال انسان‌ها را به آن‌ها نشان می‌دهد. عصری که امروز در آن زندگی می‌کنیم فقط یک آشوب موقت نیست، بلکه مقدمه‌ای بر عصری است که اثرات آن سرنوشت نسل‌های آینده را رقم خواهد زد. اما در پای هر تاریکی، همیشه پرتوی از نور وجود دارد. این لحظه‌ای است که ملت‌ها باید به درون خود بنگرند، نقاط ضعف خود را بپذیرند و مسیر خود را بر اساس یک بنیان فکری جدید ترسیم کنند. وحدت، بصیرت و خرد - اینها ستون‌هایی هستند که می‌توان آینده‌ای امن و شرافتمندانه را بر روی آن‌ها بنا کرد. این جنگ‌ها، این روایت‌ها، این اتحادها و این دشمنی‌ها - همه موقتی به نظر می‌رسند، اما پیامدهای آنها ابدی است. اگر حتی امروز، انسان منافع خود را بر انسانیت اولویت دهد، اگر قدرت همچنان عدالت را زیر پا بگذارد، و اگر ملت‌ها همچنان از احساسات به جای وجدان پیروی کنند - آنگاه فردا ممکن است حتی تاریک‌تر از گذشته باشد. اگر این زمان را صرفاً به عنوان یک بحران موقت نادیده بگیریم، بزرگترین اشتباه ما خواهد بود. زیرا این دوران به پایان نرسیده است - آمده است تا ما را بیازماید، ما را بیدار کند و به ما نشان دهد که بقا در جهان فقط متعلق به کسانی است که نبض زمان را تشخیص می‌دهند.

اگر این زمان را صرفاً به عنوان یک بحران موقت نادیده بگیریم، بزرگترین اشتباه ما خواهد بود. زیرا این دوران به سادگی به پایان نرسیده است - آمده است تا ما را بیازماید، ما را بیدار کند و به ما بگوید که بقا در جهان فقط متعلق به کسانی است که نبض زمان را تشخیص می‌دهند.

اما چراغ امید هنوز خاموش نشده است. در هر دوره آشفتگی، برخی افراد، برخی صداها هستند که در برابر تاریکی می‌ایستند. آنچه لازم است این است که خود را بشناسیم، از تاریخ بیاموزیم و با آگاهی، بصیرت و وحدت، مسیر خود را تعیین کنیم.

در نهایت، تصمیم در دستان ماست. ما با جریان تاریخ همراه خواهیم شد یا جرات خواهیم کرد مسیر آن را تغییر دهیم. زیرا نسل‌های آینده نه تنها اعمال ما را به ارث خواهند برد، بلکه شاهد تصمیمات ما نیز خواهند بود - و تاریخ، مانند همیشه، در اعلام حکم خود تعلل نخواهد کرد.

زیرا زمان همیشه به عنوان یک سوال مطرح می‌شود و ما خودمان باید به آن پاسخ دهیم. اگر امروز تصمیم درست نگیریم، تاریخ فردا ما را نخواهد بخشید.

پنجشنبه، ۲ آوریل ۲۰۲۶ء

نقابِ دروغ، کشفِ حقیقت

حقیقت در حصارِ فریب

روزگار در گردشِ خود هرگز بر یک حال نمی‌ماند؛ گاه در نسیم نرم امن نفس می‌کشد و گاه در گرد بادِ فتنه‌ها چنان گرفتار می‌آید که گویی هویتِ خویش را از کف می‌دهد. سیمای جهانِ امروز آیینۀ همین اضطراب است؛ جایی که ساکنانِ ایوان‌های قدرت در ظاهر پیام‌آورانِ صلح‌اند، اما در پس پرده، نیت‌های ایشان تار و پودی از پیچیدگی می‌تند که حقیقت در آن گرفتار می‌ماند.

این گزارشِ کوششی است در گشودنِ این گره در هم‌پیچیده—کوششی که در آن آوای تاریخ، پژواکِ حال، و بیم‌های آینده در هم می‌آمیزند تا داستانی اندیشه‌پرور رقم زنند. در این نوشتار، تنها به ذکر وقایع بسنده نشده، بلکه زمینه‌ها، پیامدها و اشاراتِ نهفته آن‌ها با نگاهی سنجیده و متوازن بررسی گشته است، تا خواننده نه صرفاً خبر، بلکه پرتوی از حقیقت را دریابد.

سیاستِ عصر حاضر که روزگاری مظهر تعادل و تدبیر شمرده می‌شد، اکنون به صفحه‌ی شطرنجی می‌ماند که در آن حرکتِ مهره‌ها پنهان، نیت‌ها پیچیده، و فرجام‌ها برای بشریت هولناک‌تر از پیش شده است. جهان سیاست به گردابی درآمده که تمایز حق و باطل در آن کمرنگ گشته و در پس لبخندهای دیپلماتیک، درخششِ خنجرها هویدا شده است. آنان که بر سریر قدرت تکیه زده‌اند، در ظاهر سفیرانِ صلح‌اند، اما در دستانِ ایشان رشته‌هایی از توطئه است که کفنِ امنیتِ جهانی از آن بافته می‌شود. امروز سیاستِ جهانی بر سر دوراهی‌ای ایستاده که مرز میانِ حقیقت و فریب در آن محو گردیده است.

در چنین هنگامه‌ای، افشای طرحِ موسوم به «پرچمِ دروغین» از سوی نهادهای حساسِ پاکستان، نه تنها یک موفقیتِ اطلاعاتی، بلکه رویدادی شایانِ ثبت در اوراقِ تاریخ است. این اقدام، افزون بر آنکه منطقه را از فاجعه‌ای عظیم بازداشت، میدانِ تازه‌ای از نبردِ فکری و دیپلماتیک گشود و سیاستِ منطقه را به تلاطم افکند—چنان‌که وجدانِ جهانی را نیز به تأمل واداشت. این افشاگری نه خبری عادی، بلکه پرده‌برداری از حقیقتی نهفته است که پیچیدگیِ بازی‌های دیپلماتیک را عیان می‌سازد؛ گویی جنگی خاموش که نه در میدان‌ها، بلکه در ذهن‌ها و اتاق‌های پنهان در جریان است، رخ می‌نماید.

به گفته‌ی منابع امنیتی، نهادهای اطلاعاتی پاکستان موفق به رمزگشایی از ارتباطاتِ پنهانی هند شده‌اند. این دستاورد، نه حاصلِ مهارتی سطحی، بلکه ثمره‌ی سال‌ها تربیت، پژوهشِ شکیبا و ژرف‌اندیشی فکری است؛ جلوه‌ای از بیداریِ اندیشه، غیرتِ ملی و بصیرتِ حرفه‌ای. این حقیقت را به‌روشنی آشکار می‌سازد که در جهانِ نوین، قدرتِ حقیقی در اختیار آن کسی است که بر خزانه‌ی اطلاعات دست دارد—چنان‌که گویی پرده‌های ضخیمِ اسرار دریده شده و رازهای نهان در سینه‌ی تاریکی، به چراغِ تدبیر روشن گشته‌اند.

این کامیابی گواه آن است که جنگ‌های امروز نه با باروت، بلکه با دانایی و آگاهی به پیش برده می‌شوند، و آن‌که از سرمایه‌ی اطلاعات بهره‌مندتر است، فاتحِ میدان خواهد بود. در این منظر، دستاوردِ پاکستان تنها نشانه‌ی برتریِ دفاعی و ذهنی نیست، بلکه در عرصه‌ی دیپلماسی نیز حجتی استوار به شمار می‌آید—چرا که با درکِ پیشاپیشِ نیتِ خصم و خنثی‌سازی آن، قدرتِ فناوریِ نظامی خویش را نیز به نمایش نهاده است.

تاریخ به ما می‌آموزد که عملیاتِ «پرچم دروغین» حرب‌های تازه نیست، بلکه فصلی تلخ از گذشته است؛ جایی که دروغ در جامهٔ حقیقت عرضه می‌شود تا افکار عمومی جهان فریفته گردد و اقداماتِ ناصواب، چهره‌ای موجه یابد. این همان سلاحِ کهنه‌ای است که دولت‌های قدرتمند برای توجیه اغراض خویش به کار بسته‌اند. و چون بنا بر گزارش‌های موثق، بار دیگر نشانه‌هایی از به‌کارگیری این روش از سوی هند پدیدار شد، نهادهای پاکستانی بی‌درنگ با ارائهٔ شواهد، در جهتِ خنثی‌سازی آن اقدام نمودند.

در این میان، بیم آن می‌رود که حادثه‌ای ساختگی آفریده شود و انگشتِ اتهام به سوی پاکستان نشانه رود؛ چنان‌که حتی سخن از به‌کارگیری اسیران پاکستانی در این طرح به میان آمده است. این رفتار، تجسم همان مثلِ معروف است که «دزد فریاد برمی‌آورد»، تا خویشان را از نظرها پنهان دارد.

به روایتِ منابع امنیتی، در طرح مذکور استفاده از زندانیان پاکستانی پیش‌بینی شده است، تا آنان را به مناطق مرزی کشمیر اشغالی برده و در عملیاتی دخیل سازند. این اقدام، نه تنها نقض آشکار قوانین بین‌المللی است، بلکه اهانتی به کرامتِ انسانی و نشانه‌ای از ورشکستگی اخلاقی است. اسیر، که خود نماد بی‌پناهی است، اگر به مهرهٔ بازی‌های سیاسی بدل گردد، اوج ستم تحقق می‌یابد—و چه تحقیر انسانی از این فراتر که ناتوانان، ابزار مقاصدِ قدرت شوند؟ در چنین مرحله‌ای، سیاست بنیادهای اخلاقی خویش را از دست می‌دهد و به بازی بی‌رحمِ قدرت فرو می‌غلطد.

هدفِ این طرح، خلقِ رویدادی مصنوعی و نسبت دادن آن به پاکستان است، تا آتش تنش در مرزها شعله‌ور گردد و رونقِ گفت‌وگوهای صلح در این کشور مختل شود. این همان قاعدهٔ دیرینه است: «نخست جرم، سپس غوغا»—حرب‌های که بارها در تاریخ، برای مشروعیت‌بخشی به جنگ‌ها به کار رفته است.

چنین تدابیری، نه تنها منطقه را به آستانهٔ جنگ می‌کشاند، بلکه صلح جهانی را نیز در معرض خطر قرار می‌دهد؛ چرا که در جهان به‌هم‌پیوستهٔ امروز، بی‌ثباتی یک نقطه، دامن همگان را می‌گیرد. این سیاست، یادآور آن صفحاتِ سیاه تاریخ است که شعله‌های جنگ از جرعهٔ دروغ افروخته شدند.

گفته می‌شود که مقصود اصلی هند، درگیر ساختن ارتش پاکستان در جبههٔ شرقی است، تا تمرکز آن از دیگر محورها کاسته شود—شیوه‌ای کلاسیک در فنون نظامی، که دشمن را در چندین جبهه پراکنده می‌سازد. با این حال، نباید از نظر دور داشت که چنین راهبردهایی گاه نتیجه‌ای معکوس به بار می‌آورد و زمینه‌ساز برخوردهای گسترده‌تر می‌گردد. این امر نشان می‌دهد که خصم، به جای رویارویی مستقیم، راه دسیسه‌های پنهان و غیر مستقیم را برگزیده است.

در آن‌جا که اوراقِ تاریخ گواهی می‌دهند، رخداد‌های بی‌شماری از گذشته حکایت از آن دارند که این‌گونه عملیاتِ موسوم به «پرچم دروغین» نه پدیده‌ای نو، بلکه بازتابِ تکرار شوندهٔ حیل‌های کهن‌اند. واقعهٔ چتی‌سنگه پوره، حوادثِ ممبئی، ماجرای پتهانکوت و رخداد‌های اخیر در کشمیر—همگی از جمله وقایعی‌اند که همواره هاله‌ای از تردید بر گردان‌ها سایه افکنده است. حتی در عرصهٔ بین‌المللی نیز اتهاماتی متوجه هند بوده است، از جمله حوادثِ قتلِ رهبرانِ سیکه در سرزمین‌های بیگانه. اعترافِ نخیل گپتا نیز بر این گمانه‌ها مهر تأیید نهاده و این روایت را استحکام بخشیده است که عملیاتِ پنهان، از دیرباز جزئی از سیاست جهانی بوده است—امری که خود موجب نگرانی جهانی گردیده است؛ چرا که نشان می‌دهد دستگاه‌های اطلاعاتی گاه برای نیل به مقاصدِ سیاسی، به شیوه‌هایی فراتر از هنجارهای متعارف متوسل می‌شوند. این مجموعهٔ وقایع، به روشنی دلالت دارد بر آن‌که در عرصهٔ سیاست جهانی، اخلاقیات غالباً به حاشیه رانده می‌شود.



تحولات و بیاناتِ اخیر، صف‌آرایی‌های نوینی در منطقه پدید آورده است. میان قدرت‌های بزرگ، زوایای تازه‌ای از اتحاد و تقابل نمایان شده و بدین‌سان، سیاست جهانی پیچیده‌تر از پیش گذشته است. این وضع، نشانه‌ آن است که جهان به آستانه‌ عصری نوین ژئوپولیتیکی گام نهاده است—عصری که در آن پیمان‌های کهن فرو می‌ریزند و پیوندهای تازه شکل می‌گیرند. قدرت‌های جهانی، ب‌اساس منافع خویش، اتحادهای نومی‌سازند و از این رهگذر، توازن جهانی دگرگون می‌شود. در این میان، اظهارات فرماندهان نظامی هند در حمایت از اسرائیل در برابر ایران، بر دامنه‌ تنش‌ها افزوده و بُعدی تازه به معادلات منطقه‌ای بخشیده است—چنان‌که گویی قدرت‌های جهانی، در پی منافع خویش، تعادل منطقه‌ای را به قمار نهاده‌اند.

در برابر این آشوب، ستایش نقش پاکستان از سوی ایران و رهبری فلسطین، نشان از آن دارد که این کشور به عنوان نیرویی مسئول و دولتی خردمند در حال برآمدن است. اظهار اعتمادی که از سوی ایران—به‌سان «چک سفید»—ابراز شده، در تاریخ دیپلماسی نقطه‌ عطفی به‌شمار می‌آید. این اعتماد، نه بازی الفاظ، بلکه حاصل مجاهدتی طولانی در میدان دیپلماسی است؛ مجاهدتی که در آن پاکستان همواره سیاست اعتدال و توازن را پیشه ساخته و اینک ثمره‌ آن در قالب این اعتماد استوار جلوه‌گر شده است.

شرکت کشورهای منطقه در مذاکرات صلح پاکستان نیز نشانه‌ای نیکو از گرایش جهان به سوی گفت‌وگو به‌جای تقابل است—گرایشی که می‌تواند به امنیت و آرامش بینجامد. حضور کشورهایی چون عربستان سعودی، ترکیه و دیگران، این امید را تقویت می‌کند که اگر این روند استمرار یابد، سرآغازی برای عصری تازه در این خطه خواهد بود.

حمایت روسیه و چین از اقدامات پاکستان، در سطح جهانی تحولی مهم تلقی می‌شود؛ نشانه‌ای از آن که قدرت‌های بزرگ نیز به‌تدریج از سیاست‌های یک‌جانبه‌ مبتنی بر زور وستم فاصله گرفته به دیدگاهی متوازن و خردمندانه روی آورده‌اند.

در خود هند نیز، انتقادات احزاب سیاسی از سیاست خارجی دولت مودی، گواه وجود شکاف‌های عمیق داخلی است—شکاف‌هایی که بر جایگاه جهانی این کشور سایه افکنده و مشروعیت سیاست‌های آن را زیر سؤال برده است. اکنون حتی افکار عمومی نیز زبان به انتقاد گشوده و این کردار را مایه‌ سرافکندگی می‌دانند؛ چنان‌که تمثیل کهن «در بغل خنجر و بر لب نامِ رام» به‌گونه‌ای آشکار مصداق یافته است.

برپایه برخی گزارش‌ها، تلاش برای احیای جنگ‌های نیابتی از مسیر افغانستان نیز در دستور کار قرار گرفته است—راهبردی که در گذشته پیامدهایی ویرانگر داشته و اگر بار دیگر تکرار شود، نتایجی سهمگین‌تر به بار خواهد آورد.

کوشش‌های برای ایجاد بی‌ثباتی داخلی در ایران و سوق دادن آن به وضعیتی مشابه سوریه ناکام مانده است؛ و این ناکامی، خود گواه آن است که استحکام درونی و پشتیبانی مردمی می‌تواند هرگونه مداخله بیرونی را بی‌

اثر سازد — چنان که در این میان، نقش تدابیر پاکستان نیز برجسته بوده است.

تناقضات موجود در سیاست‌های ایالات متحده، پیچیدگی سیاست جهانی را بیش از پیش آشکار می‌سازد. از یک سو سخن از مذاکره است و از سوی دیگر، فشارها فزونی می‌یابد — و این دوگانگی، اعتماد جهانی را فرسوده می‌کند. تلاش برای بهره‌گیری دوباره از پاکستان، خود نشانه‌ای از ناکامی‌های پیشین است، حال آن که امتناع ایران بیانگر آن است که دولت‌ها امروز با استقلالی بیشتر تصمیم می‌گیرند.

اظهارات مربوط به عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی نیز موجی از نگرانی در منطقه برانگیخته است و این تصور را تقویت کرده که قدرت‌های جهانی، در پی منافع یک‌جانبه خویش، اسرائیل را بر دیگران ترجیح می‌دهند. این وضعیت، حاکی از آن است که خاور میانه بار دیگر بر آستانه تحولات عظیم ایستاده است.

تلاش برای مختل ساختن خطوط تأمین انرژی، نشان می‌دهد که این منازعه تنهابه عرصه نظامی محدود نیست، بلکه بُعدی اقتصادی نیز یافته است. تضعیف قدرت‌هایی چون چین، به هدفی مهم در سیاست جهانی بدل شده و اقدامات مرتبط با ایران و ونزوئلا در این زمینه، گواه آن است که این کشمکش، فراتر از یک نزاع منطقه‌ای، بخشی از جنگی اقتصادی در سطح جهانی است.

در پی اظهارات اخیر ترامپ، کوشش‌ها برای کنترل منابع انرژی و اورانیوم غنی‌شده ایران، می‌تواند مقدمه برخوردی گسترده باشد — و این وضع، نه تنها برای منطقه، بلکه برای سراسر جهان خطرناک است. در چنین شرایطی، برای رهایی جهان از ورطه تباهی، تدابیری بنیادین ضروری می‌نماید: شفافیت در سطح جهانی تقویت گردد؛ گفت‌وگو و دیپلماسی، در هر حال، بر جنگ ترجیح داده شود؛ همکاری‌های منطقه‌ای گسترش یافته و پیوندها استحکام یابد؛ نهادهای بین‌المللی بی‌طرف و کارآمد گردند؛ رسانه‌ها مسئولیت‌پذیر باشند؛ و حقوق بشر، محور هر سیاست قرار گیرد و بر منافع سیاسی ترجیح داده شود.

تاریخ جهان به ما می‌آموزد که بازی‌های قدرت، هر چند سهمگین، پایدار نمی‌مانند، اما اثرات آن‌ها نسل‌ها را دربر می‌گیرد. این جهان، گرچه در گرداب توطئه‌ها، منافع و کشاکش قدرت گرفتار آمده و زیر بار بی‌اعتمادی و تنش خم شده است، اما درس تاریخ آن است که تاریکی هرگز جاودانه نیست؛ پس از هر شب، سپیده‌ای در راه است. شرط آن است که ملت‌ها به خود آیند و رهبران، منافع شخصی را فروگذارده و خیر عمومی بشریت را پیش نظر دارند. اگر بصیرت، صداقت و انسانیت راهنمای عمل گردد، همین جهان می‌تواند به گلستان صلح بدل شود — و این خاک امروز آلوده به بوی باروت، فرد به عطر گل‌های آرامش آراسته گردد.

بارقه‌ای از امید همواره باقی است — همان امیدی که چراغ انسانیت را روشن نگاه داشته و نوید می‌دهد که خورشید فردا، پرده مه‌آلود امروز را خواهد زد و نور نوبه ارمان خواهد آورد پس، سزاوار آن است که ما تنها نظار مگرو قایع نباشیم، بلکه در جست‌وجوی حقیقت برآیم و در ساختن جهانی بهتر و آرام‌تر سهمی ادا کنیم — که این، خواست تاریخ و سرنوشت انسانیت است.

دوشنبه، ۶ آوریل ۲۰۲۶ء

جستجوی حقیقت گمشده

حقیقتی در تاریکی

این همان لحظه نازکی است که انسان، بر آستانه آن ایستاده، گمان می‌برد که تاریخ در آستانه دگرگونی است—پیچشی شگرف، جایی که رویدادها دیگر صرفاً خبر نیستند، بلکه تقدیر زمانه را رقم می‌زنند.

دوستان عزیز! آنچه در این گفت‌وگو پیش روی ماست، نقطه‌ای است از اوج یک کشاکش عظیم؛ نقطه‌ای که می‌توان آن را سرآغاز انقلابی حقیقی در بطن این نزار دانست. و پیش از آنکه در ژرفای این ماجرا فرو رویم ولایه‌های درهم‌تنیده آن را یک‌به‌یک بگشاییم، لازم است روشن سازیم که آنچه عرضه می‌شود، نه خیال‌پردازی است و نه گمان بی‌اساس؛ بلکه برگرفته از منابعی استوار و مستند است—و ما شما را با هر بُعد آن آشنا خواهیم ساخت.

در گستره پهنای بوم تاریخ، گاه صحنه‌هایی پدیدار می‌شود که دیگر «حادثه» نامیدنشان روا نیست؛ بلکه منزلت سنگ‌میل در مسیر تمدن‌های یابند و در اوراق تاریخ، لحظاتی رقم می‌خورد که نه فقط رخداد، بلکه پیچش‌های سرنوشت‌ساز اعصارند—آن دم‌ها که توازن قدرت دگرگون می‌شود، روایت‌ها فرو می‌ریزند، و حقیقت با تمام هیبت خویش نقاب از چهره برمی‌گیرد.

این همان لحظاتی است که ایوان‌های قدرت به لرزه درمی‌آید، تصمیم‌ها جامه تقدیر می‌پوشند، و چهره حقیقی تدابیر ملت‌ها آشکار می‌گردد. چشم‌انداز جهانی امروز نیز از همین جنس است—ما در گذر از لحظه‌ای انقلابی هستیم؛ جایی که سرزمین خاورمیانه بار دیگر مهبلی آن است تا مسیر سیاست جهانی را دگرگون سازد، و خاک غبارآلود آن، بار دیگر در مقام گرداننده جریان تاریخ ظاهر می‌شود.

این بحران، دیگر محدود به یک کشور، یک منطقه، یا برخوردی گذرانیست؛ بلکه به صورتی از تحولی فراگیر درآمده است—تحولی که نه تنها برتری جهانی ایالات متحده را به چالش کشیده، بلکه بنیان اخلاقی آن را نیز در معرض پرسش نهاده است. این وضعیت، زاده‌آنی و ناگهانی نیست؛ بلکه حاصل سیر تدریجی دگرگونی است—روندی که سال‌ها در پس پرده سکوت پرورش یافت و اکنون به هیأت طوفانی سهمگین سر برآورده است.

این طوفان، نه تنها برتری نظامی آمریکا را به چالش کشیده، بلکه مشروعیت اخلاقی آن را نیز متزلزل ساخته است. اکنون اوضاع به جایی رسیده است که چنگ و اشنگتن، نه فقط سست، بلکه نزدیک به گسستن است.

کانون این بحران، همان هم‌پیمانی است که آمریکا بنیاد حضور منطقه‌ای خود را بر آن استوار ساخته بود—و چه شگفت آنکه در لحظه‌ای که بیش از هر زمان دیگر به آن نیاز داشت، همان دست به مخالفت برخاست. از منظر آمریکا، این رخداد، خیانتی است غیرمنتظره؛ اما ایران، که سال‌ها بر مدار صبر و تدبیر گام برداشته، گویی دیرزمانی در انتظار چنین لحظه‌ای بوده است.

این همان عراق است که آمریکا طی دو دهه، سرمایه، توان و تدبیر خویش را بر آن نثار کرد. در سال ۲۰۰۳، حمله‌ای صورت گرفت که با عنوان «سلاح‌های کشتار جمعی» به جهان عرضه شد—اقدامی که

بهمثابه ضرورتی اجتناب‌ناپذیر جلوه داده شد. چنین وانمود گردید که عراق در اختیار سلاح‌هایی است که امنیت جهانی و حیات انسانی را تهدید می‌کند. این روایت چنان گسترده و پرشدت تبلیغ شد که وجدان جهانی را نیز در سیطره خود گرفت. رسانه‌های بین‌المللی آن را چنان تقویت کردند که بسیاری، این فریب را حقیقت پنداشتند. اما هنگامی که غبار جنگ فرو نشست، چهره واقعی آشکار شد: نه از آن سلاح‌ها اثری بود، نه از تهدیدی فوری خبری؛ اما در عوض، ذخایر عظیم نفتی نمایان شد—و در ازای آن، ساختار یک دولت شکوفا به تلی از ویرانی بدل گشته بود.

پس از آن، آمریکا پروژه‌های عظیم و پرهزینه برای بازسازی عراق و شکل‌دهی آن بر اساس الگوی خود آغاز کرد—پروژه‌ای که تریلیون‌ها دلار هزینه در برداشت. ارتشی نو بنیاد نهاده شد، ساختار سیاسی از نو سامان یافت، و بزرگ‌ترین سفارتخانه جهان در بغداد بنا گردید. همه اینها نشان از آن داشت که عراق، نه صرفاً یک متحد، بلکه ستونی استراتژیک برای آمریکا محسوب می‌شود.

اما امروز، همین ستون، نه تنها لرزان، بلکه آکنده از شکاف‌هایی ژرف است. آن سرمایه‌ها، آن نیروها، و آن ساختارها، اکنون در برابر همان قدرتی ایستاده‌اند که روزی آن‌ها را پدید آورد. گزارش‌ها حاکی از آن است که پایگاه‌هایی که با سرمایه آمریکا ساخته شد، اکنون علیه آن به کار گرفته می‌شود—و نیروهایی که آموزش دیدند، نشانه‌ها را به سوی دشمن هدایت می‌کنند. تاریخ بار دیگر گواهی می‌دهد که وفاداری ملت‌ها را نمی‌توان با سرمایه خرید.

در آن سوی این معادله، ایران راهی دیگر برگزید—راهی که گرچه آهسته می‌نمود، اما در ژرفا استوار و ریشه‌دار بود: نفوذی خاموش، تدریجی، و مبتنی بر پیوندهای فرهنگی و تمدنی. ایران در عراق، نه تنها روابط مذهبی و فرهنگی را استحکام بخشید، بلکه در سطوح اجتماعی و خانوادگی نیز ریشه دواند.

آنچه ایران بنانهاد، نه بر پایه قرارداد‌های کلان مالی، بلکه بر بنیاد پیوندهای فرهنگی، وابستگی‌های مذهبی، و مناسبات انسانی بود. هنگامی که واشنگتن به ساخت بناهای عظیم مشغول بود، تهران در دل هاجای می‌گرفت—و اکنون، ثمرات آن تلاش خاموش آشکار می‌شود.

این بحران، حقیقتی دیگر را نیز عیان ساخته است: وفاداری را نمی‌توان خرید. آمریکا بناها ساخت، اما ایران پیوندها آفرید؛ یکی ساختار برپا کرد، و دیگری در دل هامنزل گزید. و تاریخ، بارها نشان داده است که سرانجام، این دل‌ها هستند که حکم می‌رانند، نه دیوارها.

سیاست کنونی عراق—به‌ویژه سکوت معنادار آن—در خود پیامی ژرف و چندلایه نهفته دارد. سکوت بغداد—که در ظاهر خاموشی می‌نماید—در حقیقت بیانیه‌ای است بی‌صدا؛ تصمیمی است که بی‌آنکه بر زبان جاری شود، در بطن وقایع، باصراحتی شگرف جلوه‌گر است. رهبری سیاسی عراق—و در رأس آن نخست‌وزیر—از دل جریان‌های سر برآورده که ریشه‌هایشان به‌وضوح به تهران پیوند می‌خورد.

با وجود فراخوان‌های مکرر اتحادیه عرب، از بغداد نه نشانی از محکومیت برآمد، نه وعده تحقیق، و نه حتی ندایی برای صلح. و آنان که بارموز سیاست منطقه آشنایند، به‌خوبی می‌دانند که گاه، سکوت، رساترین فریاد است—فریادی که شاید بر زبان نیاید، اما پژواکش در عرصه واقعیت انکارناپذیر است.



در سطح منطقه‌ای، آن‌گاه که از عراق خواسته شد حملاتی را که از خاک آن صورت می‌گیرد محکوم سازد، همین سکوت بغداد کافی بود تا همه چیز را بازگو کند. نه بیانی‌های، نه تکذیبی، و نه اقدامی—این همان سکوتی است که در ذات خود اعلان است؛ اعلانی بی‌لفظ، اما سرشار از معنا.

این سکوت، آینه آن حقیقت است که عراق گام در راهی نهاده است که بازگشت از آن آسان نخواهد بود. راهی که در آن، اولویت‌ها دگرگون شده‌اند و وفاداری‌ها، جهت تازه‌ای یافته‌اند. در هفتاد و دو ساعت گذشته، شدت حملات بر اهداف آمریکایی چنان افزایش یافته که دیگر نمی‌توان آن را به تصادف یا حادثه نسبت داد.

ایران آشکارا مسئولیت این حملات را پذیرفته و رسانه‌های رسمی آن را جزئی از یک راهبرد نظامی منسجم دانسته‌اند. آنچه روزگاری به عنوان اقدامات «گروه‌های شورشی» تلقی می‌شد، اکنون در هیئت یک کارزار نظامی هماهنگ جلوه‌گر شده است—کارزاری که در آن، نیروهای عراقی و ایرانی، گویی در یک صف واحد قرار گرفته‌اند.

از بارزترین نشانه‌های این تحول، فرمان خروجی است که سفارت ایالات متحده در عراق صادر کرده است—فرمانی که نه مجال درنگ دارد و نه جای تأخیر. دستورالعمل‌های تازه، از شدت خطر پرده برمی‌دارد: شهروندان هشدار یافته‌اند که نه تنها خاک عراق را ترک کنند، بلکه از سفارت در بغداد و کنسولگری در اربیل نیز فاصله گیرند—چرا که این اماکن، دیگر صرفاً مراکز دیپلماتیک نیستند، بلکه به اهداف مستقیم نظامی بدل گشته‌اند.

چه تناقضی بزرگتر از این می‌تواند وجود داشته باشد که دولتی به شهروندان خود هشدار دهد از پناهگاه‌های رسمی‌اش دوری کنند؟ دستور فوری و اشنگتن برای ترک عراق نه تنهایی سابقه است، بلکه نشانه‌ای از عقب نشینی قدرتی است که زمانی خود را بی‌رقیب می‌دانست. حریم هوایی بسته شده است و اکنون تنها راه زمینی است—اردن، کویت، عربستان سعودی یا ترکیه. این دیگر فقط یک مصلحت اداری نیست. این یک اعتراف آشکار است که حتی آسمان‌ها دیگر پناهگاه امنی نیستند.

چنین اعترافی، برای هر ابرقدرتی، دشوار و سنگین است. اگرچه پیش‌تر نیز فراخوان‌های خروج صادر شده بود، اما این بار ماجرا رنگی دیگر دارد—این وضعیت، نشانه آن است که تهدید، دیگر تنها از بیرون نیست، بلکه از درون نیز سر برآورده است.

این اقدام، صرفاً احتیاطی نیست، بلکه خروجی فراگیر است—با اذعان به این حقیقت که سرزمینی که سال‌ها بر آن سرمایه‌گذاری شد، اکنون به سنگر نیروهای مخالف بدل گشته است. گزارش‌ها نیز حاکی از آن است که برخی عناصر حکومتی، نه تنها مانع این حملات نمی‌شوند، بلکه تسهیل‌گر آن‌اند؛ سامانه‌های دفاعی، درست در لحظه‌ای که بیشترین نیاز به آن‌هاست، خاموش می‌شوند.

اینجاست که پرسش بنیادین سر برمی‌آورد: آیا این‌ها همه تصادف است، یا بخشی از راهبردی حساب‌شده؟ این همان نقطه‌ای است که حتی دولت‌های مقتدر، ناگزیر از عقب‌نشینی می‌شوند—و تاریخ، در چنین لحظاتی است که به داور می‌نشیند. این همان جایی است که قدرت‌ها، ناچار حدود خویش را باز می‌شناسند و این همان

نقطه‌ای است که حتی دولت‌های مقتدر، ناگزیر از عقب‌نشینی می‌شوند—و تاریخ، در چنین لحظاتی است که به داور می‌نشیند. این همان جایی است که قدرت‌ها، ناچار حدود خویش را باز می‌شناسند و حقیقت جایگاهشان آشکار می‌گردد.

اگر این وضعیت تشدید یابد، پیامدهای آن می‌تواند از افغانستان نیز فراتر رود. در آنجا، هنگام خروج، تسلیحات پیشرفته بر جای ماند؛ اما در عراق، مسئله بسی ژرف‌تر است—سامانه‌های موشکی پاتریوت، زیرساخت‌های اطلاعاتی، تأسیسات راداری، و موقعیتی جغرافیایی که از ارزشی استثنایی برخوردار است. از دست رفتن این‌ها، نه‌فقط یک شکست نظامی، بلکه فاجعه‌ای راهبردی برای نسل‌های آینده خواهد بود.

این بحران، دیگر در مرزهای سیاست خارجی محصور نمانده، بلکه پژواک آن در درون آمریکا نیز به‌وضوح شنیده می‌شود. در محافل سیاسی ایالات متحده، نوعی بی‌قراری، اضطرابی محسوس، و نگرانی‌ای عمیق موج می‌زند. بسیاری از رهبران—چه پیشین و چه کنونی—آشکارا اظهار می‌دارند که رهبری موجود، نه‌تنها صلح جهانی را به مخاطره افکنده، بلکه اعتبار خود آمریکا را نیز خدشه‌دار ساخته است.

دونالد ترامپ که خود را رهبری قاطع و تزلزل‌ناپذیر معرفی می‌کند، اکنون به کانون انتقاد تبدیل شده است. به ویژه سخنرانی اخیر او—که در آن جهان برای آتش‌بس ابراز امیدواری کرد—نه آغاز جدیدی را رقم زده و نه به بحران پایان داده است، بلکه بار دیگر حلقه ناامیدی را عمیق‌تر کرده است. در کلام او، از صلح و ثبات سخن رفت، اما در میدان عمل، نشانی از آن دیده نشد. این همان تناقضی است که به‌تدریج، به ویژگی پایدار سیاست آمریکا بدل می‌شود.

در عرصه سیاست بین‌الملل، واژگان اهمیت دارند، اما کردار، وزنی به‌مراتب سنگین‌تر دارد. هنگامی که دولتی از وعده‌های خود عدول کند، از روایت‌های خویش فاصله گیرد، و اصول اعلامی خود را نقض نماید، این دیگر صرفاً ناکامی سیاسی نیست، بلکه نشانه‌ای از افول اخلاقی است.

در سخنان ترامپ، از مذاکره و آرامش یاد شد، اما اقدامات، حکایت دیگری داشت. این دوگانگی آشکار، نه‌تنها بر سیاست‌های او سایه افکنده، بلکه به نمادی از وضعیت کنونی سیاست آمریکا بدل گشته است—و شاید تاریخ، این تناقض را به‌عنوان یکی از شاخصه‌های این عصر به ثبت رساند.

چهارشنبه، ۸ آوریل ۲۰۲۶ء

قمار پاکستان: میانجی در طوفانی در حال شکل‌گیری صلح یا خطر: بحران در حال گسترش خاورمیانه

خاورمیانه بار دیگر بر سر آن پیچ خطیر از تاریخ ایستاده است که بوی باروت می‌کوشد. نجوای دیپلماسی را در گلو خفه سازد. پس از یورش‌های ایالات متحده و اسرائیل بر ایران، این آتش افروخته دیگر یک منازعه محدود منطقه‌ای نمانده، بلکه ارکان سیاست جهانی، توازن قوای بین‌المللی و شریان‌های اقتصاد عالم را به لرزه درآورده است. این کشاکش که بیش از یک ماه تداوم یافته، پرده از حقیقتی دیرینه برمی‌دارد که در قرن بیست و یکم نیز «زبان قدرت» هنوز در صدد آن است که بر «منطق استدلال» و «میز مذاکره» تفوق جوید؛ اما این بار، صحنه تنها میدان کارزار نیست، بلکه جبهه دیپلماسی نیز با همان حدت و حرارت در التهاب است.

در این معرکه، کار تنها به موشک و بمباران محدود نمی‌شود، بلکه در پس پرده، مقاصد پیچیده سیاسی و تدابیر نهان نهفته است که فهم آن‌ها آسان نیست. از یک سو، ایالات متحده دست آشتی دراز می‌کند و از سوی دیگر، تازیانه تهاجم را فرود می‌آورد؛ همان سیاستی که در اصطلاح ارباب نظر «چماق و هویج» خوانده می‌شود.

چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾

و آنان مکر کردند و خدا نیز تدبیر کرد، و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است
در پرتو این آیت، می‌توان دریافت که تدابیر ظاهری قدرت‌ها هر چند پیچیده جلوه کند، اما در پس آن، حقیقتی عمیق‌تر در کار است.

در سوی دیگر، ایران با صبری استوار، حکمتی سنجیده و مقاومتی کم‌نظیر، نه تنها در میدان نبرد بلکه در عرصه دیپلماسی نیز حریفان خود را به چالش کشیده است. تسلط او بر تنگه هرمز—این گلوگاه حساس جغرافیایی—چنان اهمیتی یافته که نبض اقتصاد جهانی با آن گره خورده و ارتعاشات آن در اقاصا نقاط جهان احساس می‌شود.

در چنین هنگامه پیچیده و نازک، پاکستان همچون بازیگری ظاهر شده است که نقش او از حد انتظار فراتر می‌رود. از یک سو، پیوندهای برادرانه با ایران، و از سوی دیگر، روابط دیپلماتیک با ایالات متحده و کشورهای خلیج، به او موقعیتی یگانه بخشیده است. اسلام‌آباد امروز نه تماشاگر خاموش، بلکه شاید معمار بالقوه صلحی است که جهان مضطرب در آرزوی آن می‌تپد. رفت‌وآمد هیئت‌های دیپلماتیک و رایزنی‌های فشرده وزرای خارجه، نشان از آن دارد که چراغ گفت‌وگو هنوز خاموش نگشته است.

این نوشتار در همین سیاق، به بررسی لایه‌های پنهان این جنگ، اهداف مبهم ایالات متحده، راهبردهای ایران، و بیش از همه، نقش میانجی‌گرانه پاکستان خواهد پرداخت؛ و نیز خواهد کاوید که آیا دیپلماسی می‌تواند این آتش افروخته را فرو نشاند، یا آن‌که جهان در مسیر تصادمی درازدامن و ویرانگر گام نهاده است.

پس از حملات آمریکا و اسرائیل بر ایران، جنگی که در خاورمیانه شعلهور شد، اکنون از مرز یک ماه گذشته است. در این میان، ترکیه، مصر، عربستان سعودی و به‌ویژه پاکستان، به‌گونه‌ای برجسته در صف کشورهای قرار گرفته‌اند که برای استقرار صلح در منطقه تلاش می‌ورزند. وزیر خارجه پاکستان اعلام داشته است که هر دو طرف—ایران و آمریکا—اعتماد خود را نسبت به پاکستان به‌عنوان تسهیل‌گر ابراز کرده‌اند، و حتی دونالد ترامپ نیز بارها از نقش مثبت پاکستان سخن گفته است.

در همین اثنا تحولی مهم این نزاع را به پیچ تازه‌ای از دیپلماسی کشانده است. ترامپ اعلان کرده که بنابر درخواست نخست‌وزیر پاکستان، شهباز شریف، و فرمانده ارتش، فیلد مارشال عاصم منیر، آمادگی دارد حمله نظامی برنامهریزی شده علیه ایران را به مدت دو هفته به تعویق اندازد، مشروط بر آن‌که ایران تنگه هرمز را فوراً، کامل و به‌گونه‌ای امن بگشاید. هم‌زمان، ایران نیز تأیید کرده که مذاکرات بر سر یک دستورکار دهماده‌ای با ایالات متحده، از روز جمعه در اسلام‌آباد آغاز خواهد شد. این تحولات نشان می‌دهد که حتی در میانه آتش جنگ، پنجره گفت‌وگو هنوز به‌کلی بسته نشده است.

با این حال، سیاست دوگانه آمریکا—که هم‌زمان تهدید و مذاکره را دربرمی‌گیرد—ابهامی ژرف بر اهداف واقعی آن افکنده است. گاه سخن از نابودی ایران و تسلط بر منابع آن به میان می‌آید، و گاه از تمجید رهبری جدید ایران و آمادگی برای مذاکره سخن رانده می‌شود. این تناقض، چنان‌که اهل نظر گویند، نه نشانه تزلزل بلکه بخشی از راهبردی سنجیده برای اعمال فشار و اغوا به‌طور هم‌زمان است.

امادر بر این رویکرد، ایران نیز با درایتی کم‌نظیر، گام‌هایی حساب‌شده برداشته و کوشیده است تا اهداف آمریکا را به شیوه‌ای راهبردی خنثی سازد. گسترش دامنه بحران، پیوند زدن آن با امنیت منطقه و اقتصاد جهانی، و استفاده از موقعیت ژئوپولیتیکی خویش، از جمله ابزارهایی است که ایران در این مسیر به کار بسته است.

اینجاست که پرسشی بنیادین رخ می‌نماید: جایگاه پاکستان در این معادله چیست؟ پاکستان از نخستین روزهای این بحران، موضعی دشوار اما شفاف اختیار کرده است—دوست ایران، متحد آمریکا، و در عین حال، رفیق کشورهای که در تیررس این نزاع قرار دارند. حفظ این توازن، کاری است بس دشوار، اما تا این لحظه، اسلام‌آباد توانسته است این راه باریک را با مهارتی درخور بپیماید.

نشست‌های اخیر در اسلام‌آباد، که با حضور وزرای خارجه ترکیه، عربستان، مصر و پاکستان برگزار شد، به‌عنوان منسجم‌ترین تلاش منطقه‌ای برای رساندن ایران و آمریکا به میز مذاکرات مستقیم پس از آغاز جنگ تلقی می‌شود.

و این‌جا مصداق این آیت جلومگر می‌شود:

(وَالصُّلْحُ خَيْرٌ)

و صلح بهتر است

پس، در میان غریو توپ و تفنگ، هنوز آوای صلح به‌کلی خاموش نشده است—و شاید همین نغمه ضعیف، امید فردای جهان باشد.

ساعاتی چندپیش از آن دیدار سرنوشت‌ساز، نخست‌وزیر پاکستان، شهباز شریف، در تماسی تلفنی با رئیس‌جمهور ایران، مسعود پزشکیان، به تبادل آرا پرداخت؛ و این خودنشانه‌ای بود از آن‌که رشته‌های تدبیر، حتی در میان غریو بحران، هنوز از هم نگسسته است. در همین سیاق، یادآوری پیمان دفاعی سپتامبر سال گذشته میان پاکستان و

عربستان سعودی، اهمیتی دوچندان می‌یابد؛ پیمانی که به گواهِ اهل نظر، نه تنها همکاری‌های نظامی دو کشور را تعمیق بخشیده، بلکه بر میزان توازن قوا در منطقه نیز سایه‌ای محسوس افکنده است. اساس این معاهده بر آن استوار است که تعرض به یکی، تعرض به هر دو انگاشته شود—چنان‌که گویی دو پیکرند با یک جان.

ایران، همسایه دیوار به دیوار پاکستان است؛ مرزی دراز به طول نهصد کیلومتر، و پیوندی که اسلام‌آباد آن را با تعبیر «برادری» می‌نوازد. از سوی دیگر، پاکستان نه میزبان پایگاه‌های نظامی آمریکاست و نه همچون برخی دولت‌های خلیج، درگیر مستقیم این نزاع؛ و همین بی‌طرفی نسبی، او را در جایگاهی می‌نشانده که می‌تواند نقش میانجی را با وقار و اعتماد ایفا کند. اکنون پرسش این است که در این معادله پیچیده، وزن پاکستان تا چه پایه است و آیا می‌تواند شعله‌های این آتش را فرو نشاند؟

اگر از منظر امنیت منطقه‌ای بنگریم—در جهانی که از تک‌قطبی به چندقطبی در حال گذار است—ثبات منطقه، شرط نخست بقاست پاکستان، با آن‌که در مشرق و شمال با چالش‌های پی‌درپی مواجه است، همچنان می‌کوشد کاروان منطقه را با خود همراه سازد و آتش جنگ را مهار کند. اما اگر این نزاع به درازا کشد و عربستان به طور مستقیم در آن درآید، آن‌گاه آزمونی دشوار در پیش اسلام‌آباد خواهد بود. پاسخ این معما را شاید بتوان در این نکته یافت که چرا عربستان تا کنون از ورود مستقیم پر هیز کرده است؛ سکوتی که خود، سخنی گویاست.

با این همه، سود پاکستان در چیست؟ پاسخ روشن است: در اقتصاد، دیپلماسی و امنیت، تداوم این جنگ برای پاکستان باری گران خواهد بود. افزایش بهای نفت، تشدید تورم، و بیم گسترش دامنه جنگ—همه نشانه‌هایی است که این بحران، بیش از آن‌که فرصت باشد، تهدیدی سهمگین است. افزون بر آن، افکار عمومی پاکستان که به شدت با اقدامات آمریکایی و اسرائیل مخالف است، خود عاملی است که بر تصمیم‌سازی‌ها سایه می‌افکند. از این رو، کامیابی پاکستان در مهار این بحران، نه تنها منفعتی ملی، بلکه فتحی بزرگ در عرصه دیپلماسی جهانی خواهد بود.

در این میان، چین نیز حمایت خود را از تلاش‌های میانجی‌گرانه پاکستان اعلام داشته است. سفر وزیر خارجه پاکستان، اسحاق دار، به پکن را باید در همین چارچوب نگریست. اسلام‌آباد، در ماه‌های اخیر، کوشیده است ایران و آمریکارابه گفت‌وگو ترغیب کند و زمینه مذاکرات مستقیم را در پایتخت خویش فراهم آورد. هرچند این امر هنوز به‌تمامی تحقق نیافته، اما پاکستان توانسته است بستری چندجانبه فراهم سازد؛ چنان‌که ابتداء و زرای خارجه عربستان، مصر و ترکیه را گردآور و سپس، با جلب حمایت چین، اعلامیه‌ای پنج‌ماده‌ای در جهت توقف جنگ صادر کرد.

اکنون دیدگان بسیار به پاکستان دوخته شده است. کشوری که کمتر کسی گمان می‌برد در چنین سطحی از دیپلماسی نقش‌آفرین شود، اینک در کانون توجه قرار گرفته است. اما آیا می‌تواند ایران را به گفت‌وگوی مستقیم با آمریکا راضی سازد؟ بسیاری از کارشناسان بر این باورند که این کار، به سبب فقدان اعتماد میان دو طرف، بسی دشوار است. هیچ کشوری به‌تنهایی نمی‌تواند تضمینی قاطع ارائه دهد؛ مادر قالب یک ساز و کار چند جانبه—به‌ویژه با حضور چین—شاید امکان موفقیت افزایش یابد، چرا که نفوذ پکن بر تهران، عاملی تعیین‌کننده است.

چین، بزرگ‌ترین واردکننده نفت ایران است و با وجود تحریم‌ها، همچنان به شیوه‌های گوناگون این تجارت را



ادامه داده است. در بیانیه وزارت خارجه چین تأکید شده که حاکمیت، تمامیت ارضی و امنیت ایران و کشورهای خلیج باید محترم شمرده شود و حل منازعات تنها از مسیر گفت و گو و دیپلماسی ممکن است.

و این سخن، پژواکی است از کلام وحی: **(إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ)** من جز اصلاح تا آنجا که توان دارم، نمی خواهم

پیمان راهبردی بیست و پنج ساله چین و ایران در سال ۲۰۲۱، خود گواهی است بر پیوندی عمیق که برای اقتصاد ایران، همچون شریان حیاتی عمل می کند. در سال ۲۰۲۵، بیش از هشتاد درصد نفت صادراتی ایران به چین روانه شد—آن هم با

تخفیف هایی چشمگیر—و حجم تجارت دوجانبه به میلیارد ها دلار رسید. این ارقام به روشنی نشان می دهد که چرا پکن، بیش از بسیاری دیگر، خواهان خاموشی آتش این جنگ است.

در افق کنونی، هر چند راه حل دیپلماتیک دشوار می نماید، اما ناممکن نیست. ایران، تاریخی دراز در مذاکره دارد و پیش از آغاز این جنگ نیز نشانه هایی از آمادگی برای پیشروی در گفت و گوها دیده می شد. اکنون پرسش آن است که آیا هنوز روزهایی برای دیپلماسی باقی است، یا آنکه این آتش همچنان زبانه خواهد کشید؟

واقعیت آن است که هر دو طرف، در عین تمایل ظاهری به پایان جنگ، می کوشند بیشترین دستاورد را از آن بگیرند. ایران در پی تضمینی است که این نزاع تکرار نشود، و آمریکا خواهان آن است که پایان جنگ را به مثابه «پیروزی» خویش به جهان عرضه کند. اما فاصله مواضع و فقدان اعتماد، کار را بر میانجی گران دشوار ساخته است.

آغاز این راه دشوار، از یک باور مشترک آغاز می شود: اراده حقیقی برای پایان جنگ سپس، نقطه اشتراک—مسئله هسته ای—می تواند نخستین گام گفت و گو باشد؛ چرا که ایران همواره مدعی بوده که در پی سلاح هسته ای نیست، و این خود یکی از اهداف اصلی آمریکا در این نزاع بوده است.

در این میان، نقش چین و پاکستان هر دو حائز اهمیت است. چین، اگرچه بر همه بازیگران نفوذی کسان ندارد، اما حضورش می تواند اعتبار این روند را افزایش دهد؛ و پاکستان، با تلاش های دیپلماتیک چشمگیر، به کانون توجه بدل شده است. پکن نیز بر این باور است که اسلام آباد می تواند در کامیابی این مذاکرات نقشی مؤثر ایفا کند.

پس، در این هنگامه پر آشوب، امید همچنان بر تارک دیپلماسی می درخشد—هر چند کم فروغ—و شاید همین شعاع لرزان، سر آغاز سیه های نو باشد. چین بر این باور است که پاکستان، به سبب پیوندهای متوازن با کشور های عربی، ایران و حتی ایالات متحده، از ظرفیتی ویژه برای ایفای نقش میانجی برخوردار است؛ و افزون بر آن، خود نیز به گونه ای مستقیم از پیامدهای این جنگ متأثر می گردد. همسایگی جغرافیایی با ایران، این

حقیقت را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد که هرگونه تشدید بحران، امواج خود را به سواحل پاکستان نیز خواهد رساند. از این رو، این نزاع می‌تواند برای اسلام‌آباد، پیامدهایی سهمگین و حتی ویرانگر در پی داشته باشد.

اکنون، این جنگ به مرحله‌ای بس حساس و سرنوشت‌ساز رسیده است. اگر دیپلماسی در خاموش ساختن آن ناکام ماند، گزینه‌های پیش روی دونالد ترامپ به شدت محدود خواهد شد: یا با اعلام «پیروزی» — بی‌آنکه واقعیت میدان چنین گواهی دهد — خود را از این گرداب بیرون کشد و مسئولیت تنگه هرمز را از دوش افکند؛ یا آن‌که دامنه جنگ را گسترش دهد، چنان‌که از خوی رفتاری او برمی‌آید که گاه از گفتار خویش نیز فراتر رفته و تصمیماتی می‌گیرد که می‌تواند جهان را به پرتگاه تباهی نزدیکتر سازد.

در این میان، بیش از چهار هزار تنگدار دریایی آمریکار هسپار آب‌های خلیج فارس‌اند، نیروهای هوایر در حالت آماده‌باش قرار دارند و سخن از اعزام نیروهای کمکی نیز به میان آمده است. سناریوی یک تهاجم — هر چند دشوار — از آن جمله گزینه‌هایی است که گاه در محافل نظامی مطرح می‌شود، تمام عیار زمینی از جمله تلاش برای تصرف برخی جزایر راهبردی. اما چنین اقدامی، به سبب مخاطرات فراوان، برای واشنگتن خود می‌تواند به معضلی تازه بدل شود؛ چه آن‌که ایران بارها اعلام کرده است که برای جنگی درازمدت آمادگی دارد، و برخی کارشناسان حتی بر این باورند که در چنین نبردی، تاب‌آوری ایران از آمریکا کمتر نیست.

با این همه، اگر تجربه افغانستان و عراق معیار قرار گیرد، وقوع تهاجمی گسترده چندان محتمل نمی‌نماید؛ هر چند امکان عملیات‌هایی محدود، در شرایطی که آمریکا خود را در بن‌بستی راهبردی بیابد، همچنان وجود دارد. اما چنین ماجراجویی‌ای، اگرچه ممکن، آکنده از خطراتی است که می‌تواند هزینه‌هایی بیش‌بینی‌ناپذیر بر دوش عاملان آن نهد.

با وجود انکار رسمی ایران مبنی بر فقدان مذاکرات مستقیم، نمی‌توان منکر شد که کانال‌های ارتباطی — به‌ویژه از رهگذر پاکستان — همچنان فعال است. آمریکا شروط خود را عرضه کرده و ایران نیز مطالبات خویش را پیش نهاده است. تحلیل‌گران، طرح پانزدهماده‌ای افشاشده آمریکا را بیش از آن‌که نقشه صلح بدانند، نوعی «تسلیم‌نامه» برای ایران تلقی می‌کنند؛ در حالی که خواسته‌های ایران — از جمله تسلط بر تنگه هرمز، جبران خسارات جنگ، و برچیده‌شدن پایگاه‌های آمریکا در خاور میانه — برای واشنگتن قابل پذیرش نیست.

بدیهی است که اگر این جنگ به درازا کشد، پیامدهای آن نه تنها برای منطقه، بلکه برای پاکستان و سراسر جهان، ویرانگر خواهد بود. در آغاز این نوشتار، دو پرسش بنیادین مطرح شد: سود پاکستان از میانجی‌گری چیست، و آمریکا از جمع میان تهاجم نظامی و دیپلماسی چه می‌جوید؟

در پاسخ باید گفت که برای پاکستان — چه از منظر اقتصاد، چه افکار عمومی و چه جایگاه بین‌المللی — پایان این جنگ، منافع عظیمی در پی دارد، همان‌گونه که تداوم آن، زیان‌هایی سنگین به همراه خواهد داشت. اما اهداف آمریکا همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است، هر چند این جنگ، بسیاری از معادلات منطقه‌ای را دگرگون ساخته و حتی زمزمه‌های اتحادهای نوین را برانگیخته است. اکنون باید دید که آیا تلاش‌های میانجی‌گرانه پاکستان به ثمر خواهد نشست، یا آن‌که تاریخ، این جنگ را به عنوان نقطه عطفی در سیاست جهانی به یاد خواهد سپرد.

بمیاد باید داشت: جنگ‌ها تنها در میدان‌های نبرد رقم نمی‌خورند، بلکه بر سرنوشت ملت‌ها، اقتصادها و آینده نسل‌ها نیز نقش می‌زنند. این کشاکش میان ایران و آمریکا نیز صرفاً تقابل دو دولت نیست، بلکه جزئی از بازی کلان قدرت در عرصه جهانی است، که هر حرکت آن، پیامدهایی دوربرد در پی دارد. با گذشت بیش از یک ماه، نه اهداف آمریکا به روشنی تبیین شده، و نه این جنگ نشانی از پایان منطقی در افق دارد.

امادرمیان این غبار ابهام، حقیقتی روشن رخ نموده است: هیچ‌یک از طرفین، علی‌رغم برخورداری از قدرت، به برتری کامل دست نیافته‌اند. مقاومت ایران و راهبرد دوگانه آمریکا، این نزاع را به بن‌بستی پیچیده کشانده است، که راه خروج از آن، جز از مسیر دیپلماسی میسر نمی‌نماید.

و این‌جاست که نقش پاکستان جلوه‌ای ممتاز می‌یابد. در هنگامی که بازیگران بزرگ در تارهای منافع خویش گرفتار آمده‌اند، پاکستان با اتخاذ سیاستی متوازن و مسئولانه، خود را به عنوان میانجی‌ای محتمل عرضه کرده است. هرچند این راه، هموار نیست—کمبود اعتماد، تضاد منافع و التهاب فضا، موانعی جدی‌اند—اما با این همه، تلاش‌های پاکستان، روزه‌ای از امید را زنده نگه داشته است.

برای پاکستان، این صرفاً یک کامیابی دیپلماتیک نیست، بلکه مسئله‌ای است مربوط به امنیت، اقتصاد و ثبات منطقه‌ای خود او. افزایش بهای نفت، خطر گسترش جنگ و فشارهای داخلی، همگی نشان می‌دهد که پایان این بحران، در راستای منافع حیاتی اوست. اگر اسلام‌آباد در این برهه حساس کامیاب شود، نه تنها جایگاه جهانی خود را استحکام خواهد بخشید، بلکه فصلی نو در تاریخ دیپلماسی رقم خواهد زد. سرانجام، پرسش همچنان باقی است:

آیا جهان، گفت‌وگو را بر قدرت ترجیح خواهد داد؟

آیا آمریکا و ایران خواهند توانست اختلافات خود را بر میز مذاکره حل کنند؟

و آیا پاکستان قادر خواهد بود این فرصت تاریخی را به صلحی پایدار بدل سازد؟

چرخ تاریخ در گردش است—و روزه‌های آینده رقم خواهند زد که این نزاع، فصلی دیگر از ویرانی خواهد بود، یا سرآغازی برای صلحی ماندگار.

جمعه، ۱۰ آوریل ۲۰۲۶ء

جستجوی صلح در سایه جنگ از آتش تا صلح

زمانه در حال تغییر است و نوشته‌های جدید در شرف نگاشتن بر صفحات تاریخ است. سرزمین خاورمیانه که قرن‌ها شاهد ظهور و سقوط تمدن‌ها بوده است، بار دیگر به میدان نبرد قدرت‌های جهانی تبدیل شده است. زمانه در حال تغییر است و به نظر می‌رسد تاریخ مشتاق است تا داستانی جدید را در آغوش خود به دنیا بیاورد. سرزمین خاورمیانه، جایی که زمانی چراغ‌های تمدن‌ها می‌درخشید و کاروان‌های دانش و خرد از آنجا به حرکت در می‌آمدند، امروز دوباره با بوی باروت و خون آلوده شده است. حملات اسرائیل و ایالات متحده به ایران، سیاست جهانی را به نقطه عطفی رسانده است و این حملات، منطقه را به گردابی سوق داده است که هر موج آن طوفانی را در درون خود جای داده است که هر تصمیمی، مسیر سال‌های آینده را تعیین خواهد کرد. این فقط یک جنگ نیست، بلکه نبردی فکری بین قدرت و اخلاق، منافع و اصول، و تجاوز و تفاهم است.

در حال حاضر آشفتگی هویتی در افق سیاست جهانی وجود دارد که در آن بوی باروت، ظرافت دیپلماسی و مبارزه برای تعادل قدرت، همه حضور دارند. در حالی که حملات شدید اسرائیل و ایالات متحده به ایران، خاورمیانه را به آستانه یک آتش‌فشان کشانده است، دیپلماسی آرام اما مؤثر اسلام‌آباد، نگاه جهان را به آن معطوف کرده است. ظاهراً این یک جنگ است، اما در واقع لحظه‌ای برای شکل‌گیری استانداردهای جدید رهبری جهانی نیز هست.

در این آشفتگی، نقش پاکستان مانند یک چراغ امید در حال ظهور است - چراغی که توانایی نشان دادن راه در تاریکی را دارد. جامعه جهانی دریافته است که نقش پاکستان به عنوان یک میانجی دوراندیش در حال ظهور است که نه تنها توانایی درک موقعیت‌ها را دارد، بلکه توانایی بهبود آنها را نیز دارد.

میانجیگری که پاکستان در بحبوحه این بحران اتخاذ کرده است، فقط یک ترنم دیپلماتیک نیست، بلکه بازتاب یک سنت فکری و فرهنگی است - سنتی که نگهبان تفاهم، تعادل و خرد بوده است. اگرچه اظهارات عباس عراقچی، وزیر امور خارجه ایران، نشان می‌دهد که تهران در حال حاضر آماده مذاکره نیست، اما تبادل پیام‌ها در پشت صحنه نشان می‌دهد که پنجره‌های دیپلماتیک هنوز کاملاً بسته نشده‌اند. در کل این سناریو، حمایت ایالات متحده از تلاش‌های پاکستان، تحولی خارق‌العاده است که نقش آن را نه تنها در سطح منطقه‌ای، بلکه در سطح جهانی نیز معتبر می‌سازد.

تنش بین ایران و قدرت‌های غربی داستان جدیدی نیست، ریشه‌های درگیری بین ایران و قدرت‌های غربی عمیق است. این درگیری نه تنها نتیجه وقایع اخیر، بلکه نتیجه دهه‌ها بی‌اعتمادی، اختلافات ایدئولوژیک و منافع جغرافیایی است. اقدامات نظامی اسرائیل و حمایت بی‌قید و شرط ایالات متحده، این آتش را بیشتر شعله‌ور کرده و درگیری اخیر وارد مرحله‌ای تعیین‌کننده شده است. این جنگ فقط مربوط به مرزها نیست، بلکه مربوط به روایت‌ها نیز هست. پیشروی نظامی اسرائیل و حمایت ایالات متحده، این درگیری را به یک بحران جهانی، نه فقط منطقه‌ای، تبدیل کرده است. این جنگ فقط مربوط به مرزها نیست، بلکه مربوط به روایت‌ها نیز هست - از یک سو، تکبر قدرت، روایت هژمونیک قدرت‌های غربی و از سوی دیگر، فلسفه حاکمیت و مقاومت ایران، این جنگ را به سمت نابودی جهان سوق می‌دهند.

در چنین زمان حساسی، دیپلماسی اسلام‌آباد اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده است. امروز، اسلام‌آباد نه تنها یک پایتخت، بلکه یک قطب دیپلماتیک است. خرد، صبر و احتیاطی که پاکستان با آن مسیر میانجیگری را برگزیده است، بازتابی از بینش سیاسی آن است. این همان سرزمینی است که زمانی توافق‌های خاموش بین قدرت‌های جهانی حاصل می‌شد و حتی امروز نیز همان سنت با رنگی جدید منعکس می‌شود. چشمان جهانیان به اینجا دوخته شده است و امواج نگرانی در تالارهای دهلی در مورد این تحول جاری است. برای ناظران هندی، این یک واقعیت تلخ است که کشوری که آنها قبلاً با تمسخر و تحقیر هدف قرار می‌دادند، اکنون به عنوان امیدی برای صلح جهانی در حال ظهور است.

نظام بین‌المللی در حال حاضر در حال گذر از یک دوره گذار است. نظام تک قطبی که پس از جنگ سرد ایجاد شده بود، اکنون اثربخشی خود را از دست می‌دهد و جهانی چند قطبی در حال شکل‌گیری است. نقش قدرت‌های منطقه‌ای در این دنیای جدید رو به افزایش است و به نظر می‌رسد پاکستان نیز در حال پیوستن به این قدرت‌های نوظهور است.

صدای ششی تارور، رهبر اپوزیسیون هند، این اضطراب را منعکس می‌کند. اذعان او به اینکه هند نیز باید ابتکار عمل را در مذاکرات صلح به دست می‌گرفت، در واقع مرثیه‌ای برای فرصتی از دست رفته است. در حالی که پیشرفت پاکستان، مصر و ترکیه احتمال صلح را افزایش داده است، تنبلی و شکست دیپلماتیک هند را نیز برجسته کرده است. گویی تاریخ بار دیگر ثابت کرده است که ملت‌هایی که مقتضیات زمان را درک نمی‌کنند، از کاروان فرصت‌ها عقب می‌مانند.

سیاست خارجی پاکستان همیشه از پیچیدگی خاصی برخوردار بوده است - پیچیدگی مبتنی بر تعادل، احتیاط و گفتگو. روابط برادرانه آن با ایران و پیوندهای استراتژیک آن با ایالات متحده، به آن موقعیت منحصر به فردی داده است که از طریق آن می‌تواند به عنوان پلی بین دو طرف عمل کند. این ویژگی است که هر میانجی را معتبر می‌کند.

اسلام‌آباد امروز نه تنها به یک پایتخت اداری، بلکه به مرکز خرد دیپلماتیک تبدیل شده است. جلسات، پیام‌های مخفی و تماس‌های پشت صحنه که در اینجا انجام می‌شود، نشان می‌دهد که پاکستان آماده است تا نقشی جدی و مسئولانه در صحنه جهانی ایفا کند.

دیپلماسی پاکستان همواره با نوعی تعادل مشخص شده است. این کشور نه کاملاً به یک بلوک خاص تعلق دارد و نه اجازه می‌دهد منزوی شود. این میانه‌روی، آن را به یک میانجی قابل اعتماد تبدیل می‌کند. ظهور فیلد مارشال عاصم منیر به عنوان یک میانجی، نه تنها یک دستاورد فردی، بلکه مظهر عزم و اراده دولتی و انسجام نهادی است. ایفای نقش پل ارتباطی بین واشنگتن و تهران، دستاوردی است که تیزبینی سیاسی و اهمیت منطقه‌ای پاکستان را دو چندان می‌کند. این لحظه‌ای است که تاریخ در حال افزودن فصل جدیدی به صفحات خود است.

حمایت ایالات متحده از میانجیگری پاکستان یک تحول خارق‌العاده است. این فقط یک بیانیه دیپلماتیک نیست، بلکه ابراز اعتماد است - اعتمادی که در طول سال‌ها همکاری و منافع متقابل رشد کرده است. این تمایل دولت دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، می‌تواند یک دارایی دیپلماتیک برای پاکستان باشد، در حالی که اظهارات عباس عراقچی، وزیر امور خارجه ایران، مبنی بر اینکه ایران در حال حاضر علاقه‌ای به مذاکره ندارد، ممکن است یک موضع سختگیرانه به نظر برسد، اما در زبان دیپلماسی، نشانه‌ای از این



است که یک در بسته است در حالی که پنجره‌های زیادی باز است. در واقع، زبان دیپلماتیک جنبه‌ای ظریف است. گاهی اوقات، ردی از اذعان در پشت پرده انکار پنهان است. تبادل پیام‌ها گواه آن است که درها کاملاً بسته نشده‌اند. تبادل پیام‌ها گواه آن است که فعالیت‌های دیپلماتیک در پشت صحنه در جریان است.

اضطراب در هند در مورد این تحول، نگرانی‌های

داخلی آن را منعکس می‌کند. این لحظه‌ای است که موفقیت یک رقیب به علامت سؤالی برای رقیب دیگر تبدیل می‌شود. واکنش در هند به این تحول نه تنها لفاظی سیاسی، بلکه ابراز نگرانی عمیق است. اینکه روزنامه نگاران هندی موفقیت احتمالی پاکستان را «انقلاب دیپلماتیک» می‌نامند، یک اعتراف غیرمعمول و تلخ است. این همان پاکستانی است که اغلب مورد انتقاد قرار گرفته است و امروز همان کشوری است که به عنوان امیدی برای صلح جهانی ظهور می‌کند.

کسانی که سال‌ها پاکستان را یک کشور شکست خورده می‌نامیدند، اکنون مجبورند از نقش آن قدردانی کنند. اگر پاکستان در خاموش کردن این آتش موفق شود، نه تنها به یک جنگ پایان می‌دهد، بلکه تغییر قابل توجهی در توازن قدرت در سطح جهانی ایجاد می‌کند. به گفته تحلیلگران، موفقیت پاکستان می‌تواند یک شکست دیپلماتیک برای هند باشد. این لحظه‌ای است که دهلی نیاز به بازنگری در تصمیمات خود را احساس می‌کند. اظهارات ششی تارور، از مخالفان دولت هند، یک اعتراف است. اعترافی که نشان می‌دهد هند فرصت بزرگی را از دست داده است. اظهارات ششی تارور در واقع آینه‌ای است که ضعف دیپلماتیک هند در آن به وضوح منعکس شده است. گفته او مبنی بر اینکه دولت باید ابتکار عمل را در مذاکرات صلح به دست می‌گرفت، اعترافی است که به این فرصت بزرگی را از دست داده و این حادثه سیاسی بزرگ و جبران‌ناپذیر در دوران حکومت فردی بی‌کفایت مانند مودی رخ داده است.

به گفته تحلیلگران بین‌المللی، میانجیگری به خودی خود معجزه نیست، اما موفقیت آن می‌تواند اعتبار یک ملت را به اوج برساند. امروزه، نگاه جهانیان به اسلام‌آباد دوخته شده است. این شهر که زمانی فقط یک پایتخت محسوب می‌شد، اکنون به مرکز دیپلماسی جهانی تبدیل شده است. هر بیانیه، هر جلسه و هر تحولی با دقت زیر نظر گرفته می‌شود. گویی این شهر به صحنه‌ای تبدیل شده است که در آن نمایش سیاست جهانی در اوج خود قرار دارد. تاریخ گواه است که در گذشته نیز اسلام‌آباد نقش پلی بین قدرت‌های بزرگ را ایفا کرده است - پاکستان نیز در گذشته نقش مهمی در میانجیگری جهانی ایفا کرده است. این سنتی است که امروز نیز زنده است. این همان شهری است که زمانی نقش کلیدی در نزدیک‌تر کردن واشنگتن و پکن ایفا می‌کرد. امروز، همان داستان به شیوه‌ای جدید روایت می‌شود. این اولین باری نیست که پاکستان نقش میانجی را در سطح جهانی ایفا کرده است. در گذشته نیز، اسلام‌آباد نقش پلی بین قدرت‌های بزرگ ایفا می‌کرد. این سنت امروز نیز زنده است و به عنوان فصلی جدید در حال ظهور است.

استراتژی پاکستان مبتنی بر سازش و تعادل است که آن را به یک میانجی مؤثر تبدیل می‌کند. در حال حاضر، نگاه جهان به اسلام‌آباد معطوف است. این شهر به صحنه‌ای تبدیل شده است که بازیگران مهم در سیاست جهانی در حال انجام ترفندهای خود هستند. حمایت ایالات متحده از میانجیگری پاکستان گواه این است که حتی قدرت‌های جهانی نیز به قابلیت‌های آن پی برده‌اند. اعتماد آمریکا به یک دارایی دیپلماتیک

مهم برای پاکستان تبدیل شده است و پاکستان زمانی همین نقش را در مذاکرات افغانستان و آمریکا در دوحه به خوبی ایفا کرد، که پس از آن خروج ایالات متحده از افغانستان امکان پذیر بود.

ما باید در اینجا بسیار مراقب باشیم و یک سیاست روشن و جامع برای مراحل آینده آماده کنیم تا بار دیگر این اعتماد و وابستگی دولت رئیس جمهور ترامپ به آزمون جدیدی برای پاکستان تبدیل نشود. توصیف موفقیت احتمالی پاکستان به عنوان یک انقلاب دیپلماتیک در واقع اذعان به اهمیت نقش آن است، در حالی که در شرایطی که اکنون پس از مذاکرات طالبان در دوحه با آن مواجه هستیم، این اعتماد دولت رئیس جمهور دونالد ترامپ بار دیگر به یک دارایی ارزشمند برای پاکستان تبدیل شده است. توصیف موفقیت احتمالی پاکستان به عنوان یک انقلاب دیپلماتیک در واقع اذعان به اهمیت نقش آن است. ظهور فیلد مارشال عاصم منیر به عنوان یک میانجی، تجلی رهبری قاطع پاکستان است. رهبری فیلد مارشال عاصم منیر بازتابی از سیاست های قاطع پاکستان است.

بین رهبری نه تنها در داخل کشور قوی است، بلکه نفوذ خود را در سطح جهانی نیز نشان می دهد. فعالیت های دیپلماتیک و تماس های آن با رهبران جهان گواه این است که پاکستان نه تنها یک کشور واکنشی نیست، بلکه نقشی سازنده در شکل دهی به موقعیت های دشوار ایفا می کند.

سیاست هند در قبال خاور میانه زمانی نمونه ای از تعادل و احتیاط تلقی می شد. روابط آن با ایران، کشورهای خلیج فارس و اسرائیل بر اساس یک تعادل ظریف بود، اما در سال های اخیر دولت مودی این تعادل را به شدت مختل کرده است. در سال های اخیر تغییر آشکاری در سیاست خارجی هند رخ داده است. عدم تعادل در سیاست خارجی اخیر هند به وضوح قابل مشاهده است که چالش های دیپلماتیکی را برای آن ایجاد می کند. در حالی که قبلاً سیاست تعادل را اتخاذ می کرد، اکنون تمایل آن به سمت خاصی دیده می شود. این تغییر بر روابط منطقه ای آن تأثیر می گذارد.

تمایل هند به سمت خاصی بر بی طرفی آن تأثیر می گذارد. یعنی پس از حملات به ایران، موضع و تمایل هند به وضوح به نفع ایالات متحده و اسرائیل دیده می شود. این رفتار یکجانبه نه تنها بی طرفی آن را زیر سوال برده است، بلکه آن را به عنوان طرفی معرفی کرده است که بر روابط منطقه ای آن تأثیر گذاشته است. از دست دادن تعادل در دیپلماسی مانند گم کردن قطب نما توسط یک ملوان است - سپس جهت ها تار می شوند.

پس از حملات به ایران، موضع هند به وضوح به نفع ایالات متحده و اسرائیل دیده می شود. این رفتار یکجانبه بر بی طرفی آن تأثیر گذاشته است.

این جنگ وضعیت پیچیده ای به خود گرفته است که در آن هر قدم باید با فکر برداشته شود. جنگ ایران یک بازی شطرنج پیچیده است که در آن هر حرکتی باید با فکر انجام شود، جایی که هر حرکتی معانی متعددی دارد. اسرائیل، ایالات متحده، ایران و سایر قدرت های منطقه ای بازیگران اصلی این بازی هستند. پاکستان در این بازی نقش میانجی را ایفا می کند که دشوارترین اما مؤثرترین نقش است. روند میانجیگری به دلیل عدم وابستگی پاکستان دشوارتر می شود. با این حال، حمایت ایالات متحده به پاکستان اعتماد به نفسی داده است که اساس تصمیمات بزرگ را تشکیل می دهد. تعادل در دیپلماسی کلید موفقیت است. تعادل یک اصل اساسی در سیاست بین الملل است. کشورهایی که این تعادل را حفظ می کنند، اثرات ماندگاری بر جای می گذارند. استراتژی فعلی پاکستان منعکس کننده این اصل است. اعتمادی که پاکستان از آن برخوردار است،

بزرگترین نقطه قوت آن است. حمایت ایالات متحده و روابطش با ایران، به آن جایگاه منحصر به فردی بخشیده است.

هند از ابتدا موضع مشخصی اتخاذ کرده است. منافع اقتصادی با کشورهای خلیج فارس و روابط استراتژیک با ایالات متحده، آن را در جهت خاصی سوق داده است. اظهارات و اقدامات آن منعکس کننده این تمایل است. نقش هند در این بحران محدود به نظر می‌رسد. همچنین شایان ذکر است که هند هرگز به طور جدی پیشنهاد میانجیگری نداده است. بی‌اعتمادی آمریکا به آن در واقع نشان دهنده این شکاف است. بنابراین، هند به جای یک میانجی مستقل، به عنوان یک متحد تابع ظاهر می‌شود. سیاست‌های آن، آن را به یک شریک فعال قدرت استبدادی منطقه تبدیل کرده است تا یک میانجی.

انتقاد فزاینده در محافل داخلی هند نشان می‌دهد که سیاست خارجی آن جهت خود را از دست داده است. از غزه تا ایران، صدای ضعیف آن بر اعتبار آن تأثیر گذاشته است. سکوت اغلب به عنوان نشانه بی‌وزنی در سیاست جهانی تلقی می‌شود.

انتقاد در محافل داخلی هند نشان می‌دهد که سولاتی در مورد سیاست خارجی آن مطرح می‌شود. سکوت یا جانبداری در مورد همسایه نزدیکی مانند ایران، یک اشتباه بزرگ دیپلماتیک تلقی می‌شود. وقتی جنگ در خانه را می‌کوبد، سکوت نیز به نشانه ضعف و جنایتی وحشتناک و فجیع تبدیل می‌شود. بنابراین، سبک رهبری جهانی پاکستان و هند به وضوح قابل مشاهده است.

توازن قدرت در این منطقه دائماً در حال تغییر است. مقاومت ایران، تجاوز اسرائیل و مداخله ایالات متحده وضعیت پیچیده‌ای را ایجاد کرده است. از سوی دیگر، اسرائیل نقش کلیدی در این درگیری ایفا می‌کند که بدون آن هیچ راه حلی ناقص است. کشورهای خلیج فارس جایگاه کلیدی در این بحران دارند و تصمیمات آنها می‌تواند بر آینده تأثیر بگذارد. منافع و روابط آنها می‌تواند بر نتیجه این درگیری تأثیر بگذارد. منطقه به سمت تعادل جدیدی حرکت می‌کند که در آن هر قدرتی نقش خود را ایفا می‌کند. این بحران می‌تواند فصل جدیدی را در سیاست جهانی باز کند. تغییرات در تعادل قدرت و اتحادهای جدید از نتایج احتمالی هستند.

اگر پاکستان در میانجیگری خود موفق شود، اعتبار جهانی آن به میزان بی‌سابقه‌ای افزایش خواهد یافت. این یک دستاورد تاریخی خواهد بود. یک میانجیگری موفق نه تنها می‌تواند به جنگ پایان دهد، بلکه الگویی برای درگیری‌های آینده نیز خواهد بود. این وضعیت درسی برای هند است که تعادل و تصمیم‌گیری‌های به موقع در سیاست خارجی چقدر مهم هستند.

باید به خاطر داشت که این بحران می‌تواند مقدمه‌ای برای شکل‌گیری جدید نظم جهانی باشد. نقش پاکستان به آن هویت جدیدی در صحنه جهانی می‌بخشد. میانجیگری موفقیت‌آمیز نه تنها به جنگ پایان می‌دهد، بلکه الگویی برای آینده خواهد بود. این وضعیت درس مهمی برای هند است که نشان دهد تعادل و تصمیم‌گیری‌های به موقع در دیپلماسی چقدر مهم هستند. تاریخ همیشه ملت‌هایی را که در مقاطع حساس تصمیمات درست نمی‌گیرند، پاسخگو می‌داند.

تفاوت آشکاری در سبک رهبری پاکستان و هند وجود دارد. در حالی که از یک سو گام‌های قاطعی برداشته شده است و رهبری قاطع پاکستان نقش آن را بیش از پیش تقویت کرده است. در حالی که از یک سو در هند تردید و

دودلی وجود دارد، از سوی دیگر در پاکستان استراتژی و شجاعت روشنی وجود دارد. همین ویژگی رهبری، سرنوشت ملت‌ها را تغییر می‌دهد.

در نهایت، عراق نیست اگر بگوییم که پاکستان در آستانه یک دوره دیپلماتیک جدید ایستاده است. اگر میانجیگری آن موفقیت‌آمیز باشد، نه تنها پایان یک جنگ، بلکه آغاز یک روایت جهانی جدید نیز خواهد بود. برعکس، برای هند، این لحظه‌ای از پاسخگویی است - آینه‌ای که در آن به وضوح ضعف سیاست‌های ریاکارانه خود را می‌بیند. چرخ تاریخ در حال چرخش است و این بار به نظر می‌رسد که جایگاه پاکستان واقعاً در چرخش خود در حال افزایش است.

تاریخ همیشه ملت‌هایی را که در مواقع دشوار تصمیمات درست می‌گیرند، به یاد می‌آورد. پاکستان در حال حاضر در چنین برهه‌ای ایستاده است. روزهای آینده نتیجه این بحران را تعیین خواهد کرد، اما یک چیز واضح است: پاکستان حضور خود را احساس کرده است. عراق نیست اگر بگوییم که پاکستان به سوی افق دیپلماتیک جدیدی در حرکت است. اگر میانجیگری آن موفقیت‌آمیز باشد، نه تنها به یک جنگ پایان می‌دهد و پایه‌های نظم نوین جهانی را بنا می‌نهد، بلکه آغاز یک نظم نوین جهانی را نیز رقم خواهد زد. به نظر می‌رسد که سپیده‌دم جدیدی در افق تاریخ در حال طلوع است - سپیده‌دمی که در آن جایگاه پاکستان واقعاً ارتقا خواهد یافت و صدای آن به عنوان پژواک وجدان جهانی طنین‌انداز خواهد شد.

دوشنبه، ۱۳ آوریل ۲۰۲۶

جهان بر لبه تاریخ میز مذاکره، سایه جنگ

این حکایت، فصلی خشک و بی‌روح از دفاتر سیاست نیست، بلکه نگاشتی سوزناک است که بر سینه انسانیت رقم خورده؛ نگاشتی که از هرواژه‌اش بوی باروت برمی‌خیزد و از هر سطرش آوای ناله‌ها و آه‌های جانکاه به گوش می‌رسد. این ماجرا صرفاً کشاکش میان دو دولت نیست، بلکه آزمونی است برای وجدان جهانی— وجدانی که با وجود قرن‌ها دعوی تمدن، دیانت، اخلاق و انسان‌دوستی، هنوز در پیشگاه بت قدرت سر تعظیم فروود می‌آورد.

جهان معاصر، گرچه در ظاهر بر قله‌های رفیع دانش، پیشرفت و فناوری ایستاده است، اما در باطن، همان خوی درندگی دیرینه، همان عطش سیری‌ناپذیر قدرت و همان منافع خون‌آلود، همچنان زنده و فعال‌اند. آنان که در ایوان‌های قدرت تکیه زده‌اند و برای افروخته نگاه داشتن چراغ منافع خویش، از فرو بردن عالم در تاریکی‌ها دریغ ندارند، در حقیقت معماران همین فاجعه‌اند. این همان نیروهایی‌اند که به نام صلح، تجارت جنگ می‌کنند، و به نام انسانیت، بنیاد کاخ‌های خویش را با خون آدمیان استوار می‌سازند.

در چنین پس‌زمینه‌ای است که این منازعه از حد یک اختلاف دیپلماتیک فراتر رفته و به هیئتی از یک فاجعه جهانی درمی‌آید. در اینجا هر تصمیم، تنها یک انتخاب سیاسی نیست، بلکه سرنوشت انسان‌ها را رقم می‌زند. در یک سوی، غرور قدرت ایستاده است و در سوی دیگر، تقلا برای بقا؛ در یک جانب، بازی کور منافع است و در جانب دیگر، صدای ضعیف اما ماندگار انسانیت.

ای خوانندگان! این نوشته را نه چون گزارشی عادی، بلکه همچون آیینی بنگرید که در آن، حقیقت‌های عریان عصر ما جلوه‌گر می‌شود. این همان لحظه تأمل است که باید تعیین کنیم آیا در این طوفان کور جنگ غرق خواهیم شد، یا چراغ صلح را بر خواهیم افروخت— چراغی که تاریکی‌های تاریک‌ترین شکاف‌های بشریت نور می‌دهد. چه، تاریخ گواهی می‌دهد که هرگاه انسان، شمشیر را بر دلیل ترجیح داده است، نه فتح، که شکست خویش را به دست آورده است.

این ماجرا تنها روایت ظرایف دیپلماتیک نیست، بلکه نقشه‌ای است از آن شطرنج پیچیده سیاست جهانی در عصر حاضر، که در آن هر مهره بیش از حرکت خویش، حامل معنا و مفهوم است. این نه صرفاً اختلافی میان دو کشور، بلکه عنوان فصلی دشوار از تاریخ معاصر است، فصلی که در آن قدرت، ایدئولوژی، منفعت و هراس چنان در هم تنیده‌اند که تمایز میان آن‌ها دشوار می‌نماید.

در این چارچوب، گزارش حاضر با نظمی استوار و نگاهی ژرف عرضه می‌شود تا خواننده خود داوری کند که جهانی که زمانی تا چند ساعت با فاجعه فاصله داشت، آیا حقیقتاً از سایه آن خطر رهایی یافته است یا هنوز در حصار همان بیم‌ها گرفتار است.

روابط ایالات متحده و ایران، همچون آیینی است که همواره غبار بدگمانی بر آن نشسته است. در حال حاضر، پنج محور اساسی اختلاف میان این دو کشور وجود دارد که همچون موانعی سترگ، راه صلح جهانی را به چالش کشیده‌اند.

نخست، مسئله برنامه هسته‌ای ایران است—گرهی که سالیان دراز گشوده نشده و همچنان محور اصلی نزاع باقی مانده است. از دید آمریکا، این برنامه تهدیدی بالقوه است، حال آن‌که ایران آن را حق مسلم خویش در چارچوب حاکمیت ملی و پیشرفت علمی می‌داند. آنچه نزد یکی «خطر» است، نزد دیگری «حق و حیثیت» تلقی می‌شود.

دوم، مسئله نفوذ منطقه‌ای است. آنچه ایران «محور مقاومت» می‌نامد، در نظر آمریکا و همپیمانانش عاملی بی‌ثبات‌کننده است. ایران از رهگذر همپیمانان و گروه‌های همسو، حوزه‌ای از نفوذ در خاورمیانه پدید آورده که از دید خود، سپری دفاعی است، اما از منظر دیگران، منبعی برای بی‌ثباتی تلقی می‌شود. بدین‌سان، این اختلاف تنها جغرافیایی نیست، بلکه جدالی است در عرصه اندیشه‌ها.

سوم، تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی است. شمشیر تحریم‌های آمریکا همواره بر گردن اقتصاد ایران آویخته بوده است. ایران این اقدامات را جنگی اقتصادی می‌داند، در حالی که آمریکائیان را ابزار مشروع برای اعمال فشار سیاسی تلقی می‌کند.

چهارم، مسئله تنگه هرمز است—گذرگاهی که نه تنها مسیر عبور کشتی‌ها، بلکه شریان حیاتی اقتصاد جهانی به شمار می‌آید. ایران آن را در قلمرو حاکمیت خویش می‌داند، در حالی که آمریکا بر بین‌المللی بودن آن تأکید دارد. در اینجا، جغرافیا با اقتصاد درهم می‌آمیزد.

و پنجم، فقدان عمیق اعتماد است—شاید بزرگ‌ترین مانع در این میان دیوارهای بی‌اعتمادی چنان بلند است که حتی گفت‌وگو نیز گاه بی‌ثمر می‌نماید. هر توافق بادیده تردید نگریسته می‌شود و هر سخن، با پرسش از نیت همراه است.

مذاکراتی که در سرزمین اسلام‌آباد برگزار شد، در ظاهر نویدبخش سپیده‌دمی تازه بود—چون چراغی که در میان توفان افروخته شود. اما در واقع، آغازی بود برای سفری که مقصد آن در مه ابهام پنهان بود. از همان ابتدا روشن بود که کوه‌هایی از اختلافات بنیادین میان دو طرف قرار دارد که نه با لبخندهای دیپلماتیک فرو می‌ریزد و نه با پل‌های لفظی قابل عبور است.

این مذاکرات، کوششی بود برای ساختن پلی بر رودخانه‌ای خروشان، که دو ساحل آن از یکدیگر دور، و میان آن امواجی سرکش و توفنده در تلاطم بود.

بیان سخنگوی وزارت امور خارجه ایران، اسماعیل بقایی، بازتابی صادق از این واقعیت است: مذاکرات به شکست کامل نینجامید، اما به کامیابی نیز نزدیک نشد. هرچند در برخی زمینه‌ها روزنه‌هایی از تفاهم پدید آمد، اما دو یا سه مسئله اساسی همچنان به‌صورت «گره‌های کور» باقی ماندند. افزوده شدن موضوعاتی چون تنگه هرمز، بر پیچیدگی اوضاع افزود؛ چنان‌که هر مسئله، خود موجد مسائل تازه‌ای می‌شد. گویی گشودن یک گره، به پیدایش گره‌هایی دیگر می‌انجامید. بدین‌سان، این مذاکرات پیش از رسیدن به مقصد، از فرط دشواری‌ها از حرکت باز ایستاد.

برنامه هسته‌ای ایران، ستون اصلی این منازعه است—ستونی که گویی بر شانه‌های تاریخی کهن استوار است؛ تاریخی که اوراقش گرچه فرسوده و رنگ‌باخته، اما حرارت و حدت آن همچنان دست‌نخورده باقی مانده است. این اختلاف، همانند داستانی دیرینه است که زمان نتوانسته از التهاب آن بکاهد.



ایالات متحده بر این باور است که ایران در پی پرده این برنامه، در پی دستیابی به توانایی ساخت سلاح هسته‌ای است؛ از نگاه واشنگتن، این امر همچون ناقوس خطری است که در گوش جهان طنین می‌افکند. اما ایران، با رد این اتهام، برنامه خود را صرفاً در چارچوب اهداف صلح‌آمیز تعریف می‌کند و آن را نمادی از استقلال و حاکمیت ملی خویش می‌داند. بدین‌سان، این کشاکش در حقیقت رویارویی میان «خوف» و «اقتدار» است — خوف آمریکا و آرزوی اقتدار ایران.

در بیان معاون رئیس‌جمهور آمریکا، جی دی ونس، پیامی آشکار نهفته بود: «مابه واژه‌ها نیاز نداریم، به یقین محتاجیم.» این عبارت، ترجمان آن است که اولویت اصلی آمریکا، دستیابی به تضمین‌هایی عینی و عملی از سوی ایران است — تضمین‌هایی که از مرز الفاظ فراتر رود و در عرصه عمل تجلی یابد.

از دیدگاه او، روح مذاکرات در این نکته نهفته بود که ایران نه تنها از ساخت سلاح هسته‌ای صرف‌نظر کند، بلکه از تمامی ظرفیت‌ها، امکانات و مسیرهایی که می‌تواند به چنین توانایی‌ای بینجامد نیز چشم‌پوشد، و افزون بر آن، تعهدی مکتوب ارائه دهد که تمامی این راه‌ها را مسدود سازد. این خواسته، بر بنیاد «بی‌اعتمادی» استوار است؛ چرا که آمریکاییان وعده‌های ایران اعتماد ندارد و خواستار اقداماتی ملموس است — اما به گفته خود آنان، این «آمادگی» هنوز در افق پدیدار نشده است.

در مقابل، ایران بر موضع خویش همچون کوهی استوار ایستاده است و تأکید می‌کند که بر اساس پیمان عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای، از حق کامل برای غنی‌سازی اورانیوم در راستای اهداف صلح‌آمیز برخوردار است. ایران استدلال می‌کند که به عنوان یکی از امضاکنندگان این معاهده، این حق برایش محفوظ است، و طرح ده‌گانه آن نیز در پی آن است که این اصل در سطح بین‌المللی به رسمیت شناخته شود — گویی می‌کوشد بر حقانیت خویش مهر تأیید جهانی زند. این موضوع صرفاً یک مسئله فنی نیست، بلکه به حیثیت ملی و استقلال سیاسی ایران گره خورده است.

در نقطه مقابل، طرح پیشنهادی آمریکا، مطالباتی حداکثری را مطرح می‌کند. در چارچوب برنامه پانزده‌گانه واشنگتن، از ایران خواسته شده است که هرگونه غنی‌سازی اورانیوم را در خاک خود به طور کامل متوقف سازد. این خواسته، برای ایران نه تنها غیرقابل پذیرش، بلکه معادل با چشم‌پوشی از استقلال علمی و حاکمیت ملی خویش تلقی می‌شود و درست در همین نقطه است که راه‌های مصالحه مسدود می‌گردد، و این اختلاف به خطی بدل می‌شود که عبور از آن برای هر دو طرف دشوار است.

برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)، که در سال ۲۰۱۵ میان ایران و قدرت‌های جهانی — ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه، چین، روسیه، آلمان و اتحادیه اروپا — منعقد شد، زمانی همچون پرتوی امید در افق سیاست بین‌الملل درخشید. این توافق، حاصل سال‌ها تلاش دیپلماتیک بود که نوید بخش گشایش درهای تازه‌ای به سوی صلح و تعامل بود. اما امروز، بیشتر به داستانی نیمه‌تمام می‌ماند که غبار زمان آن را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است. گویی فصلی از تاریخ، پیش از آن‌که به انجام رسد، بسته شد و در طاقچه فراموشی جای گرفت.

در این میان، عملیات نظامی اسرائیل علیه حزب الله در لبنان، همچون سایه‌ای سنگین بر فضای مذاکرات گسترده شد—چنان‌که ابرهای تیره، نور خورشید را به محاق می‌برند. گروه‌های همپیمان ایران، به‌ویژه حزب الله، بخشی جدایی‌ناپذیر از این معادله‌اند. هشتاد و نه سال پس از تأسیس ایران، مسعود پزشکیان، بازتاب این حقیقت بود که پژواک میدان نبرد می‌تواند صدای میز مذاکره را در خود فرو نشانند. اگر این عملیات ادامه یابد، مذاکرات چیزی جز صورتی تشریفاتی نخواهد داشت.

اعلام آتش‌بس، در ظاهر گامی مثبت می‌نمود، اما پایداری آن از همان آغاز در هاله‌ای از تردید قرار داشت. تداوم حملات اسرائیل در جنوب لبنان، این توافق را متزلزل ساخت و نشان داد که واقعیت‌های میدان جنگ، غالباً معاهدات دیپلماتیک را از معنای می‌سازد. گزارش حملات پس از خروج هیئت آمریکایی از اسلام‌آباد، گواه آن بود که آتش‌بس می‌تواند صرفاً توافقی بر روی کاغذ باشد—چرا که دژهای ساخته‌شده از واژگان، با جرقه‌ای از باروت فرو می‌ریزند.

تنگه هرمز، گذرگاهی است که بخش عظیمی از نفت جهان از آن عبور می‌کند؛ گذرگاهی که نه تنها یک موقعیت جغرافیایی، بلکه نبض تپنده اقتصاد جهانی است. کنترل ایران بر این مسیر، در سطح بین‌المللی موجب نگرانی است، و تلاش آن برای اعمال محدودیت‌ها و اخذ عوارض از کشتی‌ها، از دید آمریکا غیرقابل قبول است. واشنگتن این آبراه را بین‌المللی می‌داند، در حالی که تهران آن را بخشی از قلمرو حاکمیتی خود می‌شمارد. این اختلاف، در حقیقت، تلاقی «جغرافیا» و «اقتصاد» است—جایی که کشمکش میان منفعت و اقتدار به اوج می‌رسد.

ایران، با معرفی تنگه هرمز به عنوان آب‌های خود، در پی آن است که بساطی تازه در عرصه حقوقی و سیاسی بگستراند و کنترل خویش را بر این شاهراه حیاتی، صورتی رسمی و تثبیت‌شده بخشد. این اقدام، بازتابی از تمایل آن برای نهادینه ساختن برتری منطقه‌ای خویش است. طرح قواعد و ضوابط جدید، بخشی از همین راهبرد است تا تسلط آن بر این گذرگاه بیش از پیش تحکیم یابد—راهبردی که در راستای تثبیت موقعیت منطقه‌ای ایران تعریف شده است.

شبکه نیابتی ایران—که شامل حزب الله، حوثی‌ها، حماس و دیگر گروه‌هاست—از ارکان اساسی راهبرد «دفاع پیش‌دستانه» آن به شمار می‌آید. این شبکه، همچون تار عنکبوتی گسترده، امکان درگیر ساختن دشمنان در فاصله‌ای دور را فراهم می‌آورد و به ایران اجازه می‌دهد بدون ورود به تقابل مستقیم، از منافع خویش پاسداری کند. اما همین ساختار، از دید آمریکا و اسرائیل، تهدیدی دائمی تلقی می‌شود. اسرائیل آن را خطری برای موجودیت خود دانسته و در پی نابودی آن است. از همین رو، با وجود آتش‌بس میان ایران و آمریکا، حملات هوایی اسرائیل به لبنان ادامه یافته است—و این امر، نگرانی فزاینده رهبران جهانی و اروپایی را برانگیخته است.

در سوی دیگر، اقتصاد ایران سال‌هاست که زیر بار سنگین تحریم‌ها خم شده و آثار این فشار در زندگی روزمره مردم به وضوح نمایان است. افزایش نارضایتی عمومی، نشان از چالش‌های داخلی دارد. مردم خواستار آن‌اند که منابع کشور به جای صرف درگیری‌ها و رقابت‌های نظامی، در مسیر رفاه عمومی هزینه شود؛ اما سیاست‌های کلان هنوز با این خواست هم‌خوان نشده‌اند. چرا که ایران، در پرتو آنچه جنگی تحمیلی از سوی آمریکا و اسرائیل می‌داند، ناگزیر است بخش عظیمی از منابع خود را صرف تقویت بنیه دفاعی خویش کند.

یکی از مطالبات اساسی ایران آن است که دارایی‌های مسدود شده‌اش آزاد گردد و زنجیر تحریم‌های بین‌المللی از پای اقتصادش گشوده شود. اما از سوی ایالات متحده، نشانه‌ای از چنین گشایش و فراخ‌دلی کمتر به چشم

می‌خورد، و با گذر هر روز، افق پذیرش این خواسته، تنگتر و دورتر می‌نماید. این همان نقطه‌ای است که در آن، فاصله میان امید و واقعیت ژرفتر می‌شود و بزرگترین مانع در مسیر مذاکرات قد برمی‌افرازد.

این سراسر ماجرا، آینه‌دار این حقیقت است که منازعه میان آمریکا و ایران، صرفاً بر سر چند اختلاف محدود نیست، بلکه آمیزه‌ای پیچیده از ایدئولوژی، منافع، قدرت و تاریخ است—آمیزه‌ای که سنگینی آن، به‌ویژه خاور میانه و در معنایی گسترده‌تر، سراسر جهان را به لبه پرتگاه نابودی کشانده است. امروز حتی مردمان این منطقه نیز بی‌پرده فریاد برمی‌آورند که آمریکا، در سایه حمایت از برتری اسرائیل، منابع آنان را نیز به تاراج می‌برد. این داستانی است که هر فصل آن پرشش‌هایی تازه می‌آفریند، و با وجود همه تلاش‌ها، هنوز پایانش بر صفحه تاریخ نگاشته نشده است. گرهی است سخت و درهم‌تنیده که گشودن آن نه تنها به دیپلماسی، بلکه به اعتماد، بصیرت و گذر زمان نیازمند است.

این منظره پیچیده، پرده از واقعیتی تلخ برمی‌دارد: جهان امروز همچنان بر مدار توازن قدرت می‌چرخد، و اصول عدالت و انسانیت هنوز در عرصه عمل، به‌گونه‌ای کامل تحقق نیافته‌اند. این منازعات، این جنگ‌ها، این کشمکش‌های دیپلماتیک—همه گواه آن‌اند که انسان هنوز از سرشت درنده خویش رهایی کامل نیافته است. اما پرسش اینجاست: تا کی؟

تا کی به نام انسانیت، خون انسان‌ها بر زمین ریخته خواهد شد؟
تا چه زمان جان‌های بی‌گناه، قربانی ایوان‌های قدرت خواهند گشت؟
و تا چه هنگام، نوای صلح در هیاهوی باروت خاموش خواهد ماند؟

برای نیروهای صلح‌طلب جهان، بین لحظه، لحظه آزمون است. اگر امروز نیز سکوت اختیار کنند، تاریخ هرگز آنان را نخواهد بخشید. زمان آن فرا رسیده است که از حصار انفعال بیرون آیند و چون دیواری استوار، در برابر نیروهای ستمگر و مهاجم بایستند—نیرووهایی که برای منافع خویش، جهان را تا آستانه تباهی کشانده‌اند.

صلح، نشانه ضعف نیست، بلکه والاترین جلوه قدرت است. آن نیرویی است که ملت‌ها را به هم پیوند می‌دهد، تمدن‌ها را می‌پروراند و به انسانیت دوام می‌بخشد. در برابر آن، جنگ آتشی است که نه تنها دشمن، بلکه بنیان وجود خویش را نیز در کام خود می‌کشد. از این رو، ضروری است که جامعه جهانی از مرز بیانی‌ها و قطعنامه‌ها فراتر رود و با اقداماتی عملی، راه را بر نیروهایی ببندد که جهان را به سوی فاجعه‌ای نوین سوق می‌دهند.

این نیز حقیقتی تلخ است که تا زمانی که سیاست مبتنی بر منافع بر سیاست مبتنی بر اصول چیره باشد، صلح همچنان در حد رویایی دست‌نیافتنی باقی خواهد ماند. برای آن‌که این رویا جامه واقعیت بپوشد، باید نظام جهانی بر پایه‌های عدالت، برابری و احترام متقابل استوار گردد.

امروز، انسانیت بر سر یک دوراهی ایستاده است—راهی که به جنگ، ویرانی و تباهی می‌انجامد، و راهی دیگر که به صلح، ثبات و بقا منتهی می‌شود. انتخاب با ماست. اگر امروز خاموش بمانیم، فردا تاریخ درباره ما خواهد نوشت که آنگاه که جهان در آتش می‌سوخت، ما تماشاگران خاموش بودیم.

پس ندای زمان این است که پرچمداران انسانیت برخیزند، در برابر ظلم بانگ اعتراض بلند کنند، و برای آن‌که این جهان بار دیگر به گهواره صلح بدل شود، مسئولیت خویش را به‌جا آورند. چرا که اگر امروز انسانیت رانجات ندهیم، فردا شاید انسانیتی باقی نماند که ما رانجات دهیم.

اکنون، این کشتی سرگردان، درمیانه دریای طوفانی سیاست، دستخوش تلاطم است؛ ساحل نجات هنوز از دیدگان پنهان، و نشانه‌های امید در افق، کم‌فروغ و لرزان‌اند. با این همه، گویی دستانی ناپید در کارند تا نقش مسیحایی برای بقای انسانیت ایفا کنند، و در این میان، نگاه جهانیان به پاکستان دوخته شده است — که آیا این روایت ناتمام آتش‌بس، روزی به سرانجام رسیده و به پیامی از صلح برای جهان بدل خواهد شد یا نه.

پنجشنبه، ۱۶ آوریل ۲۰۲۶

طنین دیپلماسی خاموش از باروت تا گفت‌وگو

در افق سیاست جهانی، آنگاه که ابرهای تشنج اندک‌اندک رو به پراکندگی می‌نهند، چراغ‌های دیپلماسی، گویی خودبه‌خود فروزان می‌گردند. در صحنه‌ی پیچیده و توفان‌خیز مناسبات بین‌المللی، گهگاه لحظاتی رخ می‌نماید که نسیم آرامش، هرچند لرزان و گذرا، بر پهنه‌ی افق می‌وزد و بارقه‌ای از تفاهم را نوید می‌دهد. چنین لحظه‌ای در روزگار اخیر، در سرزمین چین جلوه‌گر شد؛ آنگاه که میان پاکستان و افغانستان، گفت‌وگوهای هفت‌روزه برگزار گردید. این رویداد، نه صرفاً یک نشست دیپلماتیک، بلکه صفحه‌ای از تاریخ بود که در آن، تلخی‌های دیرپا با شهد گفت‌وگو در آمیخت و کوشش شد تا بر زخم‌های دیروز، مرهم امید فردا نهاده شود. گویی این اجتماع، نه اجتماع الفاظ، که تلاقی اراده‌ها بود؛ جایی که گذشته و آینده، در آیینی تدبیر به هم نگرستند.

در همین سیاق، آنچه در منطقه‌ی اورومچی چین رخ داد، بیش از یک مراسم رسمی و دیپلماتیک جلوه می‌کرد؛ بلکه همچون چراغی بود در نیم‌تاریکی تاریخ، که جرأت آن داشت مسیرهای آینده را اندکی روشن سازد. این گردهمایی، صرف نشست و برخاست نبود، بلکه مقدمه‌ای بود بر عصری که در آن، بوی باروت جای خود را به عطر گفت‌وگو می‌دهد؛ و سیاست، از هیجان خشونت‌آلود فاصله گرفته، به آرامش عقل و تأمل نزدیک می‌شود. این نشست، در حقیقت، آزمونی بود برای اراده‌ها؛ آیینی که نیت‌ها را بی‌پرده باز می‌تاباند.

در پس‌زمینه‌ی تحولات جهانی، آتش‌بس میان ایالات متحده و ایران، اگرچه آرامشی موقت بر فضای بین‌الملل افکند، اما در ژرفای خود، نشانه‌ی بازآرایی تازه‌ای از موازنه‌ی قدرت را آشکار ساخت. در چنین هنگامه‌ای، چین با تکیه بر حکمت دیرین و تدبیر سیاسی خود، این فرصت را مغتنم شمرد و با گرد آوردن پاکستان و افغانستان بر یک میز، پیامی روشن مخابره کرد: که شرق دیگر صرفاً نظاره‌گر صحنه‌ی سیاست جهانی نیست، بلکه خود در مقام معمار و سازنده‌ی نظم نوین جهانی ظاهر شده است.

بیانیه‌ی وزارت خارجه‌ی چین درباره‌ی «رامحل جامع»، نه یک اطلاعیه‌ی ساده‌ی دیپلماتیک، بلکه همچون یک منشور فکری جلوه‌گر می‌شود؛ منشوری که در آن، به جای تدابیر پراکنده و مقطعی، رویکردی کل‌نگر و همه‌جانبه ترسیم شده است. این نگاه، بر آن تأکید دارد که معضلات ریشه‌دار را نمی‌توان با درمان‌های سطحی التیام بخشید؛ بلکه باید به عمق رفت و از سرچشمه، راه علاج جست. از این منظر، حل مسائل نه در اقدامات زودگذر، بلکه در اندیشه‌ی پایدار و راهبردی نهفته است.

در این میان، نقش پاکستان در این منظومه‌ی پیچیده، نقشی بی‌بدیل و تعیین‌کننده بوده است. دیپلماسی آرام و کم‌صدای آن در خلال تنش‌های میان واشنگتن و تهران، همچون پلی نامرئی عمل کرد که دو سوی متخاصم را، هرچند موقت، به هم نزدیک ساخت. اگر پاکستان در سطح جهانی نقش تسهیل‌گر خاموش را ایفا نمود، چین در سطح منطقه‌ای، با درایت و مهارت، رسالت میانجی‌گری را بر عهده گرفت؛ چنان‌که اهل نظر آن را جلوه‌ای از «حکمت شرقی» دانستند. حاصل این تلاش‌ها، نه فقط آغاز گفت‌وگو، بلکه شکل‌گیری فضایی بود آکنده از احتیاط امید و توازن تدبیر.

بر خلاف تجربه‌های پیشین در روابط پرتنش پاکستان و افغانستان، این بار فضای مذاکرات از هیجان و تلاطم تهی و به وقار و تأمل آراسته بود؛ گویی سیاست، از سلطه‌ی احساس رهایی یافته و به قلمرو عقلانیت وارد شده است. پرسش بنیادین اما همچنان باقی است: آیا این گفت‌وگوها صرفاً تمرینی در فن بیان دیپلماتیک‌اند، یا سرآغازی برای نظامی پایدار؟ تاریخ، این داور سخت‌گیر، همواره نشان داده است که بقای توافق‌ها نه در زیبایی واژگان، بلکه در صداقت نیت‌ها و استواری عمل‌هاست.

بدین‌سان، سرنوشت این مذاکرات در نقطه‌ای ظریف میان «ظاهر» و «حقیقت» رقم می‌خورد؛ میان گفتار و کردار، میان اعلام و اجرا. اگر اراده‌ای راستین در پس این روند نهفته باشد، بعید نیست که این منطقه، پس از سال‌ها آشوب، به سوی افقی تازه از همزیستی و تفاهم گام بردارد؛ جایی که اختلافات نه با شمشیر، بلکه با زبان عقل و گفت‌وگو حل‌وفصل گردد.

مذاکرات اورومچی را می‌توان به رودخانه‌ای خاموش تشبیه کرد؛ آرام در ظاهر، اما ژرف و پرجریان در باطن. این سکوت، خود حامل پژواکی است که از مرزهای جلسه فراتر رفته و در سراسر منطقه طنین افکنده است. بنا بر اعلام وزارت خارجه‌ی چین، دو طرف بر ضرورت یافتن راه‌حلی جامع برای تنش‌های برخاسته از اکتبر سال گذشته توافق کرده‌اند؛ امری که نشان از گذار از تدابیر مقطعی به سوی راهبردهای پایدار دارد.

در زبان دیپلماتیک چین، وقار و توازن خاصی نهفته است؛ چنان‌که تعهد دو طرف به پرهیز از اقداماتی که موجب تشدید بحران شود، در حقیقت نوعی پیمان اخلاقی است؛ پیمانی نانوشته، اما استوار در معنا و اثر. این توافق، بیش از آن‌که یک اعلام رسمی باشد، میثاقی اخلاقی است که بر پایه‌ی صبر، تدبیر و اعتدال استوار گردیده است. فراهم آوردن چارچوبی منظم برای مذاکرات نیز نشان می‌دهد که چین این روند را نه مقطعی، بلکه پیوسته و نظام‌مند می‌نگرد.

در نهایت، آنچه مسلم است این‌که هیچ یک از طرفین، فرصت ادامه‌ی یک منازعه‌ی فرساینده را ندارند. سنگینی هزینه‌های انسانی، اقتصادی و اجتماعی، خود بزرگ‌ترین دلیل برای حرکت به سوی صلح است. صلح، در این میان، نه یک آرمان خیالی، بلکه ضرورتی راهبردی و حیاتی است؛ ضرورتی که تنها در سایه‌ی صداقت، اعتماد تدریجی و اجرای تعهدات معنا می‌یابد.

و چنین است که این مذاکرات، همچون فصلی تازه در دفتر پرحادثه‌ی تاریخ این منطقه ورق می‌خورد؛ فصلی که اگر با جدیت و اخلاص ادامه یابد، شاید بتواند نویدبخش عصری باشد که در آن، سیاست از میدان تقابل به عرصه‌ی تفاهم گذر کند، و امید—این گوهر کمیاب تاریخ—بار دیگر در دل ملت‌ها زنده گردد.

در نشست یادشده این حقیقت نیز مورد پذیرش قرار گرفت که صلح و ثبات در جنوب آسیا در گرو روابط متقابل و سازنده‌ی پاکستان و افغانستان است. قرار دادن «تروریسم» به عنوان بزرگ‌ترین مانع این پیوند، در حقیقت اشاره به همان زخمی است که سال‌هاست در پیکر این منطقه ریشه دوانده است؛ به تعبیر دیگر، این تشخیص همان بیماری مزمنی است که مدت‌هاست پیکر این سرزمین را فرسوده ساخته است. تا زمانی که علاج این زخم عمیق صورت نگیرد، هیچ طرحی برای صلح به سرانجام نخواهد رسید. تأکید چین بر گفت‌وگو، خود گواه این معناست که راه حل واقعی نه در توپ و تفنگ، بلکه در سخن و تفاهم نهفته است. هر کوشش صلح‌طلبانه‌ای بدون گفت‌وگو و مشورت، ناتمام خواهد ماند. اصرار بر مذاکره در واقع تأیید این



اصل است که گلوله هر چند می‌تواند سکوتی موقت بیافریند، اما هرگز ضامن صلح پایدار نیست؛ و این خود اعلامی است بر اینکه از این پس، زبان و منطق بر زور و سلاح مقدم شمرده خواهد شد.

سکوت ظاهری پاکستان در این میان، بیش از آنکه خاموشی باشد، به مثابه راهبردی معنادار و سکوتی خردمندانه جلوه می‌کند؛ سکوتی که شاید در پس آن پژواک اندیشه و تأمل نهفته است. در عرصه دیپلماسی، گاه

سکوت رساترین بیان است و خاموشی، خود از هر واژه‌ای گویاتر. این سکوت در جهان سیاست اغلب جامه‌ای از حکمت بر تن دارد و نشانه آن است که در پشت پرده، بررسی‌های دقیق و ژرف‌اندیشانه در جریان است و پیش از اتخاذ هر موضع نهایی، همه جوانب با دقت مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

هر چند در مذاکرات، نمایندگان عالی‌رتبه حضور نداشتند، اما دیدارهای دیپلمات‌ها و بیانیه‌های مثبت، خود دلالت بر آن دارد که روندی جدی و پیوسته در پشت صحنه جریان دارد. این همان دیپلماسی آرام و پیوسته‌ای است که نشانه شکل‌گیری تدریجی یک روندمهم است؛ دیدار سفر و اظهارات امیدوار کننده، جلوه‌هایی از همین سیاست خاموش‌اند؛ سیاستی که غالباً بنیان‌گذار تصمیمات بزرگ است و آثار آن نه به صورت فوری، بلکه به تدریج آشکار می‌گردد. امید آن می‌رود که در مراحل آینده، این گفت‌وگوها به سطوح بالاتری ارتقا یابد.

از سوی دیگر، گفتمان امنیتی پاکستان همچنان روشن، قاطع و بدون ابهام است. عملیات‌های جاری علیه تروریسم نشان می‌دهد که پاکستان این مسئله را نه صرفاً یک تهدید سیاسی موقت، بلکه مسئله‌ای مرتبط با بقا و امنیت ملی خود تلقی می‌کند. موضوع استفاده از خاک افغانستان علیه پاکستان، صرفاً یک گلایه دیپلماتیک نیست، بلکه دغدغه‌ای دیرینه است که سال‌ها بر روابط دو کشور سایه افکنده و اکنون به سطح یک مطالبه جدی ارتقا یافته است. از نگاه تحلیل‌گران، محور اصلی موضع پاکستان همین است که خاک افغانستان نباید علیه پاکستان مورد استفاده قرار گیرد؛ مطالبه‌ای که در حقیقت نماد امنیت ملی این کشور به شمار می‌رود.

بیانیه‌های مثبت از سوی افغانستان نیز نشانه‌ای است از اینکه کابل در پی یافتن راحل این مسئله، رویکردی جدی در پیش گرفته است. در سخنان امیرخان متقی، روزنه‌ای از امید و نشانه‌ای از اعتدال به چشم می‌خورد؛ گویی اختلافات جزئی مانعی در مسیر این روند نخواهد بود، و این خود دلیلی است بر اینکه هر دو طرف در پی گذار از تقابل به همکاری هستند. این سخنان در عین پذیرش طبیعی بودن اختلافات، بر این نکته تأکید دارد که راحل آن‌ها جوهره‌ی خردمندی سیاسی است. اگر این امید به اقدامات عملی بدل شود، می‌تواند نویدبخش سپیده‌ای تازه برای منطقه باشد.

بیان محتاطانه‌ی سخنگوی طالبان در دوحه، آینه‌ای از ظرافت‌های دیپلماتیک است. به باور تحلیل‌گران، فضای مذاکرات این بار نسبتاً نرم‌تر و سنجیده‌تر بوده است؛ تغییری مثبت که نشان می‌دهد دو کشور در پی

کنار گذاشتن تلخی های گذشته و حرکت به سوی آینده اند؛ گویی با وجود خاطرات تلخ، گامی مثبت به سوی فردا برداشته می شود.

تنش های اکتبر گذشته از جمله مقاطع تلخ و فراموش نشدنی تاریخ این منطقه بود؛ زمانی که میان دو کشور مسلمان، دشمنان از شکاف ها بهره بردند و در نتیجه، درگیری ها، حملات هوایی و پاسخ های متقابل، صفحات خونی در تاریخ این سرزمین رقم زدند. این تجربه تلخ یادآور آن است که مسیر جنگ همواره به ویرانی ختم می شود، و همین واقعیت اکنون هر دو کشور را متوجه اهمیت گفت و گو ساخته است. این پیش زمینه، اهمیت مذاکرات کنونی را دوچندان می کند، زیرا این گفت و گوها نه تنها به امروز، بلکه به زخم های دیروز نیز مربوط اند.

بسته شدن مرزها و توقف تجارت، هر دو کشور را در سطوح اقتصادی و اجتماعی به شدت متأثر ساخته است؛ گویی جریان زندگی متوقف شده باشد. این وضعیت، اکنون خود به انگیزه ای برای بازگشت به میز مذاکره بدل شده است و دو طرف به این واقعیت رسیده اند که روابط اقتصادی باید از اختلافات سیاسی جدا نگه داشته شود.

اگرچه بیانیه رسمی منتشر نشده است، اما مذاکرات هفت روزه خود گواه آن است که گفت و گوها جدی و عمیق بوده اند. این صرفاً دیدارهای تشریفاتی نبود، بلکه گفت و گویی مستمر بود که در آن هر دو طرف دیدگاه های خود را صریحاً بیان کردند. این هفت روز مکالمه پیوسته، نشانه ای روشن از اراده مشترک برای یافتن راه حل است.

موضع پاکستان روشن است: این کشور خواهان اقدام قاطع علیه گروه های تندرو مستقر در افغانستان است؛ گروه هایی که سال هاست به عنوان ابزار جنگ نیابتی مورد استفاده قرار گرفته و در حملات تروریستی در خاک پاکستان نقش داشته اند و حتی مسئولیت برخی از این حملات را نیز پذیرفته اند. از دید اسلام آباد، این مسئله با امنیت داخلی و ثبات ملی پیوندی مستقیم دارد، و بدون حل آن، هیچ پیشرفتی در روابط ممکن نخواهد بود؛ مطالبه ای که نه صرفاً فشار سیاسی، بلکه حاصل تجربه ای طولانی و دردناک است.

در خصوص تحریک طالبان پاکستان، موضع پاکستان نهایتاً روشن و صریح است. این گروه به عنوان یک سازمان تروریستی شناخته می شود و از میان برداشتن شبکه های آن، از جمله اقدامات اساسی و ضروری برای احیای اعتماد متقابل به شمار می رود. اصرار پاکستان بر این موضوع در حقیقت بازتابی از اقتضای امنیت داخلی و ضرورت حفظ ثبات درونی این کشور است. آتش بس و جلوگیری از حملات فرامرزی، از جمله مؤلفه هایی اند که برای هرگونه صلح پایدار، نقشی حیاتی و غیرقابل چشم پوشی دارند. اکنون معیار اصلی، مرحله ای اجرا و میزان پایبندی به تعهدات است؛ اگر این مذاکرات در مراحل بعدی به سطوح عالی تری ارتقا یابد، خود گواهی خواهد بود بر اینکه بذر نخستین گفت و گوها ریشه دوانده است، و این امر می تواند یکی از دستاوردهای مهم این روند تلقی گردد. در غیر این صورت، این تلاش ها نیز ممکن است به فهرست کوشش های ناکام گذشته افزوده شوند.

مسئله ای سایر گروه های افراطی نیز در امتداد همین زنجیره قرار دارد. تا زمانی که فعالیت این عناصر کاهش نیابد، فضای اعتماد به طور کامل شکل نخواهد گرفت. کاهش فعالیت های آنان، خود نشانه ای خواهد بود بر اینکه روند مذاکرات در مسیر موفقیت گام برمی دارد.

عناصر داعش و القاعده نیز تهدیدی مشترک برای منطقه محسوب می‌شوند. هر چند فعالیت‌های القاعده تا حد زیادی محدود شده است، اما داعش همچنان به عنوان چالشی نوظهور مطرح است که مقابله با آن نیازمند راهبردی مشترک میان دو کشور می‌باشد. تنها یک استراتژی هماهنگ و مشترک می‌تواند ضامن صلحی پایدار و دراز مدت باشد.

کاهش حملات در روزهای اخیر، نشانه‌ای مثبت تلقی می‌شود؛ نشانه‌ای که حاکی از آن است که شاید در پشت پرده تحرکاتی در جریان باشد. گویی پس از طوفانی سهمگین، سکوتی نسبی حاکم شده است که می‌تواند مقدمه‌ی تحولی بزرگ‌تر باشد.

گزارش‌هایی مبنی بر جابه‌جایی عناصر افراطی نیز بیانگر آن است که اقداماتی عملی در حال انجام است، هر چند جزئیات دقیق این تحرکات هنوز به صورت شفاف در دسترس نیست.

موضع افغانستان مبنی بر ضرورت تفکیک تجارت از سیاست، پیشنهادی واقع‌بینانه، عملی و معقول به نظر می‌رسد. بازگشایی مسیرهای مرزی می‌تواند نه تنها به نفع دو کشور، بلکه در خدمت رفاه مردم دو سوی مرز باشد و افق‌های تازه‌ای از زندگی و تعامل اقتصادی را بگشاید.

در نهایت، این حقیقت انکارناپذیر است که نه پاکستان توان تحمل یک جنگ فرسایشی طولانی مدت را دارد و نه افغانستان؛ صلح تنها راهی است که می‌تواند هر دو کشور را به ساحل ثبات و آرامش رهنمون سازد.

تجربیات ناموفق گذشته یادآور این واقعیت‌اند که صرف گفت‌وگو کافی نیست، بلکه آمیزه‌ای از نیت صادقانه، اعتماد متقابل و عمل‌گرایی شرط اساسی موفقیت است. مطالبه‌ی تضمین کتبی و اختلاف بر سر آن، از جمله دلایل اصلی شکست‌های پیشین بوده است؛ نقطه‌ای که در آن شکاف اعتماد و تفاوت دیدگاه‌ها به روشنی آشکار می‌شود. موضع پاکستان و دیدگاه طالبان افغانستان در حقیقت بازتاب دو زاویه‌ی متفاوت نگرش‌اند؛ یکی بر مبنای امنیت ملی می‌اندیشد و دیگری در چارچوب حاکمیت و وابستگی‌های ایدئولوژیک.

مذاکرات اورومچی فصلی تازه از این داستان طولانی به شمار می‌آید و میانجی‌گری چین، به این روند بعدی نوین بخشیده است. اگر این مسیر با همین جدیت ادامه یابد، بعید نیست که این منطقه، که سال‌ها در التهاب و بی‌ثباتی زیسته است، روزی به کانونی از صلح و ثبات بدل گردد. این مذاکرات تنها یک فرآیند دیپلماتیک نیست، بلکه حامل امیدی است ژرف؛ و امید همان نیرویی است که اگر جامه‌ی تحقق ببوشد، می‌تواند مسیر تاریخ را دگرگون سازد.